

تشیع ومعتقدات آن

نویسنده:

ابو عبدالرحمن محمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء والمرسلين وعلى آله وصحبه ومن سار على هديه واستن بسنته إلى يوم الدين.

برادر عزیز و خواهر گرامی!

در ابتدای این مقدمه می خواهیم از شما پرسیم آیا شما مذهب تشیع را می شناسید؟ مطمئناً پاسخ شما مثبت خواهد بود. شما در پاسخ این سؤال خواهید گفت: مذهب تشیع مذهبی است که پیروان آن، علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان را امامان خود می دانند، نمازهای خود را در سه نوبت می خوانند و روزهای تاسوعا و عاشورا به سینه زنی و نوحه خوانی می پردازند، و صیغه را نیز روا می دانند.

بدون هیچ شک و تردیدی بیش از ۹۰٪ از کسانی که جواب آنها مثبت بوده است، بیش از آنچه ما ذکر کردیم، چیز دیگری در مورد مذهب تشیع نمی دانند. در حالیکه آنچه آنها می بایست در مورد معتقدات مذهب تشیع بدانند خیلی بیشتر و در بسیاری موارد مهمتر از مسائل مزبور هستند.

آری، بسیاری از سنی مذهبان و حتی بسیاری از شیعیان نیز در مورد اعتقادات مذهب تشیع چیزی نمی دانند.

این حقیقت ما را بر آن داشت تا این کتاب را در مورد معتقدات مذهب شیعه اثنی عشری تألیف کرده و در آن به نقد و مناقشه معتقدات این مذهب پردازیم.

از آنجائیکه ما می دانستیم آنچه در مورد معتقدات تشیع در بخشهای مختلف این کتاب بیان می شود برای بسیاری از برادران و خواهران تازگی داشته و پذیرفتن وجود چنین معتقداتی در مذهب تشیع برای آنها سخت و دشوار خواهد بود، تمام

سخنان و ادعاهای خویش را مستدل به روایاتی قرار داده ایم که در مراجع و مصادری روایت شده اند که بزرگان و سردمداران مذهب تشیع آنها را مهمترین و موثق ترین مراجع مذهب خود می دانند و تا به امروز آنها را در حوزه های علمیه خویش تدریس می کنند. ما به این عمل از یکسو صحیح بودن سخنان و ادعاهای خود را به برادران و خواهران خویش ثابت کرده ایم و از سوی دیگر راه انکار را بر بزرگان و سردمداران تشیع بسته ایم. زیرا بسیاری از بزرگان مذهب تشیع بر ملا شدن معتقدات خویش را سدی در برابر تبلیغات پر زرق و برق خود می بینند و سعی بر آن دارند تا فرا رسیدن زمان مناسب این معتقدات را از دیگران مخفی نگاه دارند.

مطمئناً اکنون این سؤال در اذهان برادران و خواهران مطرح خواهد شد که مگر در مذهب تشیع چه اعتقاداتی وجود دارند که پذیرفتن وجود چنین معتقداتی در این مذهب، برای ما سخت و دشوار خواهد بود؟

جواب این سؤال بسیار مهم را ما در بخشهای مختلف این کتاب خواهیم یافت. **در این کتاب ما خواهیم دید که متأسفانه فرموده های رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همچنین با سخنان اهل بیت ایشان مخالفت دارند.** در این کتاب ما با استعانت جستن به معبود بر حق ثابت خواهیم کرد مذهب تشیع بر خلاف تبلیغات پر زرق و برق خود، قرآن موجود را به رسمیت نمی شناسد و آنرا محرف و دستخورده می داند. و همچنین در این کتاب خواهیم دید که در مذهب تشیع بسیاری از صفات و ویژه گیهای معبود بر حق نثار ائمه گشته و در این مذهب هیچ اثری از توحید و یکتاپرستی وجود ندارد و همچنین ما در این کتاب به سایر معتقدات مذهب تشیع همچون ایمان به رجعت، ظهور امامت مهدی و... اشاره کرده و باطل بودن آنها را به اثبات خواهیم رسانید.

لازم به ذکر است از آنجایی که ما می دانیم بزرگان تشیع احادیث اهل سنت و جماعت را فاقد اعتبار می دانند از استدلال کردن به آنها خودداری کرده و تنها قرآن مجید و روایات مذهب تشیع و آنچه که عقل و فطرت سلیم انسان مقرر داشته اند را حجت و برهان خود قرار داده ایم.

در پایان این مقدمه دست دعا بسوی معبود بر حق دراز کرده و از او می خواهیم به ما اخلاص و توفیق عطا فرموده و ما را در زمره آنانی قرار دهد که در مورد آنها فرموده است:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. [الزمر / ۱۷ و ۱۸].

«... بشارت ده آن عده از بندگانم را که به سخنان گوش فرا داده و پیرو بهترین آنها می گردند. براستی که آنان همان کسانی هستند که معبود بر حق آنها را هدایت کرده است. و براستی که آنان همان خردمندان حقیقی اند».

مؤلف ابو عبدالرحمن

توجه

لازم به تذکر است که بهتر و صحیح تر این است که ما در این کتاب از اسم رافضه بجای شیعه استفاده کنیم. زیرا نزد علمای اهل سنت و جماعت مخصوصاً متقدمین، به کسانی شیعه گفته می شده است که تنها اختلاف آنها با سایر مسلمانان این بوده که علی ابن ابی طالب (رضی الله عنه) را در خلافت از عثمان بن عفان (رضی الله عنه) شایسته تر و لایق تر می دانستند. و در مسائل عقیدتی و عبادی هیچ اختلافی با سایر مسلمانان نداشته اند. در حالیکه فرقه و مذهبی که ما در این کتاب به ذکر اعتقادات آنها می پردازیم اگرچه خود را شیعه می نامند اما نزد علمای اهل سنت و جماعت رافضه نامیده می شوند. ولی از آنجائیکه امروزه اکثریت مسلمانان

این حقیقت را نمی دانند و فرقه رافضه را به نام شیعه می شناسند، ما نیز در کتاب خود آنها را شیعه نامیده ایم تا باعث سر در گمی برخی از خوانندگان نگردیم.

شیعه و توحید (یکتا پرستی)

ما در این بخش از کتاب به نقد و بررسی بینش مذهب تشیع در مورد مسأله توحید و یکتا پرستی می پردازیم. در این رابطه ما نخست توحید ربوبیت و سپس توحید الوهیت را مورد بررسی قرار خواهیم داد. علمای اهل سنت و جماعت با بررسی آن دسته از آیات قرآن مجید که در رابطه با مسائل توحید و یکتا پرستی سخن می گویند به این نتیجه رسیده اند که مسائل مربوط به یکتا پرستی تحت سه دسته و گروه: توحید ربوبیت و توحید الوهیت و توحید أسماء و صفات قرار می گیرند.

توحید ربوبیت

اهل علم در تعریف توحید ربوبیت گفته اند: توحید ربوبیت یعنی یگانه و منفرد دانستن خداوند متعال در تحقق بخشیدن به آنچه که صورت پذیرفتن آن تنها به اراده و قدرت الهی امکان پذیر است. اموری همچون آفرینش مخلوقات، روزی رساندن به آنها، اداره کردن امور هستی، زندگی بخشیدن و بازپس گرفتن آن را می توان در این مقام به عنوان مثال نام برد^۱.

^۱ برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد مسائل مربوط به این نوع از توحید می توان به این کتابها مراجعه کرد: مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه ۱۰ / ۳۳، شرح العقیده الطحاویه لابن ابی العز الحنفی ص ۱۷، تیسیر العزیز الحمید لسلیمان بن عبدالوهاب ص ۳۳، وسؤال وجواب فی أهم المهمات لعبدالرحمن بن سعدی ص ۵.

خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن مجید در مورد توحید ربوبیت سخن

رانده است. در سوره اعراف آیه ۵۴ معبود بر حق فرموده:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾. [الأعراف / ۵۴].

«ای مردم (بدانید که آفرینش و فرمانروایی از آن خداوند می باشد. منزه و

بلند مرتبه است خداوند که خالق و پادشاه عالمیان است.»

بسیاری از آیات قرآن مجید بیانگر این مطلب هستند که مشرکین با وجود

انحرافات عظیم خود در مورد توحید الوهیت، اما به وحدانیت خداوند متعال در

صفات ربوبیت ایمان داشته و در این رابطه مرتکب شرک نمی شده اند.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف / ۸۷].

«اگر از مشرکین بپرسی چه کسی آنها را آفریده است، یقیناً پاسخ خواهند داد:

خداوند.»

همچنین خداوند متعال در سوره یونس آیه ۳۱ فرموده است:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنَ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [يونس / ۳۱].

«(مشرکان را) بگو کیست که از آسمان و زمین شما را روزی می رساند؟ و یا

اینکه چه کسی مالک و آفریننده گوشها و چشمهای شما است؟ و چه کسی است

که جاندار را بی جان و بی جان را از جاندار می آفریند، و چه کسی است که امور

هستی را اداره می کند؟ آنها پاسخ خواهند داد: خداوند. به آنها بگو: آیا از عقاب او

نمی هراسید (که اینگونه در عباداتتان شرک می ورزید)؟»

آری ، مشرکین با وجود ایمان داشتن به توحید ربوبیت، همواره در توحید

الوهیت و پرستش و عبادت خداوند دچار انحراف شده و در عبادات خود به خالق

هستی شرک می ورزیدند. خداوند متعال در این رابطه می فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف / ۱۰۶].

« و بیشترین آنها به خداوند ایمان نمی آورند مگر اینکه در عین حال به او

شرک می ورزند».

اکنون ما به ذکر برخی از انحرافات و گمراهیهایی که در مذهب تشیع در رابطه

با توحید ربوبیت وجود دارد می پردازیم. از میان این انحرافات و گمراهیها ما به

این مطالب اشاره خواهیم کرد:

۱- انمه را رب و پروردگار دانستن:

مطمئناً این عنوان خواننده محترم را به تعجب و شگفتی وا می دارد، اما با

مراجعه به آنچه در کتابهای تفسیر و حدیث مذهب تشیع نوشته شده، متوجه

خواهیم شد این مسأله حقیقت تلخی است که بایستی آنرا پذیرفت.

در کتاب «مرآة الأنوار» روایتی دروغین از علی بن ابی طالب (رضی الله عنه)

نقل شده که ایشان گفته اند: «من همان رب و پروردگار زمین هستم که آنرا آرام

نگاه می دارم»^۲.

ببینید گستاخی و خیره سری دجالان به کجا رسیده است. آیا رب و پروردگار

زمین کسی جز خالق آن می باشد؟ و آیا امکان دارد علی ابن ابی طالب (رضی الله

عنه) چنین سخن کفر آلود و ملحدانه ای بر زبان بیاورند؟ خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ﴾

[فاطر / ۴۱]. «خداوند آسمانها و زمین را از نابودی محفوظ نگاه می دارد. و اگر

آنها رو به زوال نهند کسی جز او نمی تواند آنها را از زوال و نابودی باز دارد».

اکنون به ذکر مثال دیگری می پردازیم. در آیه ۶۹ سوره الزمر خداوند متعال می

فرماید:

^۲ مرآة الانوار لابی الحسن الشریف بن الموالی محمد طاهر البناطی الفتونی ص ۵۹، (مطبعة الافتاب،

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ [الزمر / ۶۹]. «و زمین (محشر در روز قیامت) از

نور رب پروردگار خود نورانی گشت».

بیاید بینیم کتابهای تفسیر شیعه این آیه را چگونه تفسیر کرده اند.

در روایتی که راوی آن مفضل بن عمر می باشد از ابا عبدالله نقل شده که در مورد تفسیر این آیه گفته اند: «مراد از نور رب هنگام ظهور امام چه رخ خواهد داد؟ ایشان فرمودند: نور امام برای مردم کافی بوده و دیگر احتیاجی به نور خورشید و ماه نخواهد بود»^۳.

اکنون به ذکر مثال دیگری می پردازیم. در سوره کهف آیه ۱۱۰ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾. (و در عبادت و پرستش رب و پروردگار خود، شرک نوزد).

در کتاب تفسیر عیاشی در مورد این آیه گفته شده: مراد این است که شخص در مورد مسأله خلافت در برابر امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- سر تسلیم فرود آورد و احدی را با ایشان شریک نگرداند»^۴.

همانگونه که معانی واضح و آشکار این آیات بر آن دلالت دارند مراد از کلمه «رب» در این آیات خداوند متعال بوده و تفسیر کردن این کلمه به امام نمی تواند چیزی جز گمراهی و ضلالت باشد.

این گمراهیها و ضلالت ها به جایی رسیده که در یکی از روایات مصادر شیعه

^۳ تفسیر القمی لعلی بن ابراهیم القمی ۲/۲۵۳، (تصحیح و تعلیق: طیب الموسوی الجزائری، ط. الثانیة، بیروت ۱۳۸۷ هـ)، البرهان لهاشم بن سلیمان الکتکانی ۴/۸۷ (ط: طهران، الثانیة)، تفسیر الصافی للفیض الکاغانی ۴/۳۳۱، (تصحیح: حسین الاعلمی، موسسه الاعلمی، بیروت).

^۴ تفسیر العیاشی لمحمد بن مسعود العیاشی ۲/۳۵۳، (تصحیح و تعلیق: هاشم الرسولی المحلاتی، المكتبة العلمیه، طهران)، والبرهان ۲/۴۹۷ (چاپ سابق الذکر). و تفسیر الصافی ۳/۲۷۰ (چاپ سابق الذکر).

در مورد قصه اسراء و معراج پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته شده: «از رسول الله صلی علیه و آله پرسیده شد خداوند در شب معراج به چه زبان و لغتی با شما سخن گفتند؟ رسول الله صلی علیه و آله پاسخ دادند: به لغت و زبان علی بن ابی طالب. این مسأله چنان مرا به شگفتی و تعجب وا داشت که از خداوند متعال پرسیدم: این شما بودید که با من سخن گفتید یا علی ابن ابی طالب؟»^۵.
ما قبلاً نیز به این نکته اشاره کردیم که شناخت و قبح این گمراهیها بهترین برهان و دلیل بر بطلان آنها است.

۲- دنیا و آخرت را از آن امام دانستن:

کلینی یکی از ابواب کتاب خود را اینگونه نامیده است: «زمین از آن امام می باشد»^۶. او در این باب حدیثی دروغین به این مضمون روایت کرده است: «ابوبصیر می گوید: ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: آیا نمی دانی که دنیا و آخرت از آن امام هستند و تحت تصرف و حکم او قرار دارند؟»^۷.
آیا این اعتقاد باطل، شرک و رزیدن صریح در توحید ربوبیت محسوب نمی گردد؟ شرکی که حتی ابوجهل و ابولهب نیز آنرا قبول نداشته اند. قرآن مجید در مورد این مسأله فرموده است:

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [البقره: ۱۰۷].

«آیا نمی دانی مالکیت و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است؟»

و در آیه دیگری معبود بر حق فرموده است:

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾.

^۵ كشف الغمه للأربلی ۱/۱۰۶، (تعلیق: هاشم الرسولی، المطبعة العلمیه، قم ۱۳۸۱ هـ).

^۶ اصول الکافی للکلینی ۱/۴۰۷-۴۱۰، (تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه،

طهران، الثالثه: ۱۳۸۸ هـ).

^۷ اصول الکافی ۱/۴۰۹ (چاپ سابق الذکر).

[الفرقان / ۲]. «آنکس که فرمانرایی و مالکیت آسمانها و زمین از آن او است. و هرگز فرزندی نداشته و شریکی در فرمانرایی و پادشاهی ندارد».

و در سوره نجم معبود بر حق فرموده است:

﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ﴾ [النجم / ۲۵]. « دنیا و آخرت از آن خداوند است».

آیا می توان در قلب کسیکه به این اعتقادات باطل ایمان داشته باشد کوچکترین اثری از توحید و یکتاپرستی یافت؟

آری، فرمانروایی و مالکیت نام دنیا و آخرت از آن خداوند متعال می باشد. و هیچکس نمی تواند ادعا کند خداوند این فرمانروایی و یا قسمتی از آنرا به احدی از مخلوقات خود واگذار کرده است. چون هیچ دلیل و برهانی برای اثبات این ادعا وجود ندارد و پیروان هر مذهب و فرقه ای می توانند در مورد پیشوایان و رهبران خویش چنین ادعای پوچ و بی اساسی داشته باشند.

۳- اعتقاد داشتن به حلول خداوند در ائمه:

در یکی از روایات مذهب تشیع در رابطه با این اعتقاد فاسد و ملحدانه گفته شده: «ابا عبدالله - علیه السلام - فرمودند: آنگاه خداوند دست راست خود را بر ما کشید و نورالهی در وجود ما حلول کرد»^۸. و در روایت دیگری گفته شده: «... اما خداوند ذات ما را با ذات خود در هم آمیخت»^۹. ایمان داشتن به چنین اعتقاد باطلی نقش بسیار بزرگی در متصف دانستن ائمه به برخی از صفات ربوبیت و در نتیجه پرستش و عبادت کردن آنها داشته است. ما اگر به کتابهای حدیث مذهب تشیع مراجعه کنیم و نگاهی به آنچه در باب معجزات ائمه نوشته شده بیافکنیم خواهیم دید در بسیاری از روایات، انجام دادن اموری به ائمه نسبت داده شده که اینگونه

^۸ اصول کافی ۱/ ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۵، (چاپ سابق الذکر).

^۹ اصول کافی ۱/ ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۵، (چاپ سابق الذکر).

امور را کسی جز خداوند متعال نمی تواند انجام دهد.. بعنوان مثال یکی از این روایات، علی ابن ابی طالب را قادر به زنده کردن مردگان معرفی می کند. در این روایت گفته شده: «جوانی از قبیله بنی مخزوم نزد علی بن ابی طالب -علیه السلام- آمده و به ایشان می گوید: ای دایی من! برادرم چند روز پیش فوت کرد و این حادثه ناگوار مرا بسیار غمگین و افسرده ساخته است. علی بن ابی طالب -علیه السلام- در جواب خطاب به جوان فرمودند: آیا می خواهی برادرت را بار دیگر ببینی؟ جوان که بسیار خوشحال گشته است پاسخ مثبت می دهد. علی ابن ابی طالب -علیه السلام- خطاب به جوان می فرماید: قبر او را به من نشان ده. هنگامیکه علی -علیه السلام- و جوان به قبر می رسند ایشان زیر لب سخنی گفته و با پای خود چند ضربه به قبر میزنند. با این عمل ناگهان مرده از قبر برخاسته و به زبان فارسی سخنانی بر زبان می راند. امیرالمؤمنین -علیه السلام- از او می پرسند: مگر تو عرب نبودی؟ مرد پاسخ می دهد: بله، اما چون من پیرو فلانی و فلانی^{۱۰} بودم، پس از مرگ زبانم به فارسی تغییر یافت»^{۱۱}.

و در اکذوبه دیگری گفته شده علی ابن ابی طالب رضی الله عنه تمام مردگان قبرستان جبانه را زنده کرده اند^{۱۲}. و در روایت دروغین دیگری ادعا شده علی ابن علی طالب رضی الله عنه با زدن ضربه ای به تکه سنگی صد شتر از آن بیرون آورده اند^{۱۳}.

^{۱۰} مراد ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) می باشد.

^{۱۱} اصول الکافی للکلینی ۱/۵۷۷، (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۱۹۲/۴۱ (احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ)، بصائر الدرجات للصفار ص ۷۶، (المطبوع بالنجف ۱۳۷۰ هـ).

^{۱۲} بحار الانوار للمجلسی ۱۹۴/۴۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۳} بحار الانوار للمجلسی ۱۹۴/۴۱ (چاپ سابق الذکر).

اینگونه روایات همانگونه که قبلاً نیز گفتیم چنان بی پایه و اساس و مضحک هستند که برای اثبات بطلان آنها هیچ احتیاجی به ذکر دلیل و برهان نیست.

۴- اعتقاد داشتن به اینکه ائمه می توانند هر چه را بخواهند حلال و یا حرام گردانند:

ما می دانیم یکی از اصول توحید، ایمان داشتن به این است که تشریح یعنی حلال و حرام گردانیدن از خصوصیات و ویژگیهای معبود بر حق می باشد. و هیچ مخلوقی در این مسأله کوچکترین نقشی ندارد. خداوند متعال می فرماید:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف / ۵۴].

«بدانید که آفرینش و فرمانروایی از آن خداوند است.»

حتی پیامبران نیز که برگزیده ترین افراد تاریخ بشریت بوده اند کوچکترین نقشی در تحلیل و تحریم نداشته اند، آنها فقط مبلغان شریعت الهی بوده اند.

معبود بر حق در سوره شوری آیه ۲۱ مشرکین را در رابطه با پذیرفتن تحلیل و

تحریم رهبران و سردمداران خود مورد نکوهش و سرزنش قرار داده می فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾. [الشوری / ۲۱].

«آیا (مشرکین) برای خود خدایانی (شایسته و لایق فرمانروایی) دارند که بدون

اجازه الهی احکامی را برای آنها بنا نهاده اند؟». (مراد از استفهام و پرسش، گوشزد

کردن مشرکین به باطل بودن این عمل آنها است). اکنون بیایید ببینیم مذهب تشیع

در مورد این مسأله چه اعتقادی دارد. بنابر روایاتی که در مراجع و مصادر مذهب

تشیع نقل شده اند ائمه حق تشریح داشته و می توانند هر چه را بخواهند حلال و یا

حرام گردانند. آقای کلینی در کتاب خود این روایت را نقل کرده که: «خداوند

متعال نخست محمد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید و پس از گذشت هزار

دهر سایر مخلوقات را خلق کرد و اطاعت از این سه تن را بر آنها واجب گردانید.

به همین سبب این سه تن هر چه را بخواهند حلال و یا حرام می گردانند»^{۱۴}.
مجلسی در قسمتی از شرح این روایت مکذوبه می گوید: «... خداوند متعال اطاعت از آنها را بر تمام خلائق حتی جمادات زمین و آسمان نیز واجب گردانید». بایستی دانست این اعتقاد باطل همان اعتقادی است که یهودیان و نصاری در مورد رهبران و پیشوایان مذهبی خود داشتند. خداوند متعال در این رابطه می فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة / ۳۱].

« یهود و نصاری پیشوایان خود را رب خویش قرار دادند».

روایتی در کتاب اصول کافی این آیه را تفسیر کرده و بیان داشته چگونه یهود و نصاری پیشوایان دینی خود را رب خویش قرار داده اند. در این روایت گفته شده: «ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: به خداوند سوگند پیشوایان مذهبی یهود و نصاری هرگز آنها را به عبادت کردن خود فرا نخواندند. و اگر اینکار را می کردند هرگز کسی سخن آنها را نمی پذیرفت. آنچه آنها انجام دادند این بود که حلال را بر مردم حرام و حرام را بر آنها حلال گردانیدند»^{۱۵}.

بنابر آنچه در این روایت ذکر گشته، گردن نهادن و پذیرفتن تحلیل و تحریمی که از جانب مخلوق باشد، نوعی عبادت کردن این مخلوق محسوب گشته و شرک در ربوبیت خداوند متعال می باشد.

این اعتقاد باطل، اعتقاد باطل دیگری نیز به دنبال داشته است که بر اساس آن بیان ساختن احکام شرعی و یا کتمان کردن آنها بستگی به خواست و اراده امام

^{۱۴} اصول الکافی للکلینی ۴/۱ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۳۴۰۴/۲۵ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۵} اصول الکافی للکلینی ۵۳/۱. لازم به تذکر است در مراجع اهل سنت و جماعت نیز حدیثی به این مضمون از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت شده است. اما اهل علم این حدیث را ضعیف دانسته اند.

دارد. او اگر بخواهد می تواند احکام شرعی را از پیروان خود کتمان کند. در یکی از روایات شیعه در اینمورد گفته شده: «و شاء می گوید: از امام رضا -علیه السلام- در مورد تفسیر این آیه پرسیدم:

﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل / ۴۳، الأنبياء / ۷]. «اگر مسأله ای را نمیدانید، آنرا از علما و دانشمندان پرسید».

امام -علیه السلام- فرمودند: مراد از اهل ذکر ما هستیم. مردم بایستی حکم مسائل خود را از ما بپرسند.

من گفتم: شما سؤال شونده و ما سؤال کننده هستیم؟
ایشان فرمودند: بله.

من گفتم: آیا بر ما واجب است سؤالهای خود را از شما پرسیم؟
ایشان فرمودند: بله.

من گفتم: آیا بر شما واجب است سؤالهای ما را پاسخ دهید؟
ایشان فرمودند: خیر، ما اگر خواستیم به سؤالهای شما پاسخ خواهیم داد و اگر نخواستیم از پاسخ دادن خودداری خواهیم کرد»^{۱۶}.

براستی که این روایت متضمن اهانتی بزرگ به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد. خداوند متعال در مورد کسانی که حق را کتمان می کنند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ [البقره / ۱۵۹].

«آنانیکه آیات آشکار و هدایت کننده ای را ما نازل ساخته و آنها را در کتاب

^{۱۶} اصول الکافی للکلینی ۲۱۰/۱-۲۱۱ (چاپ سابق الذکر)، تفسیر القمی ۶۸/۲ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۱۷۴/۲۳ (چاپ سابق الذکر).

برای مردم توضیح داده ایم، کتمان ساخته و از مردم پوشیده نگاه می دارند، خداوند و فرشتگان و مؤمنین آنها را مورد لعنت خود قرار می دهند».

خداوند متعال حتی به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نیز اجازه نداده که چیزی از احکام شرعی را از مردم کتمان کند. خداوند متعال خطاب به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة / ۶۷].

« ای پیامبر آنچه که از پروردگارت بر تو نازل گشته را به مردم ابلاغ کن. و اگر

چنین نکنی رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای».

بایستی دانست به سبب همین اعتقاد فاسد و باطل است که در روایات مصادر شیعه گفته شده شیعیان تا قبل از زمان امام محمد باقر رحمت الله علیه از چگونه بجا آوردن برخی از عبادات بی خبر بوده و بسیاری از اصول و اساسیت دین را نمی دانستند. در یکی از این روایات که آنرا کلینی در کتاب خود روایت کرده گفته شده: «شیعیان تا قبل از زمان امام ابو جعفر (محمد باقر) -علیه السلام- کیفیت ادای مناسک حج را بلد نبوده و چیزی از حلال و حرام نمی دانستند، تا اینکه امام محمد باقر -علیه السلام- در زمان خویش کیفیت ادای حج و مسائل حلال و حرام را به شیعیان یاد دادند»^{۱۷}. این روایت مکذوبه متضمن اهانتی بس عظیم به امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن حسین رضی الله عنهم اجمعین می باشد.

مگر نه این است که شیعیان خود را هواداران و پیروان پروپاقرص این ائمه معرفی می کنند؟ آیا این ائمه حلال و حرام دین و کیفیت ادای ارکان اسلام را از پیروان پروپاقرص خود کتمان کرده بودند؟ خودتان ببینید چگونه تحت سرپوش

^{۱۷} اصول الکافی للکلینی ۲/۲۰ (چاپ سابق الذکر).

حب آل بیت بزرگترین اهانتها را نثار اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) کرده اند.

۵- اعتقاد داشتن به اینکه حرکت ابرها و بوجود آمدن رعد و برق ناشی از اراده امام می باشد:

در مراجع مذهب تشیع روایاتی وجود دارند که بر اساس آنها شیعیان می پندارند برخی از امور هستی تحت اراده و مشیئت ائمه قرار دارند. در یکی از این روایات بوجود آمدن رعد و برق، ناشی از اراده و خواست امام دانسته شده است. در این روایت گفته شده: «سماعه بن مهران می گوید: نزد ابا عبدالله -علیه السلام- نشسته بودم که ناگهان صدای رعد و برق مهیبی شنیده شد. در این هنگام ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: این رعد و برق ناشی از اراده و خواست یار شما است. من پرسیدم: منظورتان از یار ما کیست؟ ایشان فرمودند: امیر المومنین -علیه السلام-»^{۱۸}. جای بسی شگفتی است که چگونه مفید و مجلسی این جرأت را به خود داده اند که روایتی اینچنین که مضمون آن چیزی جز الحاد و شرک در ربوبیت نیست را در کتابهای خود جای دهند.

گویا خداوند متعال گوشهای آنها را کر و چشمانشان را کور کرده و آنها این آیه کریمه را نشنیده و ندیده اند که در آن فرموده شده:

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ﴾ [الرعد: ۱۲].

«او (خداوند متعال) است که برق را برای بیم دادن شما از خشم و غضب خویش و برای امید بستن تان به رحمتش به شما می نمایاند و ابرهای سنگین را بوجود می آورد».

دجالان چنان در ضلالت و گمراهی غوطه ور گشته و بصیرت خود را از دست

^{۱۸} الاختصاص للمفید ص ۳۲۷، (مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۴۰۲ هـ)، بحار الانوار للمجلسی ۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

داده اند که روایات جعلی و افسانه ای آنها، هر انسان عاقل و خردمندی را به حیرت و تعجب وا می دارد.

بیائید به یکی دیگر از این روایات که مجلسی آنرا در کتاب خود ذکر کرده است گوش فرا دهیم. در این روایت گفته شده: «روزی علی بن ابی طالب -علیه السلام- به دو تکه ابر اشاره کردند. این دو تکه ابر ناگهان همانند دو قالی گشتند. آنگاه امام علی -علیه السلام- بر یکی از این ابرها و یارانشان از جمله سلمان و مقداد و ... بر ابر دیگر سوار شدند. امام علی -علیه السلام- پس از سوار شدن بر ابر فریاد زدند: من چشم خداوند در زمین هستم. من زبان خداوند در میان خلائق هستم. من همان نور خداوند هستم که هرگز خاموش نمی گردد، من ...»^{۱۹}. در ادامه این قصه خیالی یاران امام علی در مورد معجزات پیامبران از ایشان می پرسند. ایشان در جواب می گویند: «من عظیمتر از این معجزات را به شما نشان خواهم داد. سوگند به آنکه دانه را شکاف و انسان را آفرید من آنچنان مقدار عظیمی از ملکوت آسمانها و زمین را تحت اراده و مشیئت خود دارم که شما حتی توان درک مقدار اندکی از آنرا نیز ندارید»^{۲۰}. در ادامه این قصه عجیب و غریب گفته شده «علی بن ابی طالب و یاران ایشان پیامبران (علیهم الصلاة والسلام) را دیدند. یکی از پیامبران سخت می گریست. هنگامیکه یاران علی بن ابی طالب از او سبب گریستن را پرسیدند. او در جواب گفت: تا مدتی پیش امیرالمؤمنین هر بامداد به دیدن من آمده و در کنارم می نشستند و من به برکت نگریستن به ایشان نیروی بیشتری برای عبادت کردن پیدا می کردم. اما اکنون مدت ده روز است که ایشان به دیدن من

^{۱۹} بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۰} بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

نیامده اند و این مسأله مرا بسیار افسرده و غمگین ساخته است»^{۲۱}. در ادامه این قصه گفته شده: «امام علی -علیه السلام- از یاران خود می خواهند چشمانشان را ببندند. آنگاه ایشان آنها را به بازاری می برند که مردمان آن از درخت نخل نیز درازتر هستند. امام علی -علیه السلام- پس از اینکه به یاران خود می گویند این مردمان از قوم عاد هستند فریادی می کشند که از شدت آن همه آن مردمان هلاک می گردند. و در پایان هنگامیکه امام علی -علیه السلام- و یاران ایشان به شهر خود باز می گردند یاران ایشان می گویند: سوگند می خوریم که شما نشانه و آیه عظیم خداوند هستید»^{۲۲}. این قصه خیالی با اینکه ملامت و سرشار از خرافات و شرکیات می باشد، اما مجلسی احتمال حقیقت داشتن آنرا رد نمی کند. او پس از اعتراف به اینکه «این قصه را در مراجع و مصادر ندیده ام»^{۲۳}. می گوید: «اما ما آنرا رد نمی کنیم»^{۲۴}.

خودتان ببینید چگونه آقای مجلسی احتمال حقیقت داشتن روایتی که ملامت خرافات و شرکیات است و در هیچیک از مصادر و مراجع روایت نشده است را رد نمی کند. مطمئناً اگر این روایت در یکی از مراجع و مصادر نقل می شد آقای مجلسی به آن ایمان کامل پیدا کرده و هیچگونه شک و تردیدی نسبت به صحت داشتن آن به دل خود راه نمی داد.

^{۲۱} بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۲} بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۳} بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۴} بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۳۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

توحید الوهیت

پس از آنکه نخست با توحید ربوبیت و بینش شیعه نسبت به آن آشنا شدیم، اکنون در مورد توحید الوهیت و بینش این مذهب نسبت به آن سخن می‌رانیم. ما اگر بخواهیم توحید الوهیت را بصورت ساده و واضح تعریف کنیم می‌توانیم بگوییم: توحید الوهیت یعنی اینکه شخص مسلمان فقط معبود برحق را پرستد و آنچه که شرعاً عبادت و پرستش محسوب می‌گردد را برای احدی از مخلوقات بجا نیاورد. خداوند متعال مسلمانان را امر کرده که بگویند:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. [الفاتحة / ۵].

« تنها تو را عبادت کرده و تنها از تو استعانت می‌جوییم.»

با در نظر داشتن این مطلب که حتی مشرکین نیز به توحید ربوبیت ایمان داشته‌اند، می‌توان به این نتیجه رسید که علت و سبب اساسی بعثت پیامبران، دعوت و فراخواندن مردم به سوی توحید الوهیت و بر حذر داشتن آنها از شرک ورزیدن در آنچه که شرعاً عبادت و پرستش محسوب می‌گردد، بوده است.

پس از این مقدمه مختصر، اکنون به ذکر بینش تشیع نسبت به این نوع از توحید می‌پردازیم. متأسفانه بایستی گفت: در مراجع و مصادر مذهب تشیع روایاتی منسوب به ائمه وجود دارند که در آنها شیعیان را به مرتکب شدن اعمالی تشویق کرده‌اند که با توحید الوهیت و یکتاپرستی منافات و تضاد دارند. البته جای هیچ شک و تردیدی نیست که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از این سخنان و گفتارها پاک و مبری بوده‌اند. ما قبل از سخن در مورد این روایات به مسأله بسیار مهم دیگری اشاره می‌کنیم. این مسأله این است که سردمداران مذهب تشیع برای فرار از آیاتی که مسلمانان را به توحید و یکتاپرستی فراخوانده و آنها را از شرک ورزیدن در عبادات بر حذر داشته‌اند، در هر کجا از قرآن مجید که نامی از توحید

برده شده آنرا به ولایت ائمه تفسیر کرده اند. و همانگونه که بزودی مشاهده خواهیم کرد حتی در برخی از موارد لفظ جلاله (کلمه «الله») را به امیرالمؤمنین تفسیر کرده اند. اکنون برای اثبات این ادعا به ذکر چند مثال می پردازیم:

خداوند متعال در سوره الزمر آیه ۶۵ می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾. [الزمر / ۶۵].

«ای پیامبر) به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی، تمام اعمال صالحه تو بر باد خواهند رفت».

همانگونه که از معنای واضح و آشکار این آیه پیدا است، خداوند متعال پیامبر خویش را مورد خطاب قرار داده تا امت اسلامی را به بزرگی گناه و معصیت شرک ورزیدن گوشزد کند و به آنها بگویند شرک ورزیدن چنان گناه بزرگی است که حتی اگر احدی از پیامبران مرتکب آن گردد تمام اعمال صالحه او بر باد خواهند رفت.

اکنون بیایید بینیم سردمداران و بزرگان مذهب تشیع این آیه را چگونه تفسیر کرده اند. کلینی و قمی در تفسیر این آیه گفته اند: «اگر در خلافت، کسی را با علی شریک گردانی تمام اعمال صالحه تو بر باد خواهند رفت»^{۲۵}. در تفسیر البرهان نیز این آیه به همین صورت تفسیر شده است^{۲۶}.

اگر چه تفسیر آقای کلینی و قمی چنان بی پایه و اساس و به دور از عقل و منطق می باشد که حاجتی به بحث و مناقشه در مورد آن وجود ندارد اما با این وجود ما نگاهی به آیه ای که پیش از این آیه قرار دارد می اندازیم تا بطلان ادعاهای مفسرین شیعه را بهتر دریابیم. خداوند متعال فرموده:

^{۲۵} اصول الکافی للکلینی ۴۲۷/۱ (چاپ سابق الذکر)، تفسیر القمی ۲/۲۵۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۶} البرهان للبحرانی ۴/۸۳ (ط. طهران، الثانية).

﴿قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ * وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ

أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ [الزمر

/ ۶۴- ۶۶].

«ای پیامبر! به آنها بگو ای کسانی که از عظمت و بزرگی معبود بر حق بی خبرید. آیا شما از من می خواهید کسی جز معبود بر حق را پرستم؟ ای پیامبر! به تو و پیامبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی، تمام اعمال صالحه تو بر باد خواهند رفت و از گروه زیانکاران قرار خواهی گرفت. ای پیامبر! بر تو است که تنها معبود بر حق را پرستی و در زمره شکرگذاران باشی».

هر مسلمانی که کوچکترین آشنایی با زبان عربی داشته باشد براحتی در می یابد که در این آیات کوچکترین اشاره ای به امیرالمؤمنین علی به ابی طالب و مسأله ولایت نشده است. اما آقایان کلینی و قمی و سایر همکاران دغلكارشان لفظ جلاله («الله») را به علی و کلمه «عبادت» را به ولایت و امامت تفسیر کرده اند. این مسأله همچنین بی بضاعت بودن بزرگان تشیع در اثبات امامت علی بن ابی طالب پس از رحلت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را نیز به اثبات می رساند. بایستی از آقایانی کلینی و قمی و سایر سردمداران تشیع پرسید: اگر خداوند متعال می خواست مسلمانان را به پذیرفتن ولایت علی و فرزندان و نوادگان ایشان امر کند، چرا این مسأله را به صورت واضح و آشکار ذکر نکرد تا تمام مسلمانان به این مسأله پی برده و هیچ حجت و بهانه ای برای کسی باقی نماند؟ مگر خداوند متعال در توصیف قرآن مجید فرموده:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر / ۱۷ و ۲۲].

«ما قرآن را برای پند و اندرزگیری (مردم)، سهل و آسان قرار داده ایم. آیا کسی

می خواهد از آن پند بپذیرد؟»

مثالی دیگر:

خداوند متعال در سوره النمل آیه ۶۱ می فرماید:

﴿أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [النمل / ۶۱].

«آیا معبود بر حقی جز خداوند وجود دارد؟ براستی که اکثریت مشرکین

حقیقت توحید و یکتاپرستی را نمی دانند».

اکنون بیایید نظری بر برخی از مراجع و مصادر مذهب تشیع بیاندازیم و ببینیم

این آیه کریمه را به چه صورت تفسیر کرده اند. در این مصادر این آیه به این

صورت تفسیر شده است: «آیا امکان دارد در یک زمان دو امام و دو پیشوا وجود

داشته باشند؟ یکی امام حق و عدالت و دیگری امام و پیشوای گمراهی و

ضلالت»^{۲۷}.

ببینید چگونه سردمداران تشیع برای به کرسی نشاندن ادعاهای بی اساس خود

قرآن مجید را به بازی گرفته اند و لفظ جلاله (الله) را به امام تفسیر کرده اند.

پس از این ما به ذکر و بررسی یکی از اصول و اساسیت توحید الوهیت می

پردازیم و سپس با موضع مذهب تشیع نسبت به آن آشنا می گردیم. این مسأله

بسیار مهم و اساسی این است که بر اساس معتقدات پاک اسلامی در تمام انواع

عبادات، هیچ واسطه و میانجی بین معبود بر حق و مخلوق وجود ندارد. و ما

بایستی بدانیم قرار دادن واسطه و میانجی در دعا و یا سایر عبادات و متوسل شدن

به آنها همان شرکی است که مشرکین در طول تاریخ مرتکب آن می شده اند.

خداوند متعال در این رابطه فرموده:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا

بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقره / ۱۸۶].

«و چون بندگان من از تو در مورد دوری و نزدیکی من پرسند، بایستی بدانند

^{۲۷} بحار الانوار للمجلسی ۲۳ / ۳۹۱ (چاپ سابق الذکر)، کنز جامع الفوائد ص ۲۰۷.

که من به آنها نزدیک بوده و دعای آنکس که مرا خواند را اجابت خواهم کرد. پس بر آنها است که به من ایمان آورده و در برابر اوامر من سر تسلیم فرود آورند تا به راه راست هدایت یابند».

و همچنین خداوند متعال خطاب به تمام بندگان مؤمن و مسلمان خود فرموده:
﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر / ۶۰].

«پروردگار شما فرمود مرا بخوانید تا دعاهایتان را مستجاب سازم. بی شک آنانیکه از پرستیدن من إعراض و سرکشی کنند بزودی با ذلت و خواری درون جهنم جای خواهند گرفت».

اهل سنت و جماعت معتقد هستند هر کس در عبادات خویش، بین خود و خداوند متعال مخلوقی را واسطه و میانجی قرار دهد و بر او توکل کند و حاجات خود را بجای اینکه مستقیماً از معبود بر حق بطلبد از این واسطه طلب کند، در دام همان شرکی افتاده که مشرکین مرتکب آن می شده اند. مشرکین نیز همانگونه که قرآن مجید از آنها نقل کرده است در توجیه این عمل مشرکانه خود می گفتند:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾. [الزمر / ۳].

«ما آنها را عبادت نمی کنیم مگر برای اینکه مقداری ما را به بارگاه الهی مقرب و نزدیکتر سازند».

اما مذهب تشیع بر خلاف این اعتقاد پاک اسلامی، ائمه اثنی عشر را در عبادات و دعاها واسطه و میانجی بین انسان و خداوند متعال می دانند. مجلسی در این رابطه می گوید: «ائمه حجاب خداوند و واسطه و میانجی بین ایشان و خلایق می باشند»^{۲۸}. و در کتاب «عقائد الامامیه» در مورد ائمه گفته شده: «آنها دروازه های

^{۲۸} بحار الانوار للمجلسی ۲۳ / ۹۷ (چاپ سابق الذکر).

بارگاه الهی و راههای رسیدن به ایشان هستند. آنها همانند کشتی نوح می باشند، هرکس بر آن نشیند نجات می یابد و هر کس از آن اعراض ورزد غرق می گردد»^{۲۹}. در بسیاری از روایات تشیع ادعا شده که حتی پیامبران نیز در دعاهای خود به ائمه متوسل می شده اند! در کتاب «بحار الأنوار» گفته شده: «دعاهای پیامبران به سبب توسل جستن آنها به ائمه، مستجاب می شده اند»^{۳۰}. و در روایت دیگری گفته شده: «امام رضا -علیه السلام- فرمودند: هنگامیکه نوح -علیه السلام- در آستانه غرق شدن بود، با توسل جستن به حق ما از غرق شدن نجات یافت. و هنگامیکه ابراهیم -علیه السلام- را در آتش افکندند با متوسل شدن به حق ما از آن رهایی پیدا کرد. و موسی -علیه السلام- نیز با توسل جستن به حق ما بود که دریا در مقابل او خشک گردید. و عیسی -علیه السلام- را خداوند به سبب توسل جستن او به حق ما از دست یهودیان نجات بخشید»^{۳۱}. و در برخی دیگر از روایات دروغین ادعا شده که چون برخی از پیامبران در برابر ائمه شیعه و ولایت آنها سر تسلیم فرود نیاوردند، خداوند آنها را معاقبه و مبتلی به مصیبت ساخت. در روایتی که سرشار از اهانت به آدم -علیه السلام- می باشد گفته شده: «... هنگامیکه خداوند آدم را در بهشت جای داد، محمد و علی و حسن و حسین -صلوات الله علیهم- را در مقابل او ظاهر کرد. آدم با نگاهی سرشار از حسادت به آنها نگریست. سپس از او خواسته شد ولایت ائمه را بپذیرد. اما او از اینکار سرباز زد. به همین سبب بهشت او را از درون خود به بیرون پرتاب کرد. پس از مدتی آدم به اشتباه خود پی برد و از حسادت خویش توبه کرد و به حق پنج تن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم متوسل شد. در نتیجه خداوند او را بخشید و از گناه او در

^{۲۹} عقائد الامیه للمظفر ص ۹۸-۹۹ دار الغدیر، بیروت ۱۳۹۳ هـ

^{۳۰} بحار الانوار للمجلسی ۳۱۹/۲۶-۳۳۴ (چاپ سابق الذکر).

گذشت. و در مورد همین ماجرا است که خداوند متعال فرموده است: ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ (سپس آدم کلمات و دعاهایی از خالق خویش آموخت)»^{۳۲}.

اگر آن دجالی که این روایت اهانت آمیز را از خود جعل کرده، مقداری بیشتر دروغپردازی خود ادامه می داد حتماً می گفت: آدم -علیه السلام- نخست سنی مذهب بوده و سپس شیعه شده است! و در یکی دیگر از این روایات دروغین گفته شده: «سبب محبوس شدن یونس -علیه السلام- در شکم نهنگ امتناع او از پذیرفتن ولایت علی -علیه السلام- در شکم نهنگ رهایی نیافت مگر پس از پذیرفتن ولایت علی بن ابی طالب -علیه السلام-»^{۳۳}.

ما از اینگونه روایات دروغین می توانیم چندین نتیجه دیگر نیز بگیریم که عبارتند از:

- ۱- آن دروغپردازانی که روایات مذهب تشیع را روایت کرده اند، برای دست یافتن به اهداف ناپسند خود از هیچ حيله و نیرنگی فروگذار نکرده اند.
 - ۲- در روایات موجود در مصادر و مراجع مذهب تشیع به پیامبران -علیهم الصلاة والسلام- هیچ احترامی گذاشته نشده است.
 - ۳- روایات مراجع و مصادر مذهب تشیع چنان بی پایه و اساس هستند که به هیچ وجه نمی توان به آنها اعتماد کرد.
- در روایت دروغینی که جعل کنندگان آن خواسته اند هرگونه ارتباط مستقیم فرد شیعی مذهب را با خالق هستی قطع کنند، هر یک از ائمه مسئول برآورده ساختن حاجتی قرار داده شده است.

^{۳۲} بحار الانوار للمجلسی ۲۶ / ۳۲۵ (چاپ سابق الذکر)، وسایل الشیعه للحر العاملی ۴ / ۱۱۴۳، (تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط. الخامسة ۱۴۰۳ هـ).

^{۳۳} تفسیر فرات ص ۱۳ لفرات بن ابراهیم الکوفی، المطبعة الحیدریه، النجف، نشر: مکتبه الداوری، قم. بحار الانوار للمجلسی ۲۶/۳۳۳-۳۳۴ (چاپ سابق الذکر).

در این روایت خطاب به فرد شیعی مذهب گفته شده: «... برای نجات از سلاطین و وسوسه های شیاطین دستت را بسوی علی بن حسین -علیه السلام- دراز کن. و در بجا آوردن عبادات و امور اخروی از محمد بن علی -علیه السلام- و جعفر بن محمد -علیه السلام- مدد بخواه، و برای طلب عافیت از خداوند به موسی بن جعفر -علیه السلام- متوسل شو. و برای طلب رزق از خداوند از محمد بن علی -علیه السلام- کمک بخواه. و در نیکی کردن به برادران و بجا آوردن عبادات نافله از علی بن محمد -علیه السلام- و برای رسیدن به نعیم اخروی از حسن بن علی -علیه السلام- مدد بخواه. و هنگامیکه شمشیر دشمن را بر بالای سر خود دیدی که می خواهد سرت را از بدنت جدا کند از صاحب زمان (عج) مدد بجو و یقین داشته باش که ایشان ترا نجات خواهند داد»^{۳۴}.

ایمان داشتن به اینگونه روایات دروغین هر گونه رابطه مستقیم بین فرد شیعی مذهب و خالق هستی را از بین برده و امید و توکل او را بجای خداوند بر ائمه قرار می دهد. و بدین ترتیب هیچ شور و شوقی برای روی آوردن به بارگاه الهی در او باقی نمی ماند. بلکه تمام دعاها و راز و نیاز کردن های خود را برای ائمه بجا آورده و از آنها مدد می جوید.

این در حالی است که قرآن مجید به ما آموخته است دعاها و حاجات خود را مستقیماً با معبود بر حق در میان گذاشته و هیچ مخلوقی را در این میان واسطه و میانجی قرار ندهیم. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف / ۱۸۰].

«خداوند را نامهای نیکو است. او را به این نامها بخوانید».

همچنین خداوند متعال خطاب به مشرکین که دست دعا بسوی مخلوق دراز می

^{۳۴} بحار الانوار للمجلسی ۳۳/۹۴ (چاپ سابق الذکر).

کنند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

[الأعراف / ۱۹۴].

«جز خداوند سایر کسانی که آنها را می خوانید بندگانی همچون شما (فانی وضعیت و ناتوان) هستند. اگر شما راست می گوید (و آنها توانایی بر آورده ساختن حاجات شما را دارند) پس، از آنها بخواهید دعاها و خواسته های تان را مستجاب سازند (تا آشکار گردد آیا شما درست می گوید یا ما)».

در اینجا جا دارد برای دفاع از مقام پیامبران و اثبات باطل بودن روایاتی که مصادر تشیع در مورد آدم و یونس -علیهما السلام- روایت کرده اند، نگاهی به قرآن مجید بیاندازیم و حقیقت را از آیات آن بشنویم.

در قرآن مجید ذکر شده است هنگامیکه آدم و حوا -علیهما السلام- پی به اشتباه خود بردند دست دعا بسوی معبود بر حق دراز کرده و گفتند:

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. [الأعراف

. [۲۳/

«(آدم و حوا) گفتند: پروردگارا، ما (با سر پیچی کردن از امر شما و خوردن آن میوه) به خود ظلم روا داشتیم. و اگر شما ما را نیامرزد و به ما رحم نکنید، بی شک ما از زیانکاران خواهیم بود».

می بینیم که بنابر فرمایش الهی و بر خلاف آن روایت دروغین، آدم -علیه السلام- برای طلب آمرزش هرگز به احدی از ائمه متوسل نشده اند.

و حاشا که احدی از پیامبران -علیهم الصلاة والسلام- مرتکب چنین عملی گردد. شما خود بگوید کدامیک را بایستی بپذیریم: فرمایش خداوند متعال و یا گفته مجلسی و دار و دسته اش را؟

و در مورد قصه یونس -علیه السلام- بایستی گفت: هنگامیکه ایشان به اشتباه

خود که همانا رها ساختن قوم خویش بدون اجازه خداوند بود پی بردند، از درون شکم نهنگ خالق خود را خواندند و فرمودند:

﴿وَذَا الثُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الانبیاء / ۸۷].

«(یونس - علیه السلام-) در آن تاریکیها بانگ بر آورد و گفت: الهی، هیچ معبود بر حقى جز تو وجود ندارد. تو از هر عیب و نقص پاک و پیراسته ای، الهی، حقا که من از ستمکاران بوده ام».

در این آیه نیز می بینیم که بر خلاف روایات مصادر تشیع، یونس - علیه السلام- هنگامیکه به اشتباه خود پی بردند دست دعا بسوی خالق هستی دراز کرده و با مدح و ستایش خداوند و اعتراف به اشتباه خود، از خالق هستی خواست از اشتباه ایشان در گذرند.

آری، یونس - علیه السلام- هرگز به احدی از مخلوقین متوسل نشدند. بلکه دعا و حاجت خویش را مستقیماً با خالق مهربان در میان گذاشتند.

اکنون ما در باب توحید الوهیت به بررسی یکی دیگر از معتقدات تشیع پرداخته و آنرا مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد. بنابر روایات مصادر مذهب تشیع زیارت قبر ائمه از اداء کردن فریضه حج واجب تر و با ارزشتر می باشد. در کتاب «کافی» و دیگر مصادر مذهب تشیع در روایتی گفته شده: «زیارت قبر امام حسین - علیه السلام- معادل بیست حج می باشد»^{۳۵}. و در روایت دیگری گفته شده: «هر

^{۳۵} فروع الکافی للکلینی ۱/۳۲۴ (تصحیح علی اکبر الغفاری، دار صعب، دار التعارف، بیروت، ط. الثالثه ۱۴۰۱ هـ)، ثواب الاعمال لابن بابویه ص ۵۲ (ط. ایران ۱۳۷۵ هـ)، تهذیب الاحکام للطوسی ۱۶۷۲ (تحقیق: حسن الخراسانی، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط. الثالثه ۳۹۰ هـ)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۶۱، (صححه و علق علیه: عبدالحسین الامینی، المطبعه المرتضویه بالنجف ۱۳۵۶ هـ)، وسایل الشیعه للحر العاملی ۱۰/۳۴۸، (تحقیق: عبدالرحیم

کس مقام و منزلت امام حسین -علیه السلام- را درک کرده و به زیارت قبر ایشان بیاید، مانند کسی است که صد بار با پیامبر صلی الله علیه و آله به حج رفته باشد»^{۳۶}.

ابن بابویه و ابن قولویه پا را از این فراتر نهاده و روایتی به این مضمون نقل کرده اند که: «هر کس مقام و منزلت امام حسین -علیه السلام- را درک کرده و به رود فرات رفته و در آن غسل کند و سپس رو بسوی قبر امام حسین -علیه السلام- نهد، با هر قدمی که بر می دارد و یا بر زمین می نهد، خداوند اجر و ثواب صد حج مقبول و صد عمره مبرور و صد غزوه همراه با پیامبری مرسل و یا امامی عادل را به او پاداش می دهد»^{۳۷}.

در روایتی دیگر در مورد کسیکه به زیارت قبر حسین بن علی -رضی الله عنهما- رفته و این عمل را به پایان رسانده گفته شده: «فرشته ای بر او نازل می شود و خطاب به او می گوید: من فرستاده خداوند هستم. پروردگارت بر تو سلام می فرستد و می فرماید زندگی جدیدی را آغاز کن. من تمام گناهان تو را آمرزیده ام»^{۳۸}. و در روایت دیگری گفته شده: «زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- بهترین و با ارزش ترین عملی است که یک فرد شیعی می تواند در زندگی خود انجام

الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط. الخامسة، ۱۴۰۳ هـ).

^{۳۶} ثواب الاعمال لابن بابویه ص ۵۲ (چاپ سابق الذکر)، وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۵۰/۱۰ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۷} وسائل الشیعه للحر العاملی ۳۷۹/۱۰ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۸۵ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۸} تهذیب التهذیب للطوسی ۱۴/۲، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۳۲ (چاپ سابق الذکر)، ثواب الاعمال ص ۵۱ (چاپ سابق الذکر)، وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۴۱،۳۴۲/۱۰ (چاپ سابق الذکر).

ما نمی دانیم چرا احدی از شیعیان یقه این جعل کنندگان روایات را نگرفته و از آنها نپرسیده که اگر واقعاً این عمل شرک آلود اجر و ثوابی افزونتر از رفتن به حج می داشت چرا در قرآن مجید که بارها در آن در مورد حج صحبت شده، ذکری از این عمل به میان نیامده است؟

اکنون به ذکر روایتی از کتاب آقای مجلسی می پردازیم که در آن آقایان دروغگو، جسارت و بی خردی را به حد اعلاّی خود رسانده اند.

در این روایت گفته شده: «خداوند و فرشتگان و همچنین پیامبران و مؤمنین به زیارت قبر امیرالمؤمنین -علیه السلام- می روند»^{۴۰}.

جای بسی تعجب و شگفتی است که کتابی با این روایات کفر آلود به عنوان یکی از مصادر و مراجع مذهب تشیع شناخته شده است!

جالب است بدانیم از آنجائیکه دروغگویان توقع آنرا داشته اند که گروهی از شیعیان این روایات مکذوبه را نپذیرفته و آنها را مورد انتقاد قرار دهند، برای ترساندن و زهر چشم گرفتن از اینگونه اشخاص روایاتی از خود جعل کرده و در این روایات کسانی که به زیارت قبر حسین بن علی (رضی الله عنهما) نروند را کافر و مرتد معرفی کرده اند^{۴۱}. در یکی از این روایات هارون بن خارجه گفته است:

«از ابا عبدالله -علیه السلام- پرسیدم: کسیکه بدون داشتن عذر به زیارت قبر

^{۳۹} کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۴۶ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۴۹/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۰} بحار الانوار للمجلسی ۲۵۸/۱۰۰ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۱} تهذیب الاحکام للطوسی ۱۴/۲ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۹۴ (چاپ سابق الذکر)، وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۳۳/۱۰-۳۳۷ (چاپ سابق الذکر).

امام حسین - علیه السلام - نرود چگونه شخصی است؟

ایشان در جواب فرمودند: این شخص از اهل جهنم خواهد بود»^{۴۲}.

بر اساس این روایات جعلی نه تنها زیارت قبر ائمه، بلکه زیارت قبر دختران آنها نیز شخص زائر را بهشتی خواهد ساخت. در روایتی منسوب به امام جعفر (رحمت الله علیه) گفته شده: «حرم خداوند مکه و حرم پیامبر مدینه و حرم امیرالمؤمنین کوفه می باشد. شهر قم نیز حرم ما است. در این شهر یکی از دختران فرزند من بنام فاطمه دفن خواهد شد. هر کس به زیارت قبر او رود بهشت را برای خود ضمانت کرده است»^{۴۳}.

همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم یکی از اهداف اساسی آنانیکه اینگونه روایات دروغین را از خود ساخته اند، دور کردن شیعیان از سایر مسلمانان می باشد. در یکی از راههای دست یافتن به این هدف، آنها روایاتی از خود ساخته و سعی کرده اند با حيله و نیرنگ شیعیان را از بجا آوردن مناسک حج باز دارند. در این روایات گفته شده اجر و ثواب کسی که در روز عرفه به زیارت قبر حسین (رضی الله عنه) برود هزار بار بیشتر از اجر و ثواب کسی است که در این روز مشغول اداء کردن مناسک حج باشد. این دجالان با جعل کردن اینگونه روایات به صورت غیر مستقیم به شیعیان می گویند چرا خود را خسته کرده و اموال خود را صرف رفتن به حج می کنید؟ به زیارت قبر امام حسین - علیه السلام - بروید و اجر و ثواب بیشتری برای خود کسب کنید! در یکی از این روایات گفته شده: «خداوند به هر شخصی که به مقام و منزلت امام حسین (علیه السلام) ایمان داشته باشد و در

^{۴۲} وسایل الشیعه ۳۳۶/۱۰-۳۳۷ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۹۳ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۳} مشاهده العتره لعبد الرزاق الحسینی ص ۱۶۲ و ما بعدها. (مطبعه الاداب، النجف ۱۳۸۷ هـ).

روز عرفه به زیارت قبر ایشان بیاید، اجر و ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بار شرکت کردن در جهاد همراه با یکی از پیامبران و یا امامی عادل را به او عطا خواهند کرد»^{۴۴}. و در روایت دیگری در بیان برتری و افضلیت زائران قبر حسین بر حاجیان خانه خدا گفته شده: «در روز عرفه خداوند نخست به زائران قبر حسین بن علی (علیه السلام) می نگرد و پس از آن به آنانیکه در عرفه هستند نظر می افکند. (راوی حدیث می گوید): من از ابا عبدالله -علیه السلام- علت این مسأله را جویا گشتم. ایشان در جواب فرمودند: چون در بین کسانیکه در عرفه هستند اولاد الزنا (فرزندان نامشروع) وجود دارند اما در بین زائران قبر امام حسین (علیه السلام) هیچ ولد الزنایی وجود ندارد»^{۴۵}. قبل از هر چیز بایستی دانست اهل سنت و جماعت، امام جعفر صادق (رحمت الله علیه) را والاتر و گرامی تر از آن می دانند که چنین سخنان ناشایست و شیعی را بر زبان آورده باشند. همانگونه که همگی می دانیم مراد از اولاد الزنا (فرزندان نامشروع) اهل سنت و جماعت می باشند. در یکی از روایات کتاب «اصول الکافی» از ابوجعفر (رحمت الله علیه) نقل شده که ایشان گفته اند: «به خداوند سوگند که بجز شیعیان ما، تمام مردم اولاد الزنا هستند»^{۴۶}.

در برخی از روایات، دروغپردازان آشکارا به هدف اساسی خود از جعل کردن این روایات اعتراف کرده اند. در یکی از این روایات که به امام جعفر صادق

^{۴۴} فروع الکافی للکلینی ۳۲۴/۱ (چاپ سابق الذکر)، من لا یحضره الفقیه لابن بابویه ۱/۱۸۲، (دار صعب، دار التعاریف، بیروت ۱۴۰۱ هـ). التهذیب للطوسی ۱۶/۲ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۱۶۹ (چاپ سابق الذکر)، ثواب الاعمال لابن بابویه ص ۵۰ (چاپ سابق الذکر)، وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۵۹/۱۰ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۵} الوافی للفیض الکاظمی المجد الثانی ۲۲۲/۸ (المکتبه الاسلامیه، طهران).

^{۴۶} الروضه من الکافی للکلینی ص ۱۳۵ (ط. لکنو ۱۸۸۶م)، بحار الانوار للمجلسی ۳۱۱/۲۴ (چاپ سابق الذکر).

(رحمت الله عليه) منسوب است گفته شده: «اگر من فضیلت ایشان و قداست قبرشان را آنگونه که باید و شاید با شما در میان بگذارم هرگز احدی از شما به حج نخواهد رفت»^{۴۷}. بایستی دانست دجالان دروغپرداز توانسته اند با جعل کردن اینگونه روایات تا مقدار زیادی به هدف خویش که همانا بی تمایل کردن شیعیان نسبت به ادا کردن فرضیه حج می باشد، دست پیدا کنند. در برخی از مراجع تشیع از گروهی از شیعیان نقل شده که گفته اند: «به خداوند سوگند آرزو دارم به حج نرفته بودم و بجای آن قبر امام حسین (علیه السلام) را زیارت می کردم»^{۴۸}. و برخی دیگر در مورد زیارت قبر امام رضا گفته اند:

یک طواف مرقد شاه رضا در مشهدش

هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است

دروغپردازان در برخی از روایات دروغین خود چنان اجر و ثوابی برای نماز خواندن و به رکوع و سجده رفتن نزد قبر حسین بن علی (رضی الله عنهما) قائل شده اند که حتی در خیال انسان نیز نمی گنجد.

در روایتی در اینمورد گفته شده: «با هر رکعت نماز که نزد حرم حسین بن علی (علیه السلام) بخوانی ثوابی معادل ثواب هزار حج و هزار عمره و آزاد کردن هزار برده و هزار هزار بار شرکت در جهاد را برای خود کسب خواهی کرد»^{۴۹}. ببینید چگونه در این روایات مکذوبه نماز خواندن نزد قبر حسین بن علی -رضی الله عنهما- را از حج بیت الله الحرام بهتر و با ارزش تر معرفی کرده اند. در حالیکه در

^{۴۷} بحار الانوار للمجلسی ۳۳/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۲۶۶ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۸} وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۲۱/۱۰ (چاپ سابق الذکر)، فوع الکافی للکلینی ۳۳۵/۱ (چاپ سابق الذکر)، ثواب الاعمال لابن بابویه ص ۳۵ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۹} الوافی للفیض الکاشانی المجد الثانی ۲۳۴/۸ (چاپ سابق الذکر).

برخی از احادیث موجود در مصادر اهل سنت و جماعت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده اند: «لعنت خداوند بر یهود و نصاری باد که قبرهای پیامبران خود را سجده گاه خویش قرار دادند»^{۵۰}. و همچنین در روایت دیگری گفته شده روزی نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد زیبایی کلیسایی سخن به میان آمد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با شنیدن این سخن، در مورد نصاری فرمودند: آنها به هنگام فوت کردن فرد صالح، بر قبر او مسجد (سجده گاه) بنا کرده و در آن عکس می کشند. بر شما است که بدانید آنها در روز قیامت بدترین انسانها نزد خداوند خواهند بود»^{۵۱}.

اکنون روایتی را با یکدیگر می خوانیم که در آن جزئیات و تفصیل اعمال شرک آلودی که از فرد شیعی خواسته شده نزد قبر حسین بن علی رضی الله عنهما انجام دهد، ذکر شده است. این روایت را دجالان به امام جعفر صادق (رحمت الله علیه) نسبت داده اند. اما ما هیچ شک و تردیدی نداریم که ایشان از اینگونه سخنان بری هستند.

در این روایت گفته شده: «هنگامیکه قصد زیارت قبر امام حسین -علیه السلام- را کردی، سه روز روزه بگیر. سپس غسلی بجا آور و دو جامه پاک و طاهر به تن کن و دو رکعت نماز بخوان. هنگامیکه به ضریح ایشان رسیدی مقابل باب ضریح بایست و در حالیکه رو بروی قبر ایشان قرار گرفته ای بگو: ای مولای من، ای ابا عبدالله، ای فرزند رسول الله، بنده شما، و فرزند بنده شما، و فرزند کنیز شما و کسیکه در مقابل شما ذلیل و سر شکسته و در بجا آوردن حق شما مقصر و به مقام

^{۵۰} أخرجه البخاري في الصلاة في باب ۱: ۵۵/ ۵۳۲ (البخاري مع فتح الباري). وفي الجناز باب ما يكره من اتخاذ المساجد على القبور ۳/ ۲۰۰.

^{۵۱} أخرجه البخاري في الصلاة في باب ۱: ۵۵/ ۵۳۲ (البخاري مع فتح الباري). في الصلاة و في البيعة ۱/ ۵۳۱.

عظیم و والای شما معترف است به شما پناه آورده است و ... آنگاه خود را بر قبر ایشان بیافکن و بگو: ای مولای من، من هراسان و بیمناک هستم، شما مرا در امان خود نگاه دارید. من به شما پناه آورده ام. شما مرا در پناه خود نگاه دارید سپس بار دیگر خود را بر قبر ایشان بیافکن... و به هنگام خارج شدن از ضریح بار دیگر خود را بر قبر ایشان بیافکن و آنرا ببوس و بگو: السلام علیک یا ابا عبدالله. شما امان و پناه من از عذاب هستید»^{۵۲}.

در این روایت مکذوبه نیز مانند روایات پیشین هیچ اثر و نشانه ای از دست دعا بسوی خالق هستی دراز کردن و از ایشان حاجات خود را طلبیدن به چشم نمی خورد. بایستی از این دجالان پرسید آیا ممکن است کسیکه بشری همچون خود را مأمّن و پناهگاه و مشکل گشای خود می داند، حقیقت لا إله إلا الله را درک کرده باشد؟ هرگز.

ممکن است در اینجا این سؤال پیش آید که با وجود چنین اعتقادی در بین معتقدات مذهب تشیع چرا هر ساله گروه زیادی از بزرگان و سردمداران مذهب تشیع در مناسک حج شرکت می کنند و بجای آن به زیارت قبر حسین بن علی رضی الله عنهما نمی روند؟

در جواب چنین سؤالی بایستی گفت: شرکت آنها در مناسک حج چیزی جز عوام فریبی نیست. آنها بخوبی می دانند عدم شرکت آنها در مراسم حج سبب خواهد گشت این اعتقاد باطل آنها بر همگان آشکار شود و این مسأله لطمه بزرگی به تبلیغات و شعارهای براق و فریبنده آنها خواهد زد. به همین سبب آنها سعی دارند تا آن زمان که فرصت مناسب بدست آورند اینگونه اعتقادات خویش را از مردم مخفی نگاه دارند. و علاوه بر این نباید این مسأله را نادیده گرفت که آنها

^{۵۲} بحار الانوار للمجلسی ۲۵۷/۱۰۱-۲۶۱ عن المزار الکبیر لمحمد المشهدی ص ۱۴۳-۱۴۴-۱۵۴.

بیشتر اوقات خود را در ایام حج صرف نوحه خوانی و مدد خواستن از مردگان می کنند و یا اینکه در بازار مکه و مدینه به خرید و فروش می پردازند.

نکته دیگری که در رابطه با این مسأله شایان ذکر است این می باشد که بر اساس روایات تشیع همانگونه که زیارت قبر حسین بن علی رضی الله عنهما بهتر و با ارزشتر از حج خانه خدا است، سرزمین کربلا نیز والاتر و با ارزشتر از مکه مکرمه می باشد. در این رابطه در یکی از روایات منسوب به امام جعفر صادق رحمت الله علیه از قول ایشان گفته شده: «روزی خاک کعبه به خود گفتم: خاک هیچ سرزمینی نمی تواند به پای مقام و منزلت من رسد. چون بیت الله الحرام را بر من بنا کرده اند. در این هنگام از جانب خداوند به خاک کعبه وحی شد که: ای خاک کعبه ساکت شو. مقام و منزلت تو در مقابل ارزش خاک کربلا به چند قطره آب می ماند که با سوزن از دریایی بیرون آورده شده باشند. ای خاک کعبه، اگر به خاطر تربت کربلا نمی بود هرگز به تو هیچ ارزشی نمی بخشیدم و اگر به خاطر آن کسی که در خاک کربلا آرمیده است نمی بود هرگز تو و آن کعبه ای که به آن افتخار می کنی را نمی آفریدم. پس ساکت و خاموش بر جای خود بنشین و در مقابل خاک کربلا متواضع و فروتن باش. و در غیر این صورت تو را به درون آتش جهنم خواهم افکند. اما خاک کعبه از این فرمان الهی سر پیچی کرد. در نتیجه تمام آبها و خاکهای آن مورد معاقبه قرار گرفته و بر کعبه مشرکین مسلط شدند و آب زمزم فاسد گشت»^{۵۳}.

معلوم نیست دروغپردازانی که این روایت را جعل کرده اند چگونه انتظار داشتند این روایت مضحک مورد قبول مردم واقع گردد؟!

^{۵۳} کامل الزیارات لابن قولویه ص ۲۷۰ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۱۰۹/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

اکنون به ذکر نکته دیگری در همین رابطه می پردازیم. این نکته این است که بر اساس روایات مصادر تشیع خوردن خاک قبر حسین بن علی شفابخش تمام بیماری ها است. در یکی از این روایات «حارث بن مغیره می گوید: به اباعبدالله -علیه السلام- گفتم: من به بیماریهای گوناگونی مبتلی هستم و تمام داروها را امتحان کرده ام. اما هیچ نتیجه ای نگرفته ام. ایشان در جواب فرمودند: تو از گل قبر حسین بن علی -علیه السلام- غافل بوده ای. این گل شفابخش تمام بیماریها و پناهگاهی از تمام خوف و هراس ها است»^{۵۴}. دجالان دروغپرداز حتی به نوزادان بی گناه نیز رحم نکرده اند. و سعی داشته اند بوسیله دروغپردازیهای خود گل و خاک به خورد آنها دهند. در یکی از این روایات گفته شده: «اباعبدالله -علیه السلام- فرموده اند: فرزندان خود را به خاک قبر امام حسین -علیه السلام- تحنیک کنید^{۵۵}. زیرا این خاک آنها را از بلا و مصیبت در امان نگاه می دارد»^{۵۶}. این اعتقاد همانند اعتقاد مشرکین است که بتهای سنگی و چوبی خود را دور کننده بلا و مصیبت می دانستند. البته با این تفاوت که مشرکین هرگز بت ها سنگی و چوبی خود را نمی خوردند.

دروغپردازان پس از زندگان به سراغ کسانی رفته اند که دستشان از دنیا کوتاه شده است. در روایاتی که مصادر و مراجع شیعه آنها را روایت کرده اند مستحب دانسته شده مقداری از خاک قبر حسین بن علی درون قبر و در کنار مرده گذاشته

^{۵۴} الامالی للطوسی ۳۲۶/۱، بحارالانوار للمجلسی ۱۱۹/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر)، همچنین می توان به این کتابها نیز مراجعه کرد: وسایل الشیعه للحر العاملی ۴۱۵/۱۰ (چاپ سابق الذکر)، کامل الزیارات لابن قولویه ص ۲۷۸ و ۲۸۵ (چاپ سابق الذکر).

^{۵۵} جویدن چیزی و آنها به سقف دهان مالیدن تحنیک نامیده می شود.

^{۵۶} کامل الزیارات لابن قولویه ص ۲۷۸ (چاپ سابق الذکر)، بحارالانوار للمجلسی ۱۲۴/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

شود تا او را از وحشت و دلهره در امان نگاه دارد.^{۵۷}

در نسخه ای که دجالان آنرا به امام جعفر صادق رحمت الله علیه نسبت داده اند چگونه مصرف کردن خاک قبر حسین بن علی رضی الله عنهما بدین صورت تجویز شده است: «هرگاه احدی از شما قصد استعمال این تربت را داشت با کنار انگشتان خود به اندازه دانه نخود از این خاک برداشته سپس بر آن بوسه زند و آنرا بر چشم خود گذارد»^{۵۸}.

دجالان پس از انس به سراغ پریان رفته و در روایتی گفته اند «حور عین آرزو دارند فرشتگان به هنگام بازگشتن از زمین برای آنها گل قبر حسین بن علی را به ارمغان برند»^{۵۹}.

بایستی دانست در هیچ کیش و مذهبی سردمداران و پیشوایان آن اینگونه به ریش پیروان خود نخندیده اند که در خاک پر از میکروبهای گوناگون به خورد آنها دهند.

این روایات باطل و اعتقادات بی پایه و اساس همگی نشان می دهند که سردمداران مذهب تشیع همواره سعی کرده اند توکل کردن بر مردگان و امید بستن به آنها و سایر اعمال شرک آلود را زگهواره تا گور همگام و همراه فرد شیعی مذهب قرار داده و او را از پرستش و راز و نیاز کردن با معبود بر حق محروم سازند. در اثر همین روایات باطل و اعتقادات بی پایه و اساس است که می بینیم یک فرد شیعی در زندگی روزمره خود اگر یک بار «یا الله...» گفت و از خالق

^{۵۷} وسایل الشیعه للحر العاملی ۷۴۲/۲ (چاپ سابق الذکر)، مستدرک الوسایل للنوری الطبرسی ۱۰۶/۱ (المکتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۸۲ هـ).

^{۵۸} مکارم الاخلاق لابی نصر رضی الدین الحسن بن الفضل بن الحسن الطبرسی ص ۱۸۹ (ط. ایران ۱۳۷۶ هـ)، بحار الانوار للمجلسی ۱۲۰/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۵۹} بحار الانوار للمجلسی ۱۳۴/۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

هستی مدد خواست، در مقابل دهها بار یا علی و یا حسین و یا حضرت عباس و یا ... می گوید و از آنها مدد می جوید. در حالیکه خالق هستی فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ﴾.

[الاعراف / ۱۹۴].

«جز خداوند سایر کسانی که آنها را می خوانید بندگانی همچون شما (ضعیف و ناتوان) هستند. اگر شما راست می گوید (و آنها توانایی بر آورده ساختن حاجات شما را دارند) پس، از آنها بخواهید دعاها و خواسته های تان را مستجاب سازند (تا آشکار گردد آیا شما درست می گوید یا ما)».

و در آیه دیگری خداوند متعال فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا

يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ * إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾. [النحل / ۲۰ - ۲۲].

«و معبوداتی که جز خداوند (مشرکین) آنها را می خوانند، نه تنها توانایی آفریدن چیزی را ندارند بلکه خود مخلوق و آفریده شده هستند. آنان مردگانی اند که هیچ اثری از حیات و زندگی در آنها وجود ندارد و نمی دانند کی مبعوث و برانگیخته خواهند شد. (بدانید که) معبود بر حق شما معبودی یگانه و یکتا است».

در پایان این مبحث می خواهیم به این نکته اشاره کنیم که ممکن است شبهه ای در اذهان برخی از خوانندگان گرامی وجود داشته باشد. و این شبهه این است که مدد جستن از مردگان و توکل کردن بر آنها و تنها به شیعیان اختصاص ندارد، بلکه در بین اهل سنت و جماعت نیز کسانی دیده می شوند که مرتکب چنین اعمالی می گردند.

برای زدودن این شبهه بایستی گفت: اختلافی اساسی در این مورد بین دو مذهب

اهل سنت و جماعت و مذهب تشیع وجود دارد. و این اختلاف اساسی این است که مصادر و مراجع و علمای اهل سنت و جماعت همواره پیروان این مذهب را از

اینگونه اعمال بر حذر داشته اند. و به همین سبب نمی توان آنچه را که برخی از نادانان و گمراهان سنی مذهب مرتکب می گردند به پای مذهب اهل سنت و جماعت گذاشت. ما برای اثبات این ادعا از هر کدام از مذاهب حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی مرجعی را انتخاب کرده و آنچه در اینمورد در آن نوشته شده را با یکدیگر می خوانیم: امام عبدالقادر دهلوی حنفی در تعریف شرک می گوید: «اعطا صفتی از صفات خداوند به احدی از مخلوقات را شرک می نامند، مانند: معتقد بودن به این که فلان شخص همه چیز از جمله غیبات را می داند، و یا اینکه فلان شخص هر چه بخواهد در این کون انجام می دهد، و یا اینکه فلان شخص می تواند دیگران را خوشبخت و یا بدبخت کند. و یا اینکه در بزرگداشت و ارج و مقام دادن به احدی از مخلوقات چنان افراط و زیاده روی شود که او را همانند خداوند متعال قرار داد. مانند اینکه در مقابل او سجده کرده شود یا به سوی او دست دعا دراز شود»^{۶۰}.

از مذهب مالکی کتاب «التمهید» را انتخاب می کنیم. اما ابن عبدالبر (رحمت الله علیه) در کتاب خود می گوید: «بر مسلمانان حرام است که قبرهای پیامبران و علما و صالحین را سجده گاه و محلی برای عبادت خویش قرار دهند»^{۶۱}.

اکنون به سراغ مذهب شافعی می رویم. امام نووی (رحمت الله علیه) یکی از برجسته ترین علمای این مذهب می گوید: «طواف کردن به دور قبر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) حرام می باشد. ابو عبید الله حلیمی و دیگر علما فرموده اند چسباندن شکم و یا کمر به قبر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و مسح کردن و بوسیدن آن روا نمی باشد. و ادب ایجاب می کند همانگونه که در زمان حیات

^{۶۰} توضیح القرآن (بالاردیه) ۱/۱۰۵.

^{۶۱} التمهید لابن عبدالبر ۱/۱۶۸.

رسول الله (صلى الله عليه وسلم) مقداری از ایشان فاصله گرفته می شد اکنون نیز مقداری خود را از قبر ایشان دور نگاه داریم»^{۶۲}. امام نووی (رحمت الله علیه) پس از تأیید این فتوی می گوید: «حق همین است که علما بیان داشته اند. و ما هرگز نباید فریب آنچه جاهلان و نادانان انجام می دهند را بخوریم. اعمال ما بایستی مطابق با قرآن و حدیث صحیح و اقوال به علما باشد و نباید به بدعتهایی که جاهلان به دین افزوده اند توجهی کنیم»^{۶۳}.

اکنون به سراغ مذهب حنبلی می رویم. علمای این مذهب نیز در مؤلفات خود پیروان خویش را از وقوع در اعمال شرک آلود همچون دست دعا به سوی غیر خدا دراز کردن^{۶۴}، استغاثه جستن به مردگان و اولیاء^{۶۵}، توکل کردن بر کسی جز خداوند متعال^{۶۶}، قسم خوردن به احدی از مخلوقات^{۶۷}، اعتقاد داشتن به اینکه کسی جز خداوند متعال از علم غیب آگاه می باشد^{۶۸}، و ... بر حذر داشته اند. با توجه به مطالب ذکر شده به این نتیجه می رسیم که بدعتها و اعمال شرک آلودی که برخی از پیروان مذهب تسنن انجام می دهند سرچشمه گرفته از جهل و نادانی آنها می باشد و علمای مذهب اهل سنت و جماعت همواره پیروان خود را از اینگونه اعمال بر حذر داشته اند. در نتیجه می توان اشخاصی را که مرتکب اینگونه اعمال می

^{۶۲} المجموع للإمام النووي ۲۵۷/۸-۲۵۸.

^{۶۳} المجموع للإمام النووي ۲۵۷/۸-۲۵۸.

^{۶۴} المقنع لابن قدامه ۱۵۲/۴-۱۵۳. كشاف القناع لمنصور البهوتي ۱۶۸/۶.

^{۶۵} المقنع لابن قدامه ۱۵۲/۴-۱۵۳. كشاف القناع لمنصور البهوتي ۱۶۸/۶.

^{۶۶} المقنع لابن قدامه ۱۵۲/۴-۱۵۳. كشاف القناع لمنصور البهوتي ۱۶۸/۶.

^{۶۷} المقنع لابن قدامه ۲۰۱/۴. الافصاح لابن هبيرة الحنبلي ۳۲۰/۲-۳۲۳. شرح الزرکشی علی مختصر

الخرقی ۷/۷.

^{۶۸} المغنی لابن قدامه ۳۰۵/۱۲، كشاف القناع لمنصور البهوتي ۶۹/۶.

شوند با استدلال به آیات قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اقوال علما متوجه اشتباه خود ساخت و آنها را به اذن الهی به صراط مستقیم باز گرداند. اما در مذهب تشیع این مسأله به گونه دیگری است. روایات مذهب تشیع و اقوال سردمداران این مذهب نه تنها پیروان خود را از مرتکب اعمال شرک آلود شدن و قبر پرستی بر حذر نمی دارند بلکه همواره آنها را به انجام دادن اینگونه اعمال تشویق کرده و خروار خروار ثواب و پاداش را به آنها وعده می دهند. به همین سبب، این اعتقادات و اینگونه اشخاص هرگز قابل تصحیح نخواهند بود. مگر در صورتیکه تشیع این مصادر و مراجع را کنار گذاشته و مانند ائمه (رحمت الله علیهم) تعالیم قرآن و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را راهنمای خود قرار داده و طوق بندگی و اطاعت کور کورانه از اشخاصی همچون کلینی و مجلسی و ... را از گردن خود باز کند.

شیعه و بداء

- ما این مبحث را با سخن در مورد معنای لغوی «بداء» آغاز میسازیم. این کلمه در زبان عربی به دو معنا بکار برده می شود که عبارتند از :
- ۱- ظاهر و آشکار گشتن چیزی پس از آنکه نخست مخفی و پنهان بوده است. مثال: بداء سور المدینه = دیوارهای شهر آشکار و نمایان گشتند.
 - ۲- در مورد مسأله ای تصمیم جدیدی گرفتن و رأی دیگری پیدا کردن. مثال: بداء لی بداء = رأی و تصمیم جدیدی به نظرم رسید^{۶۹}.
- و در فرهنگ فارسی معین کلمه «بداء» به این صورت معنا شده است:
- ۱- ظاهر شدن، هویدا گشتن.
 - ۲- پیدا شدن رأی دیگر در امری، امری که در خاطر بگذرد که از پیش نگذشته

^{۶۹} الصحاح للجوهري ۶ / ۲۲۷۸، لسان العرب لابن منظور ۶۶/۱۴، مجمع البحرين للطريحي ۴۵/۱.

باشد.

۳- ایجاد رأیی برای خالق بجز آنچه قبلاً اراده وی بر آن تعلق گرفته بود^{۷۰}.

آشکار است معانی کلمه «بداء» دلالت بر سبق جهل و عدم احاطه علم و آگاهی شخص دارد. و شکی نیست که نسبت دادن چنین معانی و صفاتی به خالق هستی اهانتی است به علم ایشان که به تمام مسائل احاطه کامل دارد. معبود بر حق آگاه و دانا بر تمام امور می باشد. اموری که در گذشته رخ داده و آنچه اکنون در حال رخ دادن است و آنچه در آینده رخ خواهند داد و آنچه رخ نداده اگر رخ می داد چه صورت می پذیرفت. تمام این مسائل را معبود بر حق می داند. و هیچ چیز در کون و هستی بر او پوشیده نیست.

خداوند متعال لحظه ای غافل نمی شود و هرگز فراموشی و نسیان بر او چیره نمی گردد. معبود بر حق در سوره انفال می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾. [الأنفال / ۷۵]. «خداوند بر هر چیزی آگاه و دانا

است».

و همچنین در سوره سبأ می فرماید:

﴿... عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ

وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾. [سبأ / ۳].

«... او دانا و آگاه بر غیبات است. مقدار ذره ای و یا کوچکتر و همچنین

بزرگتر از آن در آسمانها و زمین وجود ندارد که بر او پوشیده باشد. بلکه تمام آنها

در لوح محفوظ مسطور و مکتوب هستند».

^{۷۰} فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد معین (فرهنگ شش جلدی معین) ۴۷۹/۱.

شیعه و بداء

یکی دیگر از معتقدات مذهب تشیع که با اصول و اساسیات معتقدات اسلامی مخالفت دارد، ایمان این مذهب به مسأله ای به نام «بداء» می باشد. خلاصه این اعتقاد همانگونه که معنای لغوی «بداء» نیز بر آن دلالت دارد، این است که خداوند در برخی از اوقات بر اساس علم و آگاهی جدیدی که کسب می کنند تقدیر خود را تغییر می دهد. این اعتقاد باطل در فرد شیعی مذهب این باور را بوجود می آورد که علم الهی ناقص بوده و بر تمام امور هستی احاطه کامل ندارد.

ما در این رابطه نخست نگاهی به برخی از مراجع و مصادر مذهب تشیع می افکنیم تا با جایگاه و منزلت این اعتقاد باطل در مذهب تشیع آشنا گردیم. در یکی از روایات کتاب «اصول کافی» گفته شده: «هیچ عبادتی به بزرگی و عظمت ایمان داشتن به بداء نیست»^{۷۱}. و در روایت دیگری گفته شده: «اگر مردم اجر و پاداش سخن گفتن در مورد بداء را می دانستند، هرگز از ذکر آن خسته نمی شدند»^{۷۲}. و در روایت دیگری ادعا شده که: «خداوند هر پیامبری را که مبعوث داشته امر کرده است تحریم خمر و ایمان داشتن به بداء را در بین مردم تبلیغ کند»^{۷۳}. جای بسی تعجب و شگفتی است که چگونه شیعه اثنی عشری ایمان داشتن به بداء را یکی از

^{۷۱} اصول الکافی للکلینی کتاب التوحید باب البداء ۱/۱۴۶ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثه : ۱۳۸۸هـ التوحید لابن بابویه باب البداء ص ۳۳۲ تعلیق هاشم الطهرانی، دار المعرفه، بیروت. بحار الانوار للمجلسی کتاب التوحید باب البداء ۴/۱۰۷ احیاء التراث العربی، بیروت الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

^{۷۲} اصول الکافی ۱/۱۴۸ (چاپ سابق الذکر)، التوحید لابن بابویه ص ۳۳۴ (چاپ سابق تاذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۴/۱۰۸ (چاپ سابق الذکر).

^{۷۳} اصول الکافی ۱/۱۴۸ (چاپ سابق الذکر)، التوحید لابن بابویه ص ۳۳۴ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۴/۱۰۸ (چاپ سابق الذکر).

بزرگترین و مهمترین مسائل عقیدتی و عبادی قرار داده و آنرا اصلی از اصول بعثت پیامبران دانسته است. اما با بیاد آوردن نقش عبدالله بن سبا یهودی الأصل در انتقال یافتن اینگونه اعتقادات فاسد از یهودیت محرف به مذهب تشیع این تعجب و شگفتی خود به خود از بین می رود. در تورات محرف و دستخورده یهود نیز گفته شده: «خداوند دیدند مردم بر روی زمین معاصی و گناهان بسیار انجام می دهند... در نتیجه ایشان از اینکه بشر را آفریده پشیمان گشتند و فرمودند: وجود انسان را از روی زمین پاک خواهم ساخت»^{۷۴}.

بایستی دانست ثقه الاسلام کلینی نقش خود را در انتشار دادن این ضلالت و گمراهی به خوبی ایفاء کرده است. او ایمان به بداء را در کتاب اصول کافی تحت باب «بداء» ذکر کرده و برای اثبات آن شانزده حدیث جعلی را به ائمه نسبت داده است. و پس از کلینی، ابن بابویه مسئولیت به گمراهی کشاندن شیعیان را بعهده گرفت و در دو کتاب خود بنامهای «الاعتقادات» و «التوحید» بابی را به مسأله بداء اختصاص داده و بر این اعتقاد باطل مهر صحه گذاشته است^{۷۵}. مجلسی نیز اهتمام خاصی به گمراه کردن شیعیان مبذول داشته و بدین منظور در کتاب «بحار» هفتاد حدیث ساختگی تحت باب «النسخ و البداء» روایت کرده و آنها را به ائمه نسبت داده است^{۷۶}. علمای معاصر شیعه نیز برای اینکه سهمی در گمراه ساختن شیعیان داشته باشند کتابهای زیادی در اثبات این اعتقاد فاسد نگاشته اند^{۷۷}.

^{۷۴} سفر التکوین، فصل ششم، فقره ۵.

^{۷۵} الاعتقادات لابن بابویه ص ۸۹ ط. ایران ۱۳۲۰ هـ التوحید لابن بابویه ص ۳۳۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۷۶} بحار الانوار للمجلسی ۹۲/۴-۱۲۹ (چاپ سابق الذکر).

^{۷۷} بعنوان مثال می توان کتابهایی چون عقائد الامامیه للمظفر ص ۶۹، عقائد الامامیه الاثنی عشریه للزنجانی ۳۴/۱ را نام برد. برای آشنایی بیشتر با این کتابها به کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه

آنچه بزرگان شیعه برای اثبات این اعتقاد باطل به آن استدلال کرده اند:

آنچه که سرمداران تشیع برای اثبات این اعتقاد فاسد دستاویز خود قرار داده اند، آیه ۳۹ سوره رعد می باشد. در حالیکه این آیه کوچکترین ربطی به مسأله بداء ندارد. در این آیه خداوند متعال می فرماید:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾. [الرعد / ۳۹]. «خداوند هر چه را

خواهد پاک و منسوخ می سازد و هر چه را خواهد به حال خود باقی می گذارد. و لوح محفوظ نزد او است».

آشکار است استدلال به این آیه برای اثبات مسأله بداء چیزی جز یاوه گویی و علامتی دال بر جهالت و نادانی نیست. چون آنچه خداوند از مقادیر امور و یا از احکام دین ثابت نگاه داشته و یا آنرا تغیر داده اند، علم ایشان از ازل بر آنها احاطه کامل داشته و تحت قدرت و مشیئت ایشان صورت پذیرفته است. مگر این نادانان نمی بینند که در همین آیه خداوند متعال می فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾. [الرعد / ۳۹]. «و لوح محفوظ نزد اوست».

جالب است بدانیم اولین کسی که برای اثبات صحت اعتقاد داشتن به بداء به این آیه استدلال کرد مختار بن ابی عبید ثقفی پیشوای فرقه کیسانیه که یکی از فرقه های شیعه می باشد، بود. داستان مختار از این قرار است که «مصعب بن الزبیر» سپاهی نیرومند برای جنگ با او ارسال داشت. مختار نیز در مقابل سه هزار جنگجو تحت فرماندهی احمد بن شمیط قرار داد و به آنها گفت: به من وحی شده شما فاتح این معرکه خواهید بود. اما پس از گذشت مدتی از این معرکه، سپاهیان احمد بن شمیط تار و مار گشته و او و گروهی از سپاهیان که جان سالم بدر برده بودند نزد مختار ثقفی باز گشته و به او گفتند: پس آن وعده ای که به ما داده بودی چه

شد؟ مختار در جواب به آنها گفت: خداوند متعال چنین نویدی به من داده بود. اما او متوجه مساله ای گشته و تصمیم خود را عوض کرد. مگر شما نشنیده اید که او می فرماید:

﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^{۷۸}.

سردمداران تشیع علاوه بر این آیه، به منسوخ و ملغی گشتن برخی از احکام دین نیز استدلال کرده و آنرا از قبیل بداء دانسته اند.

در پاسخ به این استدلال بایستی گفته شود: منسوخ شدن برخی از احکام شریعت هرگز والعیاذ بالله نتیجه فزونی یافتن علم الهی و اینکه او متوجه اشتباه و یا نقصی در حکم پیشین خود شده باشد، نیست. علم الهی از ازل کامل و محیط بر تمام مسائل بوده و هیچ نقص و کمبودی در آن وجود ندارد تا چیزی به آن اضافه گردد و معبود بر حق متوجه مساله ای گردد که پیش از این بر او پوشیده و مستور بوده است. بایستی دانست منسوخ و ملغی شدن برخی از احکام دین و جایگزین شدن احکامی دیگر به جای آنها، تنها به سبب حکمتهایی بوده که تمام آنها از ازل، علم الهی به آنها احاطه کامل داشته است. حکمتهایی همچون تدرج و مرحله به مرحله پیش رفتن در واجب گردانیدن برخی از احکام که تطبیق آنها برای مردم دشوار بوده است. مانند آنچه در قصه تحریم خمر صورت پذیرفت.

رد بر این اعتقاد

هر مسلمانی که سرشتی پاک و اعتقادی سرچشمه گرفته از قرآن مجید و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در سینه داشته باشد، هرگز چنین اعتقاد

^{۷۸} التبصیر فی الدین للافرائینی ص ۲۰، الفرق بین الفرق للبغدادی ص ۵۰-۵۲.

فاسد و باطلی را نخواهد پذیرفت. چگونه امکان دارد انسان مسلمان که خالق خود را از هر عیب و نقص پاک امکان دارد انسان مسلمان که خالق خود را از هر عیب و نقص پاک و منزه می داند به مساله بداء ایمان داشته باشد؟ او بارها و بارها در قرآن مجید می شنود که علم الهی، علمی است کامل و محیط بر تمام امور. ﴿... عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾. [سبأ/ ۳].

« ... او دانا و آگاه بر غیبات است. مقدار ذره ای و یا کوچکتر و همچنین بزرگتر از آن در آسمانها و زمین وجود ندارد که بر او پوشیده باشد. بلکه تمام آنها در لوح محفوظ مسطور و مکتوب هستند.»

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾. [الانعام / ۵۹].

« کلیه خزائن غیب نزد او است. کسی جز او بر آنها مطلع نیست. و آنچه در خشکی و دریا است همه را می داند. و هیچ برگی نیفتد مگر آنکه او از آن آگاه است. و هیچ دانه ای در تاریکیهای درون زمین و هیچ تر و خشکی وجود ندارد مگر آنکه در لوح محفوظ مسطور و مکتوب هستند.»

آشکار است ایمان داشتن به بداء با آیات قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و با فطرت و سرشت پاک هر انسان مسلمان تضاد و مخالفت دارد. این مساله سوال مهمی را در ذهن هر خواننده ای ایجاد می کند که چرا با وجود کفر آلود بودن این اعتقاد، مذهب تشیع آنرا از اساسیات معتقدات خویش قرارداد است؟

در پاسخ به این سوال بایستی گفت: چندین عامل مهم در این مساله نقش داشته اند که عبارتند از:

۱- بزرگان و سردمداران تشیع بنا بر مصالح خویش پیش بینی هایی کرده و

آنها را به ائمه نسبت می دادند. و همه ما می دانیم مذهب تشیع معتقد است ائمه از علم غیب آگاه بوده و هیچ امری در کون و هستی بر آنها پوشیده و مستور نیست^{۷۹}. با توجه به این اعتقاد باطل اگر پیش بینی های سردمداران تشیع اشتباه از آب در می آمدند آنها برای فرار از این روسیاهی و به زیر سوال نرفتن عصمت ائمه، تحقق پیدا نکردن پیش بینی ها را به گردن خالق هستی انداخته و به پیروان و شیفته گان خود می گفتند: پیش گویی امام درست و صحیح بوده اما خداوند متعال متوجه مساله ای گشته و تصمیم قبلی خود را تغییر داده است!

۲- بزرگان و سردمداران تشیع برای از دست ندادن پیروان و اتباع خود همواره آنها را به پیروزی و تمکین قریب الوقوع وعده داده و آنها را به این وعده های سرخرمنی دلخوش می کردند. اما همیشه وقت تعیین شده بسر آمده و خبری از این پیروزیها نمی شد. بهترین مثال برای این مطلب وعده هایی است که دجالان در مورد وقت ظهور مهدی به پیروان خود می دادند. این وقتهای تعیین شده یکی پس از دیگری سپری می شدند و هیچ خبری از ظهور مهدی نمی شد. این مساله سبب بروز شک و تردید در مورد حقیقت داشتن شخصیتی بنام مهدی موعود در بین شیعیان گشت. بزرگان و سردمداران شیعه برای گریز از این روسیاهی در روسیاهی بزرگتری افتادند. آنها به پیروان خود گفتند: ما به شما راست گفته بودیم اما خداوند متعال تصمیم دیگری گرفته و خواست پیشین خود را تغییر داده است!

در رابطه با جانشین و خلف امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- نیز روسیاهی بزرگی وجود دارد که دجالان را رسوا ساخته و آنها را بر آن داشت تا ایمان به بداء را سرپوشی مناسب برای آن قرار دهند. بنا بر روایات و اعتقادات مذهب تشیع

^{۷۹} اصول الکافی، باب أن الائمه يعلمون ما کان و ما یکون وانه لا یخفی علیهم الشیء ۲۶۰/۱.

امامت بایستی پس از وفات اما به فرزند بزرگتر او انتقال یابد. اما در زمان حیات اما جعفر صادق -رحمت الله علیه- چیزی که دجالان حتی فکر آنرا نیز نمی کردند رخ داد و آبروریزی دیگری برای آنها حاصل گشت. فاجعه و مصیبت دجالان این بود که اسماعیل یعنی فرزند بزرگ امام جعفر صادق قبل از پدر خود فوت کرد. و بدین ترتیب نقشه های دجالان و روایات جعلی و دروغینی که از خود ساخته و پرداخته بودند همگی نقش بر آب شدند. اما دجالان پررو برای حفظ آبروی خویش به پیروان خود گفتند: آنچه ما در مورد به امامت رسیدن اسماعیل گفته بودیم درست و صحیح بود. ولی خداوند متعال تصمیم جدیدی گرفت و خواست پیشین خود را تغییر داد.

جالب است به این مطلب نیز اشاره شود که گروهی از شیعیان به همان روایات مکتوبه قدیمی دلخوش کرده و معتقد به امامت اسماعیل باقی ماندند. این گروه را فرقه اسماعیلیه می نامند.

۳- بزرگان و سردمداران تشیع همواره به ائمه افتراء بسته و ادعا کرده اند آنها از علم غیب آگاه بوده و بر آن مطلع هستند. اما ائمه هرگز چنین ادعایی نکرده و هیچکس مستقیماً از خود آنها نشنیده که از علم غیب سخن بگویند^۱. این مسأله که پیروان دجالان را نسبت به ادعاهای آنها مشکوک ساخته بود سبب گشت دجالان ایمان به بداء را یکی از اعتقادات اساسی و اصولی مذهب تشیع قرار دهند و به

^۱ در برخی از روایات موجود در مصادر تشیع که دجالان ندانسته آنها را در کتابهای خویش نقل کرده اند بر این مسأله مهر صحه گذاشته شده است که ائمه مانند سایر انسانها از علم غیب آگاه نبوده اند. در کتاب اصول کافی از ابا عبدالله -رحمت الله علیه- روایت شده که: «من از کسانی تعجب می کنم که می پندارند ما بر غیب مطلع هستیم. هیچکس جز خداوند غیب را نمی داند. همین الان کنیزک من به خاطر اینکه می خواستم او را تنبیه کنم از من گریخت. و من نمی دانم او اکنون در کدامیک از اتاقهای خانه خود پنهان ساخته است». اصول الکافی للکلینی ۲۵۷/۱.

پیروان خویش بگویند: «اگر ائمه در ملا عام از علم غیب سخن نگفته اند، به سبب ایمان آنها به بداء بوده است. چون آنها می ترسیدند اگر در ملا عام از آنچه در آینده رخ می دهد سخنی بگویند پس از مدتی خداوند متعال تصمیم خود را عوض کرده و پیش گویی امام تحقق پیدا نکند. دروغپردازان برای اعتبار بخشیدن به این ادعای باطل روایاتی را جعل کرده و آنها را به ائمه نسبت داده اند.

در یکی از این روایات جعلی از قول امام علی بن الحسین -رحمت الله علیه- گفته شده: «اگر به سبب ایمان داشتن ما به بداء نمی بود شما را از آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد، با خبر می ساختم»^{۸۲}.

پس از آشنایی با برخی از عواملی که نقش مهمی در رخنه کردن این اعتقاد فاسد به معتقدات مذهب تشیع داشته اند، اکنون می توانیم به این نکته پی ببریم که چرا بزرگان و مشایخ مذهب تشیع اینگونه سفت و محکم به این اعتقاد باطل چسبیده و خروار خروار اجر و ثواب نثار مومنین به آن می کنند. آری، اگر ایمان به بداء از بین رود، پایه و اساس مذهب امامیه از بین خواهد رفت. این اعتقاد فاسد سرپوش مناسبی برای اشتباهات و وعده های تحقق نیافته ای است که همگی به ائمه نسبت داده شده اند. ائمه ای که بر اساس معتقدات بی اساس، از هر گونه خطا و نسیان معصوم بوده و بر عالم غیب مطلع هستند!

در پایان این مبحث جا دارد به این نکته مهم نیز اشاره کنیم که برخی از بزرگان و سردمداران مذهب تشیع سعی کرده اند برای فرار از این لکه ننگ، وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود منکر شوند و یا اینکه آنرا به گونه دیگری تفسیر کنند. اما آنچه این اشخاص می بایست انجام می دادند این بود که بجای فرار از

^{۸۲} تفسیر الیاشی ۲/۲۱۵ تصحیح و تعلیق: هاشم الرسولی المحلاتی، المكتبة العلمیه، طهران. بحار الانوار للمجلسی ۴/۱۱۸ (چاپ سابق الذکر).

واقعیت با شهادت تمام به آن اعتراف کرده و سپس از آن براءت می جستند. از میان این اشخاص می توان طوسی که مجلسی به او لقب «محقق» داده است را نام برد. آقای طوسی یکی از کسانی است که چشمان خویش را در مقابل این حقیقت بسته و وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود منکر شده است.^{۸۳} اما مجلسی از این گفته طوسی انتقاد کرده و در رد بر وی می گوید: «شنیدن چنین سخنی از طوسی بسیار تعجب آور است. علت این سخن نمی تواند چیزی جز عدم احاطه وی به روایات باشد»^{۸۴}. ما می بینیم اگر چه طوسی خواسته است دست به عوام فریبی بزند اما مجلسی که در زمانی می زیسته که مذهب تشیع صاحب قدرت و توان بوده، صریحاً به وجود این اعتقاد افتخار کرده و طوسی را در زمینه روایات بی سواد معرفی کرده است.

یکی از مسائلی که سبب شده برخی از بزرگان و سردمداران تشیع با احتیاط فراوان در مورد ایمان به بداء سخن بگویند و یا حتی در صورت لزوم آنرا انکار کنند، قبح و شناعة این اعتقاد می باشد. زیرا قبح و شناعة این اعتقاد سبب گشت بسیاری از شیعیان از مذهب تشیع روی بر می گردانند و پیرو مذاهب دیگر گردند و یا اینکه برای خود مذهب جدیدی تاسیس کنند. از میان این اشخاص می توان سلیمان بی جریر رهبر و مؤسس فرقه سلیمانیه که یکی از فرقه های زیدیه می باشد را نام برد. در برخی از کتب شیعه از قول او نوشته شده: «ائمه شیعه دو اعتقاد را به خورد پیروان خود داده اند که با وجود این دو اعتقاد هرگز کسی نمی تواند مچ آنها را باز کرده و به دروغگویی و کذابی آنها پی ببرد. یکی از این دو اعتقاد ایمان

^{۸۳} تلخیص المحصل للطوسی ص ۲۵۰ المطبوع بذیل محصل افکار المتقدمین و المتأخرین للزاری، مکتبه الکلیات الازهریه.

^{۸۴} بحار الانوار للمجلسی ۱۲۳/۴ (چاپ سابق الذکر).

به بداء است و دیگری ایمان به تقیه»^{۸۵}.

سلیمان بن جریر این سخن خود را توضیح داده و می گوید:

«امامان شیعه مانند پیامبران ادعا می کردند که بر عالم غیب مطلع هستند»^{۸۶} و به پیروان خود می گفتند در آینده چنین و چنان خواهد شد. آنگاه اگر آنچه آنها ادعا کرده بودند رخ می داد به پیروان خود می گفتند: آیا ما به شما نگفته بودیم که چنین اتفاقی رخ خواهد داد؟ آیا اکنون ایمان پیدا کردید که ما بر علم غیب مطلع هستیم؟ اما اگر آنچه آنها پیش بینی کرده بودند رخ نمی داد به پیروان خود می گفتند: خداوند متعال متوجه مساله ای شده و تصمیم و تقدیر قبلی خود را تغییر داده است»^{۸۷}. این اعتراف یکی از بزرگان و سردمداران مذهب تشیع در مورد اعتقاد به بداء و تقیه میباشد.

او که نتوانست این اعتقادات باطل را بپذیرد از مذهب اثنی عشریه روی بر گرداند و مذهب جدیدی بنام سلیمانیه را بنا گذاشت.

^{۸۵} المقالات و الفرق للقمی ص ۷۸ تصحیح و تعلیق: محمد جواد مشکور، مطبعه حیدری ، طهران

۱۹۶۳ م. فرق الشیعه للنوبختی ص ۶۴ دار الاضواء بیروت، ط: الثالثه ۱۴۰۴هـ

^{۸۶} در مورد این قسمت از سخنان سلیمان بن جریر بایستی گفته شود پیامبران هرگز به خواست و اراده خود از علم غیب آگاه نمی شده اند و خود آنها نیز هرگز چنین ادعایی نکرده اند. و این تنها خواست و اراده الهی بوده است که در برخی از اوقات برای اثبات صادق بودن احدی از پیامبران در ادعای رسالت، او را از برخی از غیبات آگاه می ساخته است تا مردم به دعوت این پیامبر ایمان بیاورند. خداوند متعال در سوره جن می فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾. [الجن / ۲۶ و ۲۷]. «او (خداوند متعال) است آگاه و مطلع بر غیبات. او هیچکس را از غیبات آگاه نمی سازد، مگر پیامبرانی که آنها را برای ابلاغ رسالت برگزیده است». سیرت و زندگینامه پیامبران بزرگترین برهان بر این ادعا میباشد.

^{۸۷} المقالات و الفرق للقمی ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنوبختی ص ۶۴-۶۵ (چاپ

سابق الذکر).

آری، اینچنین عکس العمل هایی سبب گشت بزرگان و سردمداران تشیع به هنگام سخن در مورد اعتقاد به بداء کمال احتیاط را مراعات کرده و در صورت لزوم وجود چنین اعتقادی را منکر گردند. جا دارد در رابطه با سخنان سلیمان بن جریر به این نکته اشاره داشته باشیم که مقصر دانستن ائمه به دور از عدل و انصاف می باشد. آنها از این ضلالتها و ادعاهای باطل بری بوده و بارها انزجار خود را از کسانی که بنام آنها مردم را به بیراهه و فساد می کشانند اعلام داشته و از آنها برائت جسته اند.

پس از دانستن این موضوع که برخی از سردمداران تشیع وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود منکر شده اند، بایستی این نکته را نیز بدانیم که برخی دیگر از آنها انکار حقیقت را بی فائده دیده و به وجود این اعتقاد در مذهب خود اعتراف کرده اند. اما برای گریز از این روسیاهی آنها بگونه ای تفسیر کرده اند که با روایات موجود در مراجع و مصادر تشیع تضاد و دوگانگی دارد. برخی از این اشخاص بداء را به معنای نسخ و الغاء دانسته و گفته اند اعتقاد به بداء یعنی ایمان داشتن به اینکه خداوند متعال هر حکمی از احکام خویش را که اراده کنند منسوخ و ملغی کرده و بجای آن حکم دیگری قرار می دهد. و برخی دیگر از سردمداران تشیع همچون محمد حسین آل کاشف الغطا که یکی از علمای معاصر شیعه می باشد اعتقاد به بداء را، ایمان داشتن به ظاهر شدن و آشکار گشتن حکم خداوند تفسیر کرده است^{۸۸}. به این دسته از علمای مذهب تشیع بایستی گفته شود شما بجای سرپوش گذاشتن بر این اشتباهات و به بیراهه کشاندن شیعیان بهتر می بود بطلان آنها به پیروان خود گوشزد می کردید و از آنها می خواستید از اینگونه اعتقادات باطل دست کشیده و از آنها برائت بجویند. ما می خواهیم از این آقایان

^{۸۸} الدین والإسلام ص ۱۷۳ مطبعه العرفان، صیدا، ط. الثانيه ۱۳۳۰ هـ

پرسیم آیا روایات موجود در مصادر و مراجع شما که همگی به ائمه نسبت داده شده اند، بداء را به همین صورت که شما آنرا شرح داده اید، تفسیر کرده اند؟ ما برخی از این روایات را ذکر می کنیم تا آشکار گردد این دسته از سردمداران تشیع جز سرپوش گذاشتن بر اعتقادات باطل خود و به بیراهه کشاندن هر چه بیشتر شیعیان هدف دیگری نداشته اند.

در روایتی منسوب به علی بن الحسین -رحمت الله علیه- گفته شده: «اگر بسبب ایمان من به بداء نمی بود شما را از آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد، با خبر می ساختم»^{۸۹}. اگر بداء بنا بر معتقدات شیعه به معنای ظهور حکم الهی و یا ملغی شدن آن می بود، چه مانعی می توانست بر سر راه غیبگویی امام ایجاد کند؟ مگر بر اساس اعتقادات بی اساس مذهب تشیع، ائمه از علم غیب آگاه نیستند؟ و مگر غیبات متضمن آنچه در آینده ملغی می گردد، نمی باشند؟ اگر گفته شود ملغی شدن حکم از جمله غیباتی است که در علم الهی وجود داشته است، بایستی بنابر معتقدات تشیع که ائمه خویش را مطلع بر غیب می دانند، امام نیز از این مسئله غیبی آگاه بوده و بنابر این ادعای او که من بسبب ایمان داشتن به بداء شما را از غیبات آگاه نمی سازم، پوچ و بی معنا خواهد بود. و اگر گفته شود ملغی شدن حکم از غیباتی است که در علم الهی وجود نداشته است، بدین ترتیب به معنای حقیقی و کفر آلود و ملحدانه بداء اعتراف شده است.

در روایت جعلی دیگری در مورد تفسیر آیه ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾^{۹۰} ادعا شده ابو عبدالله جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته است: «مگر چیزی جز آنچه

^{۸۹} تفسیر الیاشی ۲/۲۱۵ (چاپ سابق الذکر)، بحار الانوار للمجلسی ۴/۱۱۸ (چاپ سابق الذکر).

^{۹۰} تفسیر آیه: «خداوند هر چه را اراده کند محو و منسوخ کرده و هر چه را بخواهد به حال خود باقی می گذارد».

نگاشته شده و ثبت گردیده پاک می گردد؟ و چیزی جز آنچه وجود نداشته نگاشته و ثبت می شود؟»^{۹۱}. آشکار است که مراد از «آنچه وجود نداشته» والعیاذ بالله همان آگاهی و علم جدیدی است که بنا بر اعتقاد باطل بداء، در علم الهی حاصل می گردد. آیا با وجود چنین روایتی می توان ادعا کرد که مراد از بداء ظهور حکم الهی می باشد؟ هرگز.

در روایت دروغین دیگری گفته شده:

«لوط - علیه السلام - از فرشتگان خواستند عذاب الهی را هر چه زودتر بر کافران نازل سازند تا مبادا امری بر خداوند متعال آشکار گردد و تقدیر خویش را در مورد نازل ساختن عقاب تغییر دهد»^{۹۲}.

شیعیان به هنگام زیارت قبر امام دهم و یازدهم خود یعنی امام علی نقی و امام حسن عسکری، این ادعا را بر زبان می رانند: «السلام علیکما یا من بداء الله فی شأنکما». [مفاتیح الجنان].

«درود و سلام بر شما، ای کسانی که در مورد شما بر خداوند بداء حاصل گشت».

آیا احدی از دجالان می تواند ادعا کند که در این دعا مراد از کلمه بداء، ظاهر و نمایان گشتن حکم الهی می باشد؟ مگر حکم الهی تنها در مورد این دو امام تحقق پیدا کرده و نمایان گشته و در مورد سایر انسانها و مخلوقات تحقق پیدا نکرده است؟! پس چرا از میان تمام انسانها و یا حداقل از بین دوازده امام تشیع تنها این دو امام در این دعا نام برده شده و در مورد کس دیگری چنین دعایی خوانده

^{۹۱} اصول الکافی کتاب التوحید باب البداء ۲/.

^{۹۲} فروع الکافی ۵/۵۶۶. در این روایت دروغین می بینیم که آقای کلینی برای اثبات عقیده باطل بداء، حتی به پیامبران نیز احترام نگذاشته و به آنها افتراء بسته است.

نمی شود؟ و اگر واقعاً مراد از بداء، ظهور حکم الهی و یا منسوخ شدن آن می بود پس چرا آقای طوسی که یکی از بزرگترین علمای شیعه محسوب می گردد، وجود چنین اعتقادی را در مذهب شیعه انکار کرده است؟ مگر انسان عاقل ظهور حکم الهی را انکار می کند؟

و اگر واقعاً مراد از بداء، ظهور حکم الهی و یا منسوخ شدن آن می بود، پس چرا اشخاصی همچون سلیمان بن جریر که یکی از بزرگان مذهب امامیه بوده است، بسبب کفر آلود دانستن چنین اعتقادی از مذهب اثنی عشریه روی بر گرداند؟ مگر نمایان شدن حکم الهی و یا منسوخ شدن برخی از احکام، کفر و الحاد است که سلیمان بن جریر بسبب آن به مذهب اثنی عشریه پشت پا بزند؟

و اگر واقعاً مراد سردمداران تشیع از بداء ظهور حکم الهی و یا منسوخ شدن آن می بود هرگز هیچ اختلافی در این رابطه بین اهل سنت و تشیع حاصل نمی گشت. و هرگز لازم نبود رهبران و سردمداران تشیع برای تشویق کردن شیعیان به ایمان آوردن به بداء، خروار خروار اجر و ثواب خیالی به آنها وعده دهند. چون تمام مسلمانان به ظاهر و آشکار شدن حکم الهی و همچنین منسوخ شدن برخی از احکام، ایمان کامل دارند.

شیعه و ارکان ایمان

شیعه و ارکان ایمان

بنابر اعتقادات اهل سنت و جماعت ایمان شش رکن دارد که عبارتند از:

- ۱- ایمان به خداوند.
- ۲- ایمان به فرشتگان.
- ۳- ایمان به کتابهای آسمانی
- ۴- ایمان به پیامبران
- ۵- ایمان به قیامت

۶- ایمان به قضا و قدر

ما در رابطه با رکن اول یعنی ایمان به خداوند به آنچه در باب توحید ربوبیت و الوهیت ذکر شده است بسنده کرده و در اینجا سخن خود را با رکن دوم یعنی ایمان به فرشتگان آغاز می کنیم.

۲- ایمان به فرشتگان

بنا بر اعتقادات اهل سنت و جماعت فرشتگان مخلوقات عظیمی هستند که خداوند آنها را از نور آفریده است. تعداد عظیم آنها را کسی جز خالق هستی نمی داند. آنها همواره فرمانبردار اوامر خالق خود هستند و با معصیت و نافرمانی بیگانه اند. تمام وقت آنها صرف عبادت و اطلاع از خداوند متعال می گردد.

اما در مذهب تشیع این رکن از ارکان ایمان مانند سایر مسائل دین مورد تحریف و تبدیل عده ای قرار گرفته که حب ائمه را سپر خود قرار داده و هر گمراهی و ضلالتی را به نام آنها تمام کرده اند.

روایات شیعه فرشتگان را نوکران حلقه به گوش ائمه و شیعیان معرفی می کنند.

در روایتی گفته شده: «فرشتگان خدمتگزاران ما و دوستداران ما هستند»^{۹۳}.

و در روایتی دیگر در مورد فرشته وحی یعنی جبریل -علیه السلام- گفته شده:

«جبریل خدمتگزار ما است»^{۹۴}.

آیا این روایات دروغین توهینی به فرشتگان محسوب نمی گردند؟

^{۹۳} بحار الانوار للمجلسی ۳۳۵/۲۶ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعه الثالثه ۱۴۰۳ هـ. اکمال

الدین لابن بابویه ص ۱۴۷ المطبعه الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ عیون اخبار الرضا لابن بابویه القمی ۲۶۲/۱ ط: ایران ۱۳۱۸ هـ. علل الشرائع لابن بابویه القمی ص ۱۳ المكتبه الحیدریه و مطبعتها، ط: الثانيه ۱۳۸۵ هـ

^{۹۴} بحار الانوار للمجلسی ۳۴۴/۲۶-۳۴۵ (چاپ سابق الذکر)، ارشاد القلوب للحسن بن محمد

الدیلمی، ط: النجف ۱۳۵۳ هـ کنز جامع الفوائد ص ۴۸۳.

خداوند متعال در مورد فرشتگان می فرماید:

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ [الانبیاء / ۲۶]. «بلکه آنها (فرشتگان) بندگانی ارجمند و

گرامی هستند».

بنا بر اعتقادات مذهب شیعه فرشتگان از نور علی بن ابی طالب آفریده شده اند.

در روایتی دروغین اینچنین گفته می شود: «خداوند، فرشتگان را از نور علی -

علیه السلام - آفرید»^{۹۵}.

و در روایت دیگری گفته شده: «خداوند از نور چهره علی - علیه السلام - هفتاد

هزار فرشته آفرید که برای ایشان و شیعیان‌شان طلب آمرزش و مغفرت می کنند»^{۹۶}.

دجالان می گویند بزرگترین آرزوی فرشتگان زیارت قبر حسین - رضی الله

عنه - است.

در روایتی گفته می شود: «تمام موجودات آسمانها از خداوند می خواهند به

آنها اجازه زیارت حسین - علیه السلام - داده شود. و به همین سبب است که

همواره گروهی به زمین نازل شده و گروهی دیگر به آسمان باز می گردند»^{۹۷}.

خداوند پاک و منزّه است از اینکه فرشتگان او قبر پرست باشند.

و در روایت جعلی دیگری می گویند: «بال یکی از فرشتگان بسبب قبول نکردن

ولایت امیرالمومنین شکسته شد. و این بال بهبود نیافت مگر پس از اینکه فرشته آنرا

به گهواره حسین - علیه السلام - کشید و در آن غلتید»^{۹۸}.

همچنین دجالان می گویند: «فرشتگان به این سبب به مقام والایی دست یافته

^{۹۵} المعالم الزلفی لهاشم البحرانی ص ۲۴۹ ط: ایران ۱۲۸۸ هـ

^{۹۶} کنز جامع الفوائد ص ۳۳۴ ، بحار الانوار ۳۲۰/۲۳ (چاپ سابق الذکر).

^{۹۷} بحار الانوار ۳۴۱/۲۶ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات ص ۲۰ المطبوع بالنجف ۱۳۷۰ هـ

^{۹۸} بحار الانوار ۳۴۱/۲۶ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات ص ۲۰ (چاپ سابق الذکر).

اند که ولایت امام علی بن ابی طالب -علیه السلام- را پذیرفته اند»^{۹۹}.
و همچنین در اکتوبه ای دیگر می گویند: «آب و غذای فرشتگان صلوات
فرستادن بر امام علی به ابی طالب -علیه السلام- و یاران و ایشان، و استغفار کردن
برای شیعیان گنهکار می باشد»^{۱۰۰}.

در خاتمه سخن در مورد رکن دوم ایمان به این نتیجه می رسیم که در مذهب
شیعه نه تنها به فرشتگان که بنا بر فرمایش الهی مخلوقاتی گرامی و ارجمند هستند،
هیچ احترامی گذاشته نمی شود، بلکه آنها را خدمتکاران و نوکران حلقه به گوش
آئمه و شیعیان می دانند.

۳- ایمان به کتابهای آسمانی

- اهل سنت و جماعت ایمان به تمام کتابهای آسمانی را رکنی از ارکان
ششگانه ایمان می دانند. خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي
أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾.
[سورة النساء/ ۱۳۶].

«ای مومنین، به خداوند و رسول او و کتابی که بر پیامبر خویش و کتابهایی که
از قبل نازل کرده ایمان آورید. و بدانید هر کس به خداوند و فرشتگان و کتابها و
پیامبران او و به روز قیامت کفر می ورزد سخت به گمراهی و ضلالت افتاده است».
اهل سنت و جماعت در رابطه با وحی الهی ایمان دارند که بر کسی جز
پیامبران وحی نازل نمی شود و با توجه به این مسأله بر این اعتقاد و باور هستند که

^{۹۹} تفسیر الحسن العسکری ص ۱۵۳ ط: ایران ۱۳۱۵ هـ الاحتجاج للطبرسی ص ۳۱ تعلیق: محمد
باقر الخراسانی، مؤسسه الاعمی، بیروت، ۱۴۰۱ هـ بحار الانوار للمجلسی ۳۳۸/۲۶ (چاپ سابق
الذکر).

^{۱۰۰} بحار الانوار ۳۴۹/۲۶ (چاپ سابق الذکر).

نزول وحی الهی با وفات خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وسلم) به پایان رسیده است.

- پس از این می پردازیم به بررسی اعتقاد شیعه در مورد این رکن از ارکان ایمان. در مذهب شیعه این اعتقاد وجود دارد که بر ائمه نیز کتابهایی آسمانی نازل گشته که مخصوص شیعیان می باشند. ما در اینجا برخی از این کتابها را نام برده و به اختصار در مورد آنها سخن خواهیم راند.

مصحف فاطمه

شیعه اعتقاد دارد این کتاب یعنی مصحف فاطمه، پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر دختر ایشان فاطمه -رضی الله عنها- نازل شده است. در یکی از روایات کتاب «اصول کافی» گفته شده:

«... پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فاطمه را چنان غم و اندوهی فرا گرفت که کسی جز خداوند از مقدار آن خبر ندارد. به همین سبب خالق مهربان فرشته ای را برای آرامش بخشیدن و تسکین دادن بر ایشان نازل کردند. فاطمه (علیها السلام) این مسأله را با امیر المومنین -علیه السلام- در میان گذاشتند. امیرالمومنین -علیه السلام- به ایشان گفتند: هنگامیکه وجود فرشته را حس کردی و صدایش را شنیدی مرا با خبر ساز، پس از گذشت مدتی فرشته بسراغ فاطمه (علیها السلام) آمد. ایشان امیرالمومنین -علیه السلام- را با خبر ساختند و امیرالمومنین نیز هر آنچه از فرشته می شنیدند آنرا می نوشتند. تا اینکه بالاخره به مرور زمان از آن نوشته ها کتابی گرد آمد. در این کتاب هیچ سخنی از حلال و حرام به میان نیامده بلکه در مورد آنچه در آینده رخ می دهد صحبت شده است»^{۱۱}.

^{۱۱} اصول کافی للکلینی ۲۴۰/۱ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران،

آن دجالی که این روایت را از خود جعل کرده سبب نازل شدن فرشته و سخن گفتن در مورد آنچه اتفاق می افتد را آرامش دادن تسکین بخشیدن به فاطمه -رضی الله عنها- ذکر کرده است. اما این دجال دروغگو از این نکته غافل بوده که چگونه می توان فاطمه -رضی الله عنها- را با مطلع ساختن از آنچه در آینده رخ می دهد که کشته شدن ناجوانمردانه همسر و فرزند برومند ایشان نیز جزئی از آن است، تسلی بخشید؟!!

و همچنین چگونه امکان دارد فاطمه -رضی الله عنها- بر علم غیب مطلع گردند در حالیکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چیزی از علم غیب نمی دانسته اند؟ آیا ایشان از پدر بزرگوار خود برتر و افضلتر بوده اند؟!!

در مورد حجم این مصحف خیالی می گویند: سه برابر قرآن مجید می باشد^{۱۰۲}. روایات مکذوبه ای که در مورد این مصحف صحبت می کنند چون از دروغ و کذب سرچشمه گرفته اند، تناقض و اختلاف در همه آنها دیده می شود. بعنوان مثال در روایت قبلی گفته شد این مصحف پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر فاطمه -رضی الله عنها- نازل شده است^{۱۰۳}. اما با کمال تعجب می بینیم که در روایت دیگری در مورد مصحف فاطمه گفته می شود این مصحف را رسول

ط: الثالثة: ۱۳۸۸. بحار الانوار للمجلسی ۴۴/۲۶ (چاپ سابق الذکر) بصائر الدرجات ص ۴۳ (چاپ سابق الذکر).

خمینی در وصیت نامه خود می گویند: ما مفتخریم که مصحف فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از ماست.

^{۱۰۲} اصول الکافی ۲۳۹/۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۰۳} اصول الکافی ۲۴۰/۱ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار ۴۴/۲۶ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات ص ۴۳ (چاپ سابق الذکر).

الله (صلی الله علیه وسلم) املاء می کرده و علی بن ابی طالب آنرا می نوشته اند^{۱۰۴}. می بینیم که در این روایت بر خلاف روایت سابق ادعا می شود این مصحف را املاء کرده و علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- آنرا نوشته است. معلوم نیست چگونه امکان دارد مصحفی بر فاطمه -رضی الله عنها- نازل شود اما رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آنرا املاء کنند؟

و در روایتی دیگر در مورد اهمیت و ارزش مصحف فاطمه گفته می شود: «در این مصحف چیزی از آنچه در قرآن هست وجود ندارد. این مصحف ما را از دیگران بی نیاز و آنها را به ما محتاج می سازد»^{۱۰۵}.

آیا می توان تصور کرد هدف آنانیکه روایاتی را با این مضمون از خود جعل کرده اند چیزی جز کاستن ارزش و اهمیت قرآن مجید نزد شیعیان بوده است؟ شکی نیست که هدف اساسی آنها این بوده که ارزش و اهمیت قرآن مجید را کاهش دهند و بجای آن شیعیان را به مصحفی خیالی دلخوش سازند که بجز در اکاذیب کلینی و مجلسی و ... در جای دیگری هیچ اثری از آن دیده نمی شود. به همین سبب نیز در این روایت دروغین گفته شد این مصحف ما را از همه بی نیاز و آنها را به ما محتاج می گرداند.

پس از این نگاهی می اندازیم به روایتی که در آن محتویات این مصحف خیالی بیان شده است. در این روایت که در کتاب «دلایل النبوه» ذکر گشته گفته می شود مصحف فاطمه شامل این مسائل می باشد: «اخبار آنچه در هر یک از آسمانها می گذرد و بیان تعداد فرشتگان و سایر موجودات آسمانها و بیان نام پیامبران و تعداد آنها. و اسامی افراد هر قومی که پیامبران بسوی آنها مبعوث گشتند.

^{۱۰۴} بحار الانوار ۴۲/۲۶ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات ص ۴۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۰۵} اصول الکافی ۲۴۰/۱ (چاپ سابق الذکر).

و ذکر نام آنانیکه به پیامبران ایمان آوردند و آنانیکه به آنها کفر ورزیدند. اسامی ائمه و بیان آنچه آنها بدست خواهند آورد.

اسامی تمام مخلوقات و بیان آجال آنها. اسامی بهشتیان و دوزخیان. آیات و احکامی که در قرآن و تورات و زبور بیان شده اند بیان تعداد تمام درختان دنیا»^{۱۰۶}. و در همین روایت گفته می شود تمام این مسائل تنها در دو صفحه اول این کتاب ذکر شده اند^{۱۰۷}.

معلوم نیست طول و عرض صفحات مصحف فاطمه به چه اندازه است و این مصحف در کجا نگه داری می شود؟

و همچنین بایستی پرسید اگر واقعاً ائمه از این همه علوم و دانستیها آگاه بودند و می دانستند که در آینده چه اتفاقاتی رخ خواهد داد، پس چرا از این علم غیب در راه استرداد امامت خود بر ضد کسانی که دجالان آنها را غاصبین می نامند، استفاده نکردند؟! و چرا امام مهدی که بنابراین روایات از علم ما کان و یکون مطلع است از سرداب بدر نمی آید و بنابر آنچه در مذهب تشیع ذکر شده از اهل سنت و جماعت انتقام نمی گیرد؟!

همانگونه که قبلاً نیز گفتیم اگر سخن از حقیقت و صدق بدور باشد همواره در آن اختلاف و دوگانگی به چشم می خورد. این مسأله در مورد روایاتی که درباره مصحف فاطمه صحبت می کنند، صدق می کند. بعنوان مثال در کتاب «دلایل النبوه» روایتی وجود دارد که کیفیت نزول مصحف فاطمه را به گونه ای دیگر توصیف می کند. در این روایت گفته می شود: «این مصحف بطور کامل در یکبار

^{۱۰۶} - دلائل النبوه لمحمد بن جریر بن رستم الطبری ص ۲۷-۲۸. (بایستی توجه کرد این طبری، شیعی مذهب بوده است و نباید او را با مؤلف کتاب تفسیر و تاریخ که سنی بوده اشتباه گرفت).

^{۱۰۷} - دلائل النبوه لمحمد بن جریر رستم الطبری ص ۲۷-۲۸.

توسط سه فرشته یعنی جبریل و اسرافیل و میکائیل از آسمان نازل شده است. این فرشتگان هنگامیکه از آسمان به زمین رسیدند فاطمه -رضی الله عنها- را در حال نماز خواندن یافتند. آنها تا پایان نماز در کنار ایشان ایستادند. پس از آن آنها به فاطمه -رضی الله عنها- گفتند: ای فاطمه، خداوند بر شما سلام می فرستد. سپس مصحف را در دامن ایشان قراردادند»^{۱۰۸}. در این روایت گفته می شود مصحف بصورت کامل و آماده توسط سه فرشته بر فاطمه -رضی الله عنها- نازل شده است. در حالیکه در روایات پیشین گفته شد این مصحف را علی بن ابی طالب -رضی الله عنها- نوشته اند.

کتاب آسمانی با مهره های طلائی

پس از این می پردازیم به سخن در مورد کتاب آسمانی دیگری که بجز در روایات جعلی دروغپردازان در جای دیگری هیچ اثری از آن دیده نمی شود. در مورد این کتاب آسمانی خیالی روایتی در مراجع تشیع وجود دارد به این مضمون: «ابا عبدالله صادق -علیه السلام- می فرمایند: خداوند قبل از وفات پیامبر کتابی بر ایشان نازل کردند و خطاب به ایشان فرمودند: ای محمد! این کتاب، وصیت تو به نجیب اهل بیت تو است. رسول الله فرمودند: ای جبریل، نجیب اهل بیت من کیست؟ جبرائیل در جواب گفتند: نجیب اهل بیت تو علی بن ابی طالب -علیه السلام- است. بر این کتاب مهرهایی طلائی وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه وآله این کتاب را به علی -علیه السلام- سپردند و او را امر کردند که در طول زندگی خود تنها یک مهر از این مهرها را بگشایند و به آنچه در آن نوشته شده عمل کنند. علی -علیه السلام- اینکار را انجام دادند. سپس ایشان کتاب را به فرزند خود حسن -علیه السلام- سپردند. ایشان نیز مهری از مهرها را باز کرده و به

^{۱۰۸} - دلایل النبوه لمحمد بن جریر بن رستم الطبری ص ۲۷-۲۸.

دستور العمل های آن عمل کردند. سپس ایشان کتاب را پس از خود به حسین - علیه السلام - سپردند. ایشان نیز مهری را گشودند. در این مهر نوشته شده بود: به همراه گروهی از پیروان خود بسوی شهادت بشتاب. آنها هرگز به شرف شهادت نائل نخواهند گشت مگر در رکاب تو. جان و زندگی خود را فدای خالق خود ساز. حسین - علیه السلام - به این تعالیم جامه عمل پوشاندند و این کتاب را پس از خود به علی بن الحسین - علیهما السلام - سپردند. ایشان نیز مهری را گشودند. در این مهر نوشته شده بود: سکوت بر گزین و در خانه به عبادت خالق خود پرداز تا آن هنگام که مرگ به سراغت آید. ایشان نیز به این فرمان جامه عمل پوشاندند و کتاب را پس از خود به محمد بن علی - علیه السلام - سپردند. ایشان نیز مهری را گشودند و در آن این عبارت را یافتند: به افتاء و تعلیم مردم روی آور و از هیچکس جز خداوند واهمه ای نداشته باش. بدانکه دست هیچ آزار دهنده ای به تو نخواهد رسید. ایشان پس از خود این کتاب را به من سپردند و من پس از گشودن یکی از مهرها این عبارت را در آن یافتم: به افتاء و تعلیم و نشر علوم اهل بیت خود پرداز. و بر اعمال پدران صالح خویش مهر تأیید گذار و از کسی جز خداوند واهمه ای نداشته باش. من نیز به آنچه امر شده ام جامه عمل پوشانده ام و پس از خود این کتاب را به موسی بن جعفر خواهم داد. او نیز آنرا به امام پس از خود خواهد سپرد تا اینکه مهدی - علیه السلام - قیام کنند» ۱۰۹. قبل از نقد این روایت دروغین بجا است به آنچه که می توان از جملات نخستین این روایت نتیجه گرفت، اشاره ای داشته باشیم. در ابتدای این روایت هنگامیکه از رسول الله (صلی الله علیه

^{۱۰۹} - بحار الانوار ۳۶-۱۹۲-۱۹۳ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه ص ۳۷۶ (چاپ سابق الذکر). امالی الصدوق ص ۲۴۰. امالی الشیخ ص ۲۸۲، اصول الکافی ۱/۲۸۰ (چاپ سابق الذکر).

وسلم) خواسته می شود این وصیت را به نجیب اهل بیت خویش بسپارند ایشان از جبرئیل -علیه السلام- پرسیدند نجیب اهل بیت من کیست؟ این پرسش پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دال بر این مسئله است که ایشان هرگز علی بن ابی طالب را به عنوان جانشین و خلیفه خود انتخاب و به مردم معرفی نکرده اند. پس تمام روایات موجود در مصادر و مراجع شیعه که در آنها گفته شده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) همواره علی بن ابی طالب را به عنوان جانشین خویش به مسلمانان معرفی می کرده اند چیزی جز کذب و افتراء نیست. چون اگر این روایات حقیقت می داشتند هرگز پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نمی پرسیدند نجیب اهل بیت من که بایستی این وصیت را به او بسپارم چه کسی است؟ آری، اگر اینگونه روایات حقیقت میداشتند دیگر جایی برای این سوال باقی نمی ماند.

در این روایت معلوم نیست چگونه برخی از ائمه ملزم به نشر علم و بیان حق گشته اند و برخی دیگر به انزواء و گوشه نشینی امر شده اند؟ بایستی پرسید آیا علی بن الحسین -رحمت الله علیه- گوشه نشینی اختیار کردند و یا اینکه با نشر علم و تقوی و پرهیزکاری، بطلان این کتاب خیالی با مهر های طلایی اش را به همه ثابت کردند؟ زهری -رحمت الله علیه- که یکی از بزرگترین علمای اهل سنت و جماعت در دوران تابعین می باشد در مورد جایگاه علمی این امام گرامی می گوید: «من هرگز در بین قریشیان افضلتر و فقیه تر از ایشان ندیده ام»^{۱۱۰}. و در همین رابطه مفید یکی از مشایخ بزرگ شیعه می گوید: «فقهای عوام ۱۱۱ علوم زیادی را از ایشان روایت کرده اند. فرمایشات و فتاوای فراوانی در مورد احکام و مواعظ و ادعیه و سیرت از ایشان نقل شده که شرح آنها احتیاج به وقت فراوانی

^{۱۱۰} - الخلاصه للخزرجی ص ۲۷۳.

^{۱۱۱} - مراد او فقهای اهل سنت و جماعت می باشد.

و بدین ترتیب می بینیم که این روایت دروغین با سیرت و زندگانی ائمه منافات و تضاد دارد.

لوح فاطمه

قبل از هر چیز باید توجه داشت لوح فاطمه و مصحف فاطمه دو کتاب متفاوت هستند. بر اساس روایات دروغین، لوح فاطمه بر خلاف مصحف فاطمه بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نازل گشته و ایشان این لوح را به دختر خود هدیه داده اند. دجالان برای اثبات وجود این لوح روایتی از خود ساخته اند به این مضمون: «ابا عبدالله (علیه السلام) می فرمایند: پدرم خطاب به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: می خواهم مسأله ای را از تو بپرسم. چه هنگام تو را تنها خواهم یافت؟ جابر در جواب گفت: هر وقت بخواهید میتوانید سؤالتان را از من بپرسید. پس از گذشت مدتی روزی پدرم جابر را تنها یافتند و سؤال خود را از او پرسیدند و به او گفتند: ای جابر! مرا از آن لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله دیدی و از آنچه در آن نوشته شده بود با خبر ساز. جابر گفت: روزی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله برای تبریک گفتن به مادرت فاطمه بمناسبت ولادت حسین (علیه السلام) نزد ایشان رفته بودم که لوحی سبز رنگ را در دست ایشان دیدم. گمان بردم این لوح از زمرد باشد. نوشته های لوح سفید رنگ بودند. من به ایشان گفتم: ای دختر رسول الله، پدر و مادرم فدایتان شوند، این لوح که در دست شماست چیست؟ ایشان پاسخ دادند: این لوح را خداوند به پدرم و ایشان

^{۱۱۲} - الارشاد للمفید ص ۲۹۲-۲۹۳ مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط: الثالثه ۱۳۹۹ هـ - الانوار البهیه

لعباس القمی ص ۱۱۲ تحقیق: کاظم الخراسانی، دار الاضواء، بیروت، ط: الاولى ۱۴۰۴ هـ

آنها به من هدیه داده اند. در این لوح نام پدرم، همسر، فرزندان و اوصیاء او نگاشته شده است.

جابر گفت: پس از این سخن، مادرت لوح را به من دادند و من پس از خواندن لوح نسخه ای از آن برای خود نگاشتم. پدرم فرمود: ای جابر. آیا می توانی آن نسخه را به من نشان دهی؟ جابر گفت: بله. آنگاه پدرم به همراه جابر بسوی منزل او براه افتادند. پس از رسیدن به خانه، جابر پوست نازکی که بر آن نسخه ای از لوح نوشته شده بود را از اتاقی به در آورد.

پدرم به او گفتند: ای جابر. به لوح بنگر تا من آنچه را بر آن نگاشته ای برایت بخوانم. آنگاه پدرم شروع به خواندن لوح کردند. ایشان حتی در یک حرف نیز اشتباه نکردند. سپس جابر گفت: به خداوند سوگند می خورم که دیدم در آن لوح نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحيم. هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله. نزل به الروح الامين من عند رب العالمين. عظم يا محمد اسمائي واشكر نعمائي ۱۱۳.

راویان این روایت نیز از آنجائیکه راه دجل و دروغپردازی در پیش گرفته اند، هر یک آنها به گونه ای که با روایت دیگری اختلاف دارد، نقل کرده است. به عنوان مثال می توانید آنچه در کتاب «اکمال الدین» روایت شده را با روایت کتاب «اصول کافی» مقایسه کنید تا خود به اختلاف و دوگانگی موجود بین آنها که دال بر دروغین بودن همگی آنها است، پی ببرید.

^{۱۱۳} - الکافی للکلینی ۲۵۷/۱، ۵۲۸ (چاپ سابق الذکر). الوافی للفیض الکاظمی، ابواب العهود بالحجج و النصوص علیهم صلوات الله علیهم، المجلد الاول ۷۲/۲ المکتبه الاسلامیه، طهران. الاحتجاج للطبرسی ۸۴/۱-۸۵ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه القمی ص ۳۰۱-۳۰۴ (چاپ سابق الذکر). اعلام الوری للطبرسی ص ۱۵۲ تصحیح و تعلیق علی الغفاری، دارالمعرفه، بیروت ۱۳۹۹ هـ الاستبصار للکراجکی ص ۱۸ المطبعه العلویه، النجف ۱۳۴۶ هـ

دوازده صحیفه که نام ائمه و اوصاف آنها را بیان می سازند

در روایتی دروغین که آنرا به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده اند گفته شده است:

«خداوند دوازده مهر و دوازده صحیفه را بر من نازل کرده اند. نام هر امام بر روی مهر او، و اوصاف او بر صحیفه اش نگاشته شده است» ۱۱۴.

ما نمی دانیم چرا کسی پیدا نشده از ابن بابویه قمی که این روایت را در کتاب خود ذکر کرده پرسد اگر واقعاً چنین صحیفه هایی از آسمان بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نازل شده بودند آیا کسی از مسلمانان این اجازه را به خود می داد که امر الهی را زیر پا گذارد؟ و اگر گفته شود آری سنی ها چنین کردند، می پرسیم چرا خود شیعیان در تعیین امامان به جان همدیگر افتاده اند و به دهها مذهب و گروههای مختلف همچون غرابیه، کیسانیه، زیدیه، جارودیه، ناووسیه، سمطیه (شمطیه)، فطحیه، اسماعیلیه، قرامطه، اثنی عشریه و ... تقسیم شده اند. اگر این صحیفه ها حقیقت می داشتند و آنگونه که ادعا می شود نام و اوصاف ائمه را تعیین می کردند هرگز نمی بایست چنین اختلافاتی بر سر ائمه بین شیعیان بوجود می آمد. در مراجع و مصادر مذهب تشیع نام کتابهای آسمانی دیگری نیز ذکر گردیده است که برای آشنایی با این کتابهای خیالی می توان به این مراجع و مصادر مراجعه کرد. در اینجا ما می توانیم به این نتیجه برسیم که دجالان و دکانداران مذهبی چون هیچ اثری از گمشده خود در کتاب آسمانی حقیقی یعنی قرآن مجید نیافتند برای اثبات کجرویها و گمراهیهای خود راه افسانه و خیال و دروغگویی را در پیش گرفتند. غافل از اینکه خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾. [النحل / ۱۱۶].

^{۱۱۴} - اکمال الدین لابن بابویه قمی ص ۲۶۳ (چاپ سابق الذکر).

«بی شک آنائیکه بر خداوند دروغ می بندند هرگز رستگار نخواهند شد».

بایستی از دجالانی که ادعای وجود چنین کتابهای خیالی را دارند پرسیده شود چگونه ممکن است امت اسلامی در طول تاریخ خود، قرآن و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را مو به مو به نسلهای پس از خود منتقل کند، اما هیچ نامی از این کتابها به میان نیاورد؟ البته مگر در کتابهای اشخاصی همچون کلینی و مجلسی و طبرسی و دار و دسته شان.

آنچه جلب توجه می کند این است که خود این دروغپردازان نیز گفته های خود را باور ندارند. مگر آقای کلینی خودش این روایت را در کتابش ذکر نکرده که ابا عبدالله گفته اند: «خداوند عزوجل سلسله نبوت را با مبعوث داشتن پیامبران به پایان رساندند. و دیگر پیامبری پس از ایشان نخواهد شد. و فرستادن کتابهای آسمانی را با کتاب شما به پایان رساندند و دیگر کتابی پس از آن نازل نخواهد شد» ۱۱۵؟.

و مگر آقای مجلسی کتاب خود را نخوانده اند و متوجه نشده اند که خودشان روایتی از امام رضا به این مضمون در آن ذکر کرده اند که: «شریعت محمد صلی اله علیه و آله تا روز قیامت باطل نخواهد شد. و هر کس پس از ایشان ادعای نبوت کند یا اعتقاد داشته باشد پس از قرآن کتاب دیگری نازل شده، بایستی او را به قتل رساند» ۱۱۶؟

آیا این روایت که خود مجلسی آنرا نقل کرده او را مباح الدم نمی گردانیده است؟

^{۱۱۵} - صحیح الکافی ۳۱/۱ لمحمد الباقر البهبودی، الدار الاسلامیه، ط: الاولى ۱۴۰۱ هـ اصول الکافی

للکلینی ۲۶۹/۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۱۶} - بحار الانوار للمجلسی ۲۲۱/۷۹، و ۳۴/۱۱-۳۵ (چاپ سابق الذکر).

علاوه بر این بایستی پرسید این کتابها و صحیفه های خیالی کجا نگه داری می شوند؟ اگر گفته شود این کتابها نزد امام مهدی مخفی شده اند، این سؤال مطرح خواهد شد که اگر قرار می بود این کتابها مخفی نگاه داشته شوند پس نازل شدن آنها از آسمان چه فائده ای برای مردم در بر داشته است؟

بایستی دانست حقیقتی که در پس این خیالپردازیها و افسانه سرائیها وجود دارد این است که چون دکانداران مذهب تشیع خواسته اند برای اعتقادات باطل خود مرجع و مصدري به پیروانشان معرفی کنند، مدعی وجود چنین کتابهای آسمانی شده اند تا به پیروان فریب خورده خود بگویند معتقداتی که ما با شما در میان گذاشته ایم اگر چه در قرآن و یا حدیث به آنها اشاره ای نشده اما در مصحف فاطمه و لوح فاطمه و ... بطور مفصل در مورد آنها صحبت شده است.

همچنین دجالان سعی داشته اند با استفاده از این نیرنگ به شیعیان خود بگویند شما کتابهای آسمانی مخصوص به خود دارید. و با استفاده از این ادعای باطل شیعیان را از سایر مسلمانان جدا سازند. و همچنین آنها را با دلخوش کردن به کتابهای آسمانی خیالی از فرا گرفتن قرآن مجید و احکام آن دلسرد گردانند. و بدین ترتیب هم جیب خود را پر نگه داشته و هم مسلمانان را از یکدیگر متفرق سازند.

۴- ایمان به پیامبران علیهم الصلاه والسلام

اهل سنت و جماعت پیامبران را برگزیده ترین و شایسته ترین افراد تاریخ بشریت می دانند و ایمان دارند هر یک از پیامبران به تنهایی دارای مقام و منزلتی هستند که اگر مقام و منزلت تمام اولیاء و صالحین را کنار یکدیگر بگذاریم به مقام والای آنها نمی رسد. اهل سنت و جماعت استهزاء و اهانت به پیامبران را کفر و خارج شدن از دائر اسلام می دانند. معبود بر حق در این رابطه خطاب به منافقین فرموده است:

﴿قُلْ أَبَا اللَّهِ وَأَيَّاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾. [التوبة

/ ۶۵-۶۶].

«ای پیامبر به منافقین) بگو: آیا خداوند و آیات و پیامبر او را به استهزاء و تمسخر گرفته بودید. عذر نیاورید، شما اکنون پس از آنکه اظهار ایمان می کردید آشکارا مرتکب کفر شدید».

اکنون می پردازیم به ذکر آنچه در مصادر و مراجع شیعه نسبت به پیامبران و مقام و منزلت آنها روایت شده است. متأسفانه روایات بسیاری در مراجع شیعه وجود دارند که به مقام والای پیامبران اهانت کرده و منزلت آنها را پایمال می سازند. در اینگونه روایات که مصادر موثق و معتمد در مذهب شیعه آنها را روایت کرده اند تمام پیامبران، پیروان و شیعیان علی بن ابی طالب شناخته می شوند. در روایتی از حبه عرنی گفته شده که: «امیرالمومنین -علیه السلام- فرمودند: خداوند ولایت من را بر اهل زمین و آسمان عرضه کردند. برخی آنرا پذیرفتند و برخی دیگر آنرا قبول نکردند. یونس (علیه السلام) از جمله کسانی بود که ولایت مرا نپذیرفت و به همین سبب خداوند او را در شکم نهنگ زندانی کرد تا اینکه بالاخره در مقابل ولایت من سر تسلیم فرود آورد»^{۱۱۷}.

ایمان به اینگونه روایات جعلی سبب گشته در مذهب تشیع ائمه جایگاه و منزلتی والاتر از مقام پیامبران علیهم الصلاه والسلام داشته باشند. این مسأله یعنی افضلتر دانستن ائمه از پیامبران به عنوان یکی از اصول مذهب تشیع بشمار می رود^{۱۱۸}.

^{۱۱۷} - بحارالانوار ۲۸۲/۲۶ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات ص ۲۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۱۸} - الفصول المهمه فی اصول الائمة (باب ان النبی والائمة الاثنی عشر -علیهم السلام- أفضل من سائر المخلوقات من الانبياء والاصياء السابقين والملائكة و غیرهم)، للحر العاملي ص ۱۵۱ مکتبه بصیرتی، قم، ط. الثالثة.

مجلسی یکی از ابواب کتاب بحار الانوار را اینگونه نامیده است: «باب
افضلیت ائمه علیهم السلام بر پیامبران و سایر مخلوقات ...»^{۱۱۹}. او در این باب
هشتاد و هشت روایت جعل کرده و آنها را به ائمه نسبت داده است^{۱۲۰}. در اثر
اینگونه روایات دروغین است که در مذهب تشیع این اعتقاد وجود دارد که تمام
سخنان ائمه وحی الهی هستند^{۱۲۱}.

با ناباوری بایستی قبول کرد بر اساس معتقدات مذهب تشیع، ائمه نه تنها بر
پیامبران افضلیت دارند بلکه در این مذهب این اعتقاد وجود دارد که پیامبران بسبب
پذیرفتن ولایت ائمه به مقام شایستگی را پیدا نکرد که خداوند او را با دستهای
خود بیافریند و در او از روح خود بدمد مگر به سبب ولایت علی -علیه السلام- و
خداوند هرگز با موسی سخن نگفت مگر به سبب ولایت علی -علیه السلام-. و
خداوند هرگز عیسی را نشانه ای دال بر قدرت خویش قرار نداد مگر به سبب
تواضع و فروتنی عیسی در مقابل علی -علیه السلام-^{۱۲۲}.

ببینید بی احترامی و سوء ادب دجالان با کسانی که بندگان برگزیده خداوند
متعال هستند به چه درجه رسیده است. آنچه انسان را به تعجب و ا می دارد این
است که دجالان در اینگونه روایات دروغین، سبب دست یافتن پیامبران به مقام
والا و ارجمند نبوت را ولایت ائمه می دانند. در حالیکه پیامبران در زمانی می
زیسته اند که نه تنها از ائمه بلکه از اجداد آنها نیز هیچ نام و نشانی وجود نداشته
است! در برخی از اینگونه روایات مقارنه ای بین رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و

^{۱۱۹} - بحار الانوار ۲۶/۲۶۷ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۲۰} - بحار الانوار ۲۶/۲۹۷-۲۹۸ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۲۱} - بحار الانوار ۱۷/۱۵۵، ۵۴/۲۳۷ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۲۲} - الاختصاص للمفید ص ۲۵۰ مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۴۰۲ هـ بحار الانوار للمجلسی

(چاپ سابق الذکر) ۲۶/۲۹۴.

علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - صورت گرفته و نتیجه این مقارنه این بوده است که علی بن ابی طالب تمام صفات والا و گرامی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را حائز می باشد و علاوه بر آنها به او سه صفت حمیده و والا عطا شده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فاقد آنها هستند.

مجلسی یکی از ابواب کتاب خود را به این مسئله اختصاص داده و آنرا اینگونه نامیده است: «باب فرمایش رسول الله به علی: تو را به حلیه ای آراسته اند که من از آن بی بهره ام»^{۱۲۳}. و در روایت دیگری اینگونه گفته شده است:

«از نور رسول الله صلی الله علیه وآله آسمانها و زمین آفریده شدند. پس رسول الله از آسمانها و زمین برتر و عظیم تر هستند. و از نور علی (علیه السلام) کرسی و عرش آفریده شدند. پس علی (علیه السلام) از کرسی و عرش برتر و عظیم تر هستند»^{۱۲۴}.

ما می دانیم که آسمانها و زمین در مقایسه با کرسی و عرش الهی بسیار کوچک و ناچیز هستند. با توجه به این مطلب، این روایت دروغین می خواهد به ما بگوید علی بن ابی طالب از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) والاتر و گرامی تر است.

این انحراف عقیدتی در مذهب تشیع به جایی رسیده که در یکی از فرقه های این مذهب بنام علبائیه مقام علی بن ابی طالب از مقام رسول الله (صلی الله علیه وسلم) والاتر و گرامی تر دانسته شده است^{۱۲۵}. و فرقه دیگری بنام غرابیه معتقد

^{۱۲۳} - بحار الانوار ۸۹/۳۹ (چاپ سابق الذکر). در این مورد می توانید به این کتابها نیز مراجعه کنید:

عیون اخبار الرضا ص ۲۱۲، مناقب آل ابی طالب ۲/۴۷.

^{۱۲۴} - البرهان فی تفسیر القرآن لهاشم بن سلیمان البحرانی الکتکائی ۲۲۶/۴ ط. طهران، ط. الثانیه.

^{۱۲۵} - علبائیه یکی از فرقه های مذهب شیعه است. و مؤسس آن علباء بن ذراع دوسی و یا اسدی نام دارد. او رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دشنام می داده است. رجال کشی ص ۵۷۱ (در این

کتاب این فرقه العلیائیه نامیده شده است) بحار الانوار ۳۰۵/۲۵.

است خداوند جبریل -علیه السلام- را بسوی علی بن ابی طالب فرستاد. اما جبریل مرتکب خیانت شد و رسالت را به محمد بن عبدالله واگذار کرد.

ما اگر قرآن مجید را از اول سوره فاتحه تا پایان سوره ناس بخوانیم هیچ نام و نشانی از ائمه اثنی عشری در آن نمی یابیم. در حالیکه نام پیامبران بارها و بارها در قرآن مجید تکرار گشته و مورد مدح و ستایش الهی قرار گرفته اند. در سوره النساء آیه ۶۹ می بینیم خداوند متعال پیامبران را بر تمام افراد صالح و متقی برتری داده و نام آنها را مقدمه افراد صالح و نیکوکار قرار داده اند.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾. [النساء: ۶۹].

«و آنانیکه خداوند و پیامبر را اطاعت کنند (در فردای قیامت) با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران خواهند بود. یعنی با کسانی که خداوند به آنها نعمتهای عظیم خود را ارزانی داشته و لطف و عنایت خود را شامل حال آنها ساخته است».

در این آیه می بینیم خداوند متعال بندگان خوشبخت خود که آنها را تحت لطف و مرحمت خویش قرار داده اند به چهار گروه تقسیم کرده اند. در نخستین و برترین گروه پیامبران قرار دارند و پس از آنها صدیقین و سپس شهیدان و در آخرین گروه بندگان مؤمن و صالحی جای دارند که به مقام سه گروه قبلی نائل نیامده اند.

۳- ایمان به روز قیامت

هر انسان مسلمان ایمان دارد که مالک و فرمانروای دنیا و آخرت خداوند متعال است. او است که در فردای قیامت انسانها را مورد محاسبه قرار خواهد داد و نیکوکاران را پاداش و گنهکاران را به عقاب اعمال خود خواهد رساند. آیات بسیاری در قرآن مجید بیانگر این مسأله است که در روز قیامت تمام انسانها از پیامبران گرفته تا سایر افراد بشر همگی از عظمت و کبریای خالق خود هراسان و بیمناک خواهند بود. بعنوان مثال خداوند متعال در سوره عبس می فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾. [عبس / ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷].

«همان روزیکه انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان خود گریزان و فراری خواهد بود. در آن روز هر کس چنان گرفتار و مشغول شأن خود است که به کمک و مساعدت دیگری نتواند پرداخت».

پس از ذکر آنچه که هر انسان مسلمان در مورد روز قیامت به آن ایمان دارد بیاید بینیم در روایاتی که دجالان سعی کرده اند با حيله و نیرنگ آنها را به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نسبت دهند، در مورد آنچه در روز قیامت رخ می دهد چه گفته شده است؟

در روایاتی که دجالان در کتابهای سرشار از کذب و دروغ خود روایت کرده اند، در فردای قیامت مردم همگی تحت حکم و فرمان ائمه خواهند بود و آنها هستند که خلائق را مورد محاسبه قرار خواهند داد. در یکی از این روایات دروغین گفته شده: «در روز قیامت منبری بر پا خواهد شد. سپس مردی در حالیکه فرشته ای در طرف راست او و فرشته دیگری در طرف چپ او قرار دارد، بر بالای این منبر می رود. آنگاه فرشته ای که در طرف راست قرار دارد فریاد بر می آورد: ای

خلائق! این علی بن ابی طالب، مالک و فرمانروای بهشت است و هر که را خواهد در آن جای می دهد. سپس فرشته ای که در طرف چپ قرار دارد فریاد بر می آورد: ای خلائق! این علی بن ابی طالب مالک و فرمانروای جهنم است و هر که را خواهد به درون آن می افکند»^{۱۲۶}.

حر عاملی در این رابطه می گوید: «ایمان به اینکه در روز قیامت تمام خلائق را ائمه مورد محاسبه قرار خواهند داد یکی از اصول ایمان به ائمه می باشد»^{۱۲۷}.

آیا برای اثبات بطلان اینگونه روایات و اعتقادات هیچ احتیاجی به نقد و بررسی وجود دارد؟ آیا شناخت آنها بزرگترین دلیل برای اثبات دروغین بودن آنها نیست؟ آیا کسی پیدا نشده از این دجالان دروغپرداز پرسد اگر قرار باشد تمام این امور را ائمه انجام دهند و فرمانروای بهشت و جهنم آنها باشند، پس خداوند متعال در فردای قیامت چکاره خواهد بود؟ برآستی که حتی ابولهب و ابوجهل نیز به این درجه از کفر و الحاد نرسیده بودند. **دجلکاران نه تنها خداوند متعال را از برخی از اعمال ویژه خود خلع کرده اند بلکه حتی عرش را نیز از ایشان گرفته اند.** دجالان در پایان یکی از روایات که در مورد روز قیامت سخن می راند از زبان ائمه گفته اند: «... آنگاه ما بر عرش خداوند می نشینیم»^{۱۲۸}.

و در روایات دروغین دیگری که دجالان آنها را نقل کرده اند گفته شده است اولین مسأله ای که در مورد آن از مرده سؤال می شود حب اهل بیت می باشد^{۱۲۹}. و اگر مرده به یکی از ائمه ایمان نداشته باشد، او را با گرز می خواهند زد که از

^{۱۲۶} - بحار الانوار ۲۰۰/۳۹ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات ص ۱۲۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۲۷} - الفصول المهمه فی اصول الائمه ص ۱۷۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۲۸} - تفسیر العیاشی ۳۱۲/۲، البرهان للبحرانی ۴۳۹/۲، بحار الانوار للمجلسی ۳۰۲/۳.

^{۱۲۹} - بحار الانوار ۷۹/۲۷ (چاپ سابق الذکر)، عیون اخبار الرضا لابن بابویه ص ۲۲۲ ط. ایران

شدت آن، قبر او تا روز قیامت بر افروخته از آتش خواهد شد^{۱۳۰}.

ابن بابویه می گوید: «بایستی ایمان داشت که اگر به خاطر ائمه نمی بود هرگز خداوند متعال زمین و آسمان و بهشت و جهنم را نمی آفرید و هرگز آدم و حوا و فرشتگان و سایر مخلوقات را خلق نمی کرد»^{۱۳۱}.

در روایتی از روایات دروغین گفته شده: «خداوند بهشت را از نور حسین آفریده است»^{۱۳۲}. و در روایت جعلی دیگری گفته شده: «بهشت قسمتی از مهریه فاطمه بوده است»^{۱۳۳}. معلوم نیست چگونه بهشتی که قسمتی از مهریه فاطمه -رضی الله عنها- بوده می تواند از نور فرزند ایشان خلق شده باشد!!

در یکی از روایات کتاب اصول کافی برای بی تمایل کردن شیعیان نسبت به فراگیری قرآن مجید اینگونه پنداشته شده که برای شیعیان پس از مرگ در قبرهایشان کلاس آموزش قرآن مجید تأسیس می گردد!!

در این روایت حفص می گوید: «شنیدم موسی بن جعفر (علیه السلام) می فرمایند: آیا انسان، زنده ماندن را دوست دارد؟ من در جواب گفتم: بله. ایشان پرسیدند: چرا؟ من گفتم: برای خواندن (قل هو الله احد) ایشان برای مدتی سکوت اختیار کردند. سپس فرمودند: ای حفص! بر تو است که بدانی هر کدام از پیروان و شیعیان ما که فوت کند و قرآن خواندن بلد نباشد، در قبر به او یاد خواهند داد چگونه قرآن خواندن بلد نباشد، در قبر به او یاد خواهند داد چگونه قرآن را تلاوت کند. چون خداوند متعال دوست دارد جایگاه و مقام آنها را در بهشت فزونی

^{۱۳۰} -اعتقادات للمجلسی ص ۹۵ مطبوع فی حاشیه الاعتقادات للصدوق.

^{۱۳۱} -الاعتقادات للمجلسی ص ۱۰۶-۱۰۷ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۳۲} - المعالم الزلفی ص ۲۴۹ (چاپ سابق الذکر). نزهه الابرار و منار الانصار فی خلق الجنة و النار

لهاشم البحرانی ص ۳۹۵ ط: ایران ۱۲۸۸ هـ

^{۱۳۳} -المعالم الزلفی لهاشم البحرانی ص ۳۱۷-۳۱۹-۳۵۰ (چاپ سابق الذکر).

بخشد. و مقام و جایگاه شخص در بهشت به تعداد آیاتی که او بلد باشد بستگی دارد»^{۱۳۴}. شکی نیست هدف حقیقی از جعل چنین روایاتی از بین بردن همت مسلمانان برای تعلیم و تعلم قرآن مجید و دلخوش کردن آنها به اینگونه سخنان بی پایه و اساس می باشد. بایستی از آقای کلینی که این روایت دروغین را در کتاب خود نقل کرده پرسیده می شد فرا گرفتن قرآن مجید که راهنمای بشر برای چگونه زیستن است، پس از مردن چه فایده ای برای انسان می تواند در بر داشته باشد؟

در مورد حشر خلائق در روز قیامت نیز روایات عجیب و غریبی در مصادر و مراجع موثق و معتبر شیعه! به چشم می خورند. در این روایات دروغین گفته می شود برخی از شیعیان از بیم و هراس روز قیامت و همچنین از عبور از پل صراط در امان هستند. چون آنها مستقیماً از قبرهایشان وارد بهشت می شوند. این گروه از شیعیان شهروندان شهر قم می باشند! در یکی از این روایات دروغین گفته می شود: «ساکنان قم در قبرهای خود مورد محاسبه قرار گرفته و از آنجا وارد بهشت می شوند»^{۱۳۵}. و همچنین می گویند: یکی از دروازه های بهشت به ساکنان شهر قم اختصاص داده شده است. در این رابطه می پندارند ابو حسن رضا گفته است: «بهشت هشت دروازه دارد که یکی از آنها مخصوص ساکنان قم می باشد»^{۱۳۶}. عباس قمی یکی از مشایخ شیعه می گوید: «در مدح و ستایش قم و ساکنان آن روایات زیادی از ائمه اهل بیت روایت شده و گفته شده دری از دروازه

^{۱۳۴} - اصول الکافی ۶۰۶/۲ (چاپ سابق الذکر). المعالم الزلفی لهاشم البحرانی ص ۱۳۳ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۳۵} - بحار الانوار ۲۱۸/۶۰ (چاپ سابق الذکر). الکنی و الالقاب لعباس القمی ۷۱/۳ مطبوعه العرفان، صیدا.

^{۱۳۶} - بحار الانوار ۲۱۵/۶۰ (چاپ سابق الذکر). سفینه البحار لعباس القمی ۴۴۶/۱ مؤسسه الوفاء ،

های بهشت بسوی آن گشوده شده است»^{۱۳۷}. و یکی دیگر از مشایخ معاصر شیعه که در دروغگویی مهارت و جرأت بیشتری داشته می گوید: «امام رضا (علیه السلام) فرموده اند: بهشت هشت دروازه دارد که سه دروازه از آنها مخصوص ساکنین شهر قم می باشند»^{۱۳۸}.

اگر چه این روایات دروغین از لحاظ شرعی به چیزی ارزش ندارند اما می توانند بیانگر میزان جسارت دجالان در به بازی گرفتن مسلمانان باشند. آنها هر که را خواسته اند بهشتی گردانیده اند و با هر کس دشمنی داشته اند او را در درکات جهنم جای داده اند. دجالان در برخی از روایات خویش در مورد ساکنان حرمین یعنی مکه و مدینه گفته اند: «اهل مکه آشکارا به خداوند کفر می ورزند، و اهل مدینه هفتاد بار از اهل مکه بدتر و خبیث تر هستند»^{۱۳۹}.

و در روایت دیگری تمام اهل سنت و جماعت را حیوان دانسته اند. در این روایت از قول ابوجعفر محمد باقر -رحمت الله علیه- گفته شده: «... اگر حجابی که بر چشمان شیعیان قرار داده شده کنار زده می شود، آنها مخالفان خود را به شکل سگ و خوک و میمون خواهند دید...»^{۱۴۰}.

^{۱۳۷} - الکنی و الالقب لعباس القمی ۷/۳ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۳۸} - احسن الودیعه لمحمد مهدی الکاظمی ص ۳۱۳-۳۱۴.

^{۱۳۹} - اصول الکاظمی للکلینی ۴/۲۱۰ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۴۰} - بحار الانوار للمجلسی ۳۰/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

شیعه و قرآن

اهل سنت و قرآن

یکی از نعمتهای عظیم الهی این است که خداوند متعال بنده خویش را به حال خود رها نساخته تا تنها با کمک گرفتن از عقل و فطرت خود، حق را از باطل و نیکی را از بدی تشخیص دهد. بلکه ایشان بسوی بندگان خود پیامبرانی مبعوث داشته و کتابهایی آسمانی نازل ساخته تا از یکسو بشریت را به صراط مستقیم هدایتگر باشند و از سوی دیگر راه هر گونه عذر و بهانه ای بر طغیانگران و سرکشان سد کنند.

﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾. [النساء / ۱۶۵].

«پیامبرانی که نیکوکاران را بشارت و بدکاران را بیم می دهند تا مردم هیچ عذر و بهانه ای (برای نپذیرفتن و اطلاعات نکردن از حق نداشته باشند)»

پس از مبعوث گشتن تمام پیامبران سرانجام زمان بعثت خاتم الانبیاء و سید المرسلین (صلی الله علیه وسلم) فرا رسید. پیامبری که از جانب معبود برحق وظیفه داشتند مردم را بسوی آخرین و کاملترین دین آسمانی فرا خوانند. این دین بر خلاف سایر ادیان آسمانی گذشته، محدود به زمان و مکان خاصی نبود.

عرب و عجم، سفید و سیاه، مرد و زن و حتی جنیان نیز از زمان ظهور این دین تا روز قیامت موظف به اتباع و پیروی از آن گشتند. ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾. [الاعراف / ۱۵۸]. «بگو: ای مردم، من رسول و فرستاده خداوند بسوی همگی شما هستم.»

﴿قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾. [الجن / ۱ و ۲].

«بگو به من وحی شده گروهی از جنیان آیات قرآن را شنیده و سپس گفته اند:

براستی ما قرآن عظیم و شگفت آوری شنیدیم. قرآنی که بسوی نیکی و درستی هدایت می کند. ما به آن ایمان آورده و هرگز کسی را شریک و همتای خالق خود قرار نخواهیم داد».

این کتاب عظیم در بر گیرنده اعتقادات اسلامی و همچنین اوامر بسیاری است که ایمان و عمل به آنها سعادت دنیوی و اخروی را به ارمغان می آورد. پس برای محفوظ ماندن اسلام، این کتاب عظیم نیز بایستی باقی بماند. اما از آنجائیکه انسان خود به تنهایی توان تحمل چنین مسئولیت بزرگی را نداشت و نمی توانست این کتاب را از تحریف و تبدیل محفوظ نگاه دارد (همانگونه که در مورد کتابهای آسمانی پیشین نیز نتوانسته بود مانع از تحریف آنها گردد) خالق مهربان، خود محفوظ نگاه داشتن قرآن مجید را تضمین کردند و اسباب آنرا فراهم ساختند و این کتاب جاودانی را به صورت متواتر در صدور و بر روی سطور محفوظ نگاه داشتند. خداوند متعال در مورد این مسأله فرموده اند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾. [الحجر / ۹]. «ما قرآن را نازل کرده ایم و

ما نیز حافظ و نگاهبان آن هستیم».

اهل سنت و جماعت با الهام گرفتن از این فرمایش الهی، ایمان دارند که قرآن مجید در طول تاریخ از هر گزند و تحریفی در امان بوده و خواهد بود.

محفوظ ماندن قرآن مجید از تحریف و تبدیل همواره مانند خاری در چشم دشمنان و بدخواهان اسلام بوده است. آنها همیشه سعی بر این داشته اند که محفوظ ماندن قرآن مجید را زیر سؤال برند. چون آنها به خوبی می دانند قرآن پایه و اساس دین مبین اسلام می باشد، و آنها اگر موفق گردند مسلمانان را نسبت به صحت آن مشکوک سازند، براحتی خواهند توانست آنها را نسبت به دین خود

بدین ساخته و ایمان را در قلب هایشان متزلزل گردانند. اما این آرزوی آنها، همواره سرابی بیش نبوده است، چون قرآن مجید ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾. [فصلت / ۴۲]. «نا حق و باطل به آن (قرآن) راهی ندارد. چون (قرآن) از جانب معبودی فرو فرستاده شده که حکیم و ستوده شده از جانب مخلوقات می باشد».

شیعه و قرآن

با کمال تأسف بایستی گفت: اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید بر خلاف فرمایشات الهی است. اعتقاد شیعه همانند ادعاهای دشمنان اسلام، قرآن مجید را دستخورده و محرف می داند. بنا بر معتقدات شیعه یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از وفات ایشان آیات بسیاری را از قرآن حذف کرده و یا آنها را تغییر داده اند.

شکی نیست این سخن برای بسیاری از خوانندگان تعجب آور و یا حتی غیر قابل قبول است. اما متأسفانه این سخن یک حقیقت تلخ و رنج آور می باشد که علما و بزرگان تشیع در آرزوی رسیدن به روزی که بتوانند آنرا بی پروا در جهان اسلام اعلان کنند، تا کنون سعی بر کتمان و حتی انکار آن نیز داشته اند. اما این اعتقاد چنان در مصادر و مراجع مختلف تشیع ذکر و بر آن مهر صحه گذاشته شده که هیچکس را یارای انکار آن نیست. اکنون ما نظری بر برخی از معتبرترین و مهمترین مراجع و مصادر مذهب شیعه می افکنیم تا آنچه را در رابطه با اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید بیان داشتیم از زبان خود آنها بشنویم. و بدین ترتیب راه فرار را بر هر انکار کننده ای مسدود سازیم.

۱- کتاب کافی

ما قبل از هر سخنی نخست خواننده محترم را با جایگاه و منزلت این کتاب نزد بزرگان شیعه آشنا می‌سازیم.

آقا بزرگ طهرانی یکی از بزرگترین و معروفترین علمای مذهب تشیع در مورد این کتاب و مؤلف آن چنین می‌گوید: «این کتاب جلیل‌ترین و ارزنده‌ترین کتاب از چهار کتابی است که اصول مذهب شیعه بر آن استوار گشته است»^{۱۴۱}. کتابی نظیر آن در روایت و نقل از آل رسول نوشته نشده است. مؤلف این کتاب ثقه الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی می‌باشد که در سال ۳۲۸هـ فوت کرده است»^{۱۴۲}.

یکی دیگر از علمای بزرگ شیعه یعنی مولی محمد امین ایادی در مورد این کتاب می‌گوید:

«از مشایخ و استادان خود شنیدیم که می‌گفتند کتابی مانند کافی در طول تاریخ اسلام نوشته نشده است»^{۱۴۳}.

ما نیز می‌گوییم بله، کتابی مانند این کتاب که شامل کفر و ضلالت و گمراهی باشد در طول تاریخ اسلام نگاشته نشده است! در مقدمه کتاب کافی گفته شده:

«برخی از علما و بزرگان معتقدند این کتاب بر امام غائب صلوات الله علیه عرضه شده و ایشان کتاب را پسندیده و فرموده اند: این کتاب برای شیعه ما کافی

^{۱۴۱} - این چهار کتاب عبارتند از: ۱- الکافی ۲- من لا یحضره الفقیه ۳- الاستبصار ۴- التهذیب. که به ترتیب (تقریباً ۱۶۹۹۰ و ۵۹۶۳ و ۵۵۱۱ و ۱۳۵۹۰ حدیث را شامل می‌گردند. به کتاب لؤلوه البحرین تألیف یوسف بن احمد البحرانی تحقیق السید محمد صادق بحر العلوم- دار النعمان بالنجف ص ۳۹۵ و ۳۹۶ مراجعه گردد.

^{۱۴۲} - الذریعه الی تصانیف الشیعه تألیف آقا بزرگ الطهرانی ج ۱۷ ص ۲۴۵.

^{۱۴۳} - الکنی و الالقب تألیف العباس القمی ج ۳ ص ۹۸.

است»^{۱۴۴}.

قمی در مورد مؤلف این کتاب یعنی کلینی چنین می گوید:

«مجدد مذهب امامیه در صد سال اول، محمد بن علی الباقر (علیه السلام) و در صد سال دوم، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و در صد سال سوم ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی بوده است»^{۱۴۵}.

پس از آنکه با مقام و منزلت کلینی و کتاب او نزد بزرگان شیعه آشنا شدیم اکنون بیایید ببینیم مجدد مذهب امامیه در قرن سوم! در کتاب بی نظیر خود! در مورد قرآن مجید چه می گوید.

در یکی از روایات کتاب کافی گفته شده:

«ابو عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- فرمودند: قرآنی که جبرئیل -علیه السلام- بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد شامل هفده هزار آیه بوده است»^{۱۴۶}.
کلینی با نقل این روایت دروغین، خداوند متعال با به باد مسخره گرفته و ایشان را در جامه عمل پوشاندن به وعده خود در مورد محفوظ نگاه داشتن قرآن مجید ضعیف و ناتوان پنداشته است. چون بنا بر این روایت دروغین در حدود دو سوم قرآن مجید ضایع و پایمال شده است. زیرا قرآن موجود در بین مسلمانان تنها شامل ۶۲۳۶ آیه می باشد.

کلینی همچنین روایت جعلی دیگری را از ابو عبدالله (جعفر صادق) نقل می کند که در آن ایشان خطاب به یکی از یاران خویش گفته اند:

«ما مصحفی (قرآنی) به نام مصحف فاطمه -علیها السلام- داریم. آنها چه می

^{۱۴۴} - مقدمه الکافی ص ۲۵.

^{۱۴۵} - الکنی واللقاب للعباس القمی ج ۳ ص ۹۹. و همچنین کتاب روضات الجنات للخوانساری ج

۶ ص ۱۱۱.

^{۱۴۶} - الکافی للکلینی ج ۲ ص ۶۳۴ (بخش فضل القرآن).

دانند مصحف فاطمه - علیها السلام - چیست؟

من گفتم: مصحف فاطمه - علیها السلام - چیست؟

ایشان پاسخ دادند: قرآنی است سه برابر قرآن شما. به خداوند سوگند در آن حتی یک حرف نیز از قرآن شما وجود ندارد»^{۱۴۷}.

اکنون می پردازیم به ذکر چند مثال از کتاب کافی در مورد آیاتی که کلینی ادعا می کند در آنها تغییر و تبدیل رخ داده است.

توجه: ما آنچه که کلینی مدعی تحریف و یا حذف آنها است را بین دو پرائتز قرار داده ایم.

۱ - آیه ۱۷۲ از سوره الاعراف در کتاب کافی به این صورت ذکر شده است:

«وإذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم علي أنفسهم ألسنت بربكم (وأن محمداً رسولاً وأن علياً أمير المؤمنين)»^{۱۴۸}.

«و بیاد آر هنگامیکه پروردگارت از کمر فرزندان آدم ذریت و نوادگان آنها را بر گرفت و آنها را بر خودشان گواه قرار داد و از آنها پرسید آیا من رب شما نیستم (و محمد پیامبر من و علی امیرالمومنین نیست)؟»

۲ - و اولین آیه از سوره المعارج را کلینی به این صورت می خواند: «سأل

سائل بعذاب واقع للكافرين (بولایة علي) لیس له دافع»^{۱۴۹}.

«شخصی عذاب قیامت که وقوع آن حتمی است را خواهان گشت. همان عذابی

که هیچ چیز نمی تواند آنرا از کافرین (به ولایت علی) دور سازد».

۳ - کلینی همچنین معتقد است آیه ۲۳ سوره البقره بدین صورت نازل شده

است:

^{۱۴۷} - الاصول من الکافی ج ۱ ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

^{۱۴۸} - الکافی للکلینی ج ص ۴۱۴.

^{۱۴۹} - الحجة من الکافی ج ۱ ص ۴۲۴.

«وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا (في ولاية علي)»^{۱۵۰}.

«و اگر شما از آنچه ما (در مورد ولایت علی) بر بنده خود نازل کرده ایم در شک و تردید هستید...».

۴- و آیه ۷۱ سوره الاحزاب را اینگونه می خواند:

«ومن يطع الله ورسوله (في ولاية علي والأئمة بعده) فقد فاز فوزاً عظيماً»^{۱۵۱}.

«و هر آنکس از خداوند و پیامبر او (در مورد ولایت علی و ائمه پس از او) پیروی کند، به پیروزی و رستگاری بزرگی نائل آمده است».

۲- کتاب «تفسیر قمی»:

این کتاب تألیف علی بن ابراهیم بن هاشم القمی می باشد که در سال ۳۰۷ هـ فوت کرده است.

وی از بزرگترین و مشهورترین روات نزد علمای شیعه بشمار می رود. کلینی مؤلف کتاب کافی روایات بسیاری از او نقل کرده است. بایستی به این نکته نیز اشاره کرد که قمی از نخستین کسانی بوده که اعتقاد به محرف بودن قرآن مجید را بین شیعیان رواج داده است. اکنون بیاید بینیم شیعه در مورد قمی و کتاب تفسیر او چه می گوید:

این کتاب پایه و اساسی برای سایر کتابهای تفسیر بشمار می رود. روایات قمی در این کتاب از دو صادق -علیهما السلام- نقل شده اند.

به همین سبب آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعه می گوید:

۱- «این تفسیر در حقیقت تفسیر دو امام صادق -علیهما السلام- است.

۲- قمی در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) می زیسته است.

۳- پدر قمی که روایات را برای فرزند خویش نقل کرده، از یاران امام رضا -

^{۱۵۰} - الحجج من الکافی ج ۱ ص ۴۱۷.

^{۱۵۱} - الحجج من الکافی ج ۱ ص ۴۱۴.

علیه السلام - بوده است.

۴- نکات عظیمی در مورد فضائل اهل بیت در این کتاب نهفته است. نکاتی

که دشمنان اهل بیت^{۱۵۲} آنها را از قرآن حذف کرده اند.

۵- در این کتاب آیات بسیاری که بدون ارشادات و تعالیم اهل بیت نمی توان

آنها را تفسیر کرد، تفسیر شده اند»^{۱۵۳}.

پس از آشنا شدن با مقام و منزلت این کتاب و مؤلف آن در مذهب تشیع، اکنون چند مثال از آن ذکر می کنیم تا ببینیم چگونه در این کتاب که بزرگان شیعه آنرا پایه و اساس تمام کتابهای تفسیر مذهب خود می دانند، معبود بر حق را در جامه عمل پوشاندن به وعده خود ضعیف و ناتوان دانسته شده است.

توجه: ما آنچه که قمی مدعی تحریف و یا حذف آنها است را بین دو پرائنز

قرار داده ایم.

۱- قمی در تفسیر خویش روایتی را به ابو جعفر محمد بن علی الباقر نسبت

داده که در آن ادعا شده آیه ۶۴ و ۶۵ سوره النساء بدین صورت نازل شده اند:

«ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك (یا علی) فاستغفروا لله واستغفر لهم الرسول لو جدوا الله تواباً رحيماً * فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك (یا علی) فیما شجر بينهم»^{۱۵۴}.

«ای علی) آنها اگر هنگامیکه - با نپذیرفتن حکم تو - به خود ظلم کردند نزد

تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آنها طلب

آمرزش می کرد، خداوند را قبول کننده توبه و مهربان می یافتند. به رب تو سوگند

ای علی) آنها تا آنزمانی که تو را در خصومات خود حکم نگردانند ایمان نخواهند

^{۱۵۲} - مراد از دشمنان اهل بیت، یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد.

^{۱۵۳} - مقدمه تفسیر القمی تألیف السید طیب موسوی الجزایری ص ۱۵.

^{۱۵۴} - تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۴۲ (ط. النجف سنه ۱۳۸۶ هـ).

آورد».

براستی اگر قمی بهره ای از علم و ایمان برده بود حتماً می دانست آنکس که پیامبر اسلام است و در آیات الهی مورد خطاب قرار می گیرد، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وسلم) است نه علی بن علی طالب -رضی الله عنه-.

۲- قمی آیه ۹۳ سوره انعام را به این صورت میخواند:

«ولو ترى إذ الظالمون (آل محمد حقهم) في غمرات الموت»^{۱۵۵}.

«و اگر ظالمین و غاصبین (حق آل محمد) را در سكرات و شدائد مرگ بینی

...».

۳- قمی همچنین معتقد است آیه ۲۲۷ سوره الشعراء بدین صورت نازل شده

است:

«وسيعلم الذين ظلموا (آل محمد حقهم) أي منقلب ينقلبون»^{۱۵۶}.

«و بزودی آنانیکه (به حق آل محمد) ظلم کردند خواهند دانست به کجا باز

خواهند گشت و چه سرنوشتی خواهند داشت».

۴- قمی همچنین معتقد است آیه الكرسي که عظیم ترین و ارجمندترین آیه

قرآن مجید می باشد نیز در مورد تحریف و تبدیل قرار گرفته و به هنگام نزول بدین

صورت بوده است:

«(الم) الله لا إله إلا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات وما في الأرض

(و ما بينهما و تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم)»^{۱۵۷}.

بله، این بود نگاهی گذرا بر موضع و اعتقاد یکی از بزرگترین مفسرین شیعه

نسبت به قرآن مجید. این اباطیل و دجلها در کتابی نگاشته شده اند که بزرگان شیعه

^{۱۵۵} - تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۱۱ (ط. النجف سنه ۱۳۸۶ هـ).

^{۱۵۶} - تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۲۵ (ط. النجف سنه ۱۳۸۶ هـ).

^{۱۵۷} - تفسیر القمی ج ۱ ص ۸۴ (النجف سنه ۱۳۸۶ هـ).

آنرا مرجع و منبعی برای هر کتاب تفسیر می دانند.

آیا پس از این براهین و استشهادات، کسی را یارای آن خواهد بود که محرف دانستن قرآن مجید توسط شیعه رادروغی محض و افتزایی به مذهب امامیه بدانند؟

۲- کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب»:

این کتاب را نیز یکی از بزرگترین علمای شیعه بنام حاج میرزا حسین بن محمد تقی الدین النوری الطبرسی که در طبرستان بدنیا آمده و در سال ۱۳۲۰هـ در کوفه فوت کرده، نوشته است.

وی که از یاران مجدد مذهب شیعه در قرن سیزدهم یعنی سید شیرازی بشمار می رود علاوه بر کتاب «مستدرک الوسائل» در حدود سی کتاب دیگر در علم حدیث و رجال و عقاید به رشته تحریر در آورده است. علاوه بر این، بسیاری از علما و بزرگان مذهب تشیع همچون شیخ عباس قمی مؤلف کتاب «الکنی و الالقاب» و کتاب «منتهی الامال» و شیخ آقا بزرگ طهرانی مؤلف کتاب «اعلام الشیعة» و کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعة» از تلامیذ و شاگردان او بوده اند.

طبرسی در زمان حیات خویش شیخ مشایخ نجف بوده است.

او با نوشتن کتاب فصل الخطاب که شامل دو هزار روایت از ائمه مبنی بر وقوع تحریف و تبدیل در قرآن می باشد، نقاب تقیه را از چهره شیعه کنار زد و ثابت کرد در مذهب تشیع قرآن موجود فاقد اعتبار بوده و محرف و مبدل دانسته می شود.

طبرسی با این کتاب خود، سروصدای عظیمی در بین بزرگان و علمای شیعه که وقت را برای اظهار و آشکار ساختن این اعتقاد بسیار زود می دانستند، پیاکرد و آنها را سخت آشفته و پریشان ساخت.

پس از این مقدمه اکنون برای آشنایی بیشتر با اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید

به ذکر برخی از سخنان طبرسی و همچنین آیاتی که او مدعی صورت پذیرفتن تحریف در آنها است می پردازیم.

طبرسی در کتاب خود از قول جزائری می گوید:

«بزرگان و علما همگی بر صحت روایات متواتره دال بر صورت پذیرفتن تحریف و تغییر در قرآن با یکدیگر اتفاق نظر دارند»^{۱۵۸}. او همچنین روایتی را به امام صادق -رحمت الله علیه- نسبت داده که در آن از قول ایشان گفته شده: «اگر قرآن همانگونه که نازل شده تلاوت می شد، شما نامهای ما را در آن می یافتید»^{۱۵۹}.

طبرسی در این کتاب خود می گوید:

«بدون شک و تردیدی سوره ولایت از قرآن حذف شده است: «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنبی والولی الذین بعثناهما یهدیانکم الی صراط المستقیم..»^{۱۶۰}. اکنون می پردازیم به ذکر چند مثال از آیاتی که طبرسی مدعی صورت پذیرفتن تحریف در آنها است.

توجه: ما آنچه طبرسی مدعی تحریف و یا حذف آنها است را بین دو پراکنش قرار داده ایم.

۱- آیه ۲۳۸ از سوره البقره:

«حافظوا علی الصلوات والصلاه الوسطی (وصلاة العصر) وقوموا لله قانتین»^{۱۶۱}.

^{۱۵۸} - فصل الخطاب ص ۳۰، و کتاب «اعلام الشیعه» لآقا بزرگ الطهرانی. قسمت دوم ج ۱ ص ۵۴۳.

^{۱۵۹} - فصل الخطاب للنوری الطبرسی ص ۱۴.

^{۱۶۰} - فصل الخطاب للنوری الطبرسی.

ترجمه آیه خیالی: «ای مؤمنین، به پیامبر و ولی ای که ما آنها را بسوی شما فرستاده ایم ایمان بیاورید. آنها شما را به راه راست هدایت می کنند...».

^{۱۶۱} - فصل الخطاب للنوری الطبرسی ص ۲۰۷.

۲- آیه ۴۳ از سوره آل عمران:

«یا مریم اقتنی لربک واسجدی (شکراً لله) وارکعی مع الراكعين»^{۱۶۲}.

۳- آیه ۶۷ از سوره المائدة:

«یا أيها الرسول بلغ ما انزل إليك من ربك (فی علی) وإن لم تفعل (عذبتک عذاباً الیماً)»^{۱۶۳}.

۴- آیه ۱۱۵ از سوره طه:

«ولقد عهدنا إلى آدم من قبل (كلمات في محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم)»^{۱۶۴}.

۵- آیه ۲۷ و ۲۸ از سوره الفجر:

«یا أيتها النفس المطمئنة (إلى محمد ووصيه والأئمة من بعده) ارجعي إلى ربك راضية (بولاية علي) مرضية (بالثواب)»^{۱۶۵}.

۶- آیه ۷ از سوره الشرح:

«فإذا فرغت فانصب (علياً للولاية)»^{۱۶۶}

براستی که رکاکت این الفاظ و عبارات و دور بودن آنها از بلاغت زبان عربی خود مشت محکمی بر دهان طبرسی و همفکرانش می باشد. پس از اینکه این سه مرجع را به عنوان نمونه و مثال ذکر کردیم، بایستی بگوییم: سایر مراجع و مصادر مذهب تشیع همچون کتاب «البرهان فی تفسیر القرآن» نوشته سید هاشم بحرانی و کتاب «مرآة العقول» نوشته ملا باقر مجلسی و کتاب «الانوار النعمانية» نوشته نعمت

^{۱۶۲} - فصل الخطاب للنوری الطبرسی ص ۲۱۴.

^{۱۶۳} - فصل الخطاب ص ۲۳۱، تفسیر القمی ۱۰/۱-۱۷۱/۱.

^{۱۶۴} - فصل الخطاب ص ۲۵۸.

^{۱۶۵} - فصل الخطاب ص ۲۹۰.

^{۱۶۶} - فصل الخطاب ص ۲۹۱.

الله جزائری و کتاب «تفسیر الصافی» نوشته نعمت الله جزائری و کتاب «تفسیر الصافی» نوشته فیض کاشانی، همگی مدعی صورت پذیرفتن تحریف و تبدیل در قرآن مجید هستند. و ما را همان بس که جزائری اعتقاد به وقوع تحریف در قرآن را مورد اجماع و اتفاق نظر تمام علمای شیعه می داند^{۱۶۷}.

در اینجا جا دارد به این نکته اشاره کنیم که برخی از علماء و بزرگان شیعه که وقت را برای اظهار و اعلان این اعتقاد فاسد و باطل مناسب نمی بینند، همواره سعی کرده اند به انکار این مسأله پرداخته و بگویند ما شیعیان قرآن موجود را کامل و به دور از تحریف و تبدیل می دانیم.

اما حقیقت این است که این سخن چیزی جز تقيه و دورویی نیست. و هرگز نمی تواند بر مسأله ای که مانند آفتاب روشن و واضح است، سرپوش گذارد. علاوه بر این ما با در نظر گرفتن مطالبی که اکنون به ذکر آنها می پردازیم، به راحتی می توانیم به دورویی و تقيه کردن این دسته از علمای شیعه پی ببریم.

۱- روایات جعلی و دروغینی که بر وقوع تحریف در قرآن دلالت دارند، در مراجع و مصادر مذهب تشیع به حد تواتر رسیده اند. محدث بزرگ شیعه نعمت الله جزائری می گوید: «علما و بزرگان همگی در مورد صحت روایات متواتره دال بر وقوع تحریف در قرآن با یکدیگر اتفاق نظر دارند»^{۱۶۸}.

۲- روایات دروغینی که دلالت بر وقوع تحریف در قرآن دارند، بر خلاف سخنان این دسته از بزرگان شیعه، همگی منسوب به ائمه هستند.

۳- این دسته از بزرگان شیعه که راه تقيه و دورویی را در پیش گرفته اند، هرگز از مراجع و کتابهایی که شامل این گمراهیها و ضلالت ها است برائت نجسته

^{۱۶۷} - فصل الخطاب ص ۳۰، و «اعلام الشیعه» لآقا بزرگ الطهرانی. قسمت دوم ج ۱ ص ۵۴۳.

^{۱۶۸} - فصل الخطاب ص ۳۰، و «اعلام الشیعه» لآقا بزرگ الطهرانی. قسمت دوم ج ۱ ص ۵۴۳.

و آنها را باطل نمی دانند. بلکه این مراجع و مصادر تا به امروز در تمام حوزه های علمیه تشیع تدریس می شوند.

۴- تمام این سردمداران شیعه همچون قمی و خوئی، خود در مؤلفات خویش بصورت بسیار ماکرانه و غیر مستقیم سعی بر اثبات ادعای وقوع تحریف در قرآن داشته اند. بعنوان مثال قمی که در یکی از سخنان خود می گوید: «آنکس که بگوید ما معتقد به وقوع تحریف در قرآن هستیم، دروغگو می باشند». خود در کتاب «الخصال» این حدیث دروغین را روایت می کند: «جابر جعفی می گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: در روز قیامت سه چیز از مردم شکایت می کنند. قرآن و مسجد و عترت. قرآن می گوید: الهی! مرا تحریف کرده و پاره پاره ام ساختند...»^{۱۶۹}.

پس می بینیم سخنان این عده از علمای شیعه که وجود چنین اعتقادی را در مذهب خود انکار می کنند، چیزی جز تقیه و نیرنگ بازی نیست.

اکنون که ثابت گردید اعتقاد به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن مجید یکی از اعتقادات مذهب تشیع بشمار می رود، جا دارد مقداری نیز در مورد خطورت این اعتقاد سخن بگوییم.

ما باید بدانیم آنانیکه چنین اعتقادی را ساخته و پرداخته و آنرا از اعتقادات مذهب تشیع قرار داده اند از یک سو سلاح خطرناکی به دست دشمنان اسلام داده و از سوی دیگر توهینی بزرگ به خداوند متعال و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یاران و اهل بیت ایشان کرده اند. سلاحی که آنها به دست دشمنان اسلام داده اند این است که به آنها این امکان را داده اند که الهی بودن اسلام موجود را زیر سؤال برده و خطاب به مسلمانان بگویند کتاب آسمانی شما مورد تحریف و تغییر قرار

گرفته است. پس دین شما هیچ تفاوتی با یهودیت و نصرانیت محرف و مبدل ندارد. و اگر شما توانایی محفوظ نگاه داشتن احادیث را نیز فاقد بوده اید. و بدین ترتیب نمی توانید ادعا کنید دین شما دینی است آسمانی، بلکه این دین ساخته و پرداخته دست بشر می باشد.

علاوه بر این، اعتقاد به تحریف قرآن راه را بر انسانهای گنهکار وضعیف النفس باز می کند تا هر عملی می خواهند انجام دهند. و اگر مورد سرزنش و ملامت قرار گرفتند در جواب بگویند: شما به چه حقی مرا به ادای نماز و روزه و زکات و حج و.... امر می کنید و دزدی و شراب خواری و زنا و.... را بر من حرام می گردانید؟ این احکام در قرآن دستخورده وجود دارد و شما از کجا میدانید این احکام در قرآن حقیقی نیز وجود داشته باشند؟ شاید این احکام در قرآن حقیقی منسوخ شده باشند.

از جانب دیگر همانگونه که می دانیم قرآن مجید معجزه ای است جاودانی که خالق مهربان آنرا تا روز قیامت حجتی بر مشرکین و کفار قرار داده اند. اما بر اساس اعتقادات شیعه، این معجزه جاودانی نمی تواند بر کفار و مشرکین حجت باشد. چون این کتاب مورد تحریف و تغییر قرار گرفته و با سخنان بشر در هم آمیخته شده است.

همانگونه که قبلا نیز گفتیم اعتقاد به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن مجید توهینی به خداوند متعال محسوب می گردد. چون او در فرمایشات خود به مسلمانان وعده داده است که قرآن مجید را از هر تحریف و گزندی مصون نگاه دارند^{۱۷۰}. پس بدین ترتیب ایمان داشتن به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن بمعنی ناتوان دانستن معبود بر حق در جامه عمل پوشاندن به وعده خویش می باشد.

^{۱۷۰} - سوره الحجر آیه ۹.

این اعتقاد همچنین توهینی به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است. در یکی از کتابهای معتبر شیعه ذکر شده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برخی از آیات و احکام را تنها به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- یاد داده اند. و مجموع این آیات و احکام را مصحف (قرآن) علی نامیده اند^{۱۷۱}.

این گفته باطل به صورت غیر مستقیم پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را متهم به خیانت به اسلام و مسلمین می کند. چون وظیفه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) این بوده که دین اسلام را به همه بشریت ابلاغ کنند و کسی را مستثنی قرار ندهند. خداوند متعال در این مورد می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾. [سبأ/ ۲۸]. «و ما تو را نفرستاده ایم مگر برای اینکه عموم مردم را بشارت و بیم دهنده باشی».

و در آیه دیگری خداوند متعال می فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. [المائدة/ ۳]. «امروز دینتان را برایتان به حد تمام و کمال رساندم...».

بنابراین فرمایش، دین در دسترس همه مردم قرار گرفته و هیچ آیه و یا حکمی از آن مخفی و محرمانه نگاه داشته نشده است.

اعتقاد به صورت پذیرفتن تحریف در قرآن مجید یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را نیز به خیانت متهم می کند. این اتهام اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را نیز شامل می شود چون بنا بر ادعاهای دجالان قرآن کامل و حقیقی تنها نزد علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- وجود داشته و ایشان پس از خود آنرا به ائمه سپرده تا اینکه بالاخره آخرین آنها قرآن کامل و حقیقی را با خود بر داشته و درون سردابی مخفی گشته و معلوم نیست کی از آن خواهد آمد.

^{۱۷۱} - تفسیر البیان للامام الخوئی ص ۲۲۲.

و بدین ترتیب دجالان و دروغپردازان اهانتی بس عظیم به علی و فرزندان ایشان روا داشته اند. چون با شنیدن این اراجیف این سؤال در ذهن هر شنونده ای مطرح میگردد که چرا علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در زمان خلافت ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم- قرآنی را که دجالان کامل می دانند به مردم نشان ندادند تا آنها را از گمراه شدن باز دارند؟ ممکن است نادانی در جواب این سؤال بگوید: ایشان از جان خود می ترسیده اند. اهل سنت و جماعت هرگز چنین جوابی را در مورد علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- که یکی از بزرگترین قهرمانان و حق گوینان تاریخ اسلام بوده اند قبول نخواهند کرد. و علاوه بر این با شنیدن جواب مذکور، باز این سؤال مطرح می گردد که چرا ایشان در زمان خلافت خویش چنین کاری را انجام ندادند و چندین نسخه از همان قرآنی که دجالان آنرا کامل و حقیقی می دانند تهیه نکردند و آنها را به سرتاسر جهان اسلام نفرستادند تا دیگر کسی نتواند چنین قرآنی را منکر شود؟

این سؤال فقط می تواند دو جواب داشته باشد. ما یا بایستی علی بن ابی طالب را خائن و دشمن اسلام بدانیم. و حاشا که ایشان چنین باشند. و یا اینکه با ایمان کامل بپذیریم قرآن موجود همان قرآنی است که از آسمان بر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نازل گشته و خداوند متعال او را از هر گزندی محفوظ نگاه داشته است. و سخنان و ادعاهای دجالانی همچون کلینی و قمی و طبرسی و سایر همکاران دغل کارشان چیزی جز نیرنگ و اراجیف نیستند.

بلکه، برادر و خواهر گرامی! این اعتقاد علما و بزرگان شیعه در مورد قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمانان می باشد. کتاب که خداوند متعال آنرا هدایتگر قرار داده تا بشریت را به راه مستقیم هدایت کند. کتابی که خداوند متعال محفوظ ماندن آنرا از هر گونه تحریف و دستخوردگی بعهدہ گرفته و فرموده اند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾. [الحجر/۹]. «ما قرآن را نازل کرده ایم و ما

نیز حافظ و نگاهبان آن هستیم».

آیا پس از شنیدن این فرمایش الهی، کسی می تواند ادعا کند قرآن مجید

تحریف شده و دستخورده است؟

اما اگر تعصب و خودخواهی انسان را کور کند، هر مساله ای ممکن است رخ

دهد. همانگونه که این دجالان را کور کرده و مانع از آن شده این فرمایشات الهی

را بشنوند:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾. [البقرة/۱].

«این کتاب که بدون هیچ شک و تردیدی (از جانب خداوند نازل شده)

راهنمای پرهیز کاران است».

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾. [فصلت/۴۲].

«هرگز ناحق به قرآن راه نخواهد یافت. چون قرآن فرو فرستاده شده ای است از

جانب معبودی حکیم و ستوده شده از جانب مخلوقات».

اهل سنت و جماعت از مدعیان وقوع تحریف در قرآن مجید می خواهند نسخه

ای از قرآنی که آنرا کامل و حقیقی می دانند، به آنها بدهند تا آنرا راهنمای خود

قرار داده و از تعالیم آن پیروی کنند و در صورت عاجز ماندن در مقابل این در

خواست بایستی بدانند که پیرو هوی و هوس و تعصب خود هستند.

﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبَعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ * فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا

لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُتَّبَعُونَ أَهْوَاءَهُمْ﴾. [القصص/۵۰-۴۹].

«به آنها بگو اگر راست می گوید کتابی از جانب خداوند بیاورید که را از

قرآن و تورات بهتر هدایت کند تا من از آن پیروی کنم. اگر آنها نتوانستند در

خواست تو را بر آورده سازند بدانکه از هوی نفس خود پیروی می کنند».

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. [البقرة/۱۱۱]. «بگو اگر راست می گوید

دلیل و برهان خود را ارائه دهند».

پس از آشنایی با اعتقاد شیعه در مورد قرآن مجید، این سؤال پیش خواهد آمد که چرا بزرگان این مذهب ادعا کرده اند قرآن مجید مورد تحریف و دستخوردگی قرار گرفته است؟

این سؤال چند جواب دارد که عبارتند از:

۱- در مذهب تشیع اعتقاد به ولایت و امامت ائمه رکنی عظیم از ارکان این مذهب دانسته شده و منکر آن در زمره کافران قرار می گیرد. کلینی دجال روایتی را از زراره کذاب نقل کرده که در آن گفته شده: «ابو جعفر -علیه السلام- فرمود: اسلام بر پنج رکن بنا شده است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره می گوید: به ایشان گفتم عظیمترین و مهمترین این رکن کدام است؟ ایشان پاسخ دادند: ولایت»^{۱۷۲}. اینگونه روایت دروغین که بیانگر جایگاه عظیم ولایت و امامت در مذهب تشیع می باشد این سؤال را مطرح می سازند که: چرا قرآن مجید تمام ارکان دین را بیان داشته و در آیات بسیاری مسلمانان را به نماز و زکات و روزه و حج امر کرده اما کوچکترین اشاره ای به مساله ولایت که بنا بر اعتقادات مذهب تشیع چنین جایگاه عظیمی دارد، نکرده است؟

این مساله خود مهر بطلانی است بر یکی از بزرگترین اصول مذهب تشیع. و بیانگر این مساله می باشد که اعتقاد به ولایت ائمه چیزی جز بافته دجالان و دغل کاران نیست.

اما دجالان که در مقابل این سؤال ساده، بی جواب و حیران مانده بودند، برای فرار از رسوایی، از خدا نترسیده و خجالت نکشیدند و آخرین کتاب آسمانی را محرف و دستخورده دانستند تا به پیروان ساده اندیش خود بگویند قرآن کامل و

^{۱۷۲} - الکافی فی الاصول ص ۱۸ ج ۲ ط طهران ، ص ۳۶۸ ج ۱ ط الهمند.

حقیقی به مساله ولایت و امامت ائمه ما اشاره کرده است. اما یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن سوره ها و آیات را از قرآن موجود حذف کردند.

پس یکی از علت‌های محرف دانستن قرآن مجید این بود که در آن هیچ اشاره‌های به مساله ای که سردمداران تشیع ادعا می‌کنند بزرگترین و مهمترین ارکان دین می‌باشد، نشده است. و روشن است که مساله بیانگر بطلان این اعتقاد می‌باشد.

۲- مساله دیگری که بزرگان شیعه را بر آن داشت تا قرآن مجید را محرف و دستخوردده بدانند، وجود آیات بسیاری در مدح و ستایش یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌باشد^{۱۳۳}. این آیات مانند تیشه ای است که ریشه ادعاهای باطل دجالان در مورد مرتد شدن یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را از بیخ و بن می‌کند. دجالان برای مقابله و رویارویی با این آیات و فرمایشات الهی تصمیم گرفتند آنها را جعلی و ساختگی معرفی کنند تا به راحتی بتوانند آنها را زیر پا گذاشته و مقام والای یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را منکر شوند.

۳- یکی از افتخارات یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به ویژه ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم اجمعین- این است که قرآن مجید که تا قبل از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سبب ادامه داشتن نزول وحی الهی به صورت پراکنده و بر اساس ترتیب نزول آیات نوشته می‌شد، در عهد خلافت آنها قرآن جمع آوری شد. و آنها به افتخار بزرگی نائل آمدند و اجر و ثواب فراوانی برای خود کسب کردند. این مساله نیز به نوبه خود حاقدان و کینه توزان را بر آن داشت تا صحت قرآن مجید و بدور ماندن آن از تحریف و دستخوردگی را زیر سؤال برند تا به خیال خام خود بتوانند این افتخار بزرگ را از یاران رسول الله

^{۱۳۳} - برخی از این آیات را ما در مبحث « شیعه و یاران رسول الله (صلی) » ذکر کرده ایم.

(صلی الله علیه وسلم) سلب کنند.

۴- محرف دانستن قرآن بهانه ای است که به دجالان این فرصت را می دهد که از احکام آن شانه خالی کنند. چون محرف دانستن قرآن مجید صحت تمام فرمایشات و احکام الهی موجود در آن را زیر سؤال می برد.

دجالان برای رسیدن به این هدف خود علاوه بر این ادعای باطل، به جعل برخی روایات نیز پرداخته اند. در روایتی از کتاب کافی گفته شده: «مردی خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و خطاب به ایشان گفت: ای رسول الله. من نماز گزاران را دوست دارم اما خود نماز نمی خوانم. و روزه داران را دوست دارم اما خود روزه نمی گیرم. رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به مرد فرمودند: تو در روز قیامت با آنهایی خواهی بود که دوستشان داری»^{۱۷۴}.

آیا چنین روایت دروغینی مسلمانان را به ترک شریعت اسلامی دعوت نمی کند؟ آری. یکی دیگر از علت‌های محرف دانستن قرآن مجید، زیر پا گذاشتن احکام و دستورات آن است.

شیعه و سنت (احادیث) رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و جماعت سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و احادیثی که از ایشان روایت شده است را در کنار قرآن مجید، اولین مصدر از مصادر تشریح اسلامی می دانند. مراد اهل سنت و جماعت از حدیث و سنت، گفتار و کردار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) و مهر صحه گذاشتن ایشان بر عمل و یا سخنی

^{۱۷۴} - کتاب الروضه من الکافی فی الفروع ج ۸

است که احدی از یاران ایشان انجام و یا بر زبان رانده باشد. معبود بر حق در مورد سخنان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾. [النجم / ۳ و ۴].

«او هرگز تحت تاثیر هوی و هوس و خواهشهای نفسانی سخنی بر زبان نمی راند. سخنان او چیزی جز وحی ای که بر او نازل می شود نیست.»

خداوند متعال در قرآن مجید بارها مسلمانان را به پیروی از سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) امر کرده و اطاعت و فرمانبرداری از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را اطاعت از خود معرفی کرده است. خداوند متعال در سوره المائده آیه ۹۲ می فرماید:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾. «از خداوند و از پیامبر اطاعت کنید.»

و در سوره النساء آیه ۸۰ فرموده است:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾. «هر کس فرمایشات پیامبر را اطاعت کند، از

خداوند فرمانبرداری کرده است.»

و همچنین خداوند متعال در سوره الحشر آیه ۷ فرموده است:

«آنچه را پیامبر فرمانتان دهد جامه عمل پوشانید و از آنچه بر حذرتان دارد

پرهیزید.»

سنت و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در رابطه با قرآن مجید و وظائف متعددی را ایفا می کند. سنت، آن دسته از آیاتی که برای فهم و درک صحیح آنها احتیاج به توضیح بیشتری وجود دارد را توضیح می دهد. و در مواردی دیگر مجمل را تفصیل و مطلق را مقید و عام احکامی را بنا مینهد که در قرآن هیچ اشاره ای به آنها نشده است.

پس از این مقدمه و آشنایی با موضع اهل سنت و جماعت در قبال فرمایشات و

احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، اکنون نگاهی به موضع شیعه نسبت به این مسأله می افکنیم.

شیعه و سنت (حدیث)

در مذهب تشیع نیز سنت و حدیث مصدری از مصادر شریعت هستند. اما آنچه که در این مسأله بین اهل سنت و تشیع اختلاف قرار داده، این است که بجز مقدار بسیار اندکی از آنچه در مذهب تشیع حدیث محسوب می شوند، سایر روایات این مذهب منسوب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) نیستند، بلکه اقوال و گفتار ائمه می باشند. آشکار است که اهل سنت و جماعت هرگز این اقوال و گفته ها را بعنوان حدیث نخواهند پذیرفت. اما تشیع اعتقاد دارد اقوال و گفته های ائمه، همانند فرمایشات خداوند و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هستند و همان مقام و منزلت را در شریعت حائز می باشند. تشیع در تعریف سنت می گوید: «گفتار و یا کردار و یا تقریر (صححه گذاشتن) معصوم را سنت می نامند»^{۱۷۵}. و ما بخوبی می دانیم در معتقدات شیعه، ائمه نیز مانند پیامبران معصوم دانسته می شوند. این بدان معنا است که در مذهب تشیع گفتار و کردار ائمه جزئی از سنت که مصدری از مصادر تشریح اسلامی است، قلمداد می گردد.

ابن بابویه در مورد ائمه و اقوال آنها گفته است: «فرمایشات آنها فرمایش خداوند، و اوامر آنها اوامر خداوند، و اطاعت از آنها اطاعت از خداوند و نافرمانی از آنها نافرمانی از خداوند است. آنها هرگز سخنی بر زبان نمی رانند مگر اینکه از جانب خداوند و از وحی ایشان باشد»^{۱۷۶}. و همچنین شارح کافی گفته است: «بر

^{۱۷۵} - الاصول العامه للفقهاء المقارن لمحمد تقی الحکیم ص ۱۲۲ دار الاندلس ، بیروت ، ط: الاولى.

^{۱۷۶} - الاعتقادات لابن بابویه ص ۱۰۶ ط: ایران ۱۳۲۰ هـ

هر کس که فرمایشی از ابو عبدالله - علیه السلام - شنیده باشد روا است که آنرا به پدر ایشان و یا به یکی از اجدادشان نسبت دهد. و بهتر این است که آنرا به خداوند نسبت دهد و بگوید خداوند چنین فرموده است» ۱۷۷. بنا بر این سخن آقای مازندرانی، دروغپردازی و افترا بستن به دیگران عملی جائز و روا می باشد. آقای مازندرانی می گوید: می توان سخن هر یک از نوادگان علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - را به ایشان نسبت داد. و حتی می شود سخنان بشر به خداوند متعال نسبت داده شود و بدین ترتیب «تشیع اقوال و کردار و تقاریر ائمه اثنی عشر را جزئی از سنت قرار داده است» ۱۷۸.

بایستی دانست سنت محسوب کردن اقوال و کردار و تقاریر ائمه، علاوه بر معصوم دانستن آنها، از دو مساله اعتقادی دیگر نیز سر چشمه گرفته است که هر دو مانند اعتقاد به عصمت ائمه بی پایه و اساس و باطل هستند. این دو مساله اعتقادی عبارتند از:

۱ - ایمان داشتن به اینکه ائمه علم و دانش خود را از طریق وحی الهی و الهام کسب کرده اند. کلینی مؤلف کتاب اصول کافی می گوید: «علمی که ائمه از طریق الهام کسب می کنند مانند نقطه هایی هستند که بر قلب آنها نقش می بندند» ۱۷۹.

و در مورد ایمان داشتن به اینکه بر ائمه نیز مانند پیامبران وحی نازل می شود تشیع می گوید: «فرشتگان نزد ائمه آمده و وحی الهی را به آنها می رسانند» ۱۸۰.

^{۱۷۷} - شرح جامع (علی الکافی) للمازندرانی ۲/۲۷۲ المکتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۸۴هـ.

^{۱۷۸} - سنة اهل البيت محمد تقی الحکیم ص ۹ دار الزهراء، بیروت، ط: الثانيه ۱۴۰۲ هـ.

^{۱۷۹} - اصول الکافی للکلینی ۱/۲۶۴ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه،

طهران، ط: الثالثه: ۱۳۸۸ هـ.

^{۱۸۰} - بحار الانوار للمجلسی ۲۶/۳۵۵ و ما بعدها، احیا التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثه ۱۴۰۳ هـ.

شیعه این علم که بنا بر اعتقادات خویش، ائمه آنرا از طریق وحی الهی و الهام کسب کرده اند را علم حادث نام نهاده است.

بزرگان و سردمداران تشیع به این درجه از غلو و افراط بسنده نکرده و به ائمه مقام و منزلتی والاتر از پیامبران - علیهم السلام - عطا کرده اند. چون شیعه اعتقاد دارد نزول وحی الهی بر ائمه مرهون اراده و خواست امام می باشد. کلینی یکی از ابواب کتاب خود را به اثبات این مساله اختصاص داده و آنرا اینگونه نامیده است: «ائمه - علیهم السلام - هر گاه اراده کنند که مساله ای را بدانند، آنرا خواهند دانست» ۱۸۱.

این در حالی است که ما می دانیم نازل شدن وحی الهی بر پیامبران به مشیئت و اراده الهی صورت می پذیرفته و بدون اراده و مشیئت الهی حتی اگر پیامبر آرزوی نازل شدن وحی را در سینه داشته، وحی نازل نمی شده است. این مساله در سیرت و زندگینامه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نیز به چشم می خورد. به عنوان مثال: همانگونه که در سوره کهف آیه ۲۳ به این مساله اشاره شده هنگامیکه از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در مورد قصه اصحاب کهف پرسیده شد ایشان به این امید که حتما وحی الهی در این مورد نازل خواهد شد، بدون گفتن ان شاء الله (اگر خداوند بخواهد) جواب دادن را به فردا موکول کردند. اما خداوند متعال پانزده روز بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وحی نازل نکرد تا به ایشان تذکر داده شده باشد که نازل شدن وحی تنها به مشیئت و اراده الهی صورت می پذیرد. و به همین صورت به هنگام رخ دادن قصه افک، خداوند متعال به مدت یک ماه بر رسول الله - صلی الله علیه وسلم - وحی نازل نکرده و ایشان را از حقیقت ماجرا آگاه نساخت.

این مساله یعنی ایمان داشتن به نازل شدن وحی الهی بر ائمه، اولین اصل باطلی است که شیعه بر اساس آن اقوال ائمه را همانند فرمایشات خداوند و فرمایشات رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بشمار می آورد.

۲- مساله دیگری که باعث گشته شیعه برای اقوال ائمه مقام و منزلت و ارزشی مانند ارزش کلام معبود بر حق و کلام رسول الله - صلی الله علیه وسلم - قائل شود، ایمان داشتن به این است که ائمه علوم و دانش فراوانی را به ارث برده اند. محمد بن حسین آل کاشف الغطا در مورد این اعتقاد باطل چنین می گوید: «احکام اسلامی به دو قسمت تقسیم می شوند. قسمت اول آن احکامی هستند که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آنها را از یاران خود کتمان کرده و نزد اوصیاء خویش به ودیعه گذاشته اند تا هر وصی بنا بر احتیاج زمان خود مقداری از این احکام را به مردم یاد دهند و بقیه آنها را به وصی پس از خود بسپارند» ۱۸۲. کلینی نیز در این رابطه گفته است: «ائمه علم و دانش رسول الله و سایر پیامبران و اوصیاء قبل از خود را به ارث برده اند» ۱۸۳. و در روایتی دروغین ادعا شده علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - چنین گفته اند: «ای مردم! بدانید که رسول الله صلی الله علیه وآله هزار حدیث را پنهانی با من در میان گذاشته اند که هر حدیث هزار باب و هر باب هزار کلید دارد» ۱۸۴.

مجلسی که گویا مردم را از نعمت دین و عقل بی بهره دانسته است، در یکی از گفته های خود ادعا می کند رسول الله - صلی الله علیه وسلم - حتی پس از وفات نیز علوم را به علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - آموخته اند. او یکی از ابواب

^{۱۸۲} - اصل الشیعه لمحمد حسین ال کاشف الغطا ص ۷۷.

^{۱۸۳} - اصول الکافی للکلینی ۱/۲۲۳-۲۲۶ (چاپ سابق الذکر)

^{۱۸۴} - بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۱۲۷ (چاپ سابق الذکر). الخصال لابن بابویه ۲/۱۷۴ تصحیح: علی

کتاب خود را اینچنین نامیده است: «باب علوم و دانشی که رسول الله صلی الله علیه و آله به هنگام وفات و پس از آن به امیرالمومنین علی (علیه السلام) آموختند» ۱۸۵. و در روایت باطلی که به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده شده ادعا شده ایشان فرموده اند: «ای علی! هنگامیکه من فوت کردم مرا غسل داده و در کفن قرار ده. آنگاه مرا بنشان و هر چه میخواهی از من بپرس و آنها را بنویس» ۱۸۶. و بدین ترتیب آقای کلینی و مجلسی و سایر همکارانشان با این دروغپردازیها، خود را رسوا ساخته و روایات خویش را به سخنانی طنز آمیز شبیه ساخته اند که هیچ انسان عاقلی نمی تواند آنها را بپذیرد.

سردمداران تشیع همچنان اعتقاد دارند ائمه کتابی بنام «دیوان الشیعه» در اختیار داشته اند. این کتاب را «ناموس» و همچنین «سمط» نیز نامیده اند. آنها می گویند: در این کتاب اسامی تمام شیعیان ذکر شده است. و هر کس نام او در این کتاب نباشد از اهل جهنم خواهد بود. در روایتی گفته شده: «زنی به نام حبابه الوالبیه می خواهم بدانم آیا او واقعاً از شیعه و پیروان شما است یا خیر؟ ابا عبدالله (علیه السلام) از زن می پرسند نام او کیست؟ زن نام برادر زاده خود را می گوید. ابا عبدالله (علیه السلام) زنی را صدا می زنند و به او می گویند: فلانه، ناموس را بیاور. پس از چند لحظه زنی در حالیکه کتاب بزرگی را در دست دارد وارد اتاق شده و پس از گذاشتن کتاب بر زمین آنرا باز می کند. ابا عبدالله (علیه السلام) نگاهی به صفحات کتاب می اندازند و ناگهان خطاب به آن زن می فرمایند: بله. این خود او است. نام او و نام پدرش اینجا نوشته شده است» ۱۸۷.

^{۱۸۵} - بحار الانوار للمجلسی ۲۱۳/۴۰-۲۱۸ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۸۶} - بحار الانوار للمجلسی ۲۱۳/۴۰ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات للصفار ص ۸۰ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۸۷} - بحار الانوار للمجلسی ۱۲۱/۲۶ (چاپ سابق الذکر)، بصائر الدرجات للصفار ص ۴۶ (چاپ

دجالان ادعا می کنند ائمه کتاب دیگری نیز به نام «وصیه الحسین» داشته اند که در آن، علم و دانشی که بشر از آغاز خلقت تا روز قیامت به آن احتیاج دارد، ثبت و نوشته شده است ۱۸۸. آنها همچنین ائمه را صاحب کتابی به نام «الجفر الابيض» می دانند و می گویند این کتاب شامل زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم و مصحف فاطمه و تمام مسائل حلال و حرام و هر آنچه انسان به آن احتیاج دارد می باشد ۱۸۹.

بدین ترتیب ما می بینیم سنت دانستن و واجب الاتباع پنداشتن اقوال و گفتار ائمه از دو اصل اعتقادی سر چشمه گرفته که هر دو آنها نه تنها بی پایه و اساس هستند بلکه باطل بودن آنها نمایان و آشکار است. نکاتی که بر بی پایه و اساس بودن این دو اصل دلالت دارند عبارتند از:

۱- این ادعاهای باطل مدعی استمرار داشتن نزول وحی الهی پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشند. در حالیکه ادله نقلی و عقلی خلاف این مساله را ثابت می کنند و تمام مسلمانان بر این مساله اتفاق نظر دارند که نزول وحی الهی با وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به پایان رسیده است. و همچنین این مساله نیز مورد اتفاق است که وحی الهی تنها بر پیامبران نازل می شود. مفید که یکی از علمای قرن پنجم مذهب تشیع می باشد بر این گفتار مهر صحه گذاشته و می گوید: «آن کس که اعتقاد داشته باشد پس از پیامبر بر کسی وحی نازل شده، در دامان کفر افتاده است» ۱۹۰.

سابق الذکر).

۱۸۸ - اصول الکافی للکلینی ۳۰۴/۱ (چاپ سابق الذکر)

۱۸۹ - بحار الانوار للمجلسی ۳۷/۲۶ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۴۱ (چاپ

سابق الذکر).

۱۹۰ - اوائل المقالات لمحمد بن محمد الکبری الملقب بالمفید ص ۳۹ مکتبه الداوری، قم، ایران.

۲- بنابراین اعتقاد باطل، دین مبین اسلام در زمان حیات رسول الله (صلی الله

علیه وسلم) نشده است. در حالیکه خداوند متعال می فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. [المائدة/۳]. «امروز دینتان را برایتان کامل گردانیدم».

۳- این اعتقاد باطل، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را متهم می کند که

بسیاری از احکام دین را از مسلمانان کتمان کرده و آنها را مخفی نگاه داشته اند.

در حالیکه معبود بر حق خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾. [المائدة

/۶۷]. «ای پیامبر! آنچه را بر تو نازل شده [به مردم] ابلاغ کن. و اگر از انجام این

کار سرباززنی رسالت الهی را به مردم نرسانده ای».

و همچنین خداوند متعال خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است:

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾. [النحل/۶۴].

«ما این کتاب [قرآن] را بر تو فرو نفرستاده ایم مگر برای اینکه حق و حقیقت

را برای مردم در مورد آنچه با یکدیگر اختلاف پیدا کرده اند، روشن سازی».

۴- اگر ادعای دجالان در مورد اینکه ائمه چنین کتابها و علومی را در اختیار

داشته اند و بر آنها وحی نازل می شده حقیقت می داشت، می بایست روند تاریخ

با توجه به این ادعا، غیر از روند کنونی می بود. چون تشیع اعتقاد دارد ائمه، خلفا

و جانشینان بر حق رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوده اند. اما سنی ها خلافت و

امامت را از آنها غصب کرده اند. بایستی از کسانی که چنین اعتقادی دارند پرسیده

شود چرا ائمه با استفاده از وحی و این علم و دانش بی حد و حصر، خلافت را از

غاصبین پس نگرفتند؟

و اگر بر ائمه وحی نازل می شده و آنها بر هر حادثه و رویدادی که در کون و

هستی رخ می داده مطلع و آگاه بوده اند، پس این ادعای تشیع که برخی از ائمه

ناجوانمردانه توسط سنی ها مسموم شده اند، چیست؟

و اگر امام غائب وجود خارجی می داشت و بر او وحی نازل می شد و بر آنچه که تا روز قیامت رخ می دهد مطلع می بود، پس چرا او تا به امروز خود را پنهان نگاه داشته و مسلمانان و یا حداقل پیروان خویش را از وحی الهی و از کتابهایی که در اختیار دارد، محروم نگاه داشته است؟

اگر این کتابهای خیالی که بنا بر روایات و ادعاهای مصادر تشیع ذکر هر مساله حلال و حرامی در آن به میان آمده وجود خارجی می داشتند، آیا بر ائمه تشیع واجب نمی گشت مردم و یا حداقل شیعیان را از تفصیل آنها آگاه سازند مگر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- بیش از چهارسال خلیفه تمام مسلمانان نبودند؟ پس چرا ایشان در دوران خلافت خویش هیچ سخنی از این کتابها به میان نیاورده و نسخه ای از آنها را در اختیار مسلمانان قرار ندادند تا آنها حلال و حرام دین خود را بخوبی بشناسند؟ این سؤال تنها می تواند دو جواب داشته باشد. یا اینکه بایستی علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- یکی از شجاعترین و دلاورترین قهرمانان تاریخ اسلام را خائن به اسلام و مسلمانان دانست و یا اینکه به حقیقت اعتراف کرده و وجود چنین کتابهای خیالی و افسانه ای را انکار کرد. بایستی دانست آنانیکه چنین اعتقادات باطلی را به خورد مذهب تشیع داده اند خواسته اند از ارزش و منزلت قرآن مجید و سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که مصدر اول شریعت اسلامی هستند کاسته و بجای آن شیعیان را به کتابهایی دلخوش کنند که بجز در افسانه و خیال در جای دیگری نمی توان اثری از آنها یافت.

شیعه و مرویات یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

شیعه با باطل دانستن روایاتی که توسط یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از ایشان روایت شده، خود را از نعمت پیروی از سنت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) محروم ساخته است. محمد حسین آل کاشف الغطا یکی از مراجع معاصر شیعه در

این رابطه می گوید: «شیعه هیچ روایتی را قبول ندارد مگر روایاتی که توسط اهل بیت نقل شده باشند... اما روایاتی که اشخاصی همچون ابوهریره و سمره بن جندب و عمرو بن العاص آنها را نقل کرده اند نزد شیعه به اندازه پشه ای نیز ارزش ندارند»^{۱۹۱}.

با در نظر داشتن این نکته که شیعه از بین تمام اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تنها سخن و گفتار دوازده تن را بعنوان سنت و حدیث می پذیرد، و از بین این دوازده تن تنها امام علی و حسنین -رضی الله عنهم اجمعین-، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دیده اند. و از بین آنها تنها علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سن تمیز رسیده بوده اند، در خواهیم یافت این ادعا که احادیث مذهب تشیع را اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رعایت کرده اند، ادعایی پوچ و بی اساس است. چون نه تنها علی بن ابی طالب بلکه هیچیک از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نمی توانسته است شبانه روز خود را با ایشان سپری کرده و تمام فرمایشات و ارشادات ایشان را شنیده و آنها را به گوش مسلمانان برساند. علاوه بر این موضوع در برخی از موارد رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، علی بن ابی طالب را بعنوان سفیر و فرستاده خود به اینطرف و آنطرف می فرستادند. و در غزوه تبوک پیامبر (صلی الله علیه وسلم) علی بن ابی طالب را به بعنوان جانشین خویش در مدینه باقی گذاشتند. در تمام این موارد علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- از دیدن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و از شنیدن فرمایشات و ارشادات ایشان که در رابطه با مسائل و حوادثی که رخ می دادند فرموده می شد محروم می ماندند. علاوه بر این مساله، برخی از ارشادات و تعالیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد مسائلی هستند که تنها در چهار

^{۱۹۱} - اصل الشیعه و اصولها لمحمد حسین ال کاشف الغطاء ص ۷۹.

چوب زندگانی زناشویی رخ می دهند و کسی جز همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از ارشادات ایشان در مورد این مسائل آگاه نمی شدند. پس کسی که می خواهد در تمام شئون زندگی خویش از تعالیم و ارشادات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پیروی کند باید به روایت تمام یاران و همسران ایشان که در اوقات مختلف در کنار ایشان بوده اند عمل کند. با توجه به این مساله میتوان گفت اهل سنت و جماعت که با الهام گرفتن از فرمایشات معبود بر حق^{۱۹۲} تمام صحابه کرام را در نقل فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) امین دانسته اند، تنها کسانی هستند که از نعمت احادیث و ارشادات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به حد تمام و کمال بر خوردار بوده و تمام احکام مذهب خویش را بر پیه کتاب و سنت بنا نهاده اند.

برخی از روایات موجود در مصادر مذهب تشیع نیز بر این نکته مهر صحه گذاشته اند که تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در نقل فرمایشات ایشان امین بوده و هرگز بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) افترا نبسته اند. در یکی از این روایات گفته شده: «ابن حازم می گوید: به ابا عبدالله -علیه السلام- گفتم: مرا از یاران رسول الله صلی الله علیه وآله با خبر سازید. آیا آنان بر پیامبر صلی الله علیه وآله افترا بسته اند یا اینکه راست گفته و امین بوده اند؟ ابا عبدالله -علیه السلام- در جواب فرمودند: آنها امین بوده و راست گفته اند»^{۱۹۳}.

^{۱۹۲} - ما برخی از این فرمایشات الهی را در مبحث «شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)» ذکر کرده ایم.

^{۱۹۳} - اصول الکافی للکلینی ۶۵/۱ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۲۲۸/۲ (چاپ سابق الذکر)

مصادر و مراجع اساسی روایات و احادیث مذهب شیعه اثنی عشری

اکنون ما مقداری در مورد مصادر و مراجع روایات شیعه سخن گفته و سپس به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

بایستی دانست کتابهایی که در مذهب شیعه اثنی عشری مصادر روایات و احادیث این مذهب محسوب می شوند هشت کتاب هستند که آنها را «الجوامع الثمانية ۱۹۴» می نامند. این هشت کتاب عبارتند از:

- ۱- کتاب «الكافی» تالیف محمد بن یعقوب کلینی (ت ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) ۱۹۵.
- ۲- کتاب «من لا یحضره الفقیه» تالیف محمد بن بابویه قمی (ت ۳۸۱ هـ) ۱۹۶.
- ۳- کتاب «تهذیب الاحکام» ۱۹۷. و
- ۴- کتاب «الاستبصار» ۱۹۸. این دو کتاب اخیر تالیف محمد بن حسن طوسی (ت ۳۶۰ هـ) هستند.

پس از قرن یازدهم مؤلفات دیگری نیز نگاشته شده و به این چهار مصدر قدیمی افزوده شدند که از بین آنها چهار کتاب، مورد تایید علمای شیعه قرار

^{۱۹۴} - مفتاح الکتب الاربعه لمحمود بن مهدی الموسوی ۵/۱ الناشر: دار الکتب العلمیه، قم، ایران، مطبعه الاداب، النجف، ۱۳۹۸ هـ

^{۱۹۵} - الذریعه لاقا بزرگ الطهرانی ۲۴۵/۱۷، دار الاضواء، بیروت، ط: الثالثه ۱۴۰۳ هـ مستدرک الوسائل للنوری الطبرسی، المکتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۸۲ هـ و سایل الشیعه للحر العاملی ۷۱/۲۰ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسه ۱۴۰۳ هـ

^{۱۹۶} - روضات الجنات للخوانساری ۲۳۷-۲۳۰/۶ تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، المطبعه الحیدریه ۱۹۵۰ م. اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۲۸۰/۱ مطبعه بن زیدون، دمشق.

^{۱۹۷} - مستدرک الوسائل للنوری الطبرسی ۳ / ۷۱۹ (چاپ سابق الذکر). الذریعه لاقا بزرگ الطهرانی ۵۰۴/۴ (چاپ سابق الذکر).

^{۱۹۸} - الذریعه لاقا بزرگ الطهرانی ۱۴/۲ (چاپ سابق الذکر). اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۲۸۰/۱ (چاپ سابق الذکر).

گرفتند و آنها را «المجاميع الأربعة المتاخرة» نامیدند. این چهار مصدر عبارتند از:

۱- کتاب «الوافی» تالیف محمد بن مرتضی معروف به محسن فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱هـ).

۲- کتاب «بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار» تالیف محمد باقر مجلسی (ت ۱۱۱۰هـ یا ۱۱۱۱هـ)

۳- کتاب «وسائل الشیعة إلى تحصیل مسألة الشریعة» تالیف محمد بن حسن حر عاملی (ت ۱۱۰۴هـ).

۴- کتاب «مستدرک الوسائل» تالیف حسین نوری طبرسی (ت ۱۳۲۰هـ).

نقد و بررسی «الجوامع الثمانية»

بایستی دانست سردمداران مذهب تشیع برای پر جلوه دادن چنته خالی خود سعی کرده اند با در هم آمیختن مصادر قدیمی، تعداد مصادر خویش را زیاد جلوه دهند. بعنوان مثال ما می بینیم که کتاب «الوافی» در مذهب شیعه مصدر و مرجعی مستقل محسوب می گردد، در حالیکه این کتاب چیزی جز مجموعه ای از چهار کتاب قدیمی یعنی «الکافی» و «التهذیب» و «الاستبصار» و «من لا یحضره الفقیه» نیست. پس چگونه می توان آنرا مصدري مستقل بشمار آورد؟

همچنین می بینیم که کتاب «الاستبصار» را مصدري مستقل معرفی کرده اند در حالیکه مولف کتاب، خود در مقدمه آن به این نکته اعتراف می کند که کتاب «الاستبصار» خلاصه و مختصری از کتاب «تهذیب الاحکام» می باشد ۱۹۹.

و در مورد کتاب «بحار الانوار» بایستی گفت: این کتاب نخست در بیست و پنج

^{۱۹۹} - الاستبصار للطوسی ۳-۱/۲ تحقیق: الخراسان، دار صعب، دار التعارف، بیروت، الناشر: دار

جلد نوشته شد. اما هنگامیکه مؤلف، جلد اخیر را قابل تقسیم یافت آنرا به دو جلد تقسیم کرد تا کتاب را به بیست و شش جلد برساند. پس از آن گروهی از معاصرین کتابهای دیگری همچون «جنه الماوی» تالیف نوری طبرسی و «هدایه الاخبار» تالیف مسترحمی را به آن اضافه کردند تا اینکه بالاخره این کتاب را از بیست و پنج جلد به صد و ده جلد رساندند. جالب است بدانید نخستین جلد این کتاب شماره صفر را بر خود دارد!

ما قبلاً به این نکته اشاره کردیم که چهار مصدر اخیر مذهب شیعه پس از قرن یازدهم هجری تالیف شده اند. آخرین کتاب از این چهار مصدر، کتاب «مستدرک الوسائل» تالیف طبرسی می باشد که در آن بیست و سه هزار حدیث جدید از ائمه روایت شده است.

کسی نمی داند آقای طبرسی این همه احادیث جدید را از کدام گنجینه یافته است؟! اگر این روایات با اسنادی متصل روایت شده اند پس چرا هیچکس در طی این قرون متمادی آنها را تدوین نکرده است؟ و اگر در کتابهایی تدوین شده اند، این کتابها در این مدت چندین قرن کجا گم شده بودند؟ حتی در صورت پذیرفتن گم شدن آنها بایستی حداقل ذکر و نامی از آنها در مراجع و مصادر قدیمی شیعه به میان می آمده است. مگر در روایات شیعه ادعا نشده که کتاب اصول کافی را به امام غائب نشان داده اند و او در مورد آن گفته است: «این کتاب برای شیعیان ما کافی است»؟

مساله ای که هر انسانی را به تعجب و امیدوار می دارد این است که اینهمه روایات چگونه و از کجا مانند قارچ از زمین سر بر آورده و ظاهر شده اند؟
جواب صحیح این سوال این است که گروهی دجال دروغپرداز این کتابها و روایات را از خود تراشیده و آنها را به مشایخ قدیمی نسبت داده اند. و این مسأله

مخصوصاً در دوران حکومت صفویه به اوج خود رسید. البته این نکته ناگفته نماند که جعل روایات نه تنها در مراجع و مصادر متأخره، بلکه حتی در چهار مصدر نخستین مذهب تشیع نیز به چشم می خورد. به عنوان مثال آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعه» ۲۰۰ و محسن عاملی در کتاب «أعیان الشیعه» ۲۰۱ گفته اند: عدد احادیث کتاب «تهذیب الاحکام» به ۱۳۹۵۰ حدیث می رسد. این در حالی است که خود آقای طوسی در کتاب «عده الاصول» گفته است عدد احادیث کتاب «تهذیب الاحکام» بیش از ۵۰۰۰ حدیث میباشد. این سخن طوسی بدین معنا است که عدد احادیث و روایات این کتاب حد اکثر به ۶۰۰۰ روایت می رسد و از این عدد تجاوز نمی کند. پس بایستی از آقا بزرگ تهرانی و محسن عاملی پرسید چگونه عدد روایات و احادیث کتاب «تهذیب الاحکام» به مرور زمان بیشتر و بیشتر شده و از مرز دو برابر نیز فراتر رفته است؟!

و به همین صورت می بینیم بزرگان و سردمداران تشیع در مورد کتاب «الروضه» که جزئی از کتاب «الکافی» است و شامل مجموعه ای از ابواب می باشد، با یکدیگر اختلاف نظر دارند که آیا آنرا کلینی تألیف کرده و یا پس از او به کتاب «الکافی» اضافه شده است ۲۰۲.

و در رسوایی دیگری، شیخ شیعه یعنی طوسی (ت ۳۶۰ هـ) می گوید: «کتاب کافی مشتمل بر ۳۰ کتاب می باشد...» ۲۰۳.

اما شیخ دیگر شیعه حسین بن حیدر کرکی عاملی (ت ۱۰۷۶ هـ) می گوید:

۲۰۰ - الذریعه لآقا بزرگ الطهرانی ۵۰۴/۴ (چاپ سابق الذکر)

۲۰۱ - اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۲۸۸/۱ (چاپ سابق الذکر)

۲۰۲ - روضات الجنات للخوانساری ۱۱۸/۶-۱۷۶ (چاپ سابق الذکر)

۲۰۳ - الفهرست للطوسی ص ۱۶۱ مؤسسه الوفاء، بیروت، ط: الثالثه ۱۴۰۳ هـ

«کتاب کافی مشتمل بر ۵۰ کتاب است»^{۲۰۴}.

سخن آقای حسین بن حیدر کرکی عاملی بیانگر این مطلب است که از قرن پنجم تا قرن یازدهم، بیست کتاب بر کتاب «اصول الکافی» زیاد شده که هر کتاب شامل دهها باب و هر باب شامل مجموعه ای از روایات و احادیث جعلی و تقلبی است که دجالان در طی چندین قرن برای دست یافتن به اهداف خویش آنها را جعل کرده و به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده اند. خوشبختانه از آنجائیکه این روایات جعلی از کذب و دروغ سر چشمه گرفته اند، مانند سایر سخنان دروغین می توان به وضوح تضاد و اختلاف را در میان آنها مشاهده کرد. شیخ شیعه طوسی به این رسوایی بزرگ اعتراف کرده و از وجود این مسأله اظهار ناراحتی و افسردگی می کند و می گوید: «وجود تناقض و اختلاف فراوان در میان روایات، سبب گشته بسیاری از شیعیان مذهب خود را رها سازند»^{۲۰۵}.

راویان احادیث و روایات شیعه

با توجه به این مسأله که هیچیک از مؤلفین کتب احادیث شیعه، ائمه را ندیده و بطور مستقیم از آنها چیزی نشنیده اند، می خواهیم در این مقام مقداری در مورد آنانیکه بنا بر ادعاهای تشیع روایات را از ائمه نقل کرده اند صحبت کنیم و ببینیم راویان روایات شیعه چگونه اشخاصی بوده اند.

نخست به شیخ شیعه و مؤلف دو کتاب از کتب اربعه شیعه، یعنی طوسی گوش

^{۲۰۴} - روضات الجنات للخوانساری ۱۱۴/۶ (چاپ سابق الذکر)

^{۲۰۵} - تهذیب الاحکام للطوسی ۳- $\frac{1}{2}$ تحقیق: حسن الخراسان، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط:

فرا می دهیم تا با مؤلفین و مصنفین مصادر شیعه بهتر آشنا شویم. طوسی می گوید: «بی شک بسیاری از مصنفین و مؤلفین ما اعتقادات باطل و فاسدی داشته اند. اما بایستی دانست کتابهای آنها معتبر و معتمد می باشند»^{۲۰۶}. گویا آنچه نزد شیخ شیعه برای معتبر دانستن کتاب شرط است، این است که مؤلف آن شیعه مذهب متعصب باشد، و لو اینکه اعتقاداتی فاسد و باطل در سینه داشته باشد. جالب است بدانیم طوسی روایات اشخاصی همچون: زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب - رحمت الله علیه - که از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد را باطل و مردود می داند^{۲۰۷}. و علمای دیگری در مذهب تشیع همچون ابن غضائری و ابن مطهر حلی که از علمای شیعه در علم رجال می باشند گفته اند: «معیوب و مخدوش بودن دینداری راوی حدیث، هیچ تاثیری بر صحت حدیثی که او روایت می کند ندارد»^{۲۰۸}. بنابراین گفته بزرگان علم رجال شیعه، می توان سخنان اشخاص فاسق و فاجر را پذیرفت که فلان امام را دیده اند و شنیده اند که او چنین و چنان گفته است!

ببینید این دجالان چگونه حقیقت را واژگون و معکوس ساخته و سخنان و روایات اشخاص فاجر و فاسق را پذیرفته و آنرا ارشادی الهی قرار می دهند. اما در مورد روایات یاران رسول الله که در راه اسلام از جان و مال خود گذشتند و مورد مدح و ستایش خداوند و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قرار گرفتند می گویند: «روایات اشخاصی همچون ابو هریره و سمره بن جندب و عمرو بن العاص نزد شیعه به اندازه پشه ای نیز ارزش ندارند»^{۲۰۹}.

^{۲۰۶} - الفهرست للطوسی ص ۲۴ - ۲۵ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۰۷} - الاستبصار للطوسی ۱/۶۵-۶۶ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۰۸} - رجال الحلی للحلی ص ۱۳۷ مطبوعه الحیدریه، النجف، ط: الثالثه ۱۳۸۱ هـ

^{۲۰۹} - اصل الشیعه و اصولها لمحمد حسین آل کاشف الغطاء ص ۷۹.

اکنون بیاید با راویان روایات شیعه یعنی آنانیکه ادعا می کنند روایات را مستقیماً از ائمه شنیده اند، بیشتر آشنا شویم.

یکی از بزرگترین راویان روایات شیعه جابر جعفی می باشد. حر عاملی در مورد او می گوید: «جابر صد و چهار حدیث روایت کرده است. تعداد روایات او از حضرت امام باقر -علیه السلام- هفتاد هزار حدیث می باشد (۲۱۰)». با در نظر گرفتن این مطلب که مجموع روایات کتب اربعه شیعه ۴۴۲۴۴ ۲۱۱ حدیث می باشد می توانیم به بزرگی تعداد احادیثی که جابر جعفی از ائمه روایت کرده پی ببریم. تعداد این احادیث و روایات در حدود سه برابر مجموع احادیثی است که در چهار کتاب متقدمه شیعه روایت شده است. بنا براین می توان جابر جعفی را یکی از بزرگترین روایانی دانست که اعتقادات و عبادات مذهب تشیع بر پایه روایات او بنا شده اند. پس از آشنایی با جابر جعفی و پی بردن به حجم احادیثی که او روایت کرده، بیاید ببینیم اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی کسانی که دجالان سنگ آنها را به سینه می زنند، در مورد جابر و روایات او چه گفته اند. در کتاب رجال کشتی از زراره بن اعین روایت شده است که: «از ابا عبدالله -علیه السلام- در مورد روایات جابر پرسیدم. ایشان در جواب فرمودند: من بیش از اینکه او را نزد پدر خود ندیدم. و تا بحال نزد من نیز نیامده است» (۲۱۲).

امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- با این فرمایش و افشاگری خویش ستونی عظیم از ستونهای مذهب تشیع را در هم می ریزند و آشکار می سازند که جابر جعفی دجال و دروغگویی بیش نیست که هفتاد هزار حدیث را از کسی روایت می

^{۲۱۰} - وسائل الشیعه للحر عاملی ۱۵۱/۲۰ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی،

بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ

^{۲۱۱} - اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۲۸۰/۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۱۲} - رجال کشی ص ۱۹۱ تصحیح و تعلیق: حسن المصطفوی، ط: طهران.

کند که پیش از یکبار او را ندیده است.

خوئی که این سخن و افشاگری امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- به مزاجش نچسبیده، مانند عادت همیشگی بزرگان شیعه این سخن را از باب توریه و تقیه قلمداد کرده است^{۲۱۳}.

مساله بسیار مهم دیگری که در مورد جابر جعفی راوی بزرگ مذهب تشیع وجود دارد این است که نجاشی (ت ۴۵۰) در مورد روایات او گفته است: «روایات جابر در مورد مساله حلال و حرام اندک هستند»^{۲۱۴}. اما خوئی در مورد روایات جابر می گوید: «در کتب اربعه روایات بسیاری در مورد مساله حلال و حرام از جابر روایت شده است»^{۲۱۵}. این اختلاف صدو هشتاد درجه ای بین سخن نجاشی و گفته خوئی رسوایی دیگری را برای دجالان به ارمغان آورده است. قصه این رسوایی از این قرار است که پس از جابر جعفی کذاب، دروغگویانی از او زرنگتر پا بر عرصه وجود نهاده و احادیثی از اهل بیت جعل کرده و روایت آنرا به جابر جعفی نسبت داده اند. و بدین ترتیب مرویات جابر جعفی در مورد مسائل حلال و حرام که در زمان نجاشی اندک بوده است، پس از مرگ جابر رفته رفته بیشتر گشته تا اینکه بالاخره به مقداری رسیده که بنا بر گفته خوئی مکان وسیعی را در کتب اربعه شیعه به خود اختصاص داده است.

با توجه به آنچه در مورد جابر جعفی و مرویات او گفته شد، می توانیم پی ببریم بسیاری از اختلافات موجود بین تشیع و اهل سنت مخصوصاً در مسائل عقیدتی از کجا سر چشمه گرفته و چه کسانی با افترا بستن به اهل بیت رسول الله

^{۲۱۳} - معجم رجال الحدیث للخوئی ۲۵/۵ منشورات: مدینه العلم، ایران، ط: بیروت، الثالثه ۱۴۰۳ هـ

^{۲۱۴} - الرجال للنجاشی ص ۱۰۰ط: ایران.

^{۲۱۵} - معجم رجال الحدیث للخوئی ۲۶/۴ (چاپ سابق الذکر).

(صلی الله علیه وسلم) پایه گذار اینگونه اعتقادات باطل که با قرآن مجید و سنت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اختلاف دارند، بوده اند^{۲۱۶}.

پس از جابر جعفی به سراغ یکی از بزرگترین روایان شیعه یعنی زراره بن اعین (ت ۱۵۰هـ) می رویم.

طوسی^{۲۱۷} و نجاشی^{۲۱۸} و ابن مطهر^{۲۱۹} و برخی دیگر از بزرگان شیعه^{۲۲۰} او را موثق و معتمد دانسته اند. و یکی از بزرگترین علمای معاصر شیعه یعنی موسوی در مورد زراره می گوید: «ما با وجود به عمل آوردن تحقیقات و پژوهش های فراوان نتوانستیم در مصادر و مراجع خود از تهمت هایی که به زراره بن اعین و محمد بن مسلم و مؤمن طاق و غیره زده می شود هیچ اثر و نشانه ای بیابیم. و در نتیجه دانسته شد این تهمتها چیزی جز بهتان و افتراء نیستند و تنها از تعصب و عداوت سر چشمه گرفته اند»^{۲۲۱}. متأسفانه آقای موسوی بجای اینکه راه صدق و راستی را در پیش بگیرد مانند عادت همیشگی بزرگان و علمای مذهب تشیع راه تقیه و دروغگویی در پیش گرفته و سعی بر انکار مسأله ای دارد که مانند روز

^{۲۱۶} - امام ابو حنیفه - رحمه الله - در باره جابر جعفی می فرماید: «من دروغگو تر از جابر جعفی کسی را ندیده ام». و ایوب سختیانی - رحمه الله - می فرماید: او کذاب است. وزائده - رحمه الله - می فرماید: او کذاب و معتقد به رجعت است. و نیز می فرماید: «او رافضی است، و به اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم دشنام میدهد». (میزان الاعتدال للذهبی ۲ / ۱۰۳ - ۱۰۷).

^{۲۱۷} - الفهرست للطوسی ص ۱۰۴ (چاپ سابق الذکر). رجال الطوسی ص ۲۰۱، ۳۵۰ تحقیق: محمد صادق بحر العلوم المطبعة الحیدریه ۱۹۶۱م.

^{۲۱۸} - رجال النجاشی ص ۱۳۲-۱۳۳ ط: ایران

^{۲۱۹} - رجال الحلی ص ۷۶ (چاپ سابق الذکر)

^{۲۲۰} - وسایل الشیعه للحر العاملی ۱۹۶/۲۰ (چاپ سابق الذکر). جامع الرواه لمحمد بن علی الاربدیلی، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۳ هـ

^{۲۲۱} - المراجعات للموسوی ص ۳۱۳.

روشن و نمایان است. ما برای کم کردن زحمت تحقیق و پژوهش از آقای موسوی، چند روایت از کتاب رجال کشی را به او هدیه می دهیم تا خوانندگان محترم با ماهیت زراره و همچنین کذاب بودن آقای موسوی آشنا گردند.

در کتاب رجال کشی از ابا عبدالله جعفر صادق -رحمت الله علیه- نقل قول شده که: «زراره از یهود و نصاری نیز بدتر است»^{۲۲۲}. و در روایت دیگری از جعفر صادق -رحمت الله علیه- نقل شده که: «هیچکس به اندازه زراره سبب رخنه پیدا کردن بدعت و گمراهی به دین اسلام نشده است. لعنت خداوند بر او باد»^{۲۲۳}. و در روایت دیگری نقل شده که روزی امام جعفر صادق سه بار زراره را لعنت کردند و سپس فرمودند: «خداوند قلب زراره را واژگون ساخته است»^{۲۲۴}.

افشاگری و بد گویی امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- سبب گشت زراره بن اعین در فرصتهایی که آنها را مناسب می یافت به ایشان توهین کرده و ایشان را دروغگو و کذاب معرفی کند^{۲۲۵}. زراره اهانت به امام جعفر صادق را به جایی رسانده که در یکی از مجالس خود در مورد ایشان می گوید: «از ابا عبدالله در مورد مساله تشهد پرسیدم ... آنگاه هنگامیکه از نزد او بر خاستم بادی نثار ریشش کردم و به خود گفتم: او هرگز رستگار نخواهد شد»^{۲۲۶}. این بود ماهیت حقیقی یکی از بزرگان راویان مذهب تشیع.

ما نمی دانیم چگونه با وجود اینکه امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- بارها زراره را لعنت کرده و خطر او را بر اسلام از خطر یهود و نصاری نیز بیشتر دانسته

^{۲۲۲} - رجال کشی ص ۱۶۰ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۲۳} - رجال کشی ص ۱۴۹ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۲۴} - رجال کشی ص ۱۶۰ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۲۵} - رجال کشی ص ۱۵۸ (چاپ سابق الذکر).

^{۲۲۶} - رجال کشی ص ۱۵۹ (چاپ سابق الذکر).

اند، آقایانی همچون طوسی و نجاشی و ابن مطهر او را موثق و معتمد دانسته و روایات او را صحیح می دانند. و همچنین نمی دانیم چگونه آقای موسوی دروغگو این جرات را به خود داده است که سخنان امام جعفر صادق را انکار کرده و تهمت زدن به زراره را سر چشمه گرفته از عداوت و تعصب اهل سنت و جماعت بداند. در پایان سخن و پس از آشنایی با این دو راوی و دجال بزرگ یعنی جابر جعفری وزراه بن اعین ۲۲۷ که قسمت عظیمی از احادیث کتب شیعه از آنها روایت شده است می توانیم پی ببریم آن دسته از معتقدات مذهب تشیع که با اعتقادات سایر مسلمانان اختلاف دارند مانند اعتقاد به محرف بودند قرآن مجید و مرتد شدن یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و معصوم دانستن ائمه و اعتقاد به تقیه و خمس و ازدواج موقت و ... از کجا آب می خورند و چه کسانی این اعتقادات باطل را به خورد مذهب شیعه داده اند.

شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و جماعت یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را به خاطر جان فشانیها و ایثار گریهای آنها در راه اسلام، دوست داشته و احترام شایانی را برای آنها قائل هستند. خداوند متعال در قرآن مجید آنها را مورد مدح و ستایش خود قرار داده اند.^{۲۲۸} رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز در بسیاری از فرمایشات خویش از صحابه

^{۲۲۷} - ما این دو راوی را به عنوان مثال ذکر کردیم. و بایستی دانست سایر راویان احادیث شیعه همچون احمد بن محمد مروزی و اسماعیل بن جابر جعفری و برید بن معاویه عجللی و حریر بن عبدالله سجستانی نیز ماهیتی بهتر از جابر وزراره نداشته اند.

^{۲۲۸} - ما برخی از این آیات را در مبحث - یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در قرآن مجید - ذکر خواهیم کرد.

کرام تمجید کرده و مسلمانان نسلهای آینده را به حق شناسی و قدردانی از آنها گوشزد کرده اند.

شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

دشمنان اسلام همواره سعی بر آن داشته اند که احکام و تعالیم اسلامی را فاقد اعتبار جلوه دهند. آنها برای دست یافتن به این هدف، یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که این احکام و تعالیم را از پیامبر الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده و به گوش مسلمانان نسلهای آینده رسانده اند، نشانه رفتند تا با بی اعتبار ساختن آنها، روایاتی را که آنها از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نقل کرده اند فاقد اعتبار سازند. به همین سبب وجود سخنان و عباراتی اهانت آمیز در مورد یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در کتابها و تالیفات دشمنان اسلام هرگز باعث تعجب و شگفتی نمی گردد. اما اهانت و تکفیر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) توسط کسانی که خود را پیرو اسلام حقیقی و مدافعان اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می دانند انسان را متحیر و شگفت زده می سازد. آری، بزرگان و سردمداران تشیع از دیرباز به امروز سعی بر آن داشته اند که یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و ناصران حقیقی ایشان را مورد اهانت قرار داده و آنها را منافق و دشمنان اسلام معرفی کنند. آنها در این عمل شنیع خود گوی سبقت را از تمام دشمنان اسلام ربوده اند. کشی دجال در روایتی دروغین از قول ابو جعفر می گوید: «پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله تمام مسلمانان بجز سه نفر مرتد گشتند. از ایشان پرسیدم: این سه نفر چه کسانی بودند؟ ایشان فرمودند: مقداد بن اسود و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی»^{۲۲۹}. این سه یار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز از دشنام و بدگوییهای سردمداران تشیع در امان نبوده اند. کشی در کتاب خود روایتی را نقل کرده که در آن گفته شده: «روزی در مجلس امیر المؤمنین علی (ع) سخن از تقیه به میان آمد. ایشان فرمودند: اگر ابوذر از آنچه در قلب سلمان می گذرد

مطلع بود، او را می کشت»^{۲۳۰}. همچنین در این کتاب از ابو بصیر به نقل از ابا عبدالله روایت شده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده اند: «ای سلمان! اگر آنچه تو بر آن مطلع هستی به مقداد گفته شود، کافر خواهد شد. و ای مقداد، اگر آنچه تو بر آن مطلع هستی به سلمان گفته شود، کافر خواهد شد». و بدین ترتیب می بینیم که در مذهب تشیع تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) کافر و مرتد بشمار می روند. دجالان در این عمل شنیع و ناپسند خود، توجه خاصی به دو خلیفه بعد از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی ابوبکر و و عمر -رضی الله عنهما- مبذول داشته اند. آنها این دو یار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دو صنم (بت) قریش نامیده و دعایی را به سب و لعن آنها اختصاص داده اند که آنرا دعای صنمی قریش (دو بت قریش) نامیده اند. در قسمتی از این دعا گفته می شود: «الهی! بر دو بت و جبت و طاغوت و دروغگوی قریش و دختران آنها لعنت فرست. همانانیکه دستور تو را سر پیچی و وحی و نعمت تو را انکار و پیامبرت را عصیان و دینت را تغییر و کتابت را تحریف و به دشمنانت مهر ورزیدند و ...»^{۲۳۱}. دجالان در مورد اجر و پاداش این یاوه سرایی روایتی را به امام سجاد -رحمت الله علیه- نسبت داده اند که در آن گفته شده: «هر کس این دعا را در بامداد بخواند، خداوند هفتاد هزار حسنه به او عطا خواهد کرد و از هفتاد هزار گناه او در خواهد گذاشت و مقام و منزلت او را هفتاد بار فزونی خواهد بخشید»^{۲۳۲}.

جزائری در مورد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته است: «در روایات ذکر شده خلیفه اول در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله بتی را که در زمان جاهلیت می پرستیده با ریسمانی به گردن خود آویزان کرده و آنرا زیر لباس خویش پنهان می ساخته و سجده های خود را در حقیقت برای این بت بجا می آورده است. تا اینکه

^{۲۳۰} - رجال کشی ص ۱۷.

^{۲۳۱} - مفتاح الجنان للشیخ عباس قمی ص ۱۱۴ ط ایران.

^{۲۳۲} - ضیاء الصالحین لمحمد صالح الجواهری ص ۵۱۳.

بالاخره پس از فوت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آنچه را در قلبهایشان مخفی نگاه داشته بودند، آشکار ساختند»^{۲۳۳}.

و دجال دیگری در مورد عمر فاروق -رضی الله عنه- گفته است: «عمر، حاصل ارتباط نامشروع عبدالمطلب با زنی روسپی بوده است»^{۲۳۴}. و در روایت دیگری چنین گفته اند: «در روز قیامت شیطان در حالی که با هفتاد زنجیر از آهن جهنم به سوی محشر کشانیده می شود ناگهان مردی را پیش روی خود می بیند که با صدو بیست زنجیر از آتش جهنم در بند کشیده شده است. شیطان که از دیدن این صحنه شگفت زده شده خود را به او می رساند و از او میپرسد مگر تو چه گناهی مرتکب شده ای که سزاوار عذابی دردناکتر از عذاب من گشته ای؟ در حالیکه من بوده ام که تمام خلائق را به گمراهی گشاندم. عمر به شیطان پاسخ می دهد: گناه من این بوده که خلافت را از علی غصب کردم»^{۲۳۵}. آیا جعل کنندگان اینگونه روایات از این نکته غافل بوده اند که اگر لطف و رحمت الهی شخصی مانند عمر بن الخطاب را برای فتح ایران و بسیاری از سرزمینهای دیگر مهیا نمی ساخت، آنها مانند نیاکان خویش، پیشانی خود را در برابر آتش بر زمین می نهادند. شاید در حقیقت همین مساله آنها را به خشم آورده و در درون آنها آتش بغض و کینه برافروخته است. اما چون از اعتراف به این حقیقت خجالت کشیده اند، مساله خلاف را بهانه ای برای گرفتن انتقام و دشنام دادن به فاروق اسلام قرار داده اند.

بشکست عمر پشت هربران اجم را

^{۲۳۳} - الانوار النعمانیة للجزایری ۱۱۱/۲.

^{۲۳۴} - الطرائف فی معرفه الطوائف لابن طائوس ص ۴۰۱، و کتاب سلیم بن قیس العامری ص ۸۹.

^{۲۳۵} - الانوار النعمانیة للجزایری ۸۱/۱-۸۲.

برباد فنا داد رگ و ریشه جم را

این عربده بر غضب خلافت ز علی نیست

با آل عمر کینه قدیم است عجم را

و در روایت و یا بهتر است بگوییم اضحوکه ای دیگر گفته شده: «روزی امام علی (ع) در حالیکه کمانی در دست داشتند، عمر را در یکی از کوچه های مدینه دیدند. ایشان خطاب به عمر فرمودند: ای عمر! شنیده ام به یاران من ناسزا می گویی. عمر در جواب به امام علی گفت: بزرگتر از دهانت صحبت نکن. امام علی (ع) فرمودند: الان سزایت را کف دستت می گذارم. آنگاه ایشان کمانی را که در دست داشتند به زمین انداختند. کمان ناگهان تبدیل به اژدهای عظیمی گشت که برای بلعیدن عمر دهان خود را گشوده بود. عمر با دیدن این صحنه بسیار هراسان گشت و به گریه و زاری پرداخت و فریاد برآورد: الله الله یا ابا حسن. قول می دهم دیگر به یاران شما بد نگویم. با شنیدن این سخن امام علی (ع) دست خود را به اژدها زدن و آنرا بار دیگر به کمان تبدیل کردند. عمر که از این حادثه بسیار مرعوب گشته بود، هراسان به خانه خود باز گشت»^{۲۳۶}.

بغض و کینه دجالان نسبت به فاروق اسلام و خاموش کننده آتش مجوسیت به

جایی رسیده که قاتل ایشان یعنی ابو لؤلؤ مجوسی را بابا شجاع الدین لقب داده اند^{۲۳۷}.

در کتاب کافی که از معتبرترین کتب شیعه بشمار می رود ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما* اینگونه توصیف شده اند: «آن دو، پلید و ملعون و جبت و طاغوت بودند. آنها فرعون و هامان این امت هستند. نفاق و دشمنی آنها با رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

^{۲۳۶} - کتاب الخرایج و الجرایح للراوندی ص ۲۰.

^{۲۳۷} - الکنی و الاقاب لعباس القمی ۵۵/۲.

و ضرورشان بر اسلام از همه بیشتر بوده است»^{۲۳۸}. همچنین در این کتاب مملو از اکاذیب و افتراات در مورد این دو ابر مرد تاریخ اسلام گفته شده: «آن دو پیر مرد در حالی مردند که از گناهان خویش توبه نکرده و بلایی را که بر سر امیر المؤمنین آوردند به باد فراموشی سپرده بودند. پس لعنت خداوند و فرشتگان و تمام خلایق بر آنها باد»^{۲۳۹}. ما نمی دانیم در مورد این همه اکاذیب و ادعاهای باطل و متضاد موجود در مراجع و مصادر مذهب تشیع چه بگوییم. در روایتی ادعا می شود علی چنان قدرتی داشته که کمان خود را به ازدهایی غول پیکر تبدیل میکرده و در روایتی دیگر او را به انسانی زبون و ناتوان تبدیل می کنند که تحت ظلم و ستم ابوبکر و عمر قرار گرفته است.

اینگونه روایات قلب انسان مؤمن را می گدازد و او را به تعجب و ا می دارد که چگونه افرادی این اجازه را به خود می دهند که در مورد یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اولین حاملان لوای اسلام اینگونه خیره سر و گستاخ باشند. در همین کتاب در مورد عائشه و حفصه -رضی الله عنهما- دو همسر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته شده: «آن دو، کافر و منافق بوده و در آتش جهنم جاودان خواهند بود»^{۲۴۰}. و دجال دیگری در مورد عثمان بن عفان -رضی الله عنه- همسر دو تن از دختران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی رقیه و ام کلثوم -رضی الله عنهما- (که بعد از وفات یکی با دیگرش ازدواج نموده بود) گفته است: «او شخصی ملعون بود که عمر خود را بر باطل سپری کرد»^{۲۴۱}. مجلسی که هیچ بهره ای از علم و ادب نبرده است در

^{۲۳۸} - الکافی للکلینی ۴۴/۱.

^{۲۳۹} - الکافی «کتاب الروضه» ۳۲۳/۱۲ (شرح جامع للمازندرانی).

^{۲۴۰} - الکافی للکلینی ۱۹۱/۳.

^{۲۴۱} - حدیقه الشیعه للمقدس الاردبیلی ص ۲۷۵.

مورد داماد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته: «هر کس معتقد باشد عثمان مظلوم به قتل رسید، گناه او از گناه عبادت کنندگان گاو بنی اسرائیل نیز بیشتر است»^{۲۴۲}.

این اهانتها همانگونه که در گذشته در بین بزرگان و سردمداران تشیع رایج بوده، امروز نیز در مؤلفات و سخنرانیهای آنها بسیار به چشم می خورند. خمینی در کتاب کشف الاسرار در مورد کسانی که در راه رسیدن به خشنودی الهی از جان و مال خود چشم پوشی کردند، گفته: «... همان یارانی که هیچ هدفی جز ملذات دنیوی و دست یافتن به کرسی فرمانروایی مد نظر آنها نبوده است. همان کسانی که قرآن را وسیله ای برای تحقق بخشیدن به اهداف فاسد خود قرار دادند. حذف کردن آیات دال بر خلافت امام علی (ع) و تحریف قرآن و دورنگاه داشتن همیشگی آن از دسترس مسلمانان و بر جا گذاشتن این ننگ و عار بر پیشانی اهل اسلام برای آنها کار آسان و ساده ای بوده است. تهمتی که آنها در مورد تحریف تورات و انجیل به یهود و انصاری می زنند، گریبانگیر خود آنها نیز هست»^{۲۴۳}. و در سخنی دیگر می گوید: «ما اکنون به ذکر مخالفت ورزی عمر با قرآن مجید می پردازیم تا روشن سازیم سرپیچی و مخالفت ورزیدن با قرآن برای آنها کار آسان و ساده ای بوده است. ما بر این نکته تاکید می کنیم که اگر قرآن صریحا در مورد امامت سخن می راند، آنها با آن مخالفت می ورزیدند»^{۲۴۴}. محمد رضوی در کتاب «کذابوا علی الشیعه» عمر را دشنام داده و او را لعنت می کند.

عبدالله انصاری در کتاب «مع الخطیب فی خطوطه العریضه» در صفحه ۴۴ و ۴۸ گروهی از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دروغگو دانسته و آنها را دشمنان اسلام معرفی می کند.

^{۲۴۲} - حق یقین للمجلسی ص ۲۷۰.

^{۲۴۳} - کشف الاسرار للخمینی ص ۱۱۴.

^{۲۴۴} - کشف الاسرار للخمینی ص ۱۳۵.

سردمداران تشیع در چند سال اخیر با سعی و تلاش فراوان کتاب بنام «ثم اهدیت (آنگاه هدایت شدم)» نوشته محمد تیجانی را به زبانهای مختلف ترجمه و آنرا در سر تا سر جهان مجاناً توزیع کرده اند. نویسنده در این کتاب از سرگذشت خود به هنگام صوفی بودن سخن گفته و سپس قصه روی آوردن خود به مذهب تشیع را بیان می سازد. او در این کتاب که خدا می داند برای نوشتن آن چه مبلغ عظیمی را دریافت کرده، به دشنام دادن و اهانت به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پرداخته و آنها را مرتد دانسته است. او در کتاب خود می گوید: «یاران پیامبر، ایشان را ناراحت و خشمگین ساخته و بر ایشان تعدی کردند. آنها گمراه گشتند و حق رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را بجا نیاورده و به ایشان احترام نگذاشتند. چیزی جز سرکشی و عناد نمی دانستند. آنها اوامر خالق خود را زیر پا گذاشتند»^{۲۴۵}. «آنها خود را از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برتر می دانستند. شایسته هیچگونه احترامی نیستند. افرادی نادان را اجیر کردند تا احادیثی ساختگی و جعلی در مورد فضیلت آنها از خود بسرایند»^{۲۴۶}. «عمر از تقوی و پرهیزکاری به دور بوده و از عقاب الهی نمی ترسیده است»^{۲۴۷}. «یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به کفر و الحاد خود باز گشته و شایسته ثواب و مغفرت نیستند. آنها از جهاد دست کشیده و به دنیا دل باختند»^{۲۴۸}. ما بخوبی می دانیم تاریخ فتوحات اسلامی مشت محکمی است بر دهان تیجانی و همفکران او. چون بیشترین فتوحات اسلامی در زمان یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مخصوصاً در ایام خلافت سه خلیفه اول صورت پذیرفته است. وی همچنین در کتاب خود می

^{۲۴۵} - ثم اهدیت للتیجانی ص ۸۸-۸۹.

^{۲۴۶} - ثم اهدیت للتیجانی ص ۹۲-۹۳.

^{۲۴۷} - ثم اهدیت للتیجانی ص ۹۹.

^{۲۴۸} - ثم اهدیت للتیجانی ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

گوید: «دین را عوض کردند و مانند بنی اسرائیل گفتند شنیدیم و سرپیچی کردیم»^{۲۴۹}.
«عائشه سنت رسول خدا را تغییر داد»^{۲۵۰}.

براستی که آقای تیجانی گمراهی را با هدایت اشتباه گرفته و می‌پندارد دشنام دادن و لعنت فرستادن بر کسانی که دین مبین اسلام پس از رحمت و لطف الهی با سعی و کوشش آنها استوار گشته است، هدایت نام دارد. او هنگام صوفی بودن نیز فاصله زیادی با شیعه‌گری نداشته است. چون این دو فرقه در امور بسیاری همچون پرستیدن اموات، تقدیس اولیاء، تبریک جستن به قبرها، بدعت و نوآوری در عبادات و ... با یکدیگر مشابهت کامل دارند. به همین سبب مورخ شهیر ابن خلدون در مقدمه کتاب تاریخ خود می‌گوید: «اگر مذهب تشیع نمی‌بود فرقه‌ای بنام صوفی بوجود نمی‌آمد».

دشنام دادن و لعنت فرستادن بر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و منافق دانستن آنها، یکی از بزرگترین علت‌های بروز اختلاف بین اهل سنت و شیعه می‌باشد. اهل سنت و جماعت با دفاع کردن از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از یک سو به فرمایشات الهی و تعالیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) جامه عمل پوشانده و از این ابر مردان تاریخ اسلام قدردانی کرده و از سوی دیگر توطئه کسانی که می‌خواهند بدینوسیله به اسلام عزیز ضربه بزنند را نقش بر آب می‌سازند. دشمنان اسلام بخوبی می‌دانند زیر سؤال بردن تدین و امانت‌داری یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که تنها نقل‌کننده قرآن و حدیث به نسل‌های پس از خود می‌باشند، باعث بی‌اعتبار شدن پایه و اساس دین مبین اسلام یعنی قرآن و سنت می‌گردد.

پس از آشنا شدن با موضع شیعه نسبت به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، اکنون جا دارد این سؤال را مطرح کنیم که چه کسی علمدار دشنام دادن به صحابه کرام بوده و برای اولین بار تخم این هرزه‌گویی را کاشته است؟

^{۲۴۹} - ثم اهدیت للتیجانی ص ۱۰۷.

^{۲۵۰} - ثم اهدیت للتیجانی ص ۱۰۹.

بایستی دانست علمدار این توطئه بر علیه اسلام کسی نبوده مگر عبدالله بن سبأ یهودی الاصل. او که خود را مسلمان و مدافع حقوق اهل بیت وانمود می ساخت، در نهان برای ایجاد فتنه و تفرقه بین مسلمانان سعی و کوشش می کرد. این حقیقت را حتی بزرگان و سردمداران تشیع قبول داشته و به آن اعتراف کرده اند. نوبختی یکی از علمای شهیر شیعه در این رابطه گفته است: «عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که علناً به ابوبکر و عمر و عثمان و سایر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام داده و از آنها براءت می جست. وی ادعا می کرد امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) او را به چنین کاری امر کرده اند. هنگامیکه امیرالمومنین (ع) از این ادعا با خبر شدند دستور دستگیری او را داده و سپس حکم قتل او را صادر کردند. اما کسانی که در مجلس ایشان حضور داشتند با شنیدن این حکم فریاد بر آوردند که ای امیرالمومنین، شما چگونه می خواهید شخصی را به قتل برسانید که مردم را بسوی محبت و ورزیدن به شما دعوت می دهد؟»^{۲۵۱}. نوبختی همچنین می گوید: «عبدالله بن سبأ به هنگام یهودی بودن معتقد به جانشینی یوشع بن نون پس از موسی بود. و پس از مسلمان شدن امام علی بن ابی طالب (ع) را وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله دانست. عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که واجب بودن امامت علی بن ابی طالب (ع) را علناً در بین مردم تبلیغ می کرد. به همین سبب نیز می باشد که مخالفین شیعه معتقد هستند تشیع از یهودیت سر چشمه گرفته است»^{۲۵۲}.

اکنون که موضع شیعه را نسبت به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دانستیم و با پرچمدار این توطئه و فتنه آشنا شدیم» برای اثبات باطل بودن سخنان و ادعاهای سردمداران تشیع نگاهی به قرآن مجید و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و همچنین سخنان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان می

^{۲۵۱} - فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۹ و ۲۰-۴۴ و ۴۵. و کتاب المقالات و الفرق للقمی ص ۲۰.

^{۲۵۲} - فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۹ و ۲۰-۴۴ و ۴۵. و کتاب المقالات و الفرق للقمی ص ۲۰.

اندازیم تا با موضع دین مبین اسلام نسبت به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آشنا گردیم.

یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در قرآن مجید

خداوند متعال در سوره توبه فرموده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. [التوبة / ۱۰۰].

«خداوند از پیشگامان مهاجرین و انصار و آنانی که به آنها اقتدا کردند، راضی و خشنود گشت. و آنان نیز از فضل و پاداش الهی راضی و خرسند گشتند. خداوند برای آنها باغها و بوستانهایی مهیا ساخته که از زیر درختان آن رودها جاری است. آنها در این باغها و بوستانها جاودان هستند. برآستی که این سرنوشت پیروزی و سعادت بزرگی است.»

خالق آسمانها و زمین همچنین فرموده است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾. [الفتح / ۲۹].

«محمد فرستاده خداوند است. و یاران او در مقابل کافران بسیار پر صلابت و استوارند. و با یکدیگر مهربان و رحیم هستند. آنان را همواره در رکوع و سجود (نماز خواندن) بینی که فضل و خشنودی الهی را طالبند. نشانه آنها در صورت و پیشانی شان است که سجده های بسیار آنها از خود بر جا گذاشته است.»

خداوند متعال در سوره فتح آیه ۱۸ می فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾. [الفتح / ۱۸]. «خداوند از

مومنین هنگامیکه در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود گشت.»

این بیعت را بیعت رضوان می نامند. و سبب انعقاد آن این بوده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در سال ششم هجری به همراه تقریباً ۱۴۰۰ تن از یاران خود برای ادای عمره بسوی مکه براه افتادند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قبل از رسیدن

به مکه، عثمان به عفان -رضی الله عنه- را بعنوان نماینده و سفیر خود نزد مشرکین مکه فرستادند تا به آنها اطمینان خاطر دهند که هدف مسلمانان از این سفر، جنگ و خونریزی نیست بلکه آنها فقط برای ادای عمره بسوی مکه آمده اند.

مشرکین مکه برای مشورت در این مورد، عثمان بن عفان را برای مدتی نزد خود نگاه داشتند. این مسأله شایعاتی را در مورد کشته شدن عثمان بر سر زبانها انداخت. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با شنیدن این شایعات، یاران خود را زیر درختی جمع کرده و از آنها بیعت گرفتند که در صورت حقیقت داشتن این شایعات با مشرکین مکه وارد جنگ شوند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در هنگام بیعت گرفتن، دست راست خود را بلند کرده و فرمودند: این دست عثمان است. و آنرا به نشانه بیعت در دست دیگر خود قرار دادند. اما پس از مباحه دیری نپایید که عثمان بن عفان بسوی مسلمانان بازگشته و دانسته شد خبر بشهادت رسیدن ایشان شایعه ای بیش نبوده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد این بیعت گفته است: «بیش از ۱۴۰۰ تن در حدیبیه در زیر درختی با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیعت کردند. خداوند در این آیه خشنودی و رضایت خود را از آنها بیان داشته و می فرماید از صدق و اخلاصی که در قلب آنها وجود داشته با خبر بوده و پیروزی و فتح قریب الوقوعی را به آنها پاداش داده است»^{۲۵۳}. و در سوره حشر معبود بر حق مهاجرین را مومنینی توصیف می کند که در راه دست یافتن به رضایت الهی از خانه و کاشانه و اموال خود چشم پوشیدند. و انصار را مومنینی معرفی می کند که با ایثار و فداکاری از برادران مهاجر خود استقبال کردند. در این آیات معبود بر حق مهاجرین را اهل صدق و یقین و انصار را اهل رستگاری و فلاح معرفی کرده است.

و در سوره آل عمران خداوند متعال خطاب به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اینگونه فرموده است:

^{۲۵۳} - منهاج السنه النبویه لابن تیمیه (تحقیق رشاد سالم) ۲ / ۱۵-۱۶.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾. [آل عمران / ۱۱۰]. «شما بهترین و برگزیده ترین امتی

هستید که [برای نشر دین و هدایت مردم] پیا خاستند».

اگر چه این آیه تمام مسلمانان را مورد خطاب قرار می دهد، اما شکی در این مسأله نیست که اولین مخاطبان این فرمایش الهی، یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هستند.

هر کدام از ما به هنگام تلاوت قرآن مجید، علاوه بر آیاتی که آنها را ذکر کردیم، با آیات بسیاری بر خورد می کند که همگی بیانگر مقام والا و شامخ یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشند.

یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در احادیث

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در بسیاری از فرمایشات خویش مسلمانان را به مقام برجسته و والای یاران خود متذکر شده و از آنها خواسته اند در مورد صحابه کرام کمال ادب و حق شناسی را رعایت کنند. اما از آنجائیکه این فرمایشات در مراجع و مصادر اهل سنت ذکر شده و نزد سردمداران تشیع غیر قابل قبول هستند، ما به آنها اشاره ای نخواهیم داشت.

نگاهی به زندگینامه و سیرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، حقیقت غیر قابل انکاری را روشن می سازد که همانا فداکاری و از جان گذشتگی یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در کنار و در صف ایشان می باشد. این یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بودند که در سالهای نخست ظهور اسلام بار سنگین دعوت اسلامی را بر دوش خود حمل کرده و در مقابل دنیای کفر و الحاد قرار گرفتند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و آنها شب و روز را با یکدیگر سپری کرده و در شادیها و غم و غصه یکدیگر شریک بودند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با دختران برخی از آنها همچون ابوبکر و عمر ازدواج کردند. و برخی از آنها همچون عثمان و علی با دختران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پیوند زناشویی بر قرار ساختند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مدت

۲۳ سال پیامبری خویش، معلم آنها بوده و توانستند آنها را بر اساس تعالیم اسلامی پرورش داده و از آنها امتی بسازند که در طول تاریخ بی نظیر بوده است.

در برخی از مراجع و مصادر تشیع روایاتی منسوب به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وجود دارند که بر این سخنان مهر صحنه می گذارند. در یکی از این روایات گفته شده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مدح انصار -رضی الله عنهم اجمعین- اینچنین فرموده اند: «الهی، انصار و فرزندان و فرزندان فرزندان آنها را بیامرزد»^{۲۵۴}. و در روایت دیگری از قول ایشان گفته شده: «ابوبکر شنوایی من و عمر بینایی من و عثمان قلب من است»^{۲۵۵}.

یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در اقوال امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان

پس از شنیدن مدح و ستایش الهی در مورد یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و پس از آشنایی با برخی از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و پس از آشنایی با برخی از سخنان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مورد آنها، اکنون نگاهی می افکنیم به برخی از مصادر و مراجع شیعه تا با موضع امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان نسبت به صحابه کرام -رضی الله عنهم اجمعین- آشنا گردیم.

امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در مورد اولین حاملان لوای اسلام اینچنین گفته اند: «ما -در میدان کارزار- با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بودیم. پدران، پسران، برادران، عموهای خویش را کشتیم. این خویشاوند کشی ما را ناخوش نمی نمود، بلکه بر ایمانمان می افزود، که در راه راست پا بر جا بودیم، و در سختیها شکیبا، و در جهاد با دشمن کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می جستند، و چون دو گاو نر سروتن هم را می خستند. هر یک می خواست جام مرگ را

^{۲۵۴} - منهج الصادقین لفتح الله الکاشانی ۴/۲۰۰. کشف الغمه الارذبیلی ۱/۲۲۴.

^{۲۵۵} - عیون اخبار الرضا لابن بابویه القمی ۱/۳۰۳ ط طهران.

به دیگری ببیند و از شربت مرگش سیراب نماید. گاه نصرت از آن ما بود، و گاه دشمن گوی پیروزی را می ربود. چون خداوند ما را آزمود و صدق ما را مشاهدت فرمود، دشمن ما را خوار ساخت و رایت پیروزی ما را بر افروخت. چندانکه اسلام به هر شهر و دیار رسید، و در حکومت آن در آفاق پایدار گردید...»^{۲۵۶}.

امیرالمومنین -صلى الله عنه- در سخنی دیگر یاران پیامبر (صلى الله عليه وسلم) را اینگونه توصیف کرده اند: «همانا یاران پیامبر (صلى الله عليه وسلم) را دیدم. کسی را نمی بینم که همانند آنان باشد. روز را ژولیده مو، گرد آلود به شب می رساندند. و شب را به نوبت، در سجده یا قیام به سر می بردند. گاه پیشانی بر زمین می سودند و گاه گونه بر خاک. از یاد معاد چنان نا آرامی می نمودند که گویی بر پاره آتش ایستاده بودند. میان دو چشمشان چون زانوی بز ان پینه بسته بود، از طول ماندن در سجود. اگر نام معبود بر حق برده می شد چنان می گریستند که گریبانهایشان تر می گردید. و می لرزیدند چنانکه درخت، روز تند باد لرزید، از عذابی که بیم آن داشتند و پاداشی که تخم آن در دل می کاشتند»^{۲۵۷}.

و هنگامیکه ایشان از دوری و جدایی از آنها، احساس افسردگی و دلنگی می کنند اینگونه می گویند: «کجایند مردانی که به اسلامشان خواندند و آنرا پذیرفتند. و قرآن خواندند و معنی آنرا به گوش دل شنفتند؟ به کارزارشان بر انگیختند و آنان همچون ماده شتر که به بچه خود روی آرد، شیفته آن گردیدند. شمشیرها از نیام در آوردند و گروه گروه و صف در صف روی به اطراف زمین کردند. بعضی نجات یافتند و بعضی مردند. نه مژده زنده ماندن زندگان را شنفتند و نه آنان را بر مردگان تعزیت گفتند. چشمانشان از گریه تباه، شکمهایشان از روزه لاغر، و به پشت چسبیده. لبهایشان از دعا خشک، و پژمرده گردیده، رنگها زرد از شب زنده داری، بر رخسارشان گرد فروتنی

^{۲۵۶} - نهج البلاغه (بتحقیق صبحی سالم) ص ۹۱، ۹۲ ط بیروت.

^{۲۵۷} - نهج البلاغه (بتحقیق صبحی صالح) ص ۱۴۳ ط دار الکتب بیروت ۱۳۸۷، الارشاد للمفید ص ۱۲۶.

پدیدار. برادران من اینان اینانند که رفته اند، و ماراست که تشنه دیدارشان بپاییم و بر جدایی آنان دست حسرت به دندان بخاییم»^{۲۵۸}.

در روایت دیگری گفته شده است: «شخصی قریشی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و به ایشان گفت: من در خطبه شنیدم شما فرمودید: الهی، ما و اعمال ما را صالح و نیکو گردان همانگونه که خلفای راشدین و اعمال آنها را صالح و نیکو گردانیدی. ای امیر المؤمنین، منظور شما از خلفای راشدین چیست؟ امام علیه السلام در جواب فرمودند: منظورم دو حبیب من، و دو عموی تو، ابوبکر و عمر، دو پیشوای هدایت، دو شیخ اسلام دو ابر مرد قریش، و دو شخصی که بایستی پس از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به تعالیم و سنت آنها اقتدا کند از گمراهی مصون خواهد بود. و هر کس پیرو آنها گردد به صراط مستقیم هدایت شده است»^{۲۵۹}.

شما خود در مورد دجالانی که این روایات را در کتابها و مؤلفات خود به ثبت می رسانند و سپس ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- را کافر و منافق می دانند، قضاوت کنید. آیا آنها پیرو علی هستند یا نوکر حلقه به گوش عبدالله بن سبا یهودی؟

در روایتی منسوب به علی بن ابی طالب و زبیر بن العوام -رضی الله عنهما- نقل شده که آنها علت برگزیده شدن ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- به خلافت را اینگونه بیان داشته اند: «ما ابوبکر را شایسته ترین فرد برای خلافت یافتیم. او یار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در غار بوده است. ما منزلت سن و تجارب او را می دانستیم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در زمان حیات خویش ایشان را به امامت نماز گزاران برگزیدند»^{۲۶۰}.

روایات بسیاری در مراجع شیعه به ثبت رسیده که همگی نشان می دهند علی بن ابی طالب، ابوبکر صدیق را شایسته ترین فرد برای خلافت می دانسته اند. در یکی از

^{۲۵۸} - نهج البلاغه (بتحقیق صبحی صالح) ص ۱۷۷، ۱۷۸.

^{۲۵۹} - تلخیص الشافی للطوسی ۴۲۸/۲.

^{۲۶۰} - شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ۳۳۲/۱.

این روایات گفته شده: «هنگامیکه امیر المؤمنین (ع) در بسته مرگ بودند به ایشان گفته شد: ای امیر المؤمنین، چرا شما وصیت نمی کنید و مردم را از جانشینی خود آگاه نمی سازید؟ امیر المؤمنین (ع) در جواب فرمودند: چگونه من دست به کاری بزنم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) انجام نداده اند؟ اما بر شما است که بدانید اگر خداوند متعال خیر و صلاح امتی را بخواهند، بهترین فرد آنها را خلیفه آنها قرار خواهند داد. همانگونه که پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شایسته ترین فرد امت، خلیفه شد»^{۲۶۱}.

پس از شنیدن سخنان علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه-، بیاید به موضع و سخنان یکی از بزرگترین سردمداران تشیع یعنی نعمت الله جزائری گوش فرا می دهیم و سخنان او را با فرمایشات امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه- مقایسه کنیم. و ببینیم آیا بزرگان تشیع واقعا پیروان علی بن ابی طالب هستند یا اینکه از هوی و هوس و تعصب کورکورانه خود پیروی می کنند؟

نعمت الله جزائری در یکی از یاوه سرائیهای خود که در آن ماهیت حقیقی خویش و سایر سردمداران تشیع را فاش ساخته است می گوید: «ما با آنها نه در مورد خداوند هم عقیده هستیم و نه در مورد پیامبر و نه در مورد امام. چون آنها می گویند خالق ما آن کسی است که خلیفه پیامبرش، ابوبکر می باشد. به همین سبب ما نه این خدا را قبول داریم و نه این پیامبر را. بلکه می گوئیم: آن خدایی که خلیفه و جانشین پیامبرش ابوبکر باشد، خداوند ما نیست و آن پیامبر نیز پیامبر ما نمی باشد»^{۲۶۲}.

ما از آقای نعمت الله جزائری به خاطر افشا ماهیت حقیقی خود و اثبات اینکه ایشان و سایر همکارانشان به معبود بر حق و به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) ایمان ندارند، تشکر می کنیم.

مساله دیگری که بیانگر وجود صمیمیت و برادری بین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و سایر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مخصوصا سه خلیفه اول می باشد،

^{۲۶۱} - الشافی للشریف المرتضی ص ۱۷۱ ط النجف.

^{۲۶۲} - الانوار النعمانیة للجزائری ۲/۲۷۹.

ازدواج خلیفه دوم عمر بن الخطاب با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب می باشد. این مساله را هیچ دجالی نمی تواند انکار کند. چون قصه این ازدواج در بسیاری از مراجع و مصادر تشیع به ثبت رسیده است^{۲۶۳}. ما از میان این روایات بی حد و حصر، روایتی را از شرح نهج البلاغه انتخاب کرده ایم. در این روایت گفته شده: «عمر بن الخطاب قصد فرستادن پیک پیکی بسوی پادشاه رومیان را داشت. ام کلثوم همسر او با مطلع شدن از این خبر، مقداری عطر به چند دینار خریداری کرده و آنرا در دو شیشه ریخته و به همراه پیک برای همسر پادشاه روم هدیه فرستاد. به هنگام بازگشت پیک، و همسر پادشاه آن دو شیشه را پر از جواهرات کرده و برای ام کلثوم فرستاد. هنگامیکه این جواهرات به دست ام کلثوم رسید او آنها را از شیشه بدر آورده و جلو خود گذاشت و به آنها خیره شد. در همین هنگام عمر وارد خانه شد و با دیدن جواهرات ماجرای آنها را از همسر خود پرسید. ام کلثوم قصه را برای عمر تعریف کرد. عمر پس از شنیدن قصه به ام کلثوم گفت: این جواهرات متعلق به بیت المال مسلمین می باشند. ام کلثوم در جواب گفت: اما این جواهرات را در مقابل هدیه ای که فرستادم به من بخشیده اند. عمر به او گفت: پدرت را بین خود حکم قرار می دهیم. آنها داستان را برای امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) تعریف کردند. ایشان پس از شنیدن آنچه رخ داده خطاب به دختر خود فرمودند: سهم تو از این جواهرات به اندازه قیمت عطری است

^{۲۶۳} - می توان برای آشنایی با این روایات، به این کتابها مراجعه کرد: تاریخ یعقوبی ۱۴۹/۲ و ۵۰. الفروع من الکافی ۵ / ۳۴۶. تهذیب الاحکام للطوسی ۲۶۲/۹. الشافی للسید المرتضی ص ۱۱۶ و تنزیه الانبیاء ص ۱۴۱. مناقب ال ابی طالب لابن شهر اشوب ۱۶۲/۳. کشف الغمه فی معرفه الائمه للاریلی. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ۱۲۴/۳. حدیقه الشیعه للاردبیلی. مجالس المؤمنین للشوشتری ص ۷۶ و ۸۲. الانوار النعمانیه للجزایری. بحار الانوار للمجلسی ص ۶۲۱. منتهی الامال للقمی ۱۸۶/۱.

که فرستاده ای و بقیه این جواهرات متعلق به بیت المال مسلمین می باشد. چون هدیه تو را پیک مسلمانان با خود حمل کرده است»^{۲۶۴}.

علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را نیز بسیار دوست داشته و برای ایشان احترام شایانی قائل بوده اند. این احترام و صمیمیت به حدی بوده که به هنگام آشوب فتنه گران بر علیه عثمان عفان -رضی الله عنه-، علی بن ابی طالب دو فرزند خود حسن و حسین را مأمور حفاظت از خانه ایشان قرار داده بودند. مسعودی داستان بشهادت رسیدن عثمان بن عفان -رضی الله عنه- را اینگونه بیان می کند: «هنگامیکه امام علی (ع) از توطئه آشوبگران برای قتل رساندن عثمان آگاه شدند فرزندان خود حسن و حسین را مسلح به خانه عثمان فرستادند و آنها را مأمور حفاظت از خانه گردانیدند. سایر یاران رسول الله صلی الله علیه و آله نیز فرزندان خویش را به خانه عثمان فرستادند. اما آشوبگران از جمله محمد بن ابی بکر توانستند از بالای دیوار به داخل خانه راه یابند. محمد بن ابی بکر هنگامیکه خود را به عثمان رساند ریش او را با دست خود گرفت. در این هنگام عثمان به او گفت: ای محمد به خداوند سوگند اگر پدرت زنده می بود و تو را در این حالت می دید سخت شرمنده می گشت. با این سخن عثمان، محمد بن ابی بکر ریش او را رها ساخت و از اتاق خارج گشت. سپس دو تن دیگر از آشوبگران وارد اتاق شده و عثمان را که مشغول تلاوت قرآن بود بقتل رساندند. در این هنگام همسر عثمان با صدای بلند فریاد بر آورد امیرالمومنین کشته شد. حسن و حسین و چندتن از بنی امیه سراسیمه خود را به اتاق رساندند. اما دیگر کاری از آنها ساخته نبود. همگی سخت گریستند. خبر کشته شدن عثمان بسرعت به امام علی (ع) و طلحه و زبیر و سعد و سایر مهاجرین و انصار رسید. همگی سراسیمه خود را به خانه عثمان رساندند.

امام علی (ع) با غم و اندوه فراوان وارد خانه شد و حسن و حسین را مورد سرزنش و ملامت قرار داده و به آنها گفتند: چگونه آشوبگران توانستند در حالیکه شما از خانه محافظت می کردید امیرالمومنین را به قتل برسانند؟ سپس از فرط ناراحتی سیلی محکمی به حسن و ضربه ای به سینه حسین زدند و به محمد بن طلحه پر خاش کرده و عبدالله بن زبیر را لعنت کردند»^{۲۶۵}.

علی بن ابی طالب در گفتاری مهاجرین را مورد مدح و ستایش قرار داده و گفته اند: «مهاجرین فضائل بیشماری دارند. امیدوارم خداوند آنها را بهترین پاداش عطا فرماید»^{۲۶۶}. و در سخن دیگری که تمام ادعاهای دجالان را باطل می سازد فرموده اند: «من شما را به احترام نهادن به یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و به حقی که آنها بر گردن شما دارند متذکر می شوم. آنها یاران و مددکاران پیامبر شما بودند. هیچ مسأله جدید و مستحدثی به دین اضافه نکرده و با هیچ مبتدعی سازش نکردند. آری رسول الله صلی علیه و آله مرا به احترام نهادن به آنها متذکر شدند»^{۲۶۷}.

و حسن بن علی -رضی الله عنهما- در سخنی گفته اند: «روزی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: ابوبکر مانند سمع و شنوایی من است»^{۲۶۸}.

مجلسی یک از بزرگترین دشمنان اهل سنت می گوید: «حسن بن علی در صلح خود با معاویه، از او تعهد گرفتند که به قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سنت خلفای راشدین عمل کند»^{۲۶۹}.

^{۲۶۵} - مروج الذهب للمسعودی ۳۴۴/۲ ط بیروت.

^{۲۶۶} - نهج البلاغه بتحقیق صبحی صالح ۲۸۳.

^{۲۶۷} - حیاة القلوب للمجلسی ۶۲۱/۲.

^{۲۶۸} - عیون الاخبار ۳۱۳/۱. و معانی الاخبار لابن بابویه القمی ص ۱۱۰ ط ایران.

^{۲۶۹} - جلاء العیون للمجلسی ۳۹۳/۱ ط طهران. الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمة لابن الصباغ ص

۱۶۳. منتهی الامال للعباس القمی ص ۳۱۴.

امام محمد باقر -رحمت الله عليه- ابوبکر را صدیق دانسته و از سنت ایشان در در فتوهای خود بهره می جسته اند. در یکی از مراجع تشیع گفته شده: «شخصی نزد امام محمد باقر (ع) پاسخ دادند: این کار اشکالی ندارد. ابوبکر صدیق نیز شمشیر خود را زیور می داده اند. شخصی با شنیدن این سخن تعجب کرده و پرسید: چگونه شما او را صدیق لقب می دهید؟ امام فوراً از جای خود برخاسته و رو به قبله کردند و فرمودند: بله، صدیق. امیدوارم خداوند متعال در دنیا و آخرت هیچ سخنی از سخنان آنکس که به ایشان صدیق لقب ندهد را تصدیق و قبول نکنند»^{۲۷۰}.

امام محمد باقر -رحمت الله عليه- در سخنی دیگر گفته اند: «من منکر فضیلت عمر نیستم، اما ابوبکر را از ایشان افضلتر می دانم»^{۲۷۱}.

فرزند برومند امام محمد باقر یعنی امام جعفر صادق -رحمت الله عليه- در پاسخ به شخصی که از ایشان در مورد ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- پرسید، گفته اند: «آن دو، امامانی عادل بودند که زندگی خود را بر حق سپری کرده و بر آن دنیا را بدرود گفتند. رحمت خداوند بر آنان باد»^{۲۷۲}.

و در پاسخ به زنی که همین سؤال را مطرح کرده است گفته اند:

«ای زن! بر تو واجب است که آن دو را دوست داشته و به آنها احترام بگذاری. زن بار دیگر می پرسد: و در روز قیامت بگویم شما مرا به دوست داشتن و احترام گذاشتن به آنها امر کردید؟ امام (ع) پاسخ دادند: بله»^{۲۷۳}.

امام جعفر صادق -رحمت الله عليه- در سخن دیگری در مورد عثمان بن عفان -رضی الله عنه- گفته اند: «هر روز سپیده دم ندا دهنده ای از آسمان ندا بر می دهد: ای

^{۲۷۰} - کشف الغمه لعلی بن عیسی الاربلی ۱۴۷/۲.

^{۲۷۱} - الاحتیاج للطبرسی ص ۲۳۰.

^{۲۷۲} - احقاق الحق للشوشتری ۱۶/۱ ط مصر

^{۲۷۳} - الکافی الروضه ۱۰۱/۸.

مردم! بدانید علی و پیروان او رستگار هستند. و به هنگام غروب ندا دهنده دیگری ندا بر می دهند: ای مردم! بدانید عثمان و پیروان او رستگار هستند»^{۲۷۴}.

امام حسن عسکری -رحمت الله علیه- در بیان مقام و منزلت یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته اند: «روزی موسی -علیه السلام- از خالق هستی پرسید: آیا در میان یاران من باشند؟ خداوند متعال پاسخ دادند: ای موسی! مگر نمی دانی فضیلت و برتری یاران محمد بر یاران سایر پیامبران مانند فضیلت و برتری محمد بر سایر پیامبران می باشد؟»^{۲۷۵}.

امام حسن عسکری -رحمت الله علیه- در سخنی دیگر مسلمانان را از بغض و کینه داشتن نسبت به یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر حذر داشته و گفته اند: «اگر کسی بغض و کینه آل محمد و یاران گرامی ایشان و یا حتی احدی از آنها را در دل پیوراند، خداوند متعال او را به عذابی دچار خواهد ساخت که اگر این عذاب بر تمام خلائق نازل شود همگی را هلاک خواهد کرد»^{۲۷۶}.

با شنیدن اینگونه روایات بایستی از کسانی که خود را شیعه امام حسن عسکری می پندارند و در عین حال یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را لعنت کرده و آنها را کافر و منافق می دانند پرسید آیا نمی خواهید از عاقبت و خیم خود بهراسید و به بارگاه الهی توبه کنید؟

آری، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان، یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را بسیار دوست داشته و برای آنها احترام شایانی قائل بوده اند. آنها برای بزرگداشت و قدردانی کردن از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برخی از فرزندان خود را به نامهای آنها، نام نهاده اند. اما متاسفانه اکثریت

^{۲۷۴} - الکافی فی الفروع ۲۰۹/۸.

^{۲۷۵} - تفسیر الحسن العسکری ص ۶۵ ط الهند. البرهان لهاشم البحرانی ۲۲۸/۳ (لفظ روایت از کتاب البرهان نقل شده است).

^{۲۷۶} - تفسیر الحسن العسکری ص ۱۹۶.

شیعیان از این حقیقت بی اطلاع هستند. و سردمداران تشیع نیز با مکر و حيله سعی دارند با مخفی نگاه داشتن این حقیقت شیعیان را از برادری و محبتی که بین اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یاران ایشان وجود داشته است بی اطلاع نگاه دارند. علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- برای بزرگداشت و قدردانی کردن از بهترین یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سه تن از فرزندان خود را ابوبکر و عمر و عثمان نام نهادند.^{۲۷۷} حسن بن علی -رضی الله عنهما- نیز صاحب دو فرزند بنامهای ابوبکر و عمر بوده اند.^{۲۷۸} اصفهانی در کتاب خود می گوید: «ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی طالب از جمله کسانی بود که در کربلا به شهادت رسید. او را عقبه بن غنوی به قتل رساند»^{۲۷۹}.

و مجلسی گفته است: «عمر بن حسن در کربلا بشهادت رسید»^{۲۸۰}.

حسین بن علی -رضی الله عنهما- نیز دو فرزند بنامها ابوبکر و عمر داشته اند.^{۲۸۱} مسعودی می گوید: «از فرزندان امام حسین (ع) سه تن در کربلا بشهادت رسیدند: علی اکبر و عبد الله صبی و ابوبکر»^{۲۸۲}.

جای بسی تعجب و شگفتی است که شیعیان هر ساله در تاسوعا و عاشورا خود را به خاک و خون می کشانند اما حتی از اسم فرزند ابوبکر و عمر بن حسن کوچکترین اطلاعی ندارد این مساله روشن کننده این نکته است که دجالان عمامه به سر سعی

^{۲۷۷} -اعلام الوری للطبرسی ص ۲۰۳، الارشاد للمفید ص ۱۸۶، تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۳، مقاتل الطالبین لابی الفرج الاصفهانی ص ۱۴۲، کشف الغمه للارلی ۲/۶۴، جلاء العیون للمجلسی ص ۵۲۸.

^{۲۷۸} -اعلام الوری للطبرسی ص ۲۱۳، تاریخ یعقوبی ۲/۲۲۸، مقاتل الطالبین للاصفهانی ص ۸۷ و ۱۱۹، منتهی الامال للقمی ۱/۲۴۰.

^{۲۷۹} -مقاتل الطالبین للاصفهانی ص ۸۷ و ۱۱۹، اعلام الوری للطبرسی ص ۲۱۳، تاریخ یعقوبی ۲/۲۲۸، منتهی الامال للقمی ۱/۲۴۰.

^{۲۸۰} -جلاء العیون للمجلسی ص ۵۲۸.

^{۲۸۱} -التنبیه و الاشراف للمسعودی ص ۲۶۳، جلاء العیون للمجلسی ص ۵۲۸.

^{۲۸۲} -التنبیه و الاشراف للمسعودی ص ۲۶۳، جلاء العیون للمجلسی ص ۵۲۸.

دارند برای حفظ منافع دنیوی خویش این شخصیتها را از تاریخ بزدایند تا مبدا شیعیان به صمیمیت و محبتی که بین تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وجود داشته است پی ببرند. چون در این صورت بازار دجالان کساد خواهد شد و بسیاری از حقائق روشن خواهند گشت. امام زین العابدین -رحمت الله علیه- نیز دختری بنام عائشه داشته اند^{۲۸۳}. و همچنین گفته شده کنیه ایشان ابوبکر بوده است^{۲۸۴}. موسی بن جعفر ملقب به کاظم نیز یکی از فرزندان خود را ابوبکر نامیده اند^{۲۸۵}. ایشان همچنین صاحب دختری بنام عائشه بوده اند^{۲۸۶}. علی بن محمد هادی نیز دختری بنام عائشه داشته اند^{۲۸۷}. پس از آشنایی با این حقایق می خواهیم بررسییم چرا ما نمی توانیم در تمام دنیا، یک فرد شیعه مذهب را پیدا کنیم که حداقل به تاسی از کسانی که خود را شیعه و پیرو آنها می داند، یکی از فرزندان خود را ابوبکر و یا عمر و یا عائشه نام نهاده باشد؟

شیعه و اهل بیت

موضع اهل سنت و جماعت نسبت به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

اهل سنت و جماعت بنا بر توصیه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همواره با دیده احترام و تقدیر به اهل بیت ایشان نگریسته و آنها را به نیکی یاد می کنند. و معتقد هستند بد گفتن و بی احترامی به آنها علامتی بر گمراهی و ضلالت انسان می باشد.

^{۲۸۳} - کشف الغمه للاربعی ۹۰/۲.

^{۲۸۴} - کشف الغمه للاربعی ۷۴/۲.

^{۲۸۵} - کشف الغمه للاربعی ۲۱۷/۲.

^{۲۸۶} - الارشاد للمفید ص ۳۰۲ و ۳۰۳، الفصول المهمه لابن الصباغ ص ۲۴۲، کشف الغمه للاربعی ۲۳۷/۲.

^{۲۸۷} - کشف الغمه للاربعی ۳۳۴/۲، الفصول المهمه لابن الصباغ ص ۲۸۳.

اهل سنت و جماعت تمام کسانی که با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ارتباط خویشاوندی دارند همچون همسران و فرزندان و عموها و فرزندان آنها را از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می دانند.

آیا همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از اهل بیت ایشان هستند؟

ما اگر بر ای یافتن جواب این سؤال به زبان عربی مراجعه کنیم و به آن آیاتی از قرآن مجید که در آنها کلمه «اهل» بکار برده شده نظری بیافکنیم، می توانیم پی ببریم همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نخستین کسانی هستند که از اهل بیت ایشان محسوب می گردند.

در فرهنگهای زبان عربی در مورد معنی کلمه «اهل» اینگونه گفته شده است: «اهل امر یعنی مسئولین امر. اهل خانه یعنی ساکنین خانه. اهل مذهب یعنی پیروان آن. اهل مرد یعنی همسر او»^{۲۸۸}.

زمخشری در این رابطه می گوید: «تاهل یعنی (آن مرد) ازدواج کرد»^{۲۸۹}. خلیل بن احمد نیز در مورد معنی کلمه «اهل» می گوید: «اهل مرد، همسر او است. و تاهل بمعنی ازدواج می باشد»^{۲۹۰}.

در فرهنگهای زبان فارسی همچون فرهنگ معین نیز در مورد معنی «تاهل» گفته شده: «زناشویی کردن، زن گرفتن، دارای عیال و اولاد شدن».

پس از دانستن این مطلب که در زبان عربی اساسی ترین معنی کلمه «اهل» همسر می باشد، بیایید نظری بر آیات قرآن مجید بیافکنیم و ببینیم این کلمه در قرآن مجید به چه معنایی بکار برده شده است.

خداوند متعال در سوره هود در مورد قصه ابراهیم -علیه السلام- می فرماید:

^{۲۸۸} - القاموس للفيروز آبادی ص ۴۳۲ ج ۳ فصل الهمزة و الباء باب اللام ط البابی الحلبي مصر ۱۹۵۲ م.

^{۲۸۹} - اساس البلاغه للزمخشری ص ۱۱ ط مصر ۱۹۳۵ م.

^{۲۹۰} - مقایس اللغة لابی الحسین احمد بن فارس زکریا ج ۱ ص ۱۵۰ ط بیروت.

﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَلَبَسَ نَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ * قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ * قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾. [هود / ۷۱، ۷۲، ۷۳].

«(در آن حال) همسر ابراهیم ایستاده بود. او (از شنیدن خبر فرا رسیدن عذاب قوم لوط) لبخندی بر لب زد. ما او را به فرزندی بنام اسحق و از اسحق به نوه ای بنام یعقوب بشارت دادیم. همسر ابراهیم گفت: وای بر من، آیا ممکن است من که زنی سالخورده و دارای شوهری پیر هستم، فرزندی به دنیا آورم؟ برآستی این مسأله بسیار شگفت انگیز است. فرشتگان به او گفتند: آیا از کار و اراده خداوند تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خداوند بر شما باد ای اهل بیت».

در این آیه بوضوح می بینیم که چگونه همسر ابراهیم -علیه السلام- بعنوان اهل بیت ایشان معرفی شده و در مورد ایشان ضمیر جمع مذكر «علیکم» بکار برده شده است.

همچنین خداوند متعال در مورد قسمتی از داستان زندگی موسی -علیه السلام- فرموده است:

﴿فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا﴾ [القصص / ۲۹].

«هنگامیکه موسی مدت مورد اتفاق را (در خدمت شعیب) به پایان رساند، با همسر خود (بسوی مصر) براه افتاد. او در راه، آتشی را از جهت کوه طور مشاهده کرد. او به اهل خود گفت: من آتشی مشاهده کرده ام. شما اینجا منتظر باشید (تا من خبری کسب کنم)».

در این آیه نیز می بینیم خداوند متعال به هنگام سخن در مورد همسر موسی -علیه السلام- از او بعنوان اهل موسی یاد می کند. چون بنابر اقوال تمام مفسرین مراد از اهل موسی، همسر ایشان می باشد. زیرا هیچکس دیگری در این سفر به همراه ایشان نبوده است.

طبرسی یکی از مفسرین شیعه در مورد تفسیر قول خداوند در سوره نمل: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ﴾. (النمل: ۷). می گوید: «موسی به همسر خود، یعنی دختر شعیب گفت...»^{۲۹۱}.

و در سوره احزاب نیز می بینیم خداوند متعال از همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بعنوان اهل بیت ایشان نام برده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ أَرْجَاكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ * وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَقْتُلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا * وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾. (الأحزاب: ۲۸ - ۳۴).

«ای پیامبر، به همسران خود بگو: اگر به دنبال زندگی دنیوی و خوشیهای آن هستید، بیاید تا شما را متاعی داده و به نیکی طلاقتان دهم. و اگر خداوند و پیامبر و آخرت را خواهانید، بدانید خداوند برای آن عده از شما که راه احسان و نیکو کاری پیش گیرند اجر و پاداش عظیمی مهیا ساخته است. ای همسران پیامبر، هر آنکس از شما مرتکب گناه و معصیتی گردد، عذاب و عقاب او، دو برابر عقاب دیگران خواهد بود و این کار برای خداوند بسیار سهل و میسور است.»

ای همسران پیامبر، هر آنکس از شما فرمانبردار او امر خداوند و پیامبر گردد و عمل صالح و نیکو انجام دهد، پاداش او را دو برابر خواهیم داد و برای او (در بهشت) رزق و روزی نیکویی مهیا ساخته ایم.

ای همسران پیامبر، اگر شما راه تقوی و پرهیزکاری پیش گیرید هرگز همانند سایر زنان صالحه نخواهید بود (بلکه مقام و منزلتی رفیع تر خواهید داشت). شما هرگز با لطافت و ناز سخن مرانید، تا مبدا آنکس که دلش بیمار (هوی و هوس) است به طمع افتد. بلکه بر شما است که با متانت و شایستگی سخن گوید. و در خانه هایتان بنشینید و هرگز بدن خود را همانند تبرجی که در زمان جاهلیت صورت می گرفت مکشوف مسازید. نماز پیا دارید و زکات دهید و از خداوند و پیامبر او فرمانبرداری کنید. ای اهل بیت پیامبر، همانا خداوند می خواهد گناه و معصیت را از شما دور سازد و پاک و منزه تان گرداند. بر شما است آنچه از آیات و احادیث که در خانه هایتان تلاوت می شود را خوانده و بیاد بسپارید. براستی که خداوند بر همه چیز آگاه بوده و به تمام امور دانا است».

در این آیات نیز می بینیم خداوند متعال پس از اینکه در چند آیه ارشاداتی را خطاب به همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیان داشته است، در آیه شماره ۳۳ آنها را با عبارت «اهل بیت» مورد خطاب قرار می دهد که این خود مهر تأییدی است بر اینکه همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در طلیعه اهل بیت ایشان قرار دارند.

البته بوده اند و هستند دجالانی که ظالمانه و مغرضانه سعی بر آن دارند که زیر پا گذاشتن مدلولات کلمات عربی و با نادیده گرفتن آیات بسیاری از قرآن مجید، همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را از دایره اهل بیت ایشان خارج سازند. بعنوان مثال آنها در مورد آیه ۳۳ سوره احزاب می گویند اگر مراد از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همسران ایشان می بودند پس چرا آنها با صیغه مؤنث «عنکن» و «یطهرکن» مورد خطاب قرار نگرفته اند؟

جواب اینگونه سؤالا بسیار آسانتر از آن است که بتوان تصور کرد مطرح کنندگان آن پاسخ آنرا ندانند. این ضمائر به این سبب بصورت مذکر بکار رفته اند چون در مورد کلمه «اهل» که مذکر مجازی است بکار برده شده اند. در آیات پیشین نیز دیدیم به هنگام سخن در مورد همسر ابراهیم و همسر موسی -علیها السلام- ضمیر مذکر بکار

برده شد. و علاوه بر این همه ما می دانیم در قرآن مجید هنگامیکه مردان و زنان با هم مورد خطاب قرار می گیرند از صیغه جمع مذکر استفاده می شود. در این آیه نیز چون اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هم مردان را شامل می گردد و هم زنان، از ضمیر جمع مذکر استفاده شده است.

البته هر انسان حقیقت جویی که تعصب را از خود دور سازد با نگاهی به آیات پیشین که در آنها چندین بار صریحا عبارت «ای همسران پیامبر» تکرار شده، براحتی می تواند به این نکته پی ببرد که همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در طلیعه اهل بیت ایشان قرار دارند.

شیعه و اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

در مذهب تشیع در رابطه با اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تقسیم بندی بسیار عجیبی وجود دارد که معلوم نیست بر چه پایه و اساسی شکل گرفته است. در این تقسیم بندی ظالمانه بر روی نام هر کس از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که از او خوش شان نیامده خط سرخی کشیده شده است. در مذهب تشیع از بین تمام اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) تنها علی و فاطمه و حسنین را برسمیت می شناسند. در این مذهب بجز حسنین سایر فرزندان علی همچون محمد بن حنیفیه، ابوبکر، عمر، عثمان، عباس، جعفر از اهل بیت شناخته نمی شوند. و به همین صورت بر نام تمام فرزندان حسن -رضی الله عنه- خط سرخ کشیده شده است. در این مذهب بسیاری از فرزندان عموهای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مورد سب و شتم قرار گرفته اند.

پس از این به بررسی تفصیلی موضع شیعه نسبت به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می پردازیم. در این سخن ثابت خواهد شد آنانیکه با پوشیدن لباس حب اهل بیت گروه بسیاری را شیفته و پیرو خود کرده اند، روبه صفتانی هستند که حتی به

اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز احترام نگذاشته و اهانت‌های بسیاری نسبت به آنها روا داشته اند.

۱- اهانت دجالان به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم)

ما در سایر قسمت‌های این کتاب به برخی از روایات شیعه که متضمن اهانت‌هایی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) است، اشاره کرده ایم. و در اینجا تنها به روایاتی اشاره می‌کنیم که در آنها به ناموس و شرف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) اهانت شده است.

روایاتی در مصادر معتبر شیعه وجود دارند که همسر محبوب پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یعنی ام المؤمنین عائشه صدیقه را به عمل شنیع زنا متهم می‌سازند^{۲۹۲}. حتی در برخی از این روایات مکذوبه گفته شده مهدی به هنگام ظهور، حد شرعی را بر همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پیاده کرده و او را به جزای عمل خویش خواهد رساند^{۲۹۳}. اینگونه روایات جعلی و دروغین اهانت‌های زیادی را در بطن خود جای داده اند. این روایات شخصیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) را زیر سؤال می‌برند. اگر این ماجرا حقیقت می‌داشت چگونه بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) روا می‌بود عائشه صدیقه را به همسری خود نگاه دارند؟ آیا پست‌ترین و زبون‌ترین مردان در صورت بروز چنین واقعه‌ای همسر خود را طلاق نمی‌دهند؟

ممکن است دجالی برای فرار از این روسیاهی بگوید شاید پیامبر از حقیقت این ماجرا مطلع نشده اند؟

در جواب چنین سختی بایستی گفت اگر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که همواره وحی الهی بر ایشان نازل می‌شده، از حقیقت این ماجرا در مورد همسر خویش آگاه نشدند، شما از کجا حقیقت این ماجرا را دانستید؟ آیا پذیرفتن چنین سخنی، اهانتی به خداوند متعال نیست؟ اگر این ماجرا حقیقت می‌داشت چرا خداوند متعال پیامبر خود

^{۲۹۲} - تفسیر القمی لعلی بن ابراهیم القمی ۳۷۷/۲.

^{۲۹۳} - تفسیر القمی لعلی بن ابراهیم القمی ۳۷۷/۲.

را از آن آگاه نساخت تا این رسوایی را از خود پاک سازند؟ و چرا خداوند متعال آیاتی چند از سوره نور را به اثبات براءت ام المؤمنین عائشه صدیقه اختصاص داده و درآیه بیست و ششم این سوره فرموده است: زنان ناپاک و ناشایست در خور مردانی اینچنین اند و زنان صالحه و شایسته در خور مردانی به همین صفات هستند. آیا هیچ انسان مسلمانی می تواند والعیاذ بالله بگوید پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) ناپاک و ناشایست بوده اند؟ آری، آنانیکه به صحت اینگونه روایات جعلی ایمان دارند، بطور غیر مستقیم بر این سخن مهر تأیید گذاشته اند. خداوند متعال در اثبات براءت عائشه صدیقه می فرماید:

﴿الْحَيَّاتُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيَّاتُ لِلْحَيَّاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبَاتُ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾. (النور: ۲۶). «زنان ناپاک و پلید شایسته و در خور مردانی ناپاک و پلیدند. و مردان زشتکار و ناپاک شایسته و در خور زنانی بدکار و پلیدند. و زنان پاک و صالحه لایق مردانی اینچنین و مردان متقی و صالح لایق زنانی بدین صفت اند. این پاکیزگان و نیکوکاران از بهتانی که در مورد آنها گفته می شود پاک و منزّه اند. آنان را از جانب خالقشان آمرزش و رزقی نیکو مهیا گشته است».

آیا صحیح دانستن چنین روایاتی اهانتی به خداوند متعال که عائشه صدیقه و سایر همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را در آیه ششم سوره احزاب، امهات (مادران) مؤمنین لقب داده اند نیست؟

علاوه بر آنچه ذکر شد، شخصیت و شرف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) در روایات دیگری نیز مورد اهانت و بی احترامی قرار گرفته است. در یکی از این روایات گفته می شود: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و عائشه تنها یک لحاف داشتند که آنرا به هنگام خوابیدن بر روی خود پهن می کردند. برخی از شبها که امام علی (ع) نیز با آنها می خوابیدند رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خود را بین آندو قرار می دادند و

اگر نیمه های شب می خواستند از جای خود برخیزند، لحاف را مقداری بر آمده کرده و با این بر آمدگی بین عائشه و امام علی (ع) فاصله ایجاد می کردند»^{۲۹۴}.

ببینید چگونه این دجالان بنام حب اهل بیت، اینچنین اهانت بزرگی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) روا داشته اند. آیا پست ترین و زبون ترین انسانها این اجازه را به خود می دهد که مردی نا محرم را در زیر لحافی که او و همسرش قرار دارند، جای دهد؟ و پس از آن نیمه های شب خود بر خیزد و آن مرد را با همسر خویش در زیر لحاف تنها گذارند؟ آری این است حال و روز روایات مصادری که شیعه آنها را معتبر و موثق می داند!

روایت دیگری از این روایات دروغین و اهانت آمیز را می خوانیم تا ثابت گردد حب اهل بیت بهانه ای است برای ضربه زدن به اسلام. در این روایت گفته شده:

«روزی علی بن ابی طالب (ع) به خانه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتند. ایشان ابوبکر و عمر را در آنجا یافتند. امام علی (ع) در مکانی که بین پیامبر و عائشه وجود داشت، نشستند. در این هنگام عائشه به ایشان گفت: مگر جایی جز ران من و ران رسول الله گیر نیاوردی؟ پیامبر با شنیدن این سخن خطاب به عائشه فرمودند: بس کن عائشه»^{۲۹۵}.

اهانتی که در این روایت به ناموس و شخصیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) روا شده است، روشنگر حقد و کینه آن کسانی است که اینگونه روایات را از خود ساخته و آنها را در کتابهای خویش نگاشته اند.

۲- اهانت دجالان به همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

ما در سخنان پیشین خود با استدلال به آنچه در زبان عربی مقرر گشته و با ذکر مثالهایی از قرآن مجید ثابت کردیم نخستین کسانی که از اهل بیت رسول الله (صلی الله

^{۲۹۴} - کتاب سلیم بن قیس ص ۲۲۱.

^{۲۹۵} - البرهان فی تفسیر القرآن لهاشم البحرانی ج ۴ ص ۲۲۵.

علیه وسلم) محسوب می گردند، همسران ایشان می باشند. و همچنین گفتیم خداوند متعال در آیه ششم سوره احزاب همسران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را امهات (مادران) مؤمنین لقب داده اند. پس بر هر شخصیتی که خود را مؤمن می داند واجب است احترام شایانی را نسبت به امهات مؤمنین قائل گردد.

اما متأسفانه در مذهب تشیع نه تنها هیچ احترامی به امهات المومنین گذاشته نمی شود بلکه از هر گونه بدو ناسزا گفتن به آنها کوتاهی نمی گردد. همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم در این مذهب، محبوبترین همسر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی عائشه صدیقه متهم به ارتکاب فعل حرام گردیده است^{۲۹۶}. و در روایات جعلی و دروغین دیگر، به ایشان تهمتهای دیگری نیز زده شده است. در یکی از این روایات گفته شده: «روزی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به خانه عائشه اشاره کردند و فرمودند: سر چشمه کفر از اینجا است»^{۲۹۷}.

و همچنین این دجالان ادعا می کنند عائشه و حفصه -رضی الله عنهما- سعی داشتند پیامبر را مسموم کرده و ایشان را به قتل برسانند^{۲۹۸}.

آیا هیچ انسان عاقلی می تواند اینگونه روایات دروغین را بپذیرد؟

این روایات نه تنها به امهات المؤمنین توهین می کنند بلکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) را نیز مورد اهانت قرار می دهند. اگر اینگونه روایات حقیقت می داشتند و عائشه صدیقه همانگونه که روایات شیعه توصیف می کنند بودند، طلاق ندادن او را چگونه می توان توجیه کرد؟

^{۲۹۶} - تفسیر القمی لعلی بن ابراهیم القمی ۳۷۷/۲.

^{۲۹۷} - وصول الاخیار الی اصول الاخبار للحسین العاملی ص ۷۹.

^{۲۹۸} - حیاة القلوب للمجلسی ۷۰۰/۲.

۳- اهانت دجالان به فرزندان رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

بزرگترین اهانتی که دجالان به دختران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می کنند این است که آنها را فرزندان ایشان نمی دانند. حسن الامین می گوید:

«مؤرخین ذکر کرده اند پیامبر چهار دختر داشته اند. اما اگر ما روایات تاریخی را مورد بررسی قرار دهیم می بینیم هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند آنها بجز فاطمه زهرا (ع) دختران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوده اند. آنها احتمالاً دختران خدیجه از همسر قبلی او می باشند»^{۲۹۹}.

۴- اهانت دجالان به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه-

در این قسمت خواهیم دید که حتی علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نیز از توهین و بدگویی دجالان در امان نبوده اند. و این مسأله ثابت کننده این نکته است که ادعای دفاع از اهل بیت چیزی جز نیرنگ و حيله برای رسیدن به هدفی پلید که همانا ضربه زدن به اسلام می باشد، نیست. نخست با گستاخی تمام، ادعا کردند تمام کردند تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از وفات ایشان مرتد شدند. و گفتند ما عاشقان پر و پا قرص اهل بیت پیامبر هستیم. و پس از آن با مکر و حيله و بطور غیر مستقیم به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز اهانت کردند. و بدین ترتیب به تمام شخصیت‌های تاریخ اسلامی اهانت شده تا اعتبار و احترام آنها را نزد مسلمانان از بین ببرند.

در اولین مثال خواهیم دید دجالان چگونه سعی کرده اند با یک تیر دو نشان بزنند. آنها در این روایت از یک سو برخی از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همچون ابوبکر را ظالم و مزدور معرفی می کنند و از سوی دیگر از علی بن ابی طالب مردی

^{۲۹۹} - دائرة المعارف الاسلامیه الشیعه ج ۱ ص ۲۷ ط دار المعارف للمطبوعات بیروت.

ترسو و زبون می سازند که حتی جرأت دفاع از خود را نیز ندارد. در این روایت که از قصه به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- سخن می گوید آمده است:

«هنگامیکه امام علی (ع) از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، ابوبکر قنغد را به سراغ ایشان فرستادند. قنغد و یارانش به خانه امام علی (ع) حمله کرده و وارد آن شدند. امام علی (ع) به محض دیدن آنها به سراغ شمشیر خود رفتند. اما آنها ایشان را گرفته و طنابی به گردن ایشان انداختند و امام (ع) را به طرف در کشیدند. فاطمه (ع) خواستند جلوی آنها را بگیرند. اما قنغد ملعون با شلاقی که در دست داشت ضربه محکمی به ایشان زد و امام علی (ع) را با کشیدن طنابی که به گردن ایشان انداخته بود نزد ابوبکر برد»^{۳۰۰}.

ببینید چگونه این روایت دروغین از علی بن ابی طالب یکی از بزرگترین سرداران تاریخ اسلام شخصیتی زبون و خوار می سازد. این در حالی است که در برخی از روایات دروغین دیگر چنان در قدرت و توانایی علی بن ابی طالب افراط و زیاده روی می کنند که از او شخصیتی خیالی می سازند.

و در روایتی دیگر اهانت به علی بن ابی طالب را به فاطمه -رضی الله عنها- نسبت می دهند.

آنها می گویند: «هنگامیکه بین فاطمه و ابوبکر بر سر میراث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اختلاف حاصل شد و امام علی (ع) خود را از این اختلاف دور نگاه داشتند و هیچ کمکی به فاطمه نکردند، فاطمه با ناراحتی و عصانیت به ایشان گفتند: ای فرزند ابی طالب! مشیمه نوزاد به تن کرده و در معرض اتهام جا خوش کرده ای و ...»^{۳۰۱}. در این روایت دروغین به هر سه تن از این شخصیت‌های بزرگ اسلامی توهین شده است. ابوبکر شخصی ظالم و غاصب، فاطمه زنی پرخاشگر و علی مردی ناتوان و ترسو معرفی شده اند.

^{۳۰۰} - کتاب سلیم بن قیس ص ۸۴ و ۸۹.

^{۳۰۱} - الامالی للطوسی ص ۲۵۹، حق الیقین للمجلسی ص ۲۰۳ و ۲۰۴ الاحتجاج للطبرسی.

و در رابطه با قصه ازدواج عمر بن الخطاب با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب - رضی الله عنهم اجمعین-، سردار رشید اسلام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را متهم به پذیرفتن ذلتی کرده اند که حتی پست ترین و زبون ترین انسانها نیز به آن تن در نخواهند داد. در کتاب حدیقه الشیعه گفته شده: «امام علی (ع) هرگز نمی خواستند دختر خود ام کلثوم را به عمر دهند، اما ترس از عمر سبب شد ایشان عموی خود عباس را وکیل کردند تا ام کلثوم را به عقد عمر در آورد»^{۳۰۲}. و می گویند: ابا عبدالله در این رابطه گفته اند: «ان ذلک فرج غصبنه = آن فرجی بود که آنرا از ما غصب کردند»^{۳۰۳}.

آیا برای اثبات دروغین بودن اینگونه روایات هیچ احتیاجی به دلیل و برهان است؟ آیا زندگانی امیرالمومنین علی بن ابی طالب سردار رشید اسلام، ثابت کننده این مسأله نیست که طوسی و کلینی و مجلسی و طبرسی، دروغگویان و دجالانی بیش نیستند؟ مگر بنا بر روایات و اعتقادات باطل مذهب شیعه عمر -رضی الله عنه-، منافق و کافر نبوده است؟ پس چگونه ترس از انسانی کافر و منافق سبب شد علی بن ابی طالب دختر خود را به ازدواج او در آورند؟ آیا پست ترین انسانها به چنین ذلت و خواری تن در خواهند داد؟

و در روایاتی دیگر امیرالمومنین را به انسانی دنیا دوست و در پی پست و مقام معرفی می کنند که در راه رسیدن به این هدف، شخصیت والای خویش و خانواده خود را پایمال می سازد. در یکی از این روایات گفته شده: «هنگامیکه پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مردم با ابوبکر بیعت کردند، امام علی (ع) شب هنگام فاطمه را بر الاغی نشانند و دست دو فرزند خود را گرفتند و به در خانه تمام یاران پیامبر

^{۳۰۲} - حدیقه الشیعه للمقدس الاردبیلی ص ۲۷۷.

^{۳۰۳} - الکافی فی الفروع ج ۲ ص ۱۴۱ ط الهند.

رفتند و از آنها در راه رسیدن به خلافت کمک خواستند. اما هیچکدام از یاران به ایشان کمکی نکردند»^{۳۰۴}.

و در روایت دیگری علی بن ابی طالب را شخصیتی منزوی و گوشه نشین معرفی می‌کند. در این روایت گفته می‌شود: «هنگامیکه علی -علیه السلام- دریافتند مردم از نصرت و یاری رساندن به ایشان خودداری می‌کنند و همگی به دور ابوبکر جمع شده‌اند و او را خلیفه خود می‌دانند، گوشه نشینی و انزوا را برگزیدند»^{۳۰۵}.

و در اهانتی دیگر به سردار رشید اسلام می‌گویند فاطمه -رضی الله عنها- هرگز ایشان را به عنوان همسر خویش نمی‌پسندیده و همواره از ازدواج با ایشان ناخشنود بوده است. در روایتی در این رابطه گفته شده:

«روزی پس از اینکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دختر خویش فاطمه را به ازدواج امام علی بن ابی طالب در آوردند برای دیدن ایشان به خانه آنها رفتند. ایشان فاطمه را در خانه گریان یافتند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) علت گریه را از فاطمه (ع) جویا شدند و سپس فرمودند: ای فاطمه، به خداوند سوگند اگر در میان خویشاوندان من کسی بهتر از وجود می‌داشت من هرگز تو را به او نمی‌دادم. بر تو است که بدانی من و تو را به او نداده‌ام بلکه خداوند تو را به عقد او در آورده است»^{۳۰۶}. پس از شنیدن این روایات دروغین و دانستن این مطلب که دجالان برای ضربه زدن به اسلام حتی از توهین نمی‌کنند، جا دارد به مطلبی که تا حدودی به مسأله ربط دارد اشاره کنیم. از آنجائیکه اهانت‌های موجود در این روایات به اندازه‌های شنیع و زشت هستند که هیچ انسان مسلمانی نمی‌تواند آنها را بپذیرد لذا برخی از شیعیان که اطلاع چندانی از جایگاه و منزلت کتاب‌های آقایان کلینی و سلیم بن قیس و مجلسی و ... در مذهب تشیع ندارند، می‌گویند ما اینگونه روایات را قبول نداریم و آنها را صحیح نمی‌دانیم. این

^{۳۰۴} - کتاب سلیم بن قیس ص ۸۲، ۸۳

^{۳۰۵} - کتاب سلیم بن قیس ص ۸۳

^{۳۰۶} - الفروع من الکافی.

گفته و سخن آنها بسیار نیکو و صحیح است. اما در این رابطه مسأله ای وجود دارد که آنها بایستی به آن توجه کنند و آنرا مد نظر خود داشته باشند. این مسأله این است که صحیح و یا غیر صحیح دانستن روایت و حدیث انتخابی نیست و به سلیقه و انتخاب اشخاص بستگی ندارد. بلکه محدثین و راویان حدیث برای قبول کردن صحیح دانستن روایت شروطی را مقرر داشته اند که اگر این شروط در روایتی وجود داشته باشد آن روایت صحیح می باشد و بر هر شخص واجب می گردد به صحت آن یقین حاصل کند و در صورت عدم وجود یکی از این شروطها، روایت غیر صحیح می باشد. بعنوان مثال محدثین اهل سنت و جماعت برای پذیرفتن و صحیح دانستن حدیث، وجود پنج شرط را در آن لازم دانسته اند و در غیر این صورت آن حدیث نزد آنها صحیح نمی باشد. در اینجا می خواهیم به آن عده از اشخاص شیعی مذهب که روایات توهین آمیز موجود در مراجع خود نسبت به امیرالمومنین علی بن ابی طالب را قبول نداشته و آنها را غیر صحیح می دانند بگوییم: این روایات همگی در مراجع و مصادر و توسط مؤلفینی ذکر گردیده اند که همگی در مذهب شیعه موثق و معتمد هستند. بعنوان مثال برخی از این روایات در کتاب اصول کافی روایت شده اند. و در مورد این کتاب علمای شیعه معتقدند که به امام زمان نشان داده شده است و او در مورد آن گفته است: «این کتاب برای شیعیان ما کافی است»^{۳۰۷}.

از این سخنان، ما می خواهیم به این نتیجه برسیم که آن اشخاص شیعی مذهب که این روایات توهین آمیز، آنها را نسبت به صحت برخی از روایات موجود در مراجع و مصادر خود و همچنین نسبت به معتبر بودن شروط مقرر گشته توسط محدثین مذهب تشیع مشکوک ساخته، بایستی نسبت به سایر روایات موجود در این مراجع و مصادر نیز با تامل و تدبر بیشتری برخورد کنند. چون همان روایاتی که آن احادیث اهانت آمیز

را روایت کرده اند و با همان شروط غیر صحیح، سایر احادیث مراجع شیعه را نیز نقل کرده اند.

۵- اهانت دجالان به فاطمه - رضی الله عنها - بانوی زنان بهشتی

در برخی از روایات مصادر مذهب تشیع اهانت‌های بزرگی به دختر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شده است. در این روایات ایشان را به مرتکب شدن اعمالی متهم می‌سازند که حتی معمولی‌ترین زنان نیز از انجام دادن این اعمال خجالت می‌کشند. در یکی از این روایات گفته می‌شود: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) باغی را به امام علی بن ابی طالب بخشیدند. علی بن ابی طالب (ع) آن باغ را فروختند و مبلغ بدست آمده را بین فقراء و مساکین مدینه تقسیم کردند و چیزی از آن برای خود بجا نگذاشتند. هنگامیکه علی بن ابی طالب (ع) به خانه باز گشتند فاطمه -علیها السلام- به ایشان گفتند: ای پسر عمو! آیا باغ پدرم را فروختی؟

امام علی (ع) گفتند: بله.

فاطمه به ایشان گفتند: پس پولش را چه کردی؟

علی (ع) در جواب گفتند: پول را به کسانی بخشیدم که دوست ندارم دست دراز کردن مقابل دیگران آنها را خوار و ذلیل گردانند.

فاطمه با ناراحتی به ایشان گفتند: من گرسنه هستم، بچه‌هایم گرسنه هستند و تو خودت نیز گرسنه هستی. آیا یک در هم از این اموال به من و بچه‌هایم نمی‌رسید؟ سپس فاطمه محکم لباس علی (ع) را چسبیدند. علی (ع) به ایشان گفتند:

ای فاطمه! مرا رها کن. اما فاطمه (ع) به ایشان گفتند: تا پدرم در مورد من و تو قضاوت نکرده تو را رها نخواهم ساخت. در این هنگام جبریل بر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نازل شد و به ایشان گفت: ای محمد! خداوند بر تو درود می‌فرستد و می

گوید: از جانب من به علی سلام برسان و به فاطمه بگو: هرگز اجازه نداری علی را از صدقه دادن و کمک به مستمندان بازداری»^{۳۰۸}.

آیا فاطمه -رضی الله عنها- که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ایشان را «سیده نساء اهل الجنة» معرفی کرده اند چنین زنی بوده که به شوی خود پرخاش کند و لباس او را دو دستی بچسبد؟ ما هرگز نمی توانیم به سبب روایات دروغین کلینی و مجلسی و نشاپوری بپذیریم که فاطمه -رضی الله عنها- چنین اخلاق ناپسندی داشته اند.

و در روایت دروغین دیگری در مورد بانوی زنان بهشتی می گویند: «فاطمه (ع) برای گرفتن فدک به سراغ ابوبکر و عمر رفتند و با آنها مشاجره کرده و شیون و فغان براه انداختند و چنان سر و صدای بزرگی بپا کردند که تمام مردم دور آنها جمع شدند»^{۳۰۹}.

آیا ذره ای حب اهل بیت و احترام به آنها در قلب کسیکه اینچنین روایاتی را می پذیرد و راویان آنها را دروغگو نمی پندارد، وجود دارد؟ هرگز. آیا فاطمه -رضی الله عنها- کسی بوده که برای امول دنیوی شخصیت خود و پدر بزرگوار خویش و شوهر دلاور خود را بر باد دهند؟ هرگز.

و در روایت دروغین دیگری دجالان می پندارند: «روزی فاطمه (ع) یقه عمر را گرفتند و او را محکم به طرف خود کشیدند»^{۳۱۰}. گفته اند: «اگر از آزار و اذیت علی دست نکشی موهام را پریشان می کنم و گریبانم را می درم»^{۳۱۱}.

بینید این دجالان چگونه به تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان توهین کرده اند. آیا پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) پس از بیست و سه سال صبر و بردباری و تلاش اینچنین افرادی پرورش داده اند؟ افرادی که بنا بر معتقدات

^{۳۰۸} - روضه الواعظین للفتال النیسابوری ج ۱ ص ۱۲۵.

^{۳۰۹} - کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۳

^{۳۱۰} - الکافی فی الاصول.

^{۳۱۱} - تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۶۷. الروضه من الکافی ج ۸ ص ۲۳۸

تشیع بیش از نود و نه در صد از آنها به محض وفات ایشان از اسلام مرتد شدند و
مبدل به انسانهایی ظالم و غاصب گشتند. و افراد اندک باقیمانده نیز انسانهایی خوار و
زبون و دنیا پرست بوده اند آیا با این وجود هیچ شکی در قلب انسان باقی می ماند که
هدف این دجالان چیزی جز ضربه زدن به اسلام و از بین بردن آن بوده است؟

۶- اهانت دجالان به حسن بن علی -رضی الله عنهما-

حسن بن علی -رضی الله عنهما- نیز آزار و اذیتهای فراوانی را از جانب آنانیکه
ادعای پیروی از ایشان و پدر بزرگوارشان می کردند، متحمل شدند.

مهمترین علت این آزار و اذیتهای صلح و مبیعت ایشان با معاویه -رضی الله عنهما-
بود. این مساله که باعث یکپارچگی امت اسلامی گشت به اندازه ای برای برخی از
دجالان تلخ و ناگوار بوده که حتی برخی از آنها سعی بر انکار این مساله داشته اند. اما
این صلح مساله کوچک و کم اهمیتی نبود که کسی بتواند آن را انکار کند. به همین
سبب این حادثه عظیم تاریخی حتی در مراجع و مصادر مذهب تشیع نیز به ثبت رسیده
است. در یکی از روایات مربوط به این واقعه گفته شده:

« معاویه نامه ای برای حسن بن علی صلوات الله علیهما فرستاد و در آن از ایشان
خواست به اتفاق حسین بن علی و پیروان پدرشان نزد او آیند. قیس بن سعد بن عباده
انصاری نیز به همراه آنها بسوی شام حرکت کرد. هنگامیکه آنها نزد معاویه رسیدند، او
خطاب به امام حسن بن علی (ع) گفت: ای حسن! برخیز و با من بیعت کن. امام حسن
بن علی (ع) برخاستند و با او بیعت کند. سپس معاویه از امام حسین بن علی (ع)
خواست که با او بیعت کند. امام حسین (ع) نیز برخاستند و با او بیعت کردند. پس از
آن معاویه قیس را مورد خطاب قرار داد. اما قیس نگاهی به امام حسین بن علی (ع)
انداخت و منتظر فرمان ایشان ماند. در این هنگام امام حسن بن علی (ع) برخاستند و به

او گفتند: ای قیس، با او بیعت کن. قیس با شنیدن این سخن برخاست و با معاویه بیعت کرد»^{۳۱۲}.

این عمل حکیمانه حسن بن علی -رضی الله عنهما- یعنی صلح و مباحثه ایشان با معاویه سبب گشت بسیاری از دجالان و پیروان دروغین از ایشان ناراحت شده و اهانت‌های فراوانی به ایشان روا دارند. این در حالی است که بنا بر معتقدات مذهب تشیع ائمه معصوم هستند و هرگز امکان ندارد مرتکب عمل خطا گردند و اشتباه کنند. پس می بینیم دجالان خود نیز به اعتقاداتی که به خورد مذهب تشیع داده اند، هیچ ایمانی ندارند.

کسی از ابو جعفر روایت می کند و می گوید: «شخصی از یاران امام حسن بن علی (ع) بنام سفیان بن ابی لیلی نزد ایشان آمده و خطاب به ایشان گفت: سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنین. امام حسن بن علی (ع) به او گفتند: مگر من چکار کرده ام که مرا ذلیل کننده مؤمنین می نامی؟»

سفیان گفت: خود را از اداره امور امت خلع کردی و آنرا به دست این طاغی سپردی تا بر خلاف قوانین الهی حکم کند»^{۳۱۳}.

و شخص دیگری از شیعیان بنام جراح بن سنان با نیزه خود ضربه ای به ران ایشان زده و آنرا تا استخوان پاره کرد. و این مساله سبب گشت ایشان را تا مدائن بر روی تخت حمل کنند^{۳۱۴}.

این رفتار ناپسند و نالایق آنانیکه شرارتهای خود را در پست پرده حب اهل بیت مخفی کرده بودند، حسن بن علی -رضی الله عنهما- را بسیار غمگین و افسرده ساخت. ایشان غم و غصه دل خود را به این صورت بیان می دارند: «به خداوند سوگند من

^{۳۱۲} - رجال کشی ص ۱۰۲

^{۳۱۳} - رجال کشی ص ۱۰۳.

^{۳۱۴} - كشف الغمه للاربعی ص ۵۴۰-۵۴۱، الارشاد للمفید ص ۱۹۰، الفصول المهمه فی معرفه احوال

الائمه للحر العاملی ص ۱۶۲ ط طهران.

معاویه را بر اینهایی که می گویند ما شیعه و پیرو تو هستیم ترجیح می دهیم. اینها قصد کشتن مرا داشتند و اموالم را ربودند. به خداوند سوگند اگر از معاویه پیمانی بگیرم و در بین زن و فرزندان خود با عزت و شرف و در امن و امان زندگی کنم بهتر از این است که او مرا بکشد و خانواده ام در بدر گردند. به خداوند سوگند اگر من با معاویه وارد جنگ شوم همین هایی که می گویند ما شیعه و پیرو تو هستیم گردنم را خواهند گرفت و مرا تحویل او خواهند داد»^{۳۱۵}. این روایت طبرسی بیانگر رفتار شنیع و ناپسند آنانی است که خود را پیرو و شیعه حسن بن علی -رضی الله عنهما- میدانستند. خشم و کینه آنها نسبت به این نوه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به درجه ای رسیده است که هر کدام از فرزندان ایشان که ادعای امامت کند را کافر می دانند.

۷- اهانت دجالان به حسین بن علی رضی الله عنهما

حسین بن علی نوه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یکی از دو سروان جوانان اهل بهشت نیز از پیمان شکنی شیعیان در امان نبوده اند. همانگونه که تاریخ گواهی می دهد کسانی که ادعای پیروی از ایشان را داشتند پیوسته با نامه های خود از ایشان می خواستند نزد آنان یعنی به شهر کوفه روند تا آنها ایشان را امام و رهبر خود قرار داده و در صف او شمشیر زنند. اما همانگونه نوه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به وعده های بی ارزش آنها دلخوش کردند و نزد آنان رفتند، آنها عهد و پیمان خود را زیر پا گذاشتند و ایشان را بی یار و یاور رها ساختند.

جا دارد قبل از هر چیز نگاهی به مصادر شیعه بیافکنیم و ببینیم که چگونه در این مصادر کوفیان پیمان شکن به خاطر این پیمان شکنی و فریفتن نوه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بجای توبیخ و سرزنش مورد تحسین و تمجید قرار گرفته اند.

^{۳۱۵} - الاحتیاج للطبرسی ص ۱۴۸.

در روایتی منسوب به امام جعفر -رحمت الله علیه- در مورد شیعیان کوفه اینچنین گفته شده است: «ولایت ما را بر آسمانها و زمین و کوهها و شهرها عرضه کردند، اما هیچکدام از آنها مانند اهل کوفه به آن ایمان نیاوردند»^{۳۱۶}.

پس از اینکه دانستیم بنا بر روایات شیعه اهل کوفه بهترین و با وفاترین شیعیان محسوب می گردند، بیایید ببینیم آنها چه بلایی بر سر اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آوردند.

آنها در حدود صد و پنجاه نامه برای حسین بن علی -رضی الله عنهما- فرستادند و خطاب به ایشان نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم. از شیعیان حسین بن علی خطاب به امیر المؤمنین حسین بن علی بن ابی طالب. سلام خدا بر شما باد. بدانید مردم منتظر قدوم شما هستند و بجز شما هیچکس را به خلافت قبول ندارند. پس بسوی ما بشتابید ای فرزند رسول الله. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»^{۳۱۷}. و در نامه ای دیگر چنین نوشته:

«باغبان سر گشته و میوه ها رسیده اند. اگر اراده کنید می توانید بسوی سربازانی دلاور و یکپارچه آید. والسلام»^{۳۱۸}.

پس از اینکه اینگونه نامه های فریبنده یکی پس از دیگری بدست حسین بن علی -رضی الله عنهما- رسید، ایشان تصمیم گرفتند پسر عموی خویش مسلم بن عقیل را برای بررسی اوضاع به کوفه بفرستند. هنگامیکه مسلم به کوفه رسید «مردم کوفه به دور او جمع گشته و در حالیکه اشک دید گانشان سرازیر بود، با او بیعت کردند»^{۳۱۹}.

^{۳۱۶} - بصائر الدرجات للصفار الجزء الثاني الباب العاشر.

^{۳۱۷} - كشف الغمه للاربلي ج ۲ ص ۳۲. الارشاد للمفيد ص ۲۰۳.

^{۳۱۸} - الارشاد للمفيد ص ۲۰۳، ايضاً اعلام الوری للطبرسی ص ۲۲۳ و الفظ له.

^{۳۱۹} - الارشاد للمفيد ص ۲۰۵، ايضاً ص ۲۲۰.

مسلم پس از گذراندن چند روز در کوفه نامه ای به این مضمون برای حسین بن علی -رضی الله عنهما- فرستاد: «بدانید که صد هزار شمشیر آماده فرمانبرداری از شما است. تاخیر به هیچ وجه روا نیست»^{۳۲۰}.

این نامه های فریبنده، حسین بن علی را فریب داد و ایشان به اهل کوفه و نصرت آنها دلخوش کردند و در حالیکه بسیاری از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ایشان را نصیحت کردند که مانند برادر بزرگوار خود عمل کنند و فریب پیروان دروغین را نخورند، اما بالاخره ایشان از مکه خارج شده و بسوی کوفه حرکت کردند. کوفیان که مساله را جدی و خطرناک دیدند دیری نپایید که عهد و پیمانهای خود را به باد فراموشی سپردند و امام حسین و یاران اندک ایشان را بدون کوچکترین نصرتی رها ساختند. حسین بن علی هنگامیکه متوجه خیانت پیروان دروغین خود شدند خطاب به آنها چنین گفتند:

«ای اهل کوفه! من به اینجا نیامدم مگر پس از آنکه شما برایم نامه ها فرستادید و از من خواستید بسویتان بشتابم که شما را امام و پیشوایی نیست. ای اهل کوفه! اگر شما همچنان بر عهد و پیمان خود پایدارید، من نزد شما هستم و اگر از عهد و پیمان خود پشیمانید و از آمدن من اندوهگین، من به همان جایی که آمدم باز خواهم گشت»^{۳۲۱}.

ای کاش شیعیان و پیروان دروغین به عهد و پیمان شکنی خود بسنده می کردند. اما آنگونه که تاریخ می گوید آنها نقش بسیار بزرگی در قتل ایشان و یارانشان ایفا کردند. محسن امین می گوید: «بیست هزارتن از اهل عراق با امام حسین بیعت کردند. اما دیری نپایید که به او خیانت کرده و بر علیه ایشان شورش کردند و ایشان را به قتل رساندند»^{۳۲۲}.

۱- الارشاد للمفید ص ۲۲۴.

۳۲۲- اعیان الشیعه لمحسن الامین القسم الاول ص ۳۴.

خیانت پیروان دروغین به اینجا نیز ختم نگردید. یعقوبی می گوید: «آنها خیمه ها را غارت کرده و به همسران ایشان اهانتها روا داشتند و آنها را به کوفه بردند. هنگامیکه آنها به کوفه رسیدند زنان کوفه همگی از خانه هایشان بدر آمده و به گریه وزاری پرداختند. در این هنگام علی بن حسین فرمودند: «اینها بر ما می گریند، در حالیکه قاتلین ما خود آنها هستند»^{۳۳۳}.

۸- اهانت دجلان به علی بن حسین (زین العابدین) - رحمت الله علیه -

علی بن حسین فرزند برومند حسین بن علی و ملقب به امام زین العابدین نزد این دجلان شخصی خوار و زبون می باشد که برای حفظ جان خود حاضر است به هر ذلت و خواری تن در دهد. در کتاب اصول کافی در مورد علی بن حسین -رحمت الله علیه- این روایت ذکر شده است: «هنگامیکه یزید بن معاویه برای ادای حج از مدینه می گذشت مدتی را در این شهر استراحت کرد. او به هنگام اقامت خود در مدینه یکی از قریشیان را به حضور خود طلبید و به او گفت: آیا به این مسأله اعتراف داری که تو بنده من هستی و اگر بخواهم می توانم تو را بفروشم و یا اینکه تو را همچنان بنده خود نگاه دارم؟ مرد قریشی به او گفت: به خداوند سوگند که اصل و نسبت تو از اصل و نسب من والاتر و ارجمندتر نیست. و پدر تو نیز از پدر من والاتر نبوده و تو نیز از من بهتر و برگزیده تر نیستی. پس چگونه خود را بنده تو بدانم؟ یزید به او گفت: به خداوند سوگند اگر دستور مرا نپذیری گردنت را خواهم زد. مرد به او گفت: کشتن من هرگز از کشتن حسین بن علی هولناک تر و دردناکتر نخواهد بود. یزید با شنیدن این سخن امر کرد سر مرد را از گردنش جدا کنند.

آنگاه یزید دستور داد علی بن حسین (امام زین العابدین) را احضار کردند و از ایشان همان چیزی را خواست که از مرد قریشی خواسته بود. علی بن حسین -علیهما

السلام- خطاب به او فرمود: اگر به آنچه می گویی گردن نهم مرا نیز مانند آن مرد خواهی کشت؟

یزید گفت: بله، علی بن حسین با شنیدن این سخن خطاب به یزید گفت: به آنچه از من خواستی گردن می نهم. من بنده ای ناگزیر هستم. تو می توانی مرا بنده خود نگاه داری و یا اینکه مرا بفروشی»^{۳۲۴}.

ببینید چگونه دلاوری و شجاعت امام زین العابدین -رحمت الله علیه- را از انسانهای معمولی نیز کمتر می دانند و ایشان را متهم می کنند که به ذلت و خواری بنده بودن تن در داده اند.

علاوه بر این، به مادر امام زین العابدین نیز اهانت کرده اند. در یکی از روایات گفته شده: «تمام مردم پس از قتل حسین بن علی مرتد گشتند مگر پنج تن که عبارتند از ابو خالد کابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطیع و جابر بن عبدالله و شبکه همسر حسین بن علی»^{۳۲۵}. نمی دانیم چرا نام شبکه را ذکر کرده اند، اما نام مادر علی بن حسین یعنی شهربانو از لیست مؤمنین حذف شده است!

۹- اهانت دجالان به امام محمد باقر و فرزند بزرگوارشان

امام محمد باقر و فرزند ایشان افتراءات و بهتان های زیادی را از جانب پیروان دروغین خود متحمل شده اند. چون دجالان و دروغپردازان تمام کذبها و روایات جعلی خود را به آنها نسبت داده و مذهب خود را جعفری نام نهاده اند و تمام کاسه کوزه ها را بر سر آنها شکسته اند. علاوه بر این امام محمد باقر را شخص ترسویی می دانند که برای حفظ مصلحت خویش فتوای دروغین می داده و محرمات را حلال می گردانیده

^{۳۲۴} - الروضة من الکافی ج ۸ ص ۲۳۴ - ۲۳۵.

^{۳۲۵} - مجالس المومنین للشوشتری، المجلس الخامس ص ۱۴۴ ط طهران.

است. می گویند: ایشان فتوی می داده: «گوشت آنچه که باز و چرخ بکشند حلال است. در حالیکه در حقیقت گوشت آنچه که این دو بکشند حرام می باشد»^{۳۲۶}.

زراره بن اعین که یکی از بزرگترین راویان احادیث شیعه می باشد به ایشان توهین کرده و در مورد ایشان می گوید: «او پیرمردی است که نمی داند چگونه باید با خصم خود مجادله کند»^{۳۲۷}.

و در مورد امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- می گویند: هفتاد زبان داشته و با هر کس بنا بر مصلحت خویش سخن می گفته است. در روایتی دروغین از زبان ایشان می گویند: «من به هفتاد زبان سخن می گویم، و می توانم هر سخن را به گونه ای توجیه کنم»^{۳۲۸}.

ببینید چگونه این دجالان با این روایتهای دروغین خود می خواهند لقب این امام جلیل را از ایشان بگیرند و بجای صادق، ایشان را بوقلمون صفت لقب دهند.

زراره دروغگو که یکی از بزرگترین راویان مذهب شیعه می باشد، ایشان را به گفتن سخنانی متهم می کند که هر انسان شریف و محترم از بر زبان آوردن آن شرمسار می گردد. کسی از زراره نقل می کند که: «به خداوند سوگند اگر تمام سخنانی را که از ابا عبدالله شنیده ام بر زبان آورم، آلت های تناسلی مردان از شنیدن آنها منتصب خواهند شد»^{۳۲۹}.

۱۰- اهانت دجالان به موسی بن جعفر -رحمت الله علیه-

موسی بن جعفر -رحمت الله علیه- و مادر ایشان نیز مورد اهانت پیروان دروغین خود قرار گرفته اند. در روایتی از روایات دجالان چنین گفته شده است:

^{۳۲۶} - الفروع من الکافی ج ۶ ص ۲۰۸، باب صید البزاه والصفور و غیر ذلک.

^{۳۲۷} - الاصول من الکافی.

^{۳۲۸} - بصائر الدرجات للصفار الجزء السادس.

^{۳۲۹} - رجال کشی ص ۱۲۳، ترجمه زراره بن اعین.

«روزی این عکاشه به خدمت ابوجعفر و ابو عبدالله رفت. و در اثنای سخن خود از ابوجعفر پرسید: چرا ابا عبدالله تا به امروز ازدواج نکرده است؟ در این هنگام ابو جعفر در حالیکه کیسه ای در دست داشتند گفتند: دیری نخواهد پایید که برده فروشی از اهل بربر به اینجا خواهد آمد و ما با پولی که در این کیسه وجود دارد از آن برده فروش کنیزی برای ابا عبدالله خواهیم خرید.

پس از سپری شدن چند روز بار دیگر این عکاشه نزد ابوجعفر می رود. ابوجعفر با دیدن ابن عکاشه به او می گویند: برده فروشی که چند روز پیش در مورد او صحبت کردم به این شهر رسیده، شما کیسه پول را بردارید و با آن، کنیزی از آن برده فروش بخرید.

ابن عکاشه کیسه را برداشته و نزد برده فروش می رود. اما برده فروش به او می گوید که تمام کنیزها را فروخته و بجز دو کنیز بیمار، کنیز دیگری برای او باقی نمانده است. ابن عکاشه آن دو کنیز را می بیند و یکی از آن دو را به هفتاد دینار می خرد و نزد ابوجعفر می برد. ابوجعفر هنگامیکه کنیز را می بیند از او نامش را می پرسند. کنیز می گوید: نام من حمیده است. ابوجعفر به او می گویند: حمیده در دنیا و محموده در آخرت. ای کنیز به من بگو آیا بکر هستی؟ کنیز می گوید: بله. ابوجعفر به او می گویند: چطور چنین چیزی امکان دارد در حالیکه این برده فروشان به هیچ کنیزی رحم نمی کنند؟ کنیز می گوید: این برده فروش نیز چندین بار قصد داشت به من دست درازی کند. اما هر بار هنگامیکه میان دو پای من می نشست و تا عملی کردن هدف خود فاصله ای نداشت خداوند مردی را با ریش و مویی سفید را در آنجا حاضر می کرد و آن مرد چنان برده فروش را کتک زد که راهی جز گریز برای او باقی نمی ماند. پس از شنیدن سخنان کنیز ابوجعفر رو به فرزند خود می کنند و می گویند: ای جعفر، این زن

را برای خود بگیر. و چیزی نگذشت که این زن بهترین انسان روی زمین یعنی موسی بن جعفر را بدنیا آورد»^{۳۳۰}.

ببینید چگونه در این روایت، مادر موسی بن جعفر را کنیزی قرار می دهند که در دست برده فروشان پاس کاری می شده و چندین بار نیز چیزی نمانده بوده که برای فروش هوی و هوس خود را با او تا آخرین مرحله پیش ببرد. آیا هیچ انسان عاقل و شرافتمندی پیدا نشده که از این راویان دروغگو بپرسد مگر امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- نتوانستند با زنی آزاده و شریف از بنی هاشم و یا از خاندانی دیگر ازدواج کنند تا مجبور نگردند مادر فرزند خود را کنیزی قرار دهند که برده فروش هر بلایی خواسته بر سر او در آورده است؟

و در روایتی دیگر ابو بصیر (او یکی از بزرگترین مشایخ شیعه می باشد)، در روایتی جعلی می گوید: امام جعفر صادق در مورد او گفته اند: اگر امثال اینها نمی بودند آثار نبوت از بین می رفت. «رجال الکشی ص ۱۵۲») موسی بن جعفر را متهم به دنیا پرستی و حریص بودن بر اموال دنیوی می کند. در این روایت حماد بن عثمان می گوید: «روزی من و ابن ابی یعفر و شخص دیگری به حیره رفته بودیم. در آنجا موضوع سخن ما به دنیا و ملذات آن کشیده شد. در این هنگام ناگهان ابوبصیر مرادی گفت: اگر امامتان آنرا به چنگ آورد، همه آنرا نصیب خود خواهد ساخت»^{۳۳۱}.

۱۱- اهانت دجالان به علی بن موسی رحمت الله علیه

به علی بن موسی -رحمت الله علیه- نیز اهانتی شده همانند اهانتی که به پدر ایشان شده است. چون در مورد علی بن موسی نیز می گویند مادر ایشان کنیزی در دست برده فروشان بوده است^{۳۳۲}.

^{۳۳۰} - الاصول من الکافی کتاب الحجّه، باب مولد موسی بن جعفر ج ۱ ص ۴۷۷.

^{۳۳۱} - رجال کشی ص ۱۵۴.

^{۳۳۲} - عیون اخبار الرضا لابن بابویه ج ۱ ص ۱۷، ۱۸. الاصول من الکافی للکلینی ج ۱ ص ۴۸۶.

و همچنین می گویند: «ایشان فتوا می داده اند که مرد می تواند آلت تناسلی خود را در دبر همسر خویش فرو برد»^{۳۳۳}. در حالیکه این عمل شنیع حتی در روایات کتب شیعه نیز حرام دانسته شده است^{۳۳۴}.

همچنین می گویند: علی بن موسی عاشق پروپا قرص دختر عموی مأمون بوده است^{۳۳۵}.

و بدین ترتیب می بینیم که هیچیک از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از اهانتها و زخم زبانهای کسانی که خود را پیرو بر حق آنها می دانند، در امان نبوده اند.

موضع اهل بیت نسبت به پیروان دروغین خود

اولین کسیکه به این پیروان دروغین مبتلی گردید، امیرالمومنین علی بن ابی طالب چهارمین خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بود. ایشان همواره از پیمان شکنی و حيله گریهای آنها دلتنگ و افسرده بودند و از آنها گله های فراوان داشتند. در خطبه ای از نهج البلاغه از زبان ایشان در مورد پیروان دروغین خود اینچنین نقل شده است: «آه از دست شما! که از سرزنشتان به ستوه آمدم. آیا به زندگانی این جهان به جای زندگانی جاودان دل خوش کردید و ذلت را به جای عزت پسندیدید؟ هر گاه شما را به جهاد دشمنان می خوانم، چشمانتان در کاسه می گردد که گویی به گرداب مرگ اندرید. و یا در فراموشی و مستی بسر می برید. در پاسخ سخنانم در می مانید، حیران و سرگردانید. گویی دیو در دلتان جای گرفته و دیوانه اید. نمی دانید و از خرد بیگانه اید. من دیگر هیچگاه به شما اطمینان نکرده و شما را پشتوانه خود نینگارم و در شمار یار و مددکار نپندارم.

شترانی را مانید مهار گشاده. چراننده خود را از دست داده، که چون از سویی شان فراهم کنند، از دیگر سو پیرا کنند»^{۳۳۶}.

^{۳۳۳} - الاستبصار للطوسی باب اتیان النساء ما دون الفرج ج ۳ ص ۳۴۳.

^{۳۳۴} - به بخش «شیعه و ازدواج موقت» مراجعه شود.

^{۳۳۵} - عیون اخبار الرضا لابن بابویه ص ۱۵۳ ، ۱۵۴.

و در سخنی دیگر درماندگی و خذلان پیروان خود را چنین بیان می سازند:

«تا چند با شما راه مدارا بسپارم! انسان که با شتر بچه مدارا کنند. یا جامه فرسوده ای که چون شکاف آنرا از سویی به هم آرند از سوی دیگر گشاید. هر گاه دسته ای از سپاهیان شام بر سرتان آید به خانه می روید و در به روی خود می بندید و چون سوسمار در سوراخ می خزید و یا چون کفتار در لانه می آرمید. به خداوند سوگند آنکس را که شما یاری دهید خوار است و آنرا که شما بر او حمله آرید نشانه تیر شکسته سوفار. به خداوند سوگند که در مجلس بزم بسپارید و فراهم، و زیر پرچم رزم نا چیز و کم»^{۳۳۷}.

و در خطبه ای دیگر، افسردگی و دل شکستگی خود را چنین بیان می سازند:

« جز کوفه که کار بست و گشاد (فرمانروایی) آن با من است برای من نمانده. ای کوفه، اگر جز تو که گرد بادهای آشوبت بر خاسته است در فرمان من نباشد، پس خداوند تو را زشت کند... شنیده ام بسر به یمن در آمده است. به خداوند سوگند، می بینم که این مردم به زودی بر شما چیره می شوند، که آنان بر باطل خود فراهمند و شما در حق خود پراکنده. شما امام خود را در حق نافرمانی می کنید و آنان در باطل پیرو امام خویش اند. آنان با حاکم خود کار به امانت می کنند، و شما کار به خیانت. آنان در شهرهای خود درستکارند و شما فاسد و بدکار. اگر کاسه چوبینی را به شما بسپارم می ترسم آویزه آنرا ببرید. الهی! اینان از من خسته اند و من از آنان خسته. آنان از من به ستوه اند و من از آنان دل شکسته. پس بهتر از آنان را مونس من دار، و بدتر از من را بر آنان بگمار. الهی! دلهای آنان را بگذار، چنانکه نمک در آب گدازد»^{۳۳۸}.

و در خطبه ای دیگر اینچنین از مدعیان محبت خود گله کرده و خشم خویش را بر آنان آشکار می سازند:

^{۳۳۶} - نهج البلاغه خطبه ۳۴ (فی استنفار الناس الی اهل شام).

^{۳۳۷} - نهج البلاغه خطبه ۶۹.

^{۳۳۸} - نهج البلاغه خطبه ۲۵.

«ای کسانی که به مردان شباهت دارید ولی مرد نیستید. ای کم خردان ناز پرورده، کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم که به خداوند سوگند پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خداوند مرگتان دهد! که دلم از دست شما پر خون است و سینه ام مالا مال خشم شما مردم دون، که پیایی جرعه اندوه به کامم می ریزید، و با نافرمانی و فروگذاری، کار را بهم در می آمیزید، تا آنجا که قریش می گوید: پسر ابوطالب دلیر است اما علم جنگ نمی داند. خداوند پدرانشان را مزد دهد. کدامیک از آنان پیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد دلیران را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتم که پا در معرکه گذاشتم، و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است. اما، آنرا که فرمان نبرند سر رشته کار از دستش برون است»^{۳۳۹}.

پس از این بیاید ببینیم، حسن بن علی -رضی الله عنهما- در مورد پیروان خود چه گفته اند. ایشان نیز از آنانی که خود را شیعه اهل بیت دانسته و ادعای محبت آنها را سرپوشی برای اعمال باطل خود قرار داده اند، بسیار گله کرده و از آنها برائت جسته اند. در یکی از معتبرترین کتابهای شیعه نقل شده که ایشان گفته اند: «به خداوند سوگند من معاویه را بر اینهایی که می پندارند شیعه من هستند ترجیح می دهم. اینها قصد به قتل رساندن مرا داشتند و اموال را به تاراج بردند»^{۳۴۰}.

و در روایتی دیگر شیعیان خود را اینچنین توصیف می کنند: «اینها با وجود اینکه می گویند قلبهای ما با شماست، شمشیرهایشان را بر علیه ما کشیده اند»^{۳۴۱}.

حسین بن علی -رضی الله عنهما- نیز از دغل کاریهای شیعیان خود بی بهره نبوده اند. ایشان به وعده های آنها دلخوش کرده و گمان بردند باطن آنها نیز مانند گفته هایشان می باشد. اما دیری نپایید که آنها حقیقت خود را اظهار کرده و ایشان را تنها و بی یار و یاور رها ساختند. ایشان در یکی از روایات اینچنین از آنها گله می کنند:

^{۳۳۹} - نهج البلاغه خطبه ۲۷.

^{۳۴۰} - الاحتجاج للطبرسی ص ۱۴۸.

^{۳۴۱} - الاحتجاج للطبرسی ص ۱۴۹.

«ای شیث بن ربعی و ای حجار بن ابحر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث (اینها گروهی از شیعیان حسین بن علی بوده اند)! مگر برایم نامه نفرستادید که میوه ها رسیده و باغها سرسبز گشته اند و خود را سربازانی دلاور و متحد معرفی کردید؟»^{۳۴۲}.

و در سخنی دیگر ایشان از شدت دغل کاریهای شیعیان خود به اظهار گله اکتفا نکرده، بلکه دست خود را بسوی آسمان بلند کرده و بر علیه آنها ادعا می کنند و می گویند: «الهی آنها را فرقه فرقه گردان و در بینشان اختلاف بیافکن و ولات امور را از آنها خشنود مساز. ما را فرا خواندند تا یاریمان دهند اما هنگامیکه نزدشان آمدیم به ما حمله کردند و به قتلمان رساندند»^{۳۴۳}.

و فرزند بزرگوار حسین بن علی، یعنی امام زین العابدین شیعیان خود را به یهود و نصاری تشبیه می کنند و از آنها و اعمال ناپسندشان براءت می جویند. در کتاب رجال الکشی از زبان ایشان چنین نقل شده است: «یهودیان چنان در محبت به عزیر افراط ورزیدند که در نهایت آن گفته و اعتقاد باطل را نسبت به او پیدا کردند. پس نه آنها از عزیر هستند و نه عزیر از آنها. و نصاری چنان در محبت به عیسی افراط ورزیدند که در نهایت آن گفته و اعتقاد باطل را نسبت به او پیدا کردند. پس نه آنها از عیسی هستند و نه عیسی از آنها. و ما نیز به همین مسئله مبتلی گشته ایم. گروهی از شیعیان ما چنان در محبت به ما افراط خواهند کرد که در نهایت آن اعتقادی را که یهودیان در مورد عزیر و نصاری در مورد عیسی پیدا کردند، آنها در مورد ما پیدا خواهند کرد. پس نه آنها از ما هستند و نه ما از آنها»^{۳۴۴}.

^{۳۴۲} - الارشاد للمفید ص ۲۳۴.

^{۳۴۳} - الارشاد للمفید ص ۲۴۱.

^{۳۴۴} - رجال کشی ص ۱۱۱.

و امام محمد باقر -رحمت الله علیه- چنان از شیعیان خود دل‌تنگ و مأیوس بوده اند که در مورد آنها گفته اند: «اگر تمام مردم شیعه ما می بودند، سه چهارم آنها در مورد ما شک داشتند و یک چهارم دیگر را انسانهایی احمق تشکیل می دادند»^{۳۴۵}.

و موسی بن جعفر -رحمت الله علیه- در مورد شیعیان خود می گویند: «اگر شیعیان خود را تحت آزمایش و امتحان قرار دهم در بین آنها بجز انسانهای مرتد چیز دیگری نخواهم یافت. و اگر بخواهم آنها را برای خود پاک و خالص بگردانم از هزار نفر یکی نیز باقی نخواهد ماند. آنها فقط بلد هستند بر کرسی خود تکیه زنند و بگویند ما شیعه علی هستیم»^{۳۴۶}.

این بود سخنان و گفته های اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد آنانیکه حب اهل بیت را دستاویزی برای خود قرار داده اند تا تحت این سرپوش هر بلایی که بخواهند بر سر دین بیاورند.

شیعه و امامت اهل سنت و امامت

آنچه بطور خلاصه می توان در رابطه با اعتقاد اهل سنت و جماعت در مورد مسأله امامت و خلافت گفت این است که اهل سنت و جماعت تعیین خلیفه و امام و اطاعت از او را واجب توسط آیات و یا احادیث از قبل مشخص و معین شده اند را باطل و مردود می دانند^{۳۴۷}.

^{۳۴۵} - رجال کشی ص ۱۷۹.

^{۳۴۶} - الروضه من الکافی ج ۸ ص ۲۲۸.

^{۳۴۷} - برای کسب اطلاعات بیشتر در رابطه با موضع اهل سنت و جماعت نسبت به مسأله خلافت و امامت می توان به این کتابها مراجعه کرد:

(۱) الأحکام السلطانیة لابی یعلی محمد بن الحسین الفراء الحنبلی.

(۲) الاحکام السلطانیة للماوردی.

شیعه و امامت

امامت و خلافت در مذهب تشیع رکنی از ارکان اسلام بشمار می رود.

در یکی از روایات کتاب «اصول کافی» در اینمورد اینگونه گفته شده:

«ابوجعفر (ع) فرمودند: اسلام بر پنج رکن استوار گشته است: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. و بر هیچ رکنی مانند رکن ولایت تأکید نشده است. اما مردم چهار رکن را پذیرفته اند و از قبول رکن ولایت سرباز زده اند»^{۳۴۸}.

می بینیم در این روایت چگونه دجالان مهمترین رکن اسلام یعنی شهادتین را حذف کرده و بجای آن مساله امامت و ولایت را قرار داده اند.

و در روایت دروغین دیگری گفته شده: «مهمترین اصل از اصول دین که خداوند پیامبر خود را برای تبلیغ آن مبعوث داشته، اصل امامت می باشد»^{۳۴۹}.

محمد حسین آل کاشف الغطا یکی از بزرگترین مراجع معاصر شیعه در مورد مفهوم امامت می گوید: «امامت مانند نبوت منصبی است الهی. یعنی همانگونه که خداوند از میان بندگان خود کسانی را به نبوت بر می گزیند و معجزاتی را به آنها عطا می فرماید. به همین صورت کسانی را برای منصب امامت انتخاب کرده و پیامبر خود را امر می کند که او را پس از خود به امامت مردم منصوب دارد»^{۳۵۰}.

کلینی در همین رابطه در کتاب خود می گوید: «امامت عهد و پیمانی است الهی»^{۳۵۱}.

۳) الموسوعه الفقهيه، وزاره الاوقاف والشئون الاسلاميه بدوله الكويت ۲۱۵/۶.

^{۳۴۸} - اصول الكافي كتاب الايمان و الكفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲ رقم ۳

^{۳۴۹} - ودائع النبوه لهادی الطهرانی ص ۱۱۵ مکتبه دار العلم ۱۳۹۱ هـ

^{۳۵۰} - اصل الشیعه و اصولها ص ۵۸.

^{۳۵۱} - اصول الكافي للکلینی ۲۲۷/۱ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط:

این سخنان بیانگر این مطلب هستند که در مذهب تشیع امامت و نبوت هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. و امام همان ویژگیها و خصوصیات را دارا است که پیامبر از آن برخوردار است.

موجوده نتیجه گرفته می شود یافتن تفاوت بین نبوت و امامت عمل بسیار دشواری است که در هر صورت خالی از اشکال و نقد نخواهد بود»^{۳۵۲}. مجلسی در ادامه سخنان خود می گوید: «ما هیچ مانعی در توصیف آنها (ائمه) به مقام نبوت نمی یابیم مگر مراعات مسأله خاتمه یافتن نبوت. در حالیکه عقل ما هیچ تفاوتی بین نبوت و امامت و امامت نمی یابد»^{۳۵۳}.

بررسی بیشتر در مورد این موضوع ما را به این نتیجه می رساند که دجالان پس از همانند و مساوی دانستن نبوت و امامت، پا را از این نیز فراتر نهاده و مقام و منزلت امامت را از نبوت عظیمتر و بزرگتر دانسته اند. روایات بسیاری در کتاب اصول کافی بر این اعتقاد صحه گذاشته اند^{۳۵۴}. نعمت الله جزائری در این رابطه می گوید:

«مقام و منزلت امامت عامه عظیمتر و بزرگتر از منزلت نبوت و رسالت می باشد»^{۳۵۵}. پس از این جا دارد به برخی از روایات که دجالان در مورد جایگاه و منزلت امامت و ولایت از خود تراشیده و در کتابهای خویش نگاشته اند، اشاره داشته باشیم. در یکی از این روایات گفته شده است: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) صد و بیست بار به معراج رفته اند، و در هر بار خداوند متعال ولایت امام علی (ع) و سایر ائمه را بیش از دیگر فرائض و واجبات دین بر ایشان تأکید کرده اند»^{۳۵۶}.

^{۳۵۲} - بحار الانوار للمجلسی ۸۲/۲۶ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ هـ

^{۳۵۳} - بحار الانوار ۸۲/۲۶ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۵۴} - اصول الکافی للکلینی ۱/۱۷۵ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۵۵} - زهر الفربیع ص ۱۲.

^{۳۵۶} - النخصال لابن بابویه ص ۶۰۰-۶۰۱ تصحیح: علی اکبر الغفاری، مکتبه الصدوق، طهران ۱۳۸۹ هـ.

بحار الانوار للمجلسی ۶۹/۲۳ (چاپ سابق الذکر).

و در روایت دروغین دیگری گفته شده است: «روزی جبرئیل نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمده و به ایشان گفت: ای محمد! خداوند بر شما درود می فرستد و می فرماید: من هفت آسمان و موجودات آنرا خلق کرده ام و هفت زمین و مخلوقات آنرا آفریده ام. در میان تمام هستی هیچ جایی با شکوه تر و مقدس تر از ما بین رکن و مقام وجود ندارد. اما بدانکه اگر بنده ای از بندگان من از آغاز آفرینش در این مکان به عبادت و پرستش من مشغول بوده باشد ولی ولایت و امامت علی را نپذیرد، من او را در آتش جهنم خواهم افکند»^{۳۵۷}.

و در روایت دیگری گفته شده: «هر کس به ولایت ما ایمان داشته باشد، نماز و روزه و زکات و حج او مقبول خواهند بود. و هر کس ولایت ما را نپذیرد، خداوند متعال هیچیک از اعمال او را قبول نخواهد کرد»^{۳۵۸}.

و در روایت دیگری که دجالان آنرا به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده اند گفته شده: «اگر احدی از شما در روز قیامت با حسناتی به اندازه کوههای عظیم در بارگاه الهی حاضر گردد، اما ولایت علی بن ابی طالب را قبول نکرده باشد خداوند او را درون آتش جهنم خواهد افکند»^{۳۵۹}.

و در روایت دیگری که باز دجالان آنرا به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده اند ادعا شده که حتی توحید و یکتا پرستی نیز بدون ایمان به ولایت ائمه اثنی عشر مقبول واقع نخواهد شد. در این روایت گفته شده: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: هر کس لا اله الا الله بگوید از اهل بهشت خواهد بود. در این هنگام دو تن از یاران ایشان گفتند: ای رسول الله، همه ما همواره قول لا اله الا الله بر زبان داریم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در جواب فرمودند: اما شهادت لا اله الا الله فقط از این

^{۳۵۷} - امالی الصدوق لابن بابویه القمی ص ۲۹۰ ط: ایران ۱۳۰۰ هـ بحار الانوار للمجلسی ۶۹/۲۳ (چاپ

سابق الذکر)

^{۳۵۸} - اصول الکافی ۴۳۷/۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۵۹} - امالی الشیخ الطوسی ۳۱۴/۱.

شخص و پیروانش پذیرفته خواهد شد. آنگاه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دستشان را بر سر علی بن ابی طالب گذاشتند»^{۳۶۰}.

بنا بر آنچه از اینگونه روایات نتیجه گرفته می شود، می توانیم پی ببریم که در مذهب تشیع شهادت لا اله الا الله بدون ایمان به ولایت ائمه، بیهوده و بدون فائده خواهد بود. حویزی در تفسیر خود روایت مضحکی را ذکر کرده که شنیدن آن ما را به این نتیجه خواهد رساند که دجالان برای رسیدن به اهداف خود به هر نیرنگ و دجلی متوسل می شوند. حتی اگر این دجل و دروغ متضمن توهین به پیامبران خدا باشد.

اکنون این روایت مضحک را با یکدیگر می خوانیم: «روزی عبدالله بن عمر نزد امام زین العابدین (ع) رفته و خطاب به ایشان گفت: ای فرزند حسین. آیا تو هستی که می گویی یونس بن متی بسبب قبول نکردن ولایت جدت دچار آن بلا گشت و نهنگ او را بلعید؟ امام (ع) فرمودند: بله. امیدوارم مادرت به داغت بنشیند.

ابن عمر به ایشان گفت: اگر راست می گویی این مسأله را به من ثابت کن.

در این هنگام امام زین العابدین (ع) دستور دادند چشمان من (راوی قصه) و ابن عمر را با پارچه ای بستند. پس از مدتی پارچه را باز کردند. ما ناگهان خود را در کنار ساحل عظیمی یافتیم. ابن عمر با ترس و لرز خطاب به امام گفت: ای آقای من. خون من در گردن شما خواهد بود. شما را سوگند می دهم به من آسیبی نرسانید.

در این هنگام امام زین العابدین (ع) با صدایی بلند نهنگی را نزد خود فرا خواندند پس از چند لحظه ناگهان نهنگی همانند کوهی بزرگ سر از آب بدر آورده و گفت: لبیک، لبیک، ای ولی خدا. امام زین العابدین (ع) خطاب به نهنگ فرمودند: تو کیستی؟ نهنگ پاسخ داد: من همان نهنگی هستم که یونس بن متی را بلعید. امام (ع) خطاب به او فرمودند: ما را از قصه او آگاه ساز. نهنگ در مورد قصه یونس بن متی چنین گفت: ای آقای من. هرگز خداوند پیامبری را به نبوت مبعوث نداشته مگر اینکه ولایت شما

^{۳۶۰} - بحار الانوار ۲۷/۲۰۱ (چاپ سابق الذکر).

اهل بیت را بر او عرضه کرده است. هر کدام از آنها که ولایت شما را پذیرفته، نجات یافته است و هر کدام از قبول آن سرباز زده و یا در آن درنگ کرده است به بلاهایی همچون اشتباه آدم، و در شرف غرق قرار گرفتن نوح و آتش گرفتن ابراهیم، و در چاه افکنده شدن یوسف و بیماری ایوب و خطای داود دچار شده است. یونس نیز هنگامیکه به پیامبری مبعوث گشت خداوند به او وحی کرد که: ای یونس! امیرالمومنین را ولی و امام خود قرار ده»^{۳۶۱}.

پس از آشنایی با مقام و منزلت و ولایت ائمه اثنی عشر در مذهب تشیع، جا دارد از کسانی که این اعتقاد را به خورد این مذهب داده اند پرسیم: اگر اعتقاد شما در مورد ولایت و امامت صحیح می بود و ایمان به امامت ائمه اثنی عشر از نماز و روزه و سایر ارکان دین مهمتر بوده و حتی توحید و یکتاپرستی نیز بدون ایمان به ولایت بی ارزش می بود، پس چرا در قرآن مجید سخنی از آن به میان نیامده است؟ در حالیکه آیات بسیاری از قرآن مجید در مورد نماز و روزه و حج و ... سخن گفته اند. اما امامت ائمه اثنی عشر حتی در یک آیه نیز ذکر نشده است. آیا این خود دلیلی بر بطلان این اعتقاد دروغین نیست؟

کسانی که بطلان این اعتقاد را نمی پذیرند گویا به صورت غیر مستقیم می گویند خداوند این مسأله را از اکثریت مسلمانان پوشیده نگاه داشته تا در فردای قیامت آنها را به درون آتش جهنم بیافکند.

ممکن است کسی ادعا کند ایمان به امامت ائمه اثنی عشر در قرآن مجید ذکر شده است اما سنی ها آیات مربوط به آنرا از قرآن پاک کرده اند. این ادعا علاوه بر اینکه مخالفتی صریح با آیه شماره ۹ سوره الحجر دارد که در آن خداوند متعال محفوظ ماندن قرآن کریم را از هر گونه تحریف و دستخوردگی بعهده گرفته اند، همچنین این سؤال را به دنبال خواهد داشت که چرا علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در زمان

^{۳۶۱} - تفسیر نور الثقلین لعبد الله بن جمعه الحویزی ۴۳۵/۳ تصحیح و تعلیق: هاشم المحلاتی، المطبعه

خلافت خویش این آیات را بار دیگر در قرآن مجید به ثبت نرساندند؟ و یا اینکه چرا سایر ائمه من جمله مهدی موهوم یک نسخه از این قرآن کامل را به شیعیان ندادند تا حجتی دال بر حقانیت آنها باشد و سبب گردد سنی ها نیز اعتقاد را بپذیرند و تمام مسلمانان در یک صف بر علیه دشمنان خود قرار گیرند؟

درماندگی دجالان در پاسخ دادن به اینگونه سؤاها آنها را بر آن داشت که پیروان فریب خورده خویش را از بحث و مناقشه کردن با مخالفان بر حذر دارند و آنها را امر کنند ایمان به امامت ائمه اثنی عشر را بین خود مخفی نگاه دارند و در مورد آن با کسی سخن نگویند. و همچنین مانند عادت همیشگی خود برای مقدس جلوه دادن این مسأله، دست به جعل چندین روایت زده و آنها را به ائمه نسبت دادند. در یکی از این روایات گفته می شود: «ایمان به ولایت را خداوند مخفیانه با جبریل در میان گذاشتند. و جبریل مخفیانه با محمد و محمد با علی و علی نیز مخفیانه این مسأله را با آنانیکه خداوند مقدر کرده بود، در میان گذاشتند. اما شماها امروز می خواهید آنرا بین مردم افشاء کنید»^{۳۶۲}. و در روایتی دیگر گفته شده: «... راز ما را افشاء نسازید»^{۳۶۳}. شارح کافی در شرح این روایت می گوید: «مراد از راز، مسأله امامت و ولایت می باشد»^{۳۶۴}.

آیا بیم و هراس دجالان از رو شدن دستشان دلیلی بر دروغین و بی پایه و اساس بودن سخنان آنها نیست؟ اگر ایمان به ولایت و امامت چنین جایگاه عظیمی در دین می داشت چرا می بایست سعی شود در جوی تاریک و سیاه و بطور مخفیانه بین مردم تبلیغ شود؟ و چرا خداوند آنرا مخفیانه با جبریل -علیه السلام- در میان گذاشته است؟ مگر والعیاذ بالله خداوند نیز از ابوبکر و عمر می ترسیده است؟

براستی که اینگونه اعتقادات چنان بی پایه و اساس و واهی هستند که هر انسان عاقل غیر متعصب می تواند به دروغین بودن آنها پی ببرد.

^{۳۶۲} - شرح جامع للمازنداران ۱۲۳/۹ المكتبة الاسلامیه ، طهران ۱۳۸۴ هـ

^{۳۶۳} - اصول الکافی ۲۲۲/۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۶۴} - شرح جامع للمازنداران ۱۱۹/۹ (چاپ سابق الذکر).

نکته بسیار مهمی که در رابطه با این مسأله بایستی به آن اشاره کرد این است که بنابر اعترافات مراجع و مصادر مذهب تشیع اولین کسی که پرچمدار چنین مفهومی از امامت بوده است، عبدالله بن سبأ یهودی الأصل می باشد. در بسیاری از مراجع شیعه گفته شده: «ابن سبأ اولین کسی بود که فرضیت امامت علی بن ابی طالب (ع) را بین مردم تبلیغ می کرد و از دشمنان ایشان برائت می جست و آنها را کافر می دانست. این بدان سبب بود که ابن سبأ، یهودی الأصل بوده و در زمان یهودیت خویش یوشع بن نون را وصی موسی می دانست و پس از اسلام همین اعتقاد را در مورد علی بن ابی طالب (ع) پیدا کرد»^{۳۶۵}. بزرگان مذهب تشیع این اعتقاد ابن سبأ یهودی الأصل را پسندیده و آنرا اصلی عظیم از اصول مذهب خود قرار دادند. ابن بابویه قمی می گوید: «شیعه امامیه معتقد است هر پیامبری، وصی ای دارد که او را به امر خداوند پس از خود جانشین خویش می سازد»^{۳۶۶}. جا دارد به این نکته نیز اشاره کنیم که سردار رشید اسلام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- هنگامیکه از توطئه و دسیسه های ابن سبأ آگاه گشتند نخست تصمیم گرفتند فرمان قتل او را صادر کنند، اما ترس از بوجود آمدن فتنه و آشوب سبب شد تنها به تبعید ابن سبأ به مدائن اکتفا کنند. البته در برخی از مراجع شیعه گفته شده علی بن ابی طالب -رضی الله عنه-، ابن سبأ را به قتل رساندند^{۳۶۷}.

^{۳۶۵} - رجال کشی ص ۱۰۸ - ۱۰۹ تصحیح و تعلیق : حسن المصطفوی، ط : طهران . المقالات و الفراق للقمی ص ۲۰ تصحیح و تعلیق : محمد جواد مشکور ، مطبعه حیدری، طهران ۱۹۶۳ م . فرق الشیعه للنوبختی ص ۲۲ دار الاضواء ، بیروت ، ط: الثالثه ۱۴۰۴ هـ . الزینه للزاری ص ۳۰۵ تحقیق: عبدالله السامرائی، ضمن کتاب الغلو الفرق الغالیه، مطبعه الحکومه، بغداد ۱۳۹۲ هـ

^{۳۶۶} - عقائد الصدوق لابن بابویه القمی ص ۱۰۶.

^{۳۶۷} - رجال کشی ص ۱۰۷ (چاپ سابق الذکر).

رد بر تشیع در مورد منصوص دانستن امامت ائمه اثنی عشر

همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم شیعه معتقد است منصب امامت و خلافت منصبی است الهی. یعنی اینکه امامان نیز مانند پیامبران از جانب خداوند انتخاب شده و به این منصب گماشته می شوند. در این رابطه علاوه بر سخنان پیشین گفته شده: «امت اسلامی به هیچ وجه حق ندارد کسی را برای امامت انتخاب کند. بلکه بایستی برای تعیین امام نص شرعی وجود داشته باشد»^{۳۶۸}.

و در مورد اینکه چه کسانی پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به امامت برگزیده شدند شیعه معتقد است «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) علی و فرزندان ایشانرا برای امامت تعیین کرده اند»^{۳۶۹}.

از آنجائیکه این اعتقاد باطل مانند اکثر دروغپردازیهای دجالان، اهل بیت خود دانستند در برابر کسانی که سعی داشتند از آنها سوء استفاده کنند، قد علم کرده و آنها را در برابر مسلمانان افشاء سازند. **بعنوان مثال** اینگونه که مصادر و مراجع شیعه به این مسأله اعتراف کرده اند، هنگامیکه خبر دروغپردازیها و گزافه گوییها **شیطان طاق**^{۳۷۰} در مورد الهی دانستن منصب امامت علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان، به گوش زید بن علی فرزند امام زین العابدین -رحمت الله علیهم اجمعین- رسید، ایشان شیطان طاق را

^{۳۶۸} - الفصول المهمه فی اصول الائمة للحر العاملی ص ۱۴۲ مکتبه بصیرتی، قم ، ط: الثالثه . نهج المستر شیدین ص ۶۳.

^{۳۶۹} - اصول الکافی للکلینی باب «ما نص الله و رسوله علی الائمة» ۲۸۶/۱ و ما بعدها.

^{۳۷۰} - نام او محمد بن علی بن النعمان ابو جعفر الاحول می باشد که تقریباً در سال ۱۶۰ هـ هلاک گردید. دجالان او را مؤمن الطاق می نامند. گفته شده از جمله ضلالت و گمراهیهای او اعتقاد به این بوده که خداوند متعال قبل از رخ دادن هر حادثه و رویدادی هیچ اطلاعی از آن ندارد. رجال کشی ص ۱۸۵، رجال النجاشی ص ۲۴۹، لسان المیزان ۳۰۰/۵-۳۰۱، فرق الشیعه للنوبختی ص ۷۸، سفینه البحار ۳۳۳/۱.

نزد خود فراخوانده و خطاب به او گفتند: «به من خبر رسیده که تو به مردم می گویی در آل محمد، امامانی واجب الطاعه وجود دارند.

مؤمن طاق گفت: بله. و پدر شما نیز یکی از این امامان بوده است.

زید بن علی به مؤمن طاق گفتند: پدرم هر گاه می خواستند لقمه ای به دهانم گذارند نخست آنرا سرد می کردند تا مبادا لقمه دهانم را بسوزاند. آیا امکان دارد ایشان از گرمی لقمه بر من اشفاق کنند اما از افکنده شدن من در آتش جهنم نهراسند و این مسأله اعتقادی را با من در میان نگذارند؟ مؤمن طاق در جواب گفت: ایشان نمی خواستند شما را از این مسأله آگاه سازند چون می ترسیدند شما آنرا نپذیرید و در نتیجه ایشان نتوانند در روز قیامت شفیع شما گردند»^{۳۷۱}.

در این روایت دیدیم چگونه یکی از بزرگان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یعنی زید بن علی بن حسین -رحمت الله علیهم اجمعین- الهی دانستن منصب امامت علی بن ابی طالب و فرزندان و نوادگان ایشان را، سر چشمه گرفته از دروغپردازیها و اکاذیب شیطان طاق دانسته اند. مسأله دیگری که در این روایت بایستی به آن توجه شود اهانتهایی است که به صورت غیر مستقیم به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روا شده است. در این روایت نخست امام زین العابدین -رحمت الله علیه- متهم به کتمان آنچه که شیعه آنرا یکی از بزرگترین اصول دین می داند شده اند.

و همچنین در این روایت ایمان فرزند ایشان ضعیف تر از ایمان انسانهای معمولی دانسته شده است. معلوم نیست اگر این اعتقاد، صحیح و بر حق می بود چه چیز می توانست زید بن علی را از ایمان آوردن به امامت پدر بزرگوارشان باز دارد؟

امام جعفر الصادق -رحمت الله علیه- نیز در مقابل گزافه گوییهای شیطان طاق و سایر حيله گران ساکت ننشسته و مردم را از آنها و افکار گمراه کننده شان بر حذر داشته اند. در کتاب «رجال الکشی» گفته شده: «هنگامیکه خبر دروغپردازیها و گزافه

^{۳۷۱} - رجال کشی ص ۱۸۷ (چاپ سابق الذکر).

گوییهای مؤمن الطاق در مورد مسأله امامت به امام جعفر الصادق (ع) رسید، ایشان فرمودند: اگر کسی بخواهد با او بحث و مناقشه کند براحتی از پس او بر می آید. [راوی حدیث می گوید:] از امام (ع) پرسیدم: چگونه؟ ایشان فرمودند: از او می پرسد آیا این مسأله (یعنی اعتقاد به الهی بودن منصب ائمه) را از احدی از امامان خود شنیده ای؟ اگر او پاسخ مثبت دهد مرتکب بهتان و افتراء شده است. و اگر پاسخ منفی دهد بایستی به او گفته شود: چگونه مردم را به ایمان آوردن به مسأله ای فرا می خوانی که آنرا از هیچیک از امامان نشنیده ای؟^{۳۷۲} در ادامه این روایت گفته شده راوی از امام اجازه می خواهد این سخن را به گوش شیطان الطاق برساند. امام در جواب او می گویند: آنها چنان خود را به این مسأله آلوده ساخته اند که توانایی پذیرفتن حق را ندارند. (راوی حدیث می گوید:) سخن امام را به ابو جعفر احوال (مؤمن الطاق) رساندم. او پس از شنیدن سخنان امام گفت: به خداوند سوگند ایشان راست فرموده اند. هیچ چیز جز تعصب مانع از بازگشت من به حق نگشته است»^{۳۷۳}.

لازم به تذکر است در این دجل و فریبکاری هشام بن حکم نیز همکار و هم پیمان شیطان طاق بوده است.

اگر چه حجت و پاسخ اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی کسانی که دجالان سنگ آنها را به سینه می زنند، آنها در روایاتی که خود مصادر و مراجع مذهب تشیع آنها را روایت کرده اند، ما را از اثبات بطلان این اعتقاد بی نیاز می سازد اما تفصیل و توضیح بیشتر در اینمورد می تواند حقیقت را بیشتر و بهتر روشن سازد. بنابر این ما اکنون با استدلال به قرآن مجید و برخی از روایات موجود در مراجع شیعه، بی پایه و اساس بودن این مسأله را بیشتر روشن می سازیم. خداوند متعال در سوره النساء آیه ۵۹ می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. [النساء / ۵۹].

^{۳۷۲} - رجال کشی ص ۱۹۰-۱۹۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۷۳} - رجال کشی ص ۱۹۰-۱۹۱ (چاپ سابق الذکر).

«ای مؤمنین، خدا و پیامبر را اطاعت کرده و از اولیاء امور خود فرمانبرداری کنید».

می بینیم در این آیه خداوند متعال هیچ اشاره ای به تعداد و اسامی اولیاء امور مسلمانان یعنی همان ائمه و خلفا نکرده اند. این مسأله این سؤال را مطرح میکند که چگونه امکان دارد مسأله ای که شیعه آنرا از نبوت نیز مهمتر می داند، اینگونه در قرآن مجید که هدایتگر مسلمانان می باشد، مورد اهمال قرار گیرد و کوچکترین اشاره ای به آن نشود؟ این خود دلیلی است بر اینکه اعتقاد به وجود نص و فرمایشی از جانب خداوند که دال بر تعداد و اسامی ائمه مسلمین باشد، اعتقادی است که دجالان از خود تراشیده و آنرا به خورد مذهب تشیع داده اند.

خداوند متعال همچنین در سوره النساء آیه ۱۶۵ می فرماید:

﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾. [النساء/ ۱۶۵]. «تا مردم پس از ارسال

پیامبران هیچ حجت و بهانه ای نداشته باشند».

از این فرمایش الهی نتیجه گرفته می شود که با مبعوث گشتن پیامبران و خاتمه یافتن نبوت، هیچ حجت دیگری بر مردم باقی نمانده است. و همانگونه که می بینیم در این آیه هیچ نامی از ائمه به میان نیامده است. پس این ادعا که ائمه اثنی عشر حجتی الهی هستند، ادعایی پوچ و بی پایه و بی اساس می باشد.

در کتاب نهج البلاغه نیز که یکی از مهمترین و اساسی ترین کتابهای مذهب تشیع می باشد، هیچ اشاره ای به عدد و اسامی ائمه نشده است. نباید این مسأله را نادیده گرفت که اعتقاد داشتن به وجود نص در مورد امامت ائمه اثنی عشر و معین دانستن تعداد و اسامی آنها یکی از علت‌های اساسی از خود تراشیدن اعتقاد به مهدی افسانه ای می باشد. چون از آنجائیکه عمر این عده از ائمه در شرف انتها بود، شیعه ناچار گشت آخرین امام خود را شخصیتی افسانه ای با عمری خیالی قرار دهد تا مذهب تشیع هرگز فاقد امام معصوم (!) نگردد.

از دیگر براهینی که دلالت بر عدم وجود نص در مورد تعداد و اسامی ائمه دارند، اختلاف شدید موجود در بین مذاهب مختلف شیعه در رابطه با تعداد ائمه می باشد.

اگر واقعا فرمایشی الهی و یا حدیثی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وجود داشت که امامت مسلمانان را پس از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به دوازده امام مذهب تشیع واگذار می گردد، پس چرا خود شیعیان در اینمورد یعنی در مورد مسأله ای که آنرا یکی از بزرگترین اصول دین اسلام می دانند به چندین فرقه تقسیم شده اند؟ فرقه اسماعیلیه فقط هفت امام دارند. آنها برای اثبات بر حق بودن خود به روایتی که در برخی از مراجع شیعه ذکر گردیده است استدلال می کنند. در این روایت گفته شده: « هفتمین ما، قائم ما است»^{۳۷۴}.

روایات دیگری در مراجع و مصادر شیعه وجود دارند که بر اساس آنها تعداد ائمه شیعه سیزده تن می باشد. در یکی از این روایات ابو جعفر از جابر روایت می کند که: «روزی هنگامیکه نزد فاطمه -علیها السلام- رفته بودم لوحی را نزد ایشان مشاهده کردم که اسامی اوصیاء از نوادگان ایشان در آن نگاشته شده بود. من تعداد آنها را دوازده تن یافتم که آخرین آنها قائم و سه تن از آنها نامشان محمد و سه تن دیگر نامشان علی بود»^{۳۷۵}.

آشکار است دجالانی که این روایت را از خود ساخته اند بیشتر از عدد ده یعنی تعداد انگشتان دستشان شمردن بلد نبوده اند. و چون عددی که در این روایت ذکر شده از ده بیشتر است آنها اینگونه گیج شده و در حل مسأله اشتباه کرده اند. اگر امامانی که از فرزندان فاطمه هستند، دوازده تن باشند پس با علی بن ابی طالب که همسر فاطمه -رضی الله عنها- میباشد چه خواهند کرد؟ آیا این دجالان نمی دانند دوازده به اضافه یک می شود سیزده؟ پس آنها یا سیزده امامی هستند و یا اینکه علی ابن ابی طالب سردار رشید اسلام را بعنوان امام خود قبول ندارند.

^{۳۷۴} - رجال کشی ص ۳۷۳ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۷۵} - اصول الکافی للکلینی ۵۳۲/۱ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه ص ۲۶۴ المطبعه الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ. الارشاد للمفید ص ۳۹۳ مؤسسه الاعلمی، بیروت ط: الثالثه ۱۳۹۹ هـ. الغیبه للطوسی ص ۹۲ مکتبه الالفین، الکویت.

اما ابن بابویه که گویا کمی بهتر از دیگر همکارانش شمردن بلد بوده است، متوجه این روسیاهی شده و برای فرار از آن در تاریکیهای شب و در پس پرده عبارت «نوادگان ایشان» را از روایت جعلی پاک کرده است^{۳۷۶}. غافل از اینکه اشتباه و روسیاهی دیگری در این روایت وجود دارد که دست آنها را رو می کند. این روسیاهی این است که در روایت گفته شده تنها نام سه تن از دوازده امام علی می باشد. در حالیکه ما می دانیم بجز علی ابن ابی طالب تعداد امامانی که نامشان علی است، سه تن می باشد. یعنی علی بن حسین، علی بن موسی و علی بن محمد. پس بنابراین، مذهب شیعه اثنی عشری یا بایستی یکی از چهار امامان علی نام خود را از امامت خلع کند و یا اینکه خود را مذهب شیعه ثلاث عشری بنامد.

کلینی نیز در کتاب خود روایتی ذکر کرده که از آن نتیجه گرفته می شود تعداد امامان مذهب تشیع سیزده تن می باشد. در این روایت گفته شده «رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به امام از نوادگانم و تو ستونهای زمین هستیم. خداوند بوسیله ما زمین را از زلزله و ویرانی محفوظ نگاه داشته است. اگر این دوازده تن از نوادگانم از بین روند زمین بی درنگ زلزله ای هولناک فرا خواهد گرفت تمام موجودات به قعر آن فرو خواهند رفت»^{۳۷۷}. می بینیم بنا بر این روایت نیز تعداد امامان مذهب تشیع بایستی سیزده تن باشد. طوسی و نجاشی نیز در کتابهای خود به این مسأله اشاره کرده اند که گروهی از شیعیان سیزده امامی هستند^{۳۷۸}.

آنچه باعث شگفتی است، این است که هر کدام از این مذاهب و فرقه ها ادعا می کنند مذهب خود را بر پایه احادیث متواتر بنا کرده اند و بنابراین ادعا سایر مذاهب

^{۳۷۶} - به کتاب الخصال لابن بابویه ص ۴۷۷-۴۷۸ مراجعه شود.

^{۳۷۷} - اصول الکافی للکلینی ۵۳۴/۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۷۸} - الغیبه للطوسی ص ۱۳۷ (چاپ سابق الذکر). رجال النجاشی ص ۳۴۳ ط: ایران.

شیعه را باطل و گمراه می دانند. و بدین ترتیب ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾. [الاحزاب ۲۵/]. «خداوند مومنین را از جنگیدن بی نیاز و آسوده ساخت»^{۳۷۹}.

اگر واقعاً یکی از این مذاهب تنها یک حدیث صحیح در تأیید مذهب خود می داشت، آیا به این اندازه تفرقه و جدایی در بین آنها بروز می کرد؟ جای هیچ شک و تردیدی نیست که بوجود آمدن فرقه ها و مذاهب متعدد و مختلف در مسأله ای اعتقادی (و نه اجتهادی مانند بسیاری از احکام فقهی) خود دال بر اینکه است که هیچکدام از آنها از قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سر چشمه نگرفته اند.

یکی دیگر از مسائلی که ادعای منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر را درهم می ریزد، عدم ذکر آن در قرآن مجید می باشد. شیعه امامت را همانند نبوت دانسته و منکر امامت را از منکر نبوت نیز بدتر می پندارد. این در حالی است که در قرآن مجید نام و صف پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ذکر شده اما هیچ سخنی در مورد هیچکدام از ائمه به میان نیامده است.

و همچنین در قرآن مجید نه تنها در مورد ارکان اسلام و ایمان بلکه حتی در مورد بسیاری از مسائل اخلاقی همچون تشویق به راستگویی و امانت داری و بر حذر داشتن از کذب و خیانت و ... صحبت شده است. اما می بینیم که در آن کوچکترین صحبتی در مورد مسأله امامت که شیعه معتقد است بدون ایمان به آن حد، توحید و یکتا پرستی نیز هیچ ارزشی ندارد، نشده است.

آیا این مسأله خود بیانگر آن نیست که ایمان به امامت ائمه اثنی عشر را بزرگان شیعه از خود بافته و با تکلف فراوان سعی دارند آنرا به خورد دیگران دهند؟

بزرگان شیعه که برای این سؤال ساده، جوابی نیافتند بار دیگر به ادعاهای پوچ و بی اساس روی آوردند. آنها می گویند: ایمان به امامت ائمه اثنی عشر در قرآن مجید ذکر

^{۳۷۹} - مراد از ذکر این آیه در این مقام این است که خداوند با به جان هم افکندن گروههای مختلف شیعه و رسوا کردن همدیگر، ما را از اثبات بطلان اعتقادات آنها بی نیاز ساختند.

شده بود اما یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آیات مربوط به آن را از قرآن حذف کردند.

این ادعای پوچ و بی اساس از یکسو با وعده الهی در مورد محفوظ ماندن قرآن مجید از هر گونه تحریف و دستخوردگی تضاد و منافات دارد و از سوی دیگر این فرصت را به دشمنان اسلام می دهد که مسلمانان را نسبت به تمام مسائل دین مشکوک سازند. آنها با تمسک جستن به چنین اعتقادی می توانند بگویند ممکن است واجب بودن روزه ماه رمضان و زکات و حج و ... منسوخ شده باشد اما یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن آیات ناسخه را از قرآن حذف کرده اند. و ممکن است ... آری با پذیرفتن چنین اعتقادی هرگز نمی توان به هیچیک از ارکان و اصول دین اطمینان داشت.

حاشا که خداوند متعال دین جاوید و پایرجای اسلام را چنین متزلزل و انحراف پذیر قرار دهد.

برخی از بزرگان و سردمداران شیعه برای به کرسی نشاندن ادعاهای خود در مورد منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر، به روایت صحیحی که در مراجع اهل سنت ذکر شده است، استدلال کرده اند.

در این روایت جابر رضی الله عنه می گوید:

«رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: اسلام تا دوازده خلیفه همچنان عزیز و پرتوان خواهد ماند». سپس ایشان سخنی فرمودند که من متوجه آن نشدم. آنرا از پدرم پرسیدم، او گفت که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «همگی آنها از قریش خواهند بود»^{۳۸۰}.

^{۳۸۰} - صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش و الخلافه فی قریش ۱۴۵۳/۲. و همچنین روایاتی به همین معنا در صحیح البخاری، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف ۱۲۷/۸ و سنن ابی داود، اول کتاب المهدی ۴/۴۷۱ ذکر شده است.

اشکار است این روایت هیچ ارتباطی با آنچه بزرگان شیعه در صدد آن هستند،

ندارد. چون:

اولاً: در روایت از این داوزده تن بعنوان خلیفه نام برده شده است در حالیکه هیچکدام از ائمه شیعه بجز علی ابن ابی طالب و فرزند برومند ایشان حسن بن علی آنهم برای مدت کوتاهی به خلافت نرسیدند. پس مراد از این دوازده تن نمی تواند ائمه شیعه باشد.

ثانیاً: در روایت ابی داود ذکر شده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در همین رابطه فرمودند: «امت اسلامی همگی فرمانبردار و مطیع اوامر آنها خواهند بود».

این در حالی است که ما می دانیم حتی در دوران خلافت علی بن ابی طالب و فرزند ایشان حسن بن علی، هیچگاه همگی امت اسلامی مطیع و فرمانبردار آنها نبودند. علاوه بر این حتی خود فرقه های مختلف شیعه نیز در مورد امامت برخی از ائمه با یکدیگر اختلافات شدیدی دارند.

ثالثاً: در روایت ذکر شده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «اسلام در زمان خلافت آنها همچنان عزیز و پرتوان باقی خواهد ماند».

این در حالی است که بزرگان شیعه ادعا دارند اسلام در زمان ائمه ناتوان و ذلیل بوده و گروهی ظالم و کافر بر مسلمانان حکم می رانند.

بنا بر این می بینیم این حدیث هرگز نمی تواند مستمسکی برای بزرگان شیعه در اثبات ادعاهای خود باشد.

با توجه به مطالب ذکر شده به این نتیجه می رسیم که ادعای منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر، ادعایی پوچ و بی اساس می باشد که حتی فرقه های مختلف شیعه نیز در مورد آن با یکدیگر اختلافات شدیدی دارند.

اکنون پس از آشنایی با اعتقاد شیعه در مورد منصوص بودن امامت ائمه اثنی عشر و پی بردن به واهی بودن این اعتقاد، جا دارد با تفصیلی بیشتر در مورد اعتقاد شیعه در رابطه با امامت و خلافت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- سخن بگوییم.

همانگونه که می دانیم شیعه اعتقاد دارد خلافت و امامت مسلمانان پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بنابر نصوصی شرعی به علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- واگذار شده و هر کس از پذیرفتن این مسأله سر باز زند کفر ورزیده و از دایره اسلام خارج شده است.

اکنون بیاید ببینیم شیعه برای اثبات این ادعای خود به چه نصوصی استدلال کرده و سپس خواهیم دید آیا این دلایل می توانند مستمسکی برای شیعه باشند یا خیر؟
طوسی که در مذهب شیعه به شیخ طائفه ملقب گشته در این رابطه می گوید:
«مهمترین و واضح ترین دلیل از قرآن مجید برای اثبات امامت علی بن ابی طالب (ع) پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، این فرمایش الهی است.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^{۳۸۱}. [المائدة / ۵۵]. «هر آینه ولی شما خداوند و پیامبر و مؤمنانی اند که نماز بپا می دارند و زکات می دهند و همواره خاشع و فروتن می باشند».

البته مفسرین شیعه قسمت آخر آیه را به گونه ای دیگر تفسیر می کنند. آنها در تفسیر این قسمت می گویند: «... مؤمنانی که نماز بپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

طبرسی در مورد این آیه میگوید: «این آیه بدون هیچ شک و تردیدی واضح ترین دلیل بر امامت علی بن ابی طالب (ع) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می باشد»^{۳۸۲}.

علمای شیعه در رابطه با استدلال به آیه می گویند: «تمام مفسرین و محدثین عامه و خاصه بر این مسأله متفق القول هستند که این آیه در مورد امام علی بن ابی طالب (ع) نازل شده و در مورد قصه ایشان که در اثنای نماز انگشتر خود را به فقیری دادند سخن

^{۳۸۱} - تلخیص الشافی للطوسی ۱۰/۲ تعلیق: حسین بحر العلوم، دار الکتب الاسلامیه، قم، ط:الثالثه

^{۳۸۲} - مجمع البیان فی تفسیر القرآن للطبرسی، دار مکتبه الحیاه، بیروت ۱۲۸/۲.

می گوید. قصه این ماجرا در کتب صحاح سته اهل سنت نیز روایت شده است. و همانگونه که می دانیم کلمه «إنما» بنا بر اقوال تمام علمای زبان عربی برای حصر بکار برده می شود و همچنین می دانیم کلمه «ولی» به معنای امام و خلیفه می باشد»^{۳۸۳}.

پس از آشنا شدن با آنچه که بزرگان شیعه آنرا مهمترین و واضح ترین دلیل خود در این مسأله می دانند، به نقد و بررسی استدلال به این آیه می پردازیم تا آشکار گردد این آیه بزرگان شیعه را به هدف و غایت خود نمی رساند.

قبل از هر چیز بایستی دانست این ادعای بزرگان شیعه که دلیل خود را آیه ای از قرآن مجید دانسته اند، ادعایی است پوچ و بی اساس. چون همانگونه که می بینیم در این آیه هیچ نام و نشانی از اُحدی برده نشده، و آنچه که شیعه بعنوان دلیل خود ارائه داده است، روایتی است که ادعا می کند سبب نزول این آیه را روشن می سازد. پس استدلال آنها به روایت می باشد و نه به آیه ای از قرآن مجید.

پس از روشن شدن این مطلب، اکنون خواهیم دید که حتی این روایت نیز نمی تواند دلیلی برای بزرگان شیعه باشد. ما در این رابطه می گوییم:

۱- قبل از هر چیز بایستی دانست این ادعای بزرگان شیعه که تمام علمای اهل سنت این روایت را صحیح دانسته اند، چیزی جز کذب و افتراء نیست. بلکه عکس این ادعا صحیح می باشد. یعنی اینکه تمام محدثین اهل سنت بر جعلی بودن این روایت اتفاق نظر دارند^{۳۸۴}. و بایستی دانست ذکر این روایت توسط برخی از مفسرین همچون ثعلبی و واحدی هرگز دال بر صحت آن نمی باشد. و همچنین بایستی توجه داشت این ادعا که این روایت در کتب سته حدیث اهل سنت روایت شده است، چیزی جز دروغ محض و عوام فریبی نیست. چون این روایت در هیچیک از این کتابها یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و سنن ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه

^{۳۸۳} حق الیقین لعبد الله شبر ۱۴۴/۱ دار الاضواء، بیروت، ط: الاولى ۱۴۰۴ هـ عقائد الامامیه الاثنی

عشریه للزنجانی ۸۱/۱-۸۲.

^{۳۸۴} - منهاج السنه النبویه لابن تیمیه ۱۱/۷ (تحقیق الدكتور محمد رشاد سالم).

روایت نشده است. شکی نیست که این مسأله بر دجالان پوشیده نبوده، اما هدف آنها از این کذب و افتراء این بوده که از یکسو عوام اهل سنت را فریب دهند و از سوی دیگر به پیروان خود بگویند سنی ها خود به بر حق بودن ما اعتراف دارند اما تعصب، آنها را از پذیرفتن حق باز داشته است.

۲- استدلال به این آیه، مخالف با یکی از اساسی ترین معتقدات مذهب اثنی عشری می باشد. چون همانگونه که علمای شیعه در استدلالات خود به این نکته اشاره کرده اند، کلمه «إنما» در زبان عربی برای حصر بکار برده می شود. و بدین ترتیب اگر بخواهیم این آیه را آنگونه که بزرگان شیعه می پندارند تفسیر کنیم بایستی از آنها بخواهیم امامت را تنها منحصر به علی بن ابی طالب بدانند و از اعتقاد با امامت سایر ائمه دست بکشند. و مسلم است بزرگان شیعه هرگز به قبول آنچه که خود مقرر داشته اند تن در نخواهند داد.

۳- بایستی توجه داشت خداوند متعال هرگز کسی را مورد مدح و ستایش قرار نمی دهند مگر اینکه شخص عملی واجب و یا مستحب انجام داده باشد. و همه ما میدانیم صدقه دادن و کمک به فقراء و مستمندان در اثنای نماز نه تنها مستحب نیست بلکه باعث انشغال شخص نماز گزار خواهد شد و او را از خشوع و حضور قلب باز خواهد داشت. حتی برخی از اهل علم انشغال به اینگونه اعمال را سبب بطلان نماز می دانند. پس چگونه ممکن است علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- در اثنای نماز چنین کاری انجام دهند و آنگاه مورد مدح و ستایش الهی نیز قرار گیرند؟!

۴- این قصه دروغین با آنچه در سیرت و زندگینامه علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- ذکر شده تضاد و اختلافی آشکار دارد. چون ایشان در زمان حیات رسول الله (ع) زندگی ساده ای داشته و هرگز اموال ایشان به حد نصاب زکات نمی رسیده است.

۵- اگر این آیه می خواست علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به امامت و ولایت مسلمانان منصوب سازد آشکارا نام ایشان و یا حداقل یکی از صفات و ویژگیهای مخصوص ایشان را ذکر می کرد تا

هیچگونه شک و تردیدی در مورد این مسأله برای مسلمانان باقی نماند و حجت الهی بر تمام مردم اقامه شده باشد.

👉 - مسأله بسیار مهم دیگری که باطل بودن استدلال سرمداران شیعه در این آیه را ثابت می کند این است که کلمه «ولی» بر خلاف ادعاهای آنها به معنی خلیفه و یا امام نیست.

کلمه «ولی» که از مصدر «ولایت» (به فتح واو) مشتق می شود به معنی یار و نصرت رسان می باشد. و آنچه به معنی امام و خلیفه است کلمه «والی» و «متوالی» است که از مصدر «ولایت» (به کسر واو) مشتق شده است.

مطمئناً این نکته بر بزرگان شیعه پوشیده نبوده است، اما آنها خواسته اند از تشابهی که بین کلمه «ولی» و کلمه «والی» وجود دارد، و همچنین از جهل بسیاری از مردم نسبت به زبان عربی سوء استفاده کرده و کلمه «ولی» که به معنی یار و نصرت رسان را به خلیفه و امام معنی کنند.

خداوند متعال از چند آیه قبل از آیه ۵۵ این سوره، مومنان را از موالات و محبت ورزیدن نسبت به کفار و دشمنان بر دین حذر داشته و در این آیه فرموده است، آنانیکه مومنین بایستی به آنها محبت بورزند و به نصرت آنها بشتابند خداوند متعال (او را دوست بدارند و دینش را نصرت دهند) و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و تمام مومنین می باشند. به همین سبب در آیه گفته شده است ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ تا محبت ورزیدن و نصرت رسانی تمام مومنین را شامل گردد.

در نهایت می بینیم این آیه نه تنها هیچ ربطی به امامت علی بن ابی طالب -ضی الله عنه- و فرزندان ایشان ندارد، بلکه اصلاً در مورد مسأله امامت و خلاف سخن نمی گوید. و بدین ترتیب به این نتیجه می رسیم که آنچه مذهب تشیع بزرگترین و مهمترین دلیل خود در اثبات ولایت و خلافت علی بن ابی طالب -ضی الله عنه- پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می داند، کوچکترین ربطی به این مسأله ندارد و

استدلال به آن دلالت بر این نکته دارد که بزرگان شیعه برای اثبات این ادعای خود بضاعتی در چنته خویش ندارند.

پس از بررسی این دلیل جا دارد به ذکر سایر ادله بزرگان شیعه پردازیم و آنها را نیز مورد بررسی قرار دهیم تا آشکار گردد این دلیلهای هیچ ربطی به احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت مسلمانان پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ندارند.

قبل از هر چیز بایستی احادیثی که بزرگان مذهب تشیع در این رابطه به آنها استدلال کرده اند را به دو دسته تقسیم کرد.

دسته اول احادیثی هستند جعلی و دروغین که در اصطلاح حدیث آنها را موضوع می نامند. ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه می گوید: «دروغپردازی در احادیث فضائل را شیعه پایه گذاشته است»^{۳۸۵}. ما در بررسی خود به این دسته از احادیث هیچ اشاره ای نخواهیم داشت.

دسته دوم احادیثی هستند صحیح که در مورد مقام و شخصیت والای علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- سخن می گویند اما هیچ اشاره ای به خلافت و امامت ایشان ندارند. بزرگان مذهب تشیع با تکلیف فراوان سعی دارند این دسته از احادیث در مورد بسیاری از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همچون ابوبکر و عمر و عثمان و ... رضی الله عنهم اجمعین نیز روایت شده اند. در مورد این احادیث بایستی گفت اهل سنت و جماعت هرگز منکر مقام و شخصیت والای داماد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و خلیفه چهارم مسلمانان نیستند. و به همین سبب این احادیث را در مراجع و مصادر خود روایت کرده اند. اما اهل سنت هرگز اینگونه احادیث را دال بر احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت نمی دانند. چون احادیث بسیاری نیز در

^{۳۸۵} - شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ۱۳۴/۲.

بیان فضیلت سایر صحابه -رضی الله عنهم أجمعین- روایت شده اند. و ذکر فضیلت شخص هرگز نمی تواند به تنهایی دال بر خلیفه و امام بودن او باشد.

اکنون ما به ذکر و بررسی برخی از این احادیث می پردازیم:

۱- در کتاب صحیح بخاری -رحمت الله علیه- حدیثی به این مضمون روایت شده است: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به هنگام غزوه تبوک علی را در مدینه به جانشینی خود منصوب داشتند. اما علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- خطاب به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفتند: ای رسول الله! آیا می خواهید مرا در بین زنان و کودکان باقی بگذارید؟ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در جواب فرمودند: ای علی! آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری مبعوث نخواهد شد»^{۳۸۶}. ابن حزم -رحمت الله علیه- در مورد استدلال علمای مذهب تشیع به این حدیث می گوید: «این حدیث هرگز نمی تواند دال بر ولایت و امامت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) باشد. و تشبیه علی به هارون هرگز بیانگر این نیست که ایشان خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشند. چون همانگونه که می دانیم هارون خلیفه و جانشین موسی -علیه السلام- نبوده، بلکه یوشع بن نون یعنی همسفر ایشان بود که پیشوا و رهبر بنی اسرائیل گشت. و به همین صورت پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، همسفر ایشان در هجرت از مکه به مدینه یعنی ابوبکر صدیق خلیفه مسلمانان شدند. و همچنین این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که هارون -علیه السلام- پیامبر بوده، در حالیکه علی بن ابی طالب پیامبر نبوده است.

تمام این امور بیانگر این مسأله هستند که مراد از تشبیه علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هارون -علیه السلام-، خویشاوندی و قرابتی است که ایشان با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) داشته اند همانگونه که بین موسی و هارون -علیهما السلام- نیز قرابت

^{۳۸۶} - صحیح البخاری مع الفتح، کتاب المغازی، باب غزوه تبوک ۱۲/۸ (ح ۴۴۱۶).

و خویشاوندی وجود داشت و آن دو برادر یکدیگر بودند. و در مورد آنچه سبب گشت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این سخن را خطاب به علی بن ابی طالب بفرمایند، بایستی گفت: هنگامیکه ایشان و یاران ایشان -رضی الله عنهم اجمعین- عازم غزوه تبوک بودند، علی بن ابی طالب را به جانشینی خود در مدینه برگزیدند. این مساله سبب گشت علی بن ابی طالب مورد زخم زبان منافقین قرار بگیرند و در مورد ایشان گفته شود که خود را بین زنان و کودکان جای داده و در غزوه شرکت نکرده است. هنگامیکه این زخم زبانها به گوش پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید ایشان با این فرمایش خود علی بن ابی طالب را دلداری دادند. البته انتخاب شدن علی بن ابی طالب به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به هنگام غزوه تبوک هرگز دال بر این مساله نیست که ایشان جانشین و خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از وفات ایشان خواهد بود. چون همانگونه که می دانیم پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قبل و پس از این غزوه اشخاص دیگری را نیز در مدینه به جانشینی خود گماشته اند^{۳۸۷}. به عنوان مثال رسول الله (صلی الله علیه وسلم) عبدالله بن ام مکتوم را حداقل چهار بار و سباع بن عرفطه غفاری را دو بار و عثمان بن عفان را حداقل یک بار و عبدالله بن رواحه را یکبار و همچنین اشخاص دیگری را در سایر غزوات، جانشین خود در شهر مدینه قرار داده بودند. اما هیچیک از این استخلافها و جانشینی ها نه تنها بیانگر احقیت این اشخاص به امامت و خلافت نیستند بلکه حتی افضلیت و برتری آنها بر دیگران را نیز ثابت نمی کنند. همچنین این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که مصادر اهل سنت و جماعت همانگونه که این حدیث که در آن علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هارون -علیه السلام- تشبیه شده را روایت کرده اند، احادیث صحیح دیگری را نیز روایت کرده اند که در آنها رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- را به ابراهیم و عیسی -علیهما السلام-، و عمر بن الخطاب -رضی الله عنه- را به نوح و موسی -

^{۳۸۷} - الفصل فی الملل و الاهواء و النحل لابن حزم الظاهری ۱۵۹/۴-۱۶۰ تحقیق: محمد ابراهیم نصر،

عليهما السلام- تشبیه کرده اند^{۳۸۸}. و جای هیچگونه شکی نیست که هر یک از این چهار پیامبر -علیهم السلام- دارای مقام و منزلتی والاتر از هارون -علیه السلام- هستند. و در این احادیث هر کدام از ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- به دو پیامبر تشبیه شده اند، در حالیکه علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- تنها به یک پیامبر تشبیه شده است.

۲- روایت دیگری که بزرگان شیعه آنرا یکی از مهمترین حجت های خود می شمارند، روایت غدیر خم می باشد. مجلسی در مورد این روایت می گوید: «ما و مخالفانمان^{۳۸۹} از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده ایم که ایشان در غدیر خم در جمع مسلمانان فرمودند: ای مردم! آیا من نزد مؤمنین، از خود آنها نیز مقام و محبوبیت افزونتری ندارم؟ پاسخ داده شد: بله، ای رسول الله، آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: هر آنکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. الهی، هر آنکس او را دوست بدارد، دوست بدار. و با آنکس که با او دشمنی ورزد، دشمنی ورز. و هر آنکس که او را نصرت دهد، یاری رسان. و هر آنکس از نصرت او امتناع ورزد را خذلان ده»^{۳۹۰}. می توان گفت: تقریباً تمام مفسرین شیعه در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ [المائدة/ ۶۷]. «ای پیامبر! آنچه از جانب خالق تو بر تو نازل شده را به مردم ابلاغ کن...». این روایت را ذکر کرده و می گویند پس از نزول این آیه بود که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این سخن را در بین مسلمانان ایراد داشتند. اکنون ما به بررسی این روایت پرداخته و با نظر علمای اهل سنت و جماعت در مورد صحت و یا غیر صحیح بودن این روایت آشنا می گردیم.

^{۳۸۸} - مسند الامام احمد بن حنبل ۳۸۳/۱ (ح ۳۶۳۲) دار الدعوة. المستدرک للحاکم ۲۱/۳-۲۲، مکتبه و مطابع النصر، الرياض.

^{۳۸۹} - مراد او اهل سنت و جماعت می باشد.

^{۳۹۰} - بحار الانوار للمجلسی ۲۲۵/۳۷ (چاپ سابق الذکر).

نخست بایستی به این نکته اشاره شود این ادعا که علمای اهل سنت و جماعت همگی بر صحیح بودن این روایت متفق القول هستند، چیزی جز دروغ و افتراء نیست. بعنوان مثال ابن حزم -رحمت الله علیه- در اینمورد می گوید: «... حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه ، بواسطه راویان معتبر روایت نشده است»^{۳۹۱}. و همچنین از امام بخاری و ابراهیم حربی نقل شده که آنها این حدیث را ضعیف می دانسته اند^{۳۹۲}. و بایستی به این نکته نیز توجه شود که آن عده از اهل علم که این حدیث را صحیح دانسته اند به این مسأله اشاره کرده اند که گروهی از راویان مغرض و غیر موثق عبارت و جملات غیر صحیح به متن صحیح این حدیث اضافه کرده اند. امام ترمذی -رحمت الله علیه- از متن سابق الذکر این حدیث تنها عبارت «هر آنکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است» را صحیح دانسته است. و شیخ الاسلام ابن تیمیه -رحمت الله علیه- در این رابطه می گوید: «این قول منصوب به پیامبر (صلی الله علیه وسلم): هر آنکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. اهل علم آنرا روایت کرده اند اما در مورد صحت آن بین آنها اختلاف نظر وجود دارد»^{۳۹۳}.

شیخ الاسلام همچنین می گوید: «اما این گفته: [الهی، هر آنکس او را دوست بدارد، دوست بدار و با آنکس که با او دشمنی ورزد، دشمنی ورز و هر آنکس که او را نصرت دهد، یاری رسان و هر آنکس از نصرت او امتناع ورزد را خذلان ده]. تمام محدثین آنرا چیزی جز دروغ و افتراء نمی دانند»^{۳۹۴}. شیخ الاسلام در سخنان خود این نکته را روشن می سازد که روایات متضمن عبارات اخیر نه تنها از لحاظ سند فاقد اعتبار و بی ارزش هستند، بلکه حتی تاریخ نیز بر دروغ بودن آنها مهر صحه گذاشته است. ایشان در بیان این سخن می گویند: «همه ما می دانیم آنانیکه در جنگ صفین در صف علی بن ابی

^{۳۹۱} - الفصل فی الملل و الاهواء و النحل لابن حزم ۲۲۴/۴ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۹۲} - منهاج السنه النبویه لابن تیمیه ۸۶/۴، نشر: مکتبه الرياض الحدیثه

^{۳۹۳} - منهاج السنه لابن تیمیه ۸۶/۴ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۹۴} - منهاج السنه لابن تیمیه ۱۶/۴ (چاپ سابق الذکر).

طالب شمشیر می زدند به نصرت و پیروزی نرسیدند. و همچنین اشخاص همچون سعد بن ابی وقاص در جنگ شرکت نکردند و علی بن ابی طالب را یاری نرساندند، اما خداوند آنها را خذلان نداد. و گروهی دیگر همچون معاویه و بنی امیه بر علیه او جنگیدند اما تحت نصرت الهی قرار گرفتند و توانستند سرزمینهای زیادی از بلاد کفار را فتح کنند»^{۳۹۵}. «و اما این عبارت: [و با آنکس که با او دشمنی ورزد دشمنی ورز]. با تعالیم دین مبین اسلام تضاد است. چون خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید اخوت و برادری ایمانی بین مومنین حتی در صورت بروز اختلاف و کینه و درگیری همچنان پابرجا و استوار باقی خواهد ماند»^{۳۹۶}. شیخ الاسلام ابن تیمیه در ادامه سخنان خود می گوید: «در صورت صحیح ندانستن این روایت دیگر جای هیچ بحث و مناقشه ای باقی نخواهد ماند. و در صورت صحیح و معتبر دانستن عبارت [من کنت مولاه فعلی مولاه] نیز نمی توان آنرا بر اُحقیق علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت و امامت دانست. چون کلمه «مولی» از «موالات» یعنی یاری رساندن و دوست داشتن که در نقطه مقابل معادات و دشمنی قرار دارد، مشتق شده است. و این مساله یعنی دوست داشتن برادر مسلمان و یاری رساندن به او، در مورد تمام مسلمانها صدق می کند. و این حدیث ثابت کننده ایمان حقیقی علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- بوده و از هر مومن و مسلمان می خواهد علی بن ابی طالب را دوست داشته و ایشان را یاری

^{۳۹۵} - مجموع فتاوی شیخ الاسلام ۴/۱۸۴ ط: الاولی ۱۳۹۸ هـ

^{۳۹۶} - منهاج السنه لابن تیمیه ۴/۱۶ (چاپ سابق الذکر). مراد شیخ الاسلام آیه شماره ۹ سوره الحجرات می باشد. در این آیه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأُضْلِحُوا بَيْنَهُمَا...﴾. [الحجرات / ۹]. «چنانچه دو گروه از مومنین با یکدیگر به جنگ و نبرد برخاستند، بر شما است که بین آنها دوستی و مودت برقرار سازید». از این فرمایش الهی نتیجه گرفته می شود که دو گروه مؤمن نیز ممکن است با یکدیگر وارد جنگ و نبرد گردند و با این وجود خداوند متعال آنها را دو گروه مؤمن نامیده اند. و در آیه بعدی خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأُضْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ﴾ مومنین برادران یکدیگرند و بایستی بین آنها صلح و مودت برقرار گردد.

رساند. و این فرمایش رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر گمراهی و ضلالت خوارج و نواصب که نسبت به علی بن ابی طالب کینه و دشمنی می ورزند دلالت دارد»^{۳۹۷}.

ممکن است در اینجا این سؤال مطرح گردد که چرا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در این فرمایش تنها نام علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را ذکر کرده اند در حالیکه همانگونه که گفته شد موالات و دوست داشتن و یاری رساندن به مسلمانان در مورد تمام انسانهای مسلمان صدق می کند؟

جواب این سؤال در حادثه ای نهفته است که سبب گشت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این سخن را ایراد فرمایند. این حادثه از این قرار بود که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) قبل از حجه الوداع، گروهی از مسلمانان را به یمن اعزام داشتند و علی بن ابی طالب را بعنوان امیر سپاهیان برگزیدند. در طی این سفر بین علی بن ابی طالب و برخی از سپاهیان کدورتی رخ داد که باعث شد آنها پس از بازگشت، نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفته و از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- شکایت کنند. این مسأله باعث ناراحتی و افسردگی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گشت و ایشانرا بر آن داشت که به این عده از سپاهیان مقام و منزلت عالی علی بن ابی طالب را متذکر شده و به آنها بگویند: هر کس مرا دوست دارد بایستی علی را نیز دوست بدارد و هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است.

فیروزآبادی مؤلف کتاب «القاموس الحیط» استدلال به این حدیث برای اثبات خلافت علی بن ابی طالب را دال بر جاهلت و نادانی شخص مستدل دانسته و می گوید: کلمه «مولی» و «ولی» از مصدر «ولایت» بفتح و او که به معنای دوستی و نصرت می باشد، گرفته شده است. و آنچه به معنای امارت و خلافت است «ولایت» به کسر و او می باشد و اسم مأخوذ از آن «والی» و «متولی» است^{۳۹۸}.

^{۳۹۷} - منهاج السنه لابن تیمیه ۸۶/۴ (چاپ سابق الذکر).

^{۳۹۸} - القضاة المشتهر علی رقاب ابن المطهر لمجد الدین فیروزآبادی، الورقه (۱۳).

فیروزآبادی -رحمت الله علیه- با این سخن خود می خواهد به این نکته اشاره کند که اگر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می خواستند به مسأله خلافت و امارت اشاره کنند، بجای کلمه «مولی» که در زبان عربی به معنای دوست و یار می باشد، کلمه «والی» و یا «متولی» که به معنی خلیفه و امیر است را بکار می بردند.

در روایتی نزد اهل سنت و جماعت ذکر شده شخصی به حسن بن حسن بن علی ابی طالب گفت: مگر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خطاب به علی بن ابی طالب فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه؟» ایشان پاسخ دادند: به خداوند سوگند اگر مراد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مسأله خلافت و امارت می بود، آنرا به وضوح برای مردم روشن می ساختند. همانگونه که در مسائلی همچون نماز و زکات و روزه و حج چنین کردند. و به مردم می گفتند: این شخص، امیر و خلیفه شما پس از وفات من خواهد بود و بر شما است که از او اطاعت کنید. چون پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دلسوزترین شخص بر مسلمانان بودند»^{۳۹۹}.

و در مورد این ادعا بزرگان شیعه که این فرمایش را رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از نازل شدن آیه ۶۷ سوره المائده ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ فرموده اند، بایستی گفت: این ادعا دلالت بر جهل و نادانی و یا مغرض بودن آنها دارد. چون هر شخصی که آشنایی مختصری با تفسیر قرآن مجید و سایر علوم متعلق به آن داشته باشد به خوبی می داند ابن آیه بسیار پیش از حجه الوداع نازل شده است.

نکته دیگری که باطل بودن استدلال به این روایت ثابت می کند، این است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) این فرمایش را در غدیر خم یعنی پس از اینکه در حدود ۲۵۰ کیلومتر از مکه دور شدند ایراد داشتند. اگر مراد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اعلان جانشینی و خلافت علی بن ابی طالب می بود در همان ایام حج و در منی و عرفات

^{۳۹۹} - الاعتقاد للبيهقي ص ۱۸۲-۱۸۳ تصحيح : احمد محمد مرسى، المطبعة العربية باكستان، وانظر:

تهذيب تاريخ دمشق لابن عساکر، هذبه: عبدالقادر بدران، ۱۶۹/۴ دار المسیره، بیروت.

بیان می داشتند تا مسلمانان سایر مناطق همچون یمن و ... نیز این فرموده را بشنوند و پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) علی بن ابی طالب را به عنوان خلیفه و امام خود به رسمیت بشناسند.

۳- حدیث دیگری که بزرگان شیعه سعی کرده اند آنرا به عنوان حجت و دلیلی بر احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت، قلمداد کنند حدیثی است که در آن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خداوند و پیامبر را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند»^{۴۰۰}.

این حدیث نیز همانگونه که می بینیم هیچ اشاره ای به احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت ندارد. و تنها متضمن گواهی و شهادت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است بر این مسأله که علی -رضی الله عنه-، خداوند و رسول او را از صمیم قلب خود دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند. همانگونه که همه ما می دانیم این صفت نیک و پسندیده نه تنها در علی بن ابی طالب و سایر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، بلکه در هر مسلمان مومن و مسلمانی وجود دارد. آری، هر انسان مومن، خداوند متعال و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دوست دارد خداوند نیز او را دوست می دارد. و در مورد اعطاء پرچم به دست ایشان، بایستی بگوییم: این مسأله نیز هرگز دال بر احقیت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به خلافت نمی باشد. چون اگر ما بخواهیم اسامی سایر یارانی که در دیگر غزوات پرچمدار بوده اند را ذکر کنیم بایستی چندین صفحه از این کتاب را به ذکر اسامی آنها اختصاص دهیم. و این مسأله را هر مسلمانی که آشنایی مختصری با سیرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و غزوات ایشان داشته باشد، به خوبی می داند.

در اینجا جا دارد این سؤال را نیز مطرح کنیم که چگونه ممکن است هنگامیکه ابوبکر صدیق، عمر بن الخطاب را به جانشینی خود انتخاب می کند، انصار و مهاجرین

^{۴۰۰}- البخاری کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب علی بن ابی طالب ۷/۷۰ (البخاری مع الفتح). مسلم

کتاب فضائل الصحابه باب من فضائل علی بن ابی طالب ۲/۱۸۷۱-۱۸۷۳.

همگی خلافت عمر بن الخطاب را می پذیرند و حتی یک نفر نیز از پذیرفتن آن سرباز نمی زند، اما هنگامیکه به گمان شیعه پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، علی بن ابی طالب را به عنوان امام و خلیفه تعیین می کنند تمام مسلمانان که در صحنه های جهاد و پیکار با کافران و مشرکین، از فدا کردن جان خود دریغ نداشتند، از دستور ایشان سرپیچی کرده و آنگونه که دجالان می پندارند دین و ایمان خود را بر باد دادند. آیا فرمانبرداری مسلمانان از ابوبکر صدیق بیشتر از فرمانبرداری آنها از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوده است؟ بایستی پرسید برای آنها چه تفاوتی داشته است که ابوبکر صدیق خلیفه باشد یا علی بن ابی طالب؟ و یا اینکه به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق چه مصلحت دنیوی را عاید آنها می کرده است که در صورت به خلافت رسیدن علی بن ابی طالب آنرا از دست می دادند؟

پس از آشکار گشتن این مطلب که هیچ نص شرعی در تعیین علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - به خلافت وجود ندارد، می توان نتیجه گرفت ادعای منصوص بودن امامت سایر ائمه نیز باطل و بی پایه و اساس می باشد. به جان هم افتادن گروهها و فرقه های مختلف شیعه در تعیین ائمه و تعداد آنها و گمراه دانستن یکدیگر، خود دلیل و برهانی است بر بطلان ادعاهای آنها.

براستی اگر امامت ائمه اثنی عشر منصوص و واجب می بود، پس به چه حقی حسن بن علی - رضی الله عنه - ما پس از آنکه شش ماه امامت و خلافت مسلمانان را بر عهده داشتند و در حدود صد هزار سپاهی به فرمان ایشان بودند، خلافت را به معاویه - رضی الله عنه - واگذار کردند؟ آیا بنابر معتقدات شیعه حسن بن علی با این عمل خویش دین مسلمانان را بر باد ندادند و پیمان و فرمایش رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را زیر پا نگذاشتند؟

اکنون بیاید بینیم نظر سردار رشید اسلام علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - در مورد مسأله امامت چه بوده است؟ یعنی در مورد همان مسأله ای که ابن بابویه قمی در مورد آن گفته است: «ما معتقد هستیم هر کس امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و

ائمه پس از ایشان را انکار کند، مانند کسی است که نبوت تمام پیامبران را انکار کرده است. و هر کس به امامت امیر المؤمنین ایمان داشته باشد اما امامت یکی از ائمه را رد کند، مانند کسی است که به تمام پیامبران ایمان آورده، اما نبوت پیامبر ما محمد (صلی الله علیه وسلم)، را انکار کرده است»^{۴۱}. و در مورد همان مسأله ای که محدث بزرگ شیعه یعنی کلینی را بر آن داشته که قرآن مجید را تحریف شده بداند و سوگند بخورد که اولین آیه سوره المعارج بدین صورت نازل شده است:

«سأل سائل بعذاب واقع * للكافرين [بولاية علي] ليس له دافع»^{۴۲}.

«شخصی عذاب قیامت که وقوع آن حتمی است را خواهان گشت. همان عذابی که هیچ چیز نمی تواند آنرا از منکران و کافران [به ولایت علی] دور سازد».

ما نظر سردار رشید اسلام در مورد مسأله ولایت را یکی از معتبرترین کتابها نزد بزرگان شیعه یعنی کتاب نهج البلاغه روایت می کنیم. در این کتاب گفته شده: «هنگامیکه مسلمانان پس از قتل عثمان می خواستند با علی بن ابی طالب (ع) بیعت کنند، ایشان خطاب به آنها گفتند: مرا رها سازید و به دنبال شخص دیگری بگردید. من فردی مانند شما هستم. ولی شاید اطاعت و فرمانبرداری من از کسی که او را خلیفه خود می کنید بیشتر از فرمانبرداری شما باشد. دستیار و مشتیار بودن من، برای شما بهتر از آن است که امیرتان باشم»^{۴۳}.

همچنین در این کتاب ذکر شده است علی بن ابی طالب خطاب به طلحه و زبیر

چنین گفته اند:

^{۴۱} - الاعتقادات للقمی ص ۱۱۱ ط: ایران ۱۳۲۰ هـ. این اعتقاد نه تنها اهل سنت را کافر می داند، بلکه حتی گروههای زیادی از شیعیان که با شیعه اثنی عشری در مورد تعداد ائمه اختلاف نظر دارند را نیز شامل می شود. به عبارت دیگر بنابر این اعتقاد تمام مسلمانان کافر هستند مگر شیعه اثنی عشری.

^{۴۲} - کتاب الحجج من الاصول فی الکافی ج ۱ ص ۴۲۲.

^{۴۳} - نهج البلاغه خطبه ۹۲ ص ۱۳۶ ط بیروت.

«به خداوند سوگند که من کوچکترین رغبتی در خلافت و ولایت نداشتم. ولی شما مرا به آن وا داشتید و آنرا بر من تحمیل کردید»^{۴۴}. و در یکی از کتب شیعه ذکر شده است علی بن ابی طالب پس از به قتل رسیدن عثمان خطاب به معاویه بن ابی سفیان چنین نوشتند:

«... سپس مردم به سراغ من آمدند، در حالیکه من خود را به کنار کشیده بودم. مردم از من خواستند به عنوان خلیفه با آنها بیعت کنم. ولی من از درخواست آنها سرباز زدم. آنها گفتند: مردم فقط تو را می خواهند. و اگر با آنها بیعت نکنی، امت اسلامی متفرق و پراکنده خواهد گشت. به همین سبب بود که من درخواست آنها را قبول کردم»^{۴۵}.

و در کتاب دیگری از کتب شیعه از قول علی بن ابی طالب چنین گفته شده است: «... به نزد آمدید، و گفتید با تو بیعت کردیم. من گفتم: هرگز چنین نخواهم کرد. گفتید: بله. گفتم: خیر. هرگز، من دستم را مشت کردم و شما آنرا گشودید. من آنرا عاقبت کشیدم و شما آنرا بسوی خود کشیدید. و بر من هجوم آوردید همانگونه که شتران تشنه به آبشخور خود هجوم می کنند. تا بدانجا که گمان کردم شما مرا خواهید کشت. و کار بدانجا رسید که با یکدیگر به جنگ پرداختید. در آن موقع من دستم را گشودم و شما با من بیعت کردید»^{۴۶}.

پس از شنیدن این روایات که همگی از مراجع و مصادر شیعه نقل شده اند آیا کسی می تواند ادعا کند امانت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- را خداوند و رسول او بر مسلمانان فرض گردانیده اند؟ و هر کس این مسأله را انکار کند کافر می باشد؟ اگر آنچه دجالان در مورد ولایت ائمه می گویند حقیقت می داشت، چرا علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از به شهادت رسیدن عثمان بن عفان -رضی الله عنه-، نخست از پذیرفتن خلافت امتناع ورزیدند؟ این در حالی است که یکی از بزرگان شیعه یعنی ابن

^{۴۴} - نهج البلاغه خطبه ۲۰۵.

^{۴۵} - کتاب صفین انصر بن مزاحم الملقب بالعطار ص ۱۰۵ ط ایران.

^{۴۶} - الارشاد للمفید ص ۱۳۰ - ۱۳۱ ط: الاعلمی بیروت، و ص ۱۴۳ - ۱۴۴ ط: الحیدریه بالنجف.

مطهر حلی می گوید: «هر کس در خواست فسخ کند نمی تواند امام باشد. چون اگر امام می بود هرگز در خواست فسخ نمی کرد»^{۴۰۷}.

آیا جمع بستن بین سخنان علی بن ابی طالب و گفته های دجالان این نتیجه را در بر نخواهد داشت که علی بن ابی طالب نیز از جمله کسانی بوده که فرمایشات الهی و فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را در مورد مسأله ولایت و امامت زیر پا گذاشته است؟! و آیا این نتیجه بدست نخواهد آمد که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- مصرانه از مسلمانان می خواسته است که کافر گردند و به درکات جهنم فرو روند؟!

آری اینگونه اعتقادات، این نتیجه گیریها را نیز به دنبال خواهد داشت. و همین نتیجه گیریهای ناشی از اعتقادات باطله بوده که سبب گشته فرقه ای از شیعه بنام کاملیه، علی بن ابی طالب سردار رشید اسلام را تکفیر کنند.

آیا این روایات که همگی از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و همگی از مراجع و مصادر معتبر شیعه نقل شده اند، مشت محکمی بر دهان یاوه گویانی که می گویند علی بن ابی طالب پس از وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای بیعت گرفتن از مردم دست فاطمه -رضی الله عنها- را گرفته و ایشان را در کوچه های مدینه خانه به خانه می گردانده است، نخواهد بود؟

ممکن است برخی از دجالان برای فرار از روسیاهی اینگونه وانمود سازند که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- از ترس جان خود و روی کار آوردن تقیه، با سه خلیفه پیش از خود بیعت کرده اند. این قول نه تنها با شجاعت و دلاوری فراوان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- سازگار نیست، بلکه با این گفتار ایشان نیز مخالف است که: «فرمانبرداری و اطاعت از خلیفه مسلمانان بیشتر از فرمانبرداری شما است». چون اگر ایشان ناچار با خلفا بیعت کرده بودند می بایست سعی کنند از فرمانبرداری کردن از

^{۴۰۷} - منہاج الکرامہ لابن المطہر ص ۱۹۵.

آنها شانه خالی کنند و یا اینکه فرمانبرداری ایشان همانند سایر مسلمانان باشد، نه اینکه گوی سبقت را از همگی ببرند.

علاوه بر روایاتی که پیش از این ذکر کردیم، در کتاب نهج البلاغه روایات و سخنان دیگری نیز از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- وجود دارند که با تدبر به دور از تعصب می توان از آنها نتیجه گرفت که سردار رشید اسلام خود بر عدم وجود نص شرعی در تعیین ایشان به عنوان امام و خلیفه صحه گذاشته اند. در این کتاب نقل شده ایشان در نامه ای خطاب به معاویه بن ابی سفیان -رضی الله عنه- چنین گفته اند: «همان مردم و به همان صورت که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بیعت کرده اند. پس کسی که حاضر است نتواند خلیفه دیگری انتخاب کند و آنکس غائب است نتواند این انتخاب را رد کند. شورا از آن مهاجران است و انصار. پس اگر آنها شخصی را به خلافت برگزینند، خداوند از این انتخاب خشنود خواهد بود. آنگاه اگر کسی انتخاب آنان را زیر پا گذارد و یا بدعتی پدید آورد، او را به جمع خود باز می گردانند و اگر سرباز زند با او به پیکار بر می خیزند چون راهی جز راه مؤمنین در پیش گرفته و خداوند در گردن او در آرد آنچه را که بر خود لازم دارد»^{۴۰۸}.

از این سخنان علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نتیجه گرفته می شود هیچ نص شرعی در تعیین ایشان بعنوان امام و خلیفه وجود نداشته است. و این مهاجرین و انصار بوده اند که ایشان را پس از عثمان بن عفان -رضی الله عنه- به امامت و خلافت برگزیدند.

واضح است اینگونه سخنان، یکی از اساسی ترین اعتقادات شیعه که همانا منصوص دانستن ولایت علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان ایشان است را درهم می ریزند و واهی بودن آنرا ثابت می کنند.

^{۴۰۸} - نهج البلاغه نامه ۶.

شیعه و رجعت

شیعه و رجعت (بازگشت)

رجعت که یکی از اصول اعتقادی مذهب شیعه بشمار می رود، به معنی ایمان داشتن به این مسأله است که انسان پس از مرگ بار دیگر به دنیا باز می گردد^{۴۰۹}. ابن اثیر می گوید: «برخی از عربهای جاهلیت به رجعت ایمان داشته اند»^{۴۱۰}. در روایات شیعه در مورد اهمیت و منزلت ایمان داشتن به رجعت گفته شده است: «هر کس به رجعت و بازگشت ما ایمان نداشته باشد، از ما نیست»^{۴۱۱}.

طبرسی و حرعاملی و دیگر مشایخ و بزرگان تشیع در این مورد گفته اند: «ایمان به رجعت مورد اجماع و اتفاق نظر جمیع شیعیان امامیه می باشد»^{۴۱۲}. بایستی به این نکته توجه داشت که اعتقاد به رجعت را ابن سبأ یهودی مسلمان نما در مذهب تشیع پایه گذاری کرد و پس از او جابر جعفی علمدار این ضلالت و گمراهی بوده است.

صادقی یکی از زرگان معاصر شیعه بر این نکته که ایمان به رجعت از یهودیت و نصرانیت به مذهب تشیع راه پیدا کرده، صحنه گذاشته و این مسأله را نوید و بشارتی برای شیعیان بشمار می آورد^{۴۱۳}.

^{۴۰۹} - القاموس للفیروزآبادی ۲۸/۳، مجمع البحرین افخر الدین الطریحی ۳۳۴/۴.

^{۴۱۰} - النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۲۰۲/۲.

^{۴۱۱} - من لا یحضره الفقیه لابن بابویه ۲۹۱/۳ دار صعب، دار التعارف، بیروت ۱۴۰۱ هـ وسائل الشیعه للحر العاملی ۴۳۸/۷ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ تفسیر الصافی للفیض الکاشانی ۳۴۷/۱ (تصحیح حسین الاعلمی) مؤسسه الاعلمی، بیروت. بحار الانوار للمجلسی ۹۲/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

^{۴۱۲} - مجمع البیان للطبرسی ۲۵۲/۵ دار مکتبه الحیاه، بیروت. الايقاظ من الهجعه للحر العاملی ص ۳۳ المطبعه العلمیه، قم، ایران. نور الثقلین للحویزی ۱۰۱/۴. بحار الانوار للمجلسی ۱۲۳/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

^{۴۱۳} - رسول الاسلام فی الکتب السماویه ص ۲۳۹-۲۴۱.

بر اساس این اعتقاد باطل، سه گروه از مردگان قبل از قیامت بار دیگر زنده شده و به دنیا باز خواهند گشت. این سه گروه عبارت اند از:

۱- ائمه شیعه.

۲- خلفا و حکام امت اسلامی. همانگونه که می دانیم بر اساس اعتقادات مذهب تشیع خلافت و فرمانروایی اسلامی از خصوصیات و ویژگیهای امامان این مذهب می باشد. پس تمام کسانی که در طول تاریخ اسلامی خلافت مسلمانان را عهده دار بوده اند بنا بر معتقدات این مذهب همگی به علت غصب این حق از امامان، غاصب محسوب شده و بایستی مجازات گردند شکی نیست که در مقدمه این گروه سه خلیفه راشد یعنی ابوبکر و عمر و عثمان -رضی الله عنهم- قرار دارند که بنا بر اعتقاد رجعت بار دیگر زنده شده و تحت تعذیب و شکنجه قرار گرفته و در نهایت به صلیب کشیده خواهند شد.

۳- آنانی که در زندگی خویش به درجات والای ایمان نائل آمده اند (مراد از این گروه شیعیان می باشند). و همچنین آنانی که در کفر و سرکشی غوطه ور گشتند. بسیار شگفت انگیز است که مهمترین و بزرگترین دلیلی که بزرگان شیعه برای اثبات این اعتقاد باطل ارائه داده اند، این است که هیچ مذهب و فرقه ای بجز شیعه امامیه به آن ایمان ندارد. حر عاملی در اینمورد می گوید: «هیچ گروه و یا فردی از عوام^{۱۴} به مسأله رجعت ایمان ندارد. و ما بایستی بدانیم هر مسأله ای که بدین صورت باشد ایمان داشتن به آن صحیح است»^{۱۵}.

بنا بر استنباط عظیم آقای حر عاملی اگر شیعه امامیه بگوید: دو دو تا می شود پنج تا و تمام دنیا این مسأله را نپذیرند و با آن مخالفت کنند، این مخالفت دلیلی خواهد بود بر صحت گفتار شیعه امامیه!

^{۱۴} - مراد از عوام تمام مردمان بجز شیعه امامیه می باشد.

^{۱۵} - الايقاظ من الهجه للحر العاملی ص ۶۹.

بایستی به این نکته اشاره کرد که گروه بسیاری از شیعیان از جمله شیعه زیدیه، به مسأله رجعت ایمانی ندارند و آنرا باطل می دانند^{۴۱۶}. حتی برخی از شیعیان امامیه نیز رجعت را دجل و دروغ دانسته اند^{۴۱۷}.

اگر ما از شیعه پرسیم هدف و فایده رجعت چیست، پاسخ خواهیم شنید: گرفتن انتقام از سنی ها و قتل عام کردن آنها. در روایتی منسوب به ابوعبدالله گفته شده: «گویا من هم اکنون حمران بن أعین و مسیر بن عبدالعزیز را می بینم که در بین صفا و مروء شمشیرهای خود را بی هدف بر مردم فرود می آوردند و آنها را قتل عام می کنند»^{۴۱۸}.

می توان از اینگونه روایات دروغین به این نتیجه رسید که سرتاسر وجود دجالان را حقد و کینه نفرت به اهل سنت فرا گرفته است. و آنها برای فرو نشاندن شعله های کینه، رو به سوی افسانه و خیال نهاده و چنین اعتقاد باطلی را از خود تراشیده اند. ما بدون هیچ شک و تردیدی می دانیم مراد آنها در اینگونه روایات از کلمه «مردم» تنها اهل سنت و جماعت می باشد. چون مطمئناً آنها شیعیان هم کیش خود را نخواهند کشت و از سوی دیگر صهیونیست ها و کمونیست ها و امپریالیست ها نیز که کاری با صفا و مروء ندارند. پس کسی باقی نمی ماند مگر آن عده از اهل سنت و جماعت که برای ادای حج و یا عمره در صفا و مروء بسر می برند. دجالان می گویند به هنگام رجعت بهترین مخلوقات یعنی پیامبران همگی سربازان دست به سینه علی بن ابی طالب خواهند بود^{۴۱۹}. و همچنین می گویند: در این هنگام حسین بن علی به حساب و کتاب تمام خلائق رسیدگی می کند.

^{۴۱۶} - به کتاب «الزیدیه» نوشته احمد صبحی ص ۷۷ مراجعه شود.

^{۴۱۷} - به کتاب «مجمع البیان للطبرسی ۲۵۲/۵» و «بحار الانوار للمجلسی ۱۲۷/۵۳» مراجعه شود.

^{۴۱۸} - بحار الانوار للمجلسی ۴۰/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳هـ.

^{۴۱۹} - بحار الانوار للمجلسی ۴۱/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳هـ.

در روایتی منسوب به ابو عبدالله گفته شده: «حسین بن علی مسئول رسیدگی به حساب و کتاب مردم قبل از روز قیامت می باشد. آنگاه در روز قیامت شایستگان بهشت به بهشت و مستحقین عذاب به جهنم وارد می شوند»^{۴۲۰}.

بایستی از دجالی که چنین روایتی جعل کرده پرسیده شود اگر حسین بن علی به حساب مردم رسیدگی خواهد کرد، پس خالق آسمانها و زمین چکاره است؟ براستی که حتی مشرکین نیز چنین ادعایی نداشته اند که معبودات آنها در فردای قیامت به حساب و کتاب مردم رسیدگی خواهند کرد.

رد بر این اعتقاد

برهیچ مسلمانی پوشیده نیست که ایمان داشتن به رجعت مخالفت ورزیدن با نصوص شرعی است. آیات بسیاری در قرآن مجید بر باطل بودن این اعتقاد دلالت دارند.

در اینجا ما به ذکر برخی از آیات می پردازیم:

خداوند متعال می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾. [سورة المؤمنون / ۹۹، ۱۰۰].

«هنگامیکه مرگ احدی از آنان (کافران) فرا رسد، او چنین خواهد گفت: ای رب، مرا به دنیا باز گردان تا در آن عمری که تباه ساختم عملی نیکو انجام دهم. به او پاسخ داده شود: هرگز. این درخواست، سخن بیهوده ای است که ثمری نخواهد بخشید و پیش روی آنها برزخی است که تا برپایی قیامت، ادامه خواهد داشت».

خداوند متعال همچنین می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَرَوْنَ كَمَا مَنَّا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾. [سورة يس / ۳۱].

«آیا ندیده اند و از این مسأله پند و اندرز نگرفته اند که چه بسیار امتهایی را ما به هلاکت رساندیم. امتهایی که دیگر هرگز بسوی آنها باز نخواهند گشت».

^{۴۲۰} - بحار الانوار للمجلسی ۴۳/۵۳ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ.

و در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُلَ أُولَٰئِكَ تَكُونُوا آقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ﴾. [سورة إبراهيم / ۴۴].

«و مردم را از آن روزی که عذاب فرا رسد بر حذر دار. همان روزی که ظالمین خواهند گفت: پروردگارا! اجل ما را مقداری به تأخیر بیافکن تا دعوت ترا اجابت کرده و از پیامبران اطاعت کنیم.

(در آن هنگام به آنها پاسخ داده می شود) مگر شما نبودید که قسم می خوردید نیستی و نابودی شما را در بر نخواهد گرفت».

این آیات همگی دال بر این هستند که هیچ مرده ای تا فرا رسیدن روز قیامت زنده نخواهد شد^{۴۲۱}.

همه ای ما ایمان داریم که انسان پس از مرگ از این دنیا رخت بر بسته و پا به درون عالم برزخ می نهد. و سپس در روز قیامت خداوند متعال او را بار دیگر زنده کرده و او را به پاداش و یا جزای اعمال خود می رساند.

در پایان سخن جا دارد اشاره ای داشته باشیم به روایتی که در یکی از مراجع اهل سنت یعنی مسند امام احمد بن حنبل -رحمت الله علیه- از زبان حسن بن علی -رضی الله عنهما- در رابطه با مردود دانستن اعتقاد به رجعت ذکر شده است.

در این روایت گفته شده عاصم ابن ضمرة یکی از یاران علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- پس از به شهادت رسیدن ایشان خطاب به حسن بن علی -رضی الله عنهما- گفت: شیعیان می گویند علی بن ابی طالب باز خواهند گشت.

^{۴۲۱} - البته بجز تعداد انگشت شماری از مردگان که در گذشته بنا بر حکمت و اراده الهی زنده شده تا دال بر قدرت خداوند و یا معجزه ای دال بر صدق پیامبری پیامبران همچون عیسی -علیه السلام- باشند.

حسن بن علی -رضی الله عنهما- در پاسخ گفتند: آنها دروغ می گویند. اگر قرار می بود ایشان باز گردند همسرانشان ازدواج نمی کردند و ما میراث ایشان را تقسیم نمی کردیم^{۴۲۲}.

شیعه و ظهور

شیعه و ظهور:

بنابر این اعتقاد باطل، شیعه می پندارد ائمه و اشخاص دیگر پس از مرگ برای مدتی ظهور کرده و در برابر برخی از اشخاص نمایان می شده اند. تفاوت بین ظهور و رجعت در این است که دجالان برای ظهور وقت محدود و معینی تعیین نکرده بلکه آنرا به اراده و خواست امام واگذار کرده اند. مجلسی یکی از ابواب کتاب خود را به این مسأله اختصاص داده و آنرا «باب ظهور ائمه پس از مرگ و اعمال خارق العاده آنها»^{۴۲۳} نامیده است. در اکذوبه ای در اینمورد گفته شده: «ابا الحسن رضا (ع) پس از رحلت پدرشان با ایشان ملاقات می کرده و از ارشادات و وصایای ایشان بهره می جسته اند»^{۴۲۴}. ودجال دیگری می گوید: «روزی خدمت ابا عبدالله (ع) رفتم. ایشان به من گفتند: آیا می خواهی ابا جعفر (ع) را ببینی؟ من گفتم: بله. آنگاه ایشان مرا به داخل اتاق فرستادند. هنگامیکه من داخل اتاق رفتم ابا جعفر (ع) را آنجا دیدم»^{۴۲۵}.

^{۴۲۲} - مسند الامام احمد بن حنبل ۳۱۲/۲ رقم ۱۲۶۵.

^{۴۲۳} - بحار الانوار للمجلسی ۳۰۳/۲۷-۳۰۴ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ المطبوع بالنجف ۱۳۷۰ هـ

^{۴۲۴} - بحار الانوار للمجلسی ۳۰۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۲۵} - بحار الانوار للمجلسی ۳۰۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر).

در روایتی جعلی دیگری از قول عبایه اُسدی گفته شده: «روزی خدمت امیر المؤمنین (ع) رفته بودم که مردی با لباسهای پاره پاره و خاک آلوده را نزد ایشان یافتیم. امیر المؤمنین (ع) رو به او کرده و با او سخن می گفتند. هنگامیکه مرد از مجلس خارج شد من از امیر المؤمنین (ع) پرسیدم این مرد که بود که شما را اینچنین به خود مشغول کرده بود؟ امیر المؤمنین (ع) فرمودند: آن مرد وصی -علیه السلام- است»^{۴۲۶}.

در اکذوبه دیگری دجالان می گویند: ابا عبدالله گفته اند: «گروهی از شیعیان پس از شهادت امیر المومنین (ع) نزد حسن بن علی رفتند. ایشان خطاب به آنها فرمودند: اگر شما امیر المومنین (ع) را ببینید ایشان را خواهید شناخت؟ آنها در جواب گفتند: بله. حسن بن علی (ع) خطاب به آنها فرمودند: پس پرده را کنار زنید. آنها پرده را کنار زده و امیر المومنین (ع) را در آنجا دیدند»^{۴۲۷}.

دروغگویان می گویند: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از رحلت ظهور کرده اند تا ابوبکر را به اطاعت و فرمانبرداری از علی امر کنند^{۴۲۸}.

دجالان همچنان می گویند: خداوند هر ساله ابوبکر و عمر را در ایام حج در محل رمی جمرات ظاهر می ساخته اند تا ائمه آنها را سنگسار کنند^{۴۲۹}. در روایتی گفته شده: «روزی امام محمد باقر (ع) در محلی غیر از محل رمی جمرات پنج سنگ پرتاب کردند. از ایشان در مورد اینکار پرسیده شد. ایشان در جواب فرمودند: هر ساله در

^{۴۲۶} - بحار الانوار للمجلسی ۳۰۵/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۸۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۲۷} - بحار الانوار للمجلسی ۳۰۳/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۲۸} - بحار الانوار للمجلسی ۳۰۴/۲۷ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۷۸ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۲۹} - بحار الانوار للمجلسی ۳۰۵/۲۷، ۳۰۶ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۸۲ (چاپ سابق الذکر).

موسم حج آن دو فاسق و غاصب را از قبرهایشان بیرون می آورند. اما هیچکس جز امامی عادل آنها را نمی بیند. من دو سنگ به سوی اولی^{۴۳۰} و سه سنگ بسوی دومی^{۴۳۱} پرتاب کردم. چون دومی خبیث تر از اولی بوده است»^{۴۳۲}.

از آنجائیکه هیچ مسلمان عاقلی چنین اعتقاد باطلی را نخواهد پذیرفت، ما لزومی به بحث و مناقشه کردن و رد بر این اعتقاد نمی بینیم. تنها هدف ما از ذکر این مسأله، آن بوده که تلاعب دجالان و به بازی گرفتن معتقدات اسلامی را افشاء ساخته و آنها را رسوا سازیم.

شیعه و طینت

اهل سنت و طینت (سرشت، فطرت)

اهل سنت و جماعت بر این اعتقاد و باور هستند که خالق هستی همه انسانها را بر این فطرت و سرشت آفریده است که پیرو و فرمانبردار اوامر الهی باشند. خداوند متعال در سوره روم آیه شماره ۳۰ می فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾. [الروم / ۳۰].

«رو بسوی آئین اسلام آور و از ادیان باطله روی برگردان. (رو بسوی آئین اسلام نهادن و از ادیان باطله روی برگرداندن) همان فطرت و سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن آفریده است.»

^{4,3} - مراد از اولی ابوبکر صدیق و از دومی عمر فاروق رضی الله عنهما می باشد.

^{۴۳۲} - بحار الانوار للمجلسی ۳۰۵/۲۷-۳۰۶ (چاپ سابق الذکر). بصائر الدرجات للصفار ص ۸۲ (چاپ سابق الذکر).

بایستی توجه داشت که اسلام بمعنای سر تسلیم فرود آوردن در برابر فرمایشات الهی می باشد. و بدین ترتیب تمام امتهایی که در دوران خود پیرو ارشادات پیامبران خویش بوده اند، مسلمان بوده و از فطرت الهی پیروی کرده اند.

ممکن است در اینجا این سؤال مطرح گردد که اگر خداوند تمام انسانها را بر فطرت اسلام یعنی فرمانبرداری از اوامر ایشان خلق می کند پس چرا بسیاری از مردمان در برابر فرمایشات ایشان سرکش و طغیانگر می گردند؟ پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) در فرمایشی در رابطه با این مسأله فرموده اند:

«هر نوازادی بر فطرت سلیم متولد می شود. سپس این پدر و مادر او هستند که او را یهودی و یا نصرانی و یا آتش پرست می سازند»^{۴۳۳}.

همانگونه که در این حدیث شنیدیم هنگامیکه نوزاد چشم به دنیا می گشاید فطرت و سرشتی با خود به همراه دارد که او را به یکتاپرستی و اطاعت از او امر الهی امر می کند. اما اگر پدر و مادر و اطرافیان و همچنین جامعه ای که او در آن بزرگ می شود راه کفر و عناد در پیش گرفته باشند، رفته رفته بر این نوزاد اثر می گذارند و بر فطرت سلیم او سرپوش کفر و معصیت گذاشته و او را به بیراهه می کشانند.

شیعه و طینت (سرشت، فطرت)

مذهب تشیع در رابطه با سرشت و فطرت انسانها نیز اعتقاد عجیب و غریبی برای خود تراشیده است. بنا بر معتقدات این مذهب، خداوند شیعیان را از گلی نیکو و با سرشتی پاک آفریده و در مقابل اهل سنت و جماعت را از گلی بد بو و با سرشتی ناپاک و خبیث خلق کرده است. اما ایشان قبل از آفرینش، این دو گل را درهم آمیخته اند. و در نتیجه همین مخلوط گشتن این دو نوع گل می باشد که یک فرد شیعی ممکن است در زندگی خود با تأثیر پذیرفتن از گل و سرشت سنی ها مرتکب گناه و معصیت

^{۴۳۳} - اخرجہ البخاری (۱/۳۴۱ و ۳/۳۰۸) و مسلم (۸/۵۳) و الطیالسی (۲۳۵۹) و احمد (۲/۳۹۳).

گردد و یا یک فرد سنی مذهب با تأثیر پذیرفتن از گل و سرشت شیعیان اعمال صالحه و نیکو انجام دهد. و در همین رابطه شیعه معتقد است در فردای قیامت خداوند افراد را بر اساس سرشت و فطرت آنها پاداش و یا عقاب خواهند داد و کاری به اعمالی که آنها در زندگی خود انجام داده اند ندارند. یعنی اینکه در روز قیامت گناهی را که یک فرد شیعی مرتکب گشته چون سبب و علت آن، گل و سرشت بدو ناپاک سنی مذهبان بوده است به گردن سنی ها خواهند انداخت. و عبادات و اعمال نیک و پسندیده ای که یک فرد سنی مذهب انجام داده چون سبب و علت آن، گل و سرشت پاک شیعیان بوده است، در میزان حسنات شیعیان قرار خواهند داد.

پس از آشنایی با این ضلالت و گمراهی مضحک بیاید ببینیم سبب بوجود آمدن و جای گرفتن آن به عنوان یکی از معتقدات مذهب تشیع چه بوده است.

ما بایستی بدانیم افساد و به بیراهه کشاندن و غرق در گناه کردن آن افراد ساده ای که تحت سرپوش حب آل بیت فریب دجالان را خورده اند، سهم بسزایی در پدید آمدن چنین اعتقادی داشته است. دجالان با خود تراشیدن این اعتقاد باطل، راه ارتکاب معاصی و ترک و واجبات دین را بر شیعیان هموار ساخته و آنها را به سوی اتباع از هوی و هوس نفسانی سوق داده و این خوش خیالی را در دل آنها می پروراند که در فردای قیامت گناهان آنها به گردن سنی ها انداخته شده و حسنات سنی ها را به آنها می بخشند و بدین ترتیب آنها نابرده رنج صاحب گنج می شوند!

علت دیگر سرسبز کردن چنین اعتقادی را می توان از روایات موجود در مراجع و مصادر شیعه دریافت. این روایات شامل سؤالاها و جوابهایی است که بین ائمه و برخی از شیعیان صورت گرفته و همگی به این مسأله اعتراف دارند که یک فرد شیعی مذهب همواره در وجود خویش نسبت به برحق بودن معتقدات خود مشکوک و متردد است. ابن بابویه از ابواسحاق لثی روایت می کند که: «به امام ابو

جعفر محمد بن علی الباقر - علیه السلام - گفتم: ای فرزند رسول الله! آیا امکان دارد مؤمن مستبصر^{۴۳۴} هنگامیکه در تدین و معرفت به کمال رسید، مرتکب زنا گردد؟ امام (ع) فرمودند: هرگز. گفتم: آیا امکان دارد شراب بنوشد؟ امام (ع) فرمودند: هرگز. گفتم: آیا امکان دارد مرتکب گناهی از گناهان کبیره و یا فاحشهای از فواحش گردد؟ امام (ع) فرمودند: هرگز. گفتم: ای فرزند رسول الله. اما من افرادی از شیعیان شما را می بینم که شراب می نوشند و راهزنی می کنند و مرتکب زنا و لواط می گردند و ربا خوار هستند و از ارتکاب سایر گناهان و فواحش هیچ ابائی ندارند. آنها همچنین در ادای نماز و زکات و روزه سهل انگار بوده و قاطع رَحِم نیز هستند. ای فرزند رسول الله! از شما تقاضا دارم علت این مسأله را برایم روشن سازید.

امام (ع) فرمودند: ای ابراهیم! آیا مسأله دیگری ترا آزرده خاطر ساخته است؟ گفتم: بله. ای فرزند رسول الله. آن دیگری بزرگتر و دردناکتر از اینها است. امام (ع) فرمودند: آن دیگری چیست؟ گفتم: ای فرزند رسول الله. من دشمنان و اعدای شما^{۴۳۵} را می بینم که نماز بسیار می خوانند و بسیاری از روزها را روزه دار هستند و زکات اموال خود را می پردازند و بر ادای حج و عمره و جهاد حریص هستند و اعمال نیکو انجام داده و به صله ارحام و اداء کردن حقوق برادران مسلمان خود پایبند هستند. و از اموال خود صدقه داده و از شرب خمر و زنا و لواط و سایر فواحش و گناهان پرهیز دارند. ای فرزند رسول الله. از شما تقاضا دارم این مسائل را برایم روشن سازید که والله این افکار

^{۴۳۴} - مراد، شخص شیعی مذهب است.

^{۴۳۵} - مراد، شخص سنی مذهب می باشد. اهل سنت و جماعت را دشمن اهل بیت دانستن چیزی جز افتراء و بهتان نمی باشد.

خواب را از چشمانم ربوده و فکر مرا همواره به خود مشغول ساخته و قلبم را آزار می دهند»^{۴۳۶}.

و شخص دیگری بنام اسحق قمی نزد ابو جعفر باقر رفته و به ایشان می گوید: «فدای شما کردم. من مؤمن موحد^{۴۳۷} را می بینم که هم عقیده من است و ولایت شما را تاج سر خود قرار داده و بین من و او کوچکترین اختلافی وجود ندارد. اما او شراب می نوشد و زناکار و هم جنس باز است. و اگر حاجتی از او بخواهم خشم و نفرت چهره اش را فرا می گیرد. در حالیکه من حاجت خود را نزد ناصبی^{۴۳۸} که مخالف عقیده من بوده و از مذهب من مطلع است بپریم، با طلاق وجه و بشاشت و لبخند از من استقبال می کند و حاجتم را در اسرع وقت بر آورده می سازد. همچنین او را بسیار نماز کار، روزه دار و خیر می یابم که زکات اموال خود را می پردازد و امنیت را اداء می کند»^{۴۳۹}.

و شخص دیگری بنام ابو بصیر نزد ابو عبدالله آمده و به ایشان می گوید: «ای فرزند رسول الله. فدای شما کردم. من نمی دانم چرا همواره غم و اندوه بدون اینکه سبب آنرا بدانم وجود مرا فرا می گیرد».

آری، هنگامیکه بسیاری از صفات الهی نثار ائمه گردند و قرآن که کتاب جاودانی هدایت بشریت است، محرف دانسته شود و سنت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که راه و روش مسلمان زیستن را به مسلمانان می آموزد زیر پا گذاشته شود و دروغگویی را تقیه نام نهاد و آنرا نه دهم دین دانست و زناکاری را صیغه امید و اجری عظیمتر از

^{۴۳۶} - علل الشرائع لابن بابویه ص ۶۰۶-۶۰۷ المكتبة الحیدریه و مطبعتها، ط: الثالثه: ۱۳۸۵هـ بحار الانوار

للمجلسی ۲۲۸/۵ - ۲۲۹ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثه ۱۴۰۳ هـ

^{۴۳۷} - مراد، فرد شیعی مذهب می باشد.

^{۴۳۸} - مراد از ناصبی شخص سنی مذهب می باشد.

^{۴۳۹} - علل الشرائع لابن بابویه ص ۴۸۹-۴۹۰ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۲۴۶/۵ -

۲۴۷ (چاپ سابق الذکر).

بزرگترین عبادات برای آن قایل شد و چشم طمع به اجر و ثواب دیگران دوخت و از مرتکب شدن هیچ گناهی به خیال خام اینکه عقاب آنرا دیگری متحمل گردد، کوچکترین خوف و بیمی نداشت و بایستی که وجدان انسان او را بیازارد و همواره با او در جدال و ستیز باشد. مگر می شود عقل و وجدان انسان در مقابل تمام این دجلها و گمراهیها ساکت بنشیند و دم بر نیاورد؟

اکنون بیایید ببینیم چگونه کلاهبرداران دجال خواسته اند با جعل روایات و نسبت دادن آنها به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از یکسو فساد و تباهی را بین شیعیان رواج دهند و از سوی دیگر به خیال خام خود جدال و ستیزی را که در وجود یک فرد شیعی مذهب با وجدان او وجود دارد از بین ببرند.

در تتمه روایت مکذوبه ای که قبلا آنرا ذکر کردیم گفته شده:

«امام (ع) در جواب فرمودند: ای اسحق! مگر شما نمی دانید از کجا پدید آمده اید؟ گفتم: خیر. ای فرزند رسول الله. شما را به خداوند سوگند می دهم مرا از این موضوع با خبر سازید. امام (ع) فرمودند: ای اسحق! هنگامیکه خداوند مخلوقات را آفرید، آبی زلال و گوارا را بر زمینی پاک به مدت هفت شبانه روز جاری ساخت. سپس آب را خشک ساخته و مقداری از بهترین قسمت آن گل را برداشت. این گل ما اهل بیت میباشد. پس از آن خداوند قسمت دیگری از پایین آن گل را برداشت که همان گل شیعیان و پیروان ما است. سپس خداوند ما را برای خود برگزید. و اگر گل شیعیان ما با حال باقی می ماند هرگز احدی از آنها مرتکب زنا و دزدی و لواط و شراب خواری نمی شد. اما خداوند آبی شور را بر زمینی ملعون به مدت هفت شبانه روز جاری ساخت. سپس آب را خشک ساخته و قسمتی از آن گل که گلی لعنت شده و سیاه و بدبو بود را برداشت و این گل همان گلی است که دشمنان ما^{۴۴۰} از آن خلق شده اند. و اگر خداوند این گل را به حال خود باقی می گذاشت شما هرگز آنها را به شکل آدمیزاد

^{۴۴۰} - مراد از دشمنان ما و شخص ناصبی اهل سنت و جماعت می باشد.

نمی دیدید و هیچکدام از آنها به شهادتین ایمان نمی آورد و اُحدی از آنها نماز روزه و حج را اداء نمی کرد. اما خالق هستی این دو گل یعنی گل شما و گل آنها را درهم آمیخت و با آن دو آب، آنها را مخلوط ساخت. پس ای اسحق! بر تو است که بدانی آن اعمال بد همچون زنا و شراب خواری و سخنان ناپسند که از برادر هم مذهب خود می بینی و می شنوی از طینت و سرشت او نیست. و به همین صورت آن اعمال صالحه همچون خوش اخلاقی و کثرت نماز و روزه و حج و صدقه که از شخص ناصبی می بینی از طینت و سرشت او نیست. من گفتم: ای فرزند رسول الله! پس در روز قیامت چه خواهد شد؟ امام (ع) فرمودند: ای اسحق! مگر می شود خداوند متعال نیکی و بدی را در یکجا جمع کند؟ در روز قیامت خداوند آثار و نشانه ایمان را از وجود آنها پاک کرده و آنها را به شیعیان و پیروان ما باز می گرداند و اثر و نشانه ناصبی را با تمام گناهان مرتکب شده از شیعیان ما برداشته و به دشمنان ما باز خواهد گرداند. و هر چیزی به جای خود باز خواهد گشت. من گفتم: ای فرزند رسول الله! فدای شما گردم آیا حسنات و نیکی های آنها در روز قیامت به ما داده شده و گناهان و بدیهای ما به پای آنها انداخته می شود؟ امام (ع) فرمودند: بله. سوگند به خداوند که همینگونه است»^{۴۱}.

رد بر این اعتقاد

می توان قبح و شناعة این اعتقاد را بزرگترین دلیل بر بطلان آن به حساب آورد. این قبح و شناعة به گونه ای است که بزرگان و سردمداران تشیع را مجبور ساخت در ایام نخستین سرسبز کردن این اعتقاد آنها بصورت بسیار مخفیانه در بین شیعیان مطرح و تبلیغ کنند. آنها مخفیانه عمل کردن خود را بدین صورت توجیه می کردند که: «اگر عوام شیعیان از این اعتقاد آگاه گردند خود را در گناهان و معاصی غوطه ور خواهند

^{۴۱} - علل الشرائع لابن بابویه ص ۴۹۰-۴۹۱ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار ۲۴۷/۵-۲۴۸ (چاپ سابق

ساخت. چون خواهند دانست در روز قیامت گناهان آنها به گردن دیگران خواهد افتاد»^{۴۲}. قبح و شناعة گروه اندکی از علمای تشیع همچون المرتضی و ابن ادریس را بر آن داشت که به انکار چنین اعتقادی پردازند^{۴۳}. اما انکار آنها نتوانست در مقابل روایات مکتوبه بسیار، خود را مطرح سازد و طولی نکشید که در زیر خروارها روایات دروغین ناپدید گشت.

بایستی دانست کلینی یکی از کسانی است که بزرگترین نقش را در انتشار یافتن این اعتقاد ایفا کرده است. او یکی از ابواب کتاب خود را «باب سرشت مؤمن و سرشت کافر» نامیده و هفت روایت دروغین را در آن جای داده است^{۴۴}. مجلسی نیز یکی دیگر از پرچمداران ترویج این گمراهی و ضلالت بوده است. او یکی از ابواب کتاب خود را «باب سرشت و میثاق»^{۴۵} نامیده و در آن شصت و هفت روایت مکتوبه جای داده است.

ما اگر بخواهیم مختصری در رد بر این اعتقاد صحبت کنیم بایستی بگوییم:

۱- این اعتقاد مخالف فرمایش الهی است که در آن بیان شده تمام مردم بر سرشت و فطرتی آفریده شده اند که آنها را به فرمانبردار بودن از او امر الهی امر می کند. معبود بر حق در سوره الروم آیه شماره ۳۰ می فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾. [الروم / ۳۰].

«رو بسوی آئین اسلام آور و از ادیان باطله روی برگردان. (رو بسوی آئین اسلام نهدان و از ادیان باطله روی برگرداندن) همان فطرت و سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن آفریده است».

^{۴۲} - الانوار النعمانية للجزائری ۲۹۵/۱ مؤسسه الاعلمی ، بیروت.

^{۴۳} - الانوار النعمانية للجزائری ۲۹۳/۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۴} - اصول الكافي للكليني ۲/۲-۶ تصحيح و تعليق: علي اكبر الغفاري ، دار الكتب الاسلاميه، طهران، ط:

الثالثة : ۱۳۸۸ هـ

^{۴۵} - بحار الانوار للمجلسی ۲۲۵/۵-۲۷۶ (چاپ سابق الذکر).

در این آیه معبود بر حق فرموده است تمام انسانها را بر یک فطرت و سرشت که همان فطرت فرمانبردار بودن از اوامر الهی است، آفریده است. این آیه کریمه به ما می گوید سخنان سردمداران شیعه که معتقد هستند خداوند فطرت انسانها را به هنگام آفریدن آنها متفاوت قرار داده اند، چیزی جز یاوه سرایی و دروغگویی نیست.

۲- براساس این اعتقاد باطل که ساخته و پرداخته سردمداران تشیع می باشد، در روز قیامت خداوند اجر و پاداش و نتیجه زحمات گروهی را به گروه دیگری می دهند و گناهان و معاصی افرادی را به گردن افراد دیگری خواهند انداخت. **آیا این اعتقاد باطل عدل الهی را زیر سؤال نمی برد؟** آیات بسیاری در قرآن مجید بر این ادعای دجالان مهر بطلان می زنند. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾. [الانعام / ۱۶۴، فطر / ۱۸، الزمر / ۷].

«بار گناه کسی را دیگری به دوش نخواهد گرفت».

و در آیه دیگری خالق هستی فرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾. [المدثر / ۳۸].

«هر شخصی در گرو عملی است که انجام داده است».

و در سوره الزلزله خداوند متعال می فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾. [الزلزلة / ۷ و ۸].

«هر کس به اندازه ذره ای کار نیک انجام دهد، پاداش آنرا خواهد دید. و هر کس به

اندازه ذره ای مرتکب عمل حرام گردد، به کیفر خود خواهد رسید».

و همچنین خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید:

﴿الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾. [غافر / ۱۷].

«امروز هر کس در مقابل آنچه (از نیک و بد) انجام داده پاداش و یا عقاب خواهد

دید. امروز هیچ ظلم و ستمی در کار نخواهد بود».

شیعه و مهدی

اهل سنت و مهدی

اهل سنت و جماعت با استدلال به احادیثی که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت شده، یکی از علامات کبیره نزدیک بودن بر پاشدن قیامت را قیام مهدی می دانند.

مهدی از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد و پس از قیام، رهبر امت اسلامی را بر عهده گرفتن و به نشر اسلام و بسط عدالت در سرتاسر دنیا می پردازد.

اما بایستی دانست بین مهدی اهل سنت و مهدی تشیع اختلافات فراوانی وجود دارد. مهمترین و اساسی ترین این اختلافات عبارتند از:

۱- مهدی اهل سنت در زمانی نزدیک به بر پا شدن قیامت متولد خواهد شد. در حالیکه مهدی شیعیان در سال ۲۵۶ هـ به دنیا آمده است.

۲- نام مهدی اهل سنت محمد بن عبدالله می باشد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در این رابطه فرموده اند: «اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی خواهد ساخت و مردی از اهل بیت من که نام او و نام پدرش با نام من و نام پدرم یکی است را بر می انگیزد. این مرد دنیا را از عدالت سیراب خواهد ساخت...»^{۴۴۶}.

^{۴۴۶} - رواه ابو داود برقم ۴۲۸۲ فی المهدی فی اول الكتاب، و الترمذی برقم ۲۲۳۱ و ۲۲۳۲ فی الفتن باب

ما جاء فی المهدی و قال الترمذی: هذا حدیث حسن صحیح. و ذکر الحدیث شیخ الاسلام ابن تیمیه فی منهاج السنه (۲۱۱/۴) و اشار الی صحته، و ذکره ایضاً الشیخ الالبانی فی سلسله الاحادیث

الصحیحه ۴۱/۴ برقم ۱۵۲۹

۲- مهدی اهل سنت و جماعت برای بسط عدل و عدالت قیام میکند. در حالیکه وظیفه اساسی مهدی شیعیان قتل عام کردن و گرفتن انتقام از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و سایر اهل سنت و جماعت می باشد^{۴۴۷}.

شیعه و مهدی

تمام فرقه ها و گروههای مختلف تشیع به وجود امامی غائب ایمان دارند. هر گروه در انتظار ظهور دوباره امام خود بسر می برد. تنها مسأله ای که در این موضوع میان این فرقه ها و گروهها اختلاف افکنده است شخصیت این امام نامرئی می باشد. زیرا هر کدام از این گروهها، امام برگزیده خود را مهدی منتظر می داند.

سبئیة اولین فرقه ای از شیعه بشمار می رود که امامت را تنها منحصر به علی بن طالب دانسته و ایشان را زنده و غائب از انظار می داند. سبئیة می گوید: «علی هرگز کشته نشده و تا آن زمان که عرب را تحت فرماندهی خود قرار نداده و عدل و عدالت را در دنیا برقرار نساخته، نخواهد مرد»^{۴۴۸}.

اعتقاد به زنده بودن امام پس از فرقه سبئیة به برخی از فرقه های کیسانیه مانند کریبیه^{۴۴۹} نیز منتقل گشت. هنگامیکه امام این فرقه یعنی محمد بن حنفیه فوت کرد، آنها وفات ایشان را انکار کرده و گفتند: «محمد بن حنفیه زنده و در کوهی بنام رضوی که بین مکه و مدینه قرار دارد بسر می برد. شیری در سمت راست و پلنگی در سمت چپ ایشان قرار دارند که تا فرا رسیدن زمان ظهور از ایشان محافظت خواهند کرد»^{۴۵۰}. این

^{۴۴۷}- این موضوع را در همین مبحث باب «مهدی پس از ظهور» به اثبات خواهیم رساند.

^{۴۴۸}- المقالات و الفرق للقمی ص ۱۹ تصحیح و تعلیق: محمد جواد مشکور، مطبعه حیدری، طهران ۱۹۶۳م. فرق الشیعه للنوبختی ص ۲۲ دار الاضواء، بیروت، ط:الثالثه: ۱۴۰۴ هـ.

^{۴۴۹}- کریبیه: فرقه ای از شیعه که پیرو ابی کریب ضریر می باشند.

^{۴۵۰}- مسائل الامامه لعبد الله بن محمد الناشی الاکبر ص ۲۶ تحقیق: یوسف فان، المعهد الالمانی للأبحاث

فرقه مدت غیبت امام خویش را هفتاد سال اعلام کرد. اما هفتاد سال سپری گشت و خبر از ظهور امام نشد.

سپس رفته رفته هر فرقه به هنگام در گذشت امام خویش، وفات او را انکار کرده و او را مهدی موعود خود دانسته و در انتظار ظهور و قیام او لحظه شماری می کرد. اما آنچه در این مسأله بین تمام فرقه ها و فرقه اثنی عشری اختلاف افکنده این است که تمام این فرقه ها، مهدی خویش را اشخاصی قرار می دادند که در بین مردم زندگی کرده و همگان او را دیده بودند. اما فرقه اثنی عشری مهدی خویش را نوزادی قرار داد که نه تنها هیچکس او را ندیده بلکه مقرب ترین افراد خانواده او، وجود چنین نوزادی را انکار می کردند. پس از این مقدمه، اکنون در مورد اینکه چگونه ایمان به مهدی غائب به اعتقادات مذهب اثنی عشری رخنه پیدا کرد و به یکی از اساسی ترین معتقدات این مذهب مبدل گشت، صحبت می کنیم.

برای پاسخ دادن به این سؤال نخست بایستی اوضاع تشیع را پس از وفات حسن عسکری مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

حسن عسکری که شیعه اثنی عشری او را امام یازدهم خود می داند در سال ۲۶۰هـ فوت کرد و همانگونه که قمی و نوبختی در کتابهای خود گفته اند: «هیچ اثر و نشانه ظاهر و آشکار که دال بر صاحب فرزند بودن ایشان باشد دیده نشد. در نتیجه میراث ایشان بین مادر و برادرشان جعفر تقسیم گردید»^{۴۵۱}. این در حالی است که شیعه امامان خویش را حجت خداوند بر مردم می داند^{۴۵۲}. و معتقد است وجود نظم و ثبات در نظام

الشرقیه، بیروت ۱۹۷۱م.

^{۴۵۱} - المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۲ تصحیح و تعلیق: محمد جواد مشکور، مطبعه حیدری، طهران

۱۹۶۳ م. فرق الشیعه للنوبختی ص ۹۶ دار الاضواء، بیروت، ط:الثالثه ۱۴۰۴ هـ

^{۴۵۲} - اصول الکافی للکلینی ۱/۱۸۸ تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، طهران،

ط:الثالثه: ۱۳۸۸ هـ

کون و هستی بسبب وجود امام می باشد. و اگر بر روی زمین امامی وجود نداشته باشد کون و هستی زیر و زبر خواهد شد^{۴۵۳}.

این اعتقاد پس از وفات امام حسن عسکری بدون اینکه فرزندی از خود بجا گذاشته باشد شیعیان را دچار فاجعه ای هولناک ساخت. چون کره زمین بدون وجود امام کما فی السابق حالت طبیعی خود را ادامه داد. و هیچ اثری از نازل شدن بلا و معصیت دیده نشد. و زمین به اندازه یک درجه بیشتر نیز تکان نخورد. این مسأله شیعیان را مات و متحیر ساخت. چون آنها باطل بودن یکی از اساسی ترین ارکان اعتقادات خود را با چشمان خویش مشاهده کردند. این مسأله همانگونه که قمی و نوبختی گفته اند شیعیان را به چهارده و یا پانزده فرقه و مذهب تقسیم کرد^{۴۵۴}. هر کدام از این فرقه ها در مورد مسأله امامت و مهدی از خود سخنی سراییدند. گروهی گفتند: «هرگز امکان ندارد امام حسن بن علی بدون بجا گذاشتن فرزند فوت کنند. چون زمین بدون وجود امام دوامی نخواهد آورد. پس ایشان فوت نکرده بلکه غیب شده اند و ایشان همان مهدی شیعیان هستند»^{۴۵۵}.

گروه دیگری امامت را پس از حسن عسکری به برادر ایشان جعفر منتقل نمودند^{۴۵۶}. برخی دیگر که این حادثه آنها را مأیوس و ناامید ساخته بود حتی امامت حسن عسکری را نیز به سبب عقیم بودن ایشان باطل دانسته و آنرا رد کردند^{۴۵۷}.

^{۴۵۳} - مصدر سابق ۱/۱۷۹.

^{۴۵۴} - فرق الشیعه للنوبختی ص ۹۶ دار الاضواء، بیروت، ط: الثالثه ۱۴۰۴. الفصول المختاره للمفید ص

۲۵۸ دار الاضواء بیروت، ط: الرابعه ۱۴۰۵ هـ. المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۲ تصحیح و تعلیق:

محمد جواد مشکور، مطبعه حیدری، طهران ۱۹۶۳ م

^{۴۵۵} - فرق الشیعه للنوبختی ص ۹۶ (چاپ سابق الذکر). المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۶ (چاپ سابق الذکر)

^{۴۵۶} - المقالات و الفرق للقمی ص ۱۱۰ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۵۷} - المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۹ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۰۰، ۱۰۱ (چاپ سابق الذکر).

فرقه دیگری گفتند: «بدون هیچ شک و تردیدی امام حسن بن علی مانند پدران خویش فوت کرده اند. و این مسأله که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند را هیچکس نمی تواند انکار کند. و همچنین بدون هیچ تردیدی ثابت شده ایشان فرزندی از خود بجا نگذاشته اند. در نتیجه پس از ایشان امامی وجود نخواهد داشت و سلسله امامت با وفات ایشان به نهایت رسیده است»^{۴۵۸}.

اما فرقه اثنی عشری که از همه این فرقه ها زرنگتر بود دست همه را از پشت بسته و این اعتقاد را برای خود تراشید که: «امام حسن عسکری صاحب فرزندی بوده است. اما به سبب ظلم و جور دستگاه حاکمه ایشان مجبور گشتند ولایت این نوزاد را مخفی نگاه دارند»^{۴۵۹}.

و بدین ترتیب شیعیان در مورد مسأله امامت و مهدی به دهها گروه و فرقه تقسیم شدند و هر گروه گفته های خود را بر حق دانسته و دیگران را گمراه پنداشتند. و برخی دیگر که در برابر این مسأله مات و مبهوت ماندند و نتوانستند سخنان هیچیک از این فرقه ها را بپذیرند گفتند: «این مسأله بر ما پوشیده مانده و ما نمی دانیم در مورد آن چه بگوییم؟»^{۴۶۰}.

سردمداران شیعه اثنی عشری بزودی در یافتند که ایمان به مهدی غائب نه تنها راه حلی برای فاجعه ای که گریبانگیر آنها شده خواهد بود بلکه فوائد عظیم دیگری نیز برای آنها به همراه خواهد داشت. به همین سبب آنها با شور و شوق فراوان به تبلیغ و دفاع از این اعتقاد پرداختند. ما قبل از سخن در مورد آنچه سبب گشت سردمداران شیعه اثنی عشری با شور و شوق فراوان از ایمان به مهدی غائب دفاع کرده و به تبلیغ

^{۴۵۸} - المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۷- ۱۰۸ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۰۵ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۵۹} - الارشاد للمفید ص ۳۸۹ مؤسسه الاعلمی بیروت، ط: الثالثه ۱۳۹۹ هـ.

^{۴۶۰} - المقالات و الفرق للقمی ص ۱۱۵-۱۱۶ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۰۸ (چاپ سابق الذکر).

آن پردازند، نخست این نکته را متذکر می گردیم که همواره در طول تاریخ به هنگام بروز انشقاق وجدایی بین گروهها و فرقه های منحرف، هر یک از آنها برای محق جلوه دادن خود دیگری را اِشَاء و رسوا می سازد. در مورد مسأله ای ایمان به غیبت مهدی نیز چون شیعیان به گروهها و فرقه های متعددی تقسیم شدند هر یک از آنها حقیقت و ماهیت گروه دیگر را بر ملا ساخت. ما از این افشاگریها می توانیم به علت حقیقی دفاع سردمداران فرقه اثنی عشری از ایمان به مهدی غائب پی ببریم. مهمترین این علتها عبارتند از:

۱- **پر کردن جیبهای خود از اموال مردمان ساده که به عنوان زکات و خمس و حق امام زمان به نواب و وکلاء روباه صفت امام غائب می پرداختند.** روایات افشاگرانه فراوانی در بطن مراجع و مصادر تشیع حکایت از این حقیقت دارند. به عنوان مثال فرقه اثنی عشریه در رد بر فرقه ای که موسی کاظم را مهدی می داند اینچنین گفته است: «به هنگام وفات ابو ابراهیم (امام موسی کاظم) هر یک از نواب و نمایندگان ایشان اموال بی کرانی در اختیار داشت. این مسأله سبب شد آنها برای محفوظ نگاه داشتن این اموال نزد خود، مرگ ایشان را انکار کرده و ایشان را مهدی غائب بدانند. زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار و علی بن اُبی حمزه سی هزار دینار در اختیار داشت»^{۴۶۱}.

در برخی از اوقات نیز سردمداران و دجالان یک فرقه برای رسیدن به منصب نمایندگی امام غائب به جان یکدیگر افتاده و همدیگر را اِشَاء و رسوا می ساختند. از میان این اشخاص می توان محمد بن علی شلمغانی را نام برد. او برای دست یافتن به منصب بابیت^{۴۶۲} با ابوالقاسم حسین بن روح به رقابت شدیدی پرداخت. اما در نهایت از او شکست خورد. و پس از شکست خوردن ماهیت خود و ابوالقاسم را اینگونه اِشَاء

^{۴۶۱} - الغیبه للطوسی ص ۴۲-۴۳ مکتبه الالفین، الکویت.

^{۴۶۲} - بنا بر معتقدات شیعه باب کسی است که با امام غائب رابطه مستقیم داشته و مشکلات و سؤالهای مردم را بر او عرضه می کند. هر باب برای خود وکلایی دارد که نمایندگان او در بین مردم هستند.

کرد: «من و ابو القاسم به خوبی می دانستیم بر سر چه با یکدیگر دست و پنجه نرم می کنیم. ما مانند لا شخورانی بودیم که بر سر مردار به جان یکدیگر افتاده باشند»^{۴۶۳}.

۲- بر پا ساختن دولت و حکمتی جدا از خلافت اسلامی.

دجالان برای تجزیه و تضعیف خلافت اسلامی نقشه های بسیار کشیده و دسیسه های فراوانی بکار گماشتند. اما به فضل الهی به آرزوی پلید خود نرسیدند. در نتیجه از حقیقت فرار کرده و خود را به افسانه و خیال دلخوش ساختند تا بتوانند پیروان خویش را از یأس و ناامیدی نجات داده و آنها را به قیام مهدی و بر پا ساختن حکومتی شیعی امیدوار سازند.

۳- دخول بسیاری از دشمنان اسلام در صف شیعه.

بسیاری از کسانی که به علت های گوناگون ظاهراً مسلمان شده اما در باطن همچنان بر ادیان گذشته خود باقی مانده بودند، انضمام به تشیع را فرصتی مناسب برای رویارویی با اسلام یافتند. بسیاری از این اشخاص در ادیان حقیقی خود، معتقد به وجود شخصیتی با مواصفاتی شبیه به مواصفات مهدی شیعه بوده اند.

مؤسس و پایه گذار اعتقاد به مهدی غائب در مذهب اثنی عشری

کسیکه نقش اساسی را در پایه گذاری این اعتقاد بعهدہ داشت شخصی است به نام عثمان بن سعید عمری. او که با کمال تستر و در پس پرده گام بر می داشت و در ظاهر فروشنده روغن بود به ترویج این اعتقاد در بین شیعیان می پرداخت که حسن عسکری فرزند چهار ساله ای داشته که از انظار و دید مردم غیبت شده است^{۴۶۴}. وی که ادعا می کرد تنها کسی است که با این امام غائب رابطه داشته و

^{۴۶۳} - الغیبه للطوسی ص ۲۴۱ مکتبه الالفین، الکویت.

^{۴۶۴} - الغیبه للطوسی ص ۲۵۸ مکتبه الالفین، الکویت.

مشکلات و سؤالهای مردم را با او در میان می گذارد، از کسانیکه به سخنان او ایمان می آوردند اموالی بعنوان زکات و حق امام می گرفت^{۴۶۵}.

جای بسی تعجب است که سردمداران شیعه ادعا می کنند در مسائل اصولی دین فقط ائمه معصومین^{۴۶۶} را می پذیرند اما در این مسأله بسیار مهم عقیدتی قول شخصی را پذیرفته اند که شک و بدبینی عظیمی نسبت به او وجود دارد. بایستی دانست همزمان با عثمان بن سعید اشخاص دیگری نیز مدعی منصب باییت شده و عثمان بن سعید را پس از دروغگو دانستن لعنت کردند. و هر کدام از این مدعیان باییت نامه ای از جیب خود به در آورده و با نسبت دادن آن به امام زمان، خود را نماینده بر حق او معرفی کرده و رقبای خویش را تکذیب می کرد. طوسی مبحثی از کتاب «الغیبه» را به ذکر اسامی این مدعیان اختصاص داده است^{۴۶۷}.

عثمان بن سعید برای خود نمایندگان و وکلایی تعیین کرده بود که برای امامت امام غائب و باییت او تبلیغات کرده و از کسانیکه فریب آنها را خوردند اموالی جمع آوری می کردند. او قبل از وفات خویش، باییت را که در آمد هنگفتی به همراه داشت به نور چشم و فرزند عزیز خود محمد بن عثمان واگذار کرد. اما سایر همکاران کلاهبردار که دندانهای خود را از قبل برای چنین لقمه چرب و نرمی تیز کرده بودند، از پذیرفتن این مسأله سر باز زده و به مخاصمه و ملاعنه با یکدیگر پرداختند. به عنوان مثال هنگامیکه از أحمد بن هلال کرخی پرسیده شد: «چرا باییت محمد بن عثمان را نمی پذیری؟ او در پاسخ گفت: من هرگز نشنیدم که امام زمان

^{۴۶۵} - الغیبه للطوسی ص ۲۱۴-۲۱۵ مکتبه الالفین، الکویت. تاریخ الغیبه الصغری لمحمد باقر الصدر ص

۳۹۶-۳۹۷ مکتبه الالفین، ط: الثالثه ۱۴۰۰هـ.

^{۴۶۶} - لازم به تذکر است اهل سنت و جماعت تنها پیامبران را آنهم در مسائل مربوط به ابلاغ دین معصوم می دانند.

^{۴۶۷} - الغیبه للطوسی ص ۲۴۴ مکتبه الالفین، الکویت.

او را به بابت انتخاب کنند. به او گفته شد: اما دیگران این مطلب را از ایشان شنیده اند. او در پاسخ گفت: شما به دنبال آنچه شنیده اید بروید. این افراد با شنیدن پاسخ أحمد بن هلال او را لعنت کرده و از او برائت جستند»^{۴۶۸}.

روایات بسیاری در مراجع و مصادر شیعه سبب حقیقتی این درگیریها و لعنت کردن ها را روشن ساخته اند. طوسی در کتاب خود می گوید: «محمد بن علی بن بلال بابت محمد بن عثمان عمری را نپذیرفت. در نتیجه بین آن دو مشاجرات شدیدی در گرفت. علت این مشاجرات و درگیریها این بود که محمد بن علی حاضر نشد اموالی را که بنام حق امام زمان از شیعیان جمع آوری کرده بود به محمد بن عثمان تحویل دهد. این مسأله سبب گشت گروهی او را لعنت کرده و از او برائت بجویند»^{۴۶۹}.

براستی اگر امام زمانی وجود می داشت چرا شیعیان را از محمد بن علی و سایر کلاهبرداران بر حذر نساخت؟ مگر نه این است که بر اساس اعتقادات شیعه امام بر تمام غیبیات احاطه دارد؟ پس چرا او شیعیان را از اینکه محمد بن علی و سایر بابها و وکلاء اموال آنها را بالا کشیده و صرف عیش و نوش خود خواهند ساخت مطلع نکرد؟ جواب این سؤال این است که این گروهها و باندهای کلاهبردار با از خود تراشیدن اعتقاد به مهدی غائب سعی کرده اند از یکسو بطلان اصل امامت که با نبودن فرزند و خلفی از حسن عسکری آشکار و نمایان گشت را سرپوش نهاده و از سوی دیگر جیبهای گشاد خود را از اموال مردمان ساده پر سازند.

در سال ۳۰۴ و یا ۳۰۵ هـ محمد بن عثمان نیز پس از در حدود نیم قرن تکیه زدن بر اریکه بابت فوت کرد و منصب پر در آمد بابت را به ابوالقاسم حسین بن

^{۴۶۸} - الغیبه للطوسی ص ۲۴۵ مکتبه الالفین، الکویت.

^{۴۶۹} - الغیبه للطوسی ص ۲۴۵ مکتبه الالفین، الکویت.

روح سپرد^{۴۷۰}. اما این بار نیز لاشخوران برای بدست یافتن به این منصب به سرو کول یکدیگر پریده و در نهایت همدیگر را رسوا ساختند. همانگونه که قبلاً نیز گفتیم محمد بن علی شلمغانی که از رقیبان سر سخت ابوالقاسم حسین بن روح به شمار می رفت پس از شکست خوردن از او، ماهیت و حقیقت خود و ابوالقاسم را اینگونه افشاء ساخت: «من و ابوالقاسم به خوبی می دانستیم بر سر چه با یکدیگر دست و پنجه نرم می کنیم. ما مانند لاشخورانی بودیم که بر سر مردار به جان یکدیگر افتاده باشند»^{۴۷۱}. آری، این دجالان کلاهدردار به اسم حق امام زمان از مردم ساده اندیش پول جمع آوری کرده و در نهایت برای اینکه این اموال را صرف عیش و نوش خود ساخته و به باب تحویل ندهند، ادعای بابت می کردند.

در سال ۳۲۶ هـ ابن روح نیز فوت کرد و در وصیت خود منصب بابت را به ابوالحسن علی بن محمد سمري واگذار کرد. در این تاریخ از غیبت امام غائب در حدود هفتاد سال گذشته و و بنا بر آنچه دجالان پیش از این به شیعیان وعده داده بودند، وقت ظهور او فرا رسیده بود. اما هیچ خبری از ظهور و قیام کسی که شیعیان او را منجی بشریت می دانند نشد. این مسأله و همچنین مشاجرات و افشاگریهای مدعیان منصب بابت، سبب فزونی یافتن شک و تردید شیعیان نسبت به حقیقت داشتن شخصیتی بنام امام غائب شد. سمري که از این موضوع بیمناک گشته بود راه احتیاط را در پیش گرفت. به همین سبب همانگونه که مصادر و مراجع شیعه اعتراف کرده اند در زمان او نسبت به سه باب قبلی نامه ها و رساله های کمتری به امام غائب نسبت داده شدند^{۴۷۲}. سمري به مدت سه سال به عنوان

^{۴۷۰} - الغیبه للطوسی ص ۲۲۳ مکتبه الالفین، الکویت . رجال الحلی للحلی ص ۱۴۹ مطبعه الحیدریه،

النجف، ط: الثالثه ۱۳۸۱ هـ

^{۴۷۱} - الغیبه للطوسی ص ۲۴۱ مکتبه الالفین، الکویت.

^{۴۷۲} - تاریخ الغیبه الصغری لمحمد باقر الصدر ص ۴۱۴ مکتبه الالفین، ط: الثالثه ۱۴۰۰ هـ

باب و نماینده بر حق منجی عالم بشریت! در بین شیعیان فرمانروایی کرد. اما همانگونه که گفتیم در ایام بابت او شیعیان نه تنها نسبت به این منصب بلکه حتی در مورد حقیقت داشتن شخصیتی بنام امام زمان نیز بدین شده بودند. به همین سبب علی بن محمد سمري صلاح ندید پس از خویش شخص معینی را به بابت برگزیند. و در جواب این سؤال اطرافیان خود که پس از شما چه کسی به بابت خواهد رسید گفت: «آنچه که تقدیر الهی است اتفاق خواهد افتاد»^{۴۷۳}.

سمري برای کاهش دادن شدت در گیریهای موجود بین مدعیان منصب بابت نقشه جدیدی ریخت. او تمام دجالان را در این سفره هفت رنگی شریک ساخت. بر اساس رساله ای که سمري آنرا به امام زمان نسبت داد پس از وفات او تمام سردمداران و عمامه به سران شیعه نمایندگان امام غائب گفته شده: «برای حل مشکلات و سؤالهای خود به راویان حدیث (محدثین و علما) مراجعه کنید. آنها حجت من بر شما و من حجت خداوند بر آنها هستم»^{۴۷۴}.

و بدین ترتیب رونده ادعای بابت و ارتباط مستقیم با امام غائب قبل از آشکار شدن کامل حقیقت و رسوا شدن دجالان بسته شد. و آنچه که دجالان آنرا غیبت صغری نامیده اند به پایان رسید.

زندگی نامه مهدی

بر اساس روایات مصادر و مراجع تشیع مهدی چنان زندگی نامه عجیب و غریبی دارد که هیچ انسان عاقل و دارای فطرت سلیم نمی تواند آنرا باور کند. ما

^{۴۷۳} - الغیبه للطوسی ص ۲۴۲ مکتبه الالفین، الکویت.

^{۴۷۴} - اکمال الدین لابن بابویه القمی ص ۴۵۱ المطبعة الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ - الغیبه للطوسی ص ۱۷۷ مکتبه الالفین، الکویت. الاحتجاج للطبرسی ص ۱۶۳ تعلیق محمد باقر الخراسان مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۴۰۱ هـ و سایل الشیعه للحر العاملی ۱۰۱/۱۸ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ

در اینجا به قصه ازدواج پدر و مادر مهدی، تولد، غیبت، ظهور و آنچه او پس از ظهور انجام می دهد اشاره خواهیم کرد.

ازدواج حسن عسکری و ملیکه مادر مهدی

قصه آشنایی این دو مانند قصه های عاشقانه قدیمی است. حسن عسکری که بنا بر معتقدات شیعه مانند سایر ائمه مطلع بر غیب می باشد، هر روز خادم خود که او را از اوصاف ملیکه با خبر ساخته و نامه ای به زبان رومی به دست او داده به بازار برده فروشان می فرستد تا در صورت رسیدن این کنیز او را صاحبش خریداری کند. بالاخره کاروان برده فروشان به شهر رسیده و خادم، ملیکه را دیده و نامه را به او می دهد. ملیکه با دیدن نامه شروع به گریه کرده و داستان زندگی خود را برای خادم بازگو می کند و به او می گوید: وی ملیکه دختر یوشع فرزند قیصر روم می باشد. او همچنین می گوید: شبی خواب دیده است رسول الله صلی الله علیه و آله نزد مسیح -علیه السلام- رفته و او را برای فرزند خود ابومحمد (حسن عسکری) خواستگاری کرده اند. و همچنین شب دیگری خواب دیده مادر حسن عسکری به همراه مریم بنت عمران -علیها السلام- با هزار خادم از خادمان بهشت به دیدن او آمدند. و مریم -علیها السلام- به او گفته: این زن سیده النساء و مادر شوهر تو است. با شنیدن این سخن ملیکه گریه کرده و از ابو محمد -علیه السلام- گله می کند که چرا به دیدن او نمی آید. و مادر حسن عسکری در جواب به او می گوید: فرزند من تا آن زمان که تو بر شرک و کفر خود باقی مانده باشی به دیدنت نخواهد آمد. و بالاخره در پایان این قصه خیالی حسن عسکری و ملیکه که برای مخفی نگاه داشتن هویت خود، نام خویش را نرگس نهاده است به همدیگر می رسند.^{۴۷۵}

^{۴۷۵} - اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۰۴ المطبعة الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ

مهدی در بطن مادر

مهدی در بطن مادر خود نیز قصه عجیب و غریبی دارد. در تمام طول نه ماه بارداری بودن ملیکه هیچ اثر و نشانه ای از حامله بودن بر او دیده نشده است. حکیمه بنت محمد عمه حسن عسکری می گوید: «روزی برای دانستن اینکه آیا ملیکه حامله است یا خیر، او را غافلگیر کرده و بر روی او پریده و او را بر شکم و کمر غلتانیدم. اما هیچ نشانه ای از حامله بودن در او ندیدم. من نزد امام حسن عسکری رفته و ماجرا را با ایشان در میان گذاشتم. ایشان در جواب به من گفتند: فردا به هنگام سپیده دم حامله بودن او بر تو آشکار خواهد گشت»^{۴۷۶}.

عجیب تر از این سخن، این است که حتی ملیکه مادر مهدی نیز تا قبل از شب زایمان، از حامله بودن خود بی خبر بوده است. در روایتی او به حکیمه چنین می گوید: «ای بانوی من، من هیچ نشانه ای از حامله بودن بر خود احساس نمی کنم»^{۴۷۷}.

ممکن است این سؤال مطرح گردد که چرا سردمداران تشیع دست به جعل چنین روایاتی زده اند؟

در جواب این سؤال بایستی گفت: جعل اینگونه روایات برای فرار و خلاصی یافتن از سخنان اهل بیت حسن عسکری از جمله برادر او جعفر می باشد که با تمام وجود، صاحب فرزند بودن برادر خود را تکذیب می کرده است. اما از آنجائیکه تمام این روایات ساخته و پرداخته دجالان می باشند، تضاد و اختلاف در تمام آنها به چشم می خورد. به عنوان مثال حکیمه که در روایت سابق الذکر روایت دیگری گفته شده که با چنین در شکم مادر سخن گفته: «من نزد امام حسن عسکری (ع) رفته و از ایشان پرسیدم: جانشین شما از کدامیک از همسرانتان خواهد بود؟ ایشان در جواب فرمودند: از سوسن. من نظری بر تمام کنیزان انداختم. هیچکدام جز سوسن اثری از حامله بودن

^{۴۷۶} - اکمال الدین لابن بابویه ص ۳۹۵-۴۰۰ (باب ما روی فی نرجس ام القائم) (چاپ سابق الذکر).

^{۴۷۷} - اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۰۴ (چاپ سابق الذکر).

بر او دیده نمی شد»^{۴۷۸}. در روایت جعلی طوسی، حکیمه به مجرد نظر افکندن به ملیکه متوجه وجود جنین می گردد. اما در روایت جعلی ابن بابویه حکیمه بر روی ملیکه پریده و او را بر زمین می غلتاند ولی هیچ اثری از حامله بودن بر او نمی بیند. طوسی در روایت خود ملیکه را سوسن می نامد. اما ابن بابویه نام نرگس بر او می نهد. و در روایات دیگری او را ریحانه و صقیل نیز نامیده اند. بله، هر دجال کذابی هر چه دلش خواست از خود می سراید و آنرا به اهل بیت نسبت می دهد و مراجع و مصادر اساسی شیعه با آغوش باز و صدر رحب تمام این اکاذیب و اراجیف را در خود جای می دهند.

رشد و نمو مهدی

قصه رشد و نمو و بزرگ شدن مهدی نیز بسیار عجیب و به دور از واقعیت می باشد. در روایتی از قول حکیمه گفته شده: «پس از چهل روز که از تولد امام گذشته بود به خانه امام حسن عسکری (ع) رفتم. در آنجا امام مهدی را در حال قدم زدن دیدم. من که در تمام زندگانیم چهره ای زیباتر از چهره ایشان و زبانی فصیح تر از زبان ایشان ندیده بودم با تعجب به ابو محمد گفتم: آقای من! من هرگز ندیده ام نوزادی چهل روزه به این درجه از کمال و رشد رسیده باشد. ایشان در جواب به من گفتند: ای عمه! مگر نمی دانی که ما ائمه، در یک روز به اندازه یک سال رشد می کنیم»^{۴۷۹}.

معلوم نیست شخصی که در یک روز اندازه یک سال رشد می کند اکنون که بنا بر معتقدات شیعه در حدود هزار و دویست سال از عمر او گذشته به چه درجه ای از رشد و کمال رسیده است ما نمی دانیم چرا کسی در آنزمان از آقای طوسی و ابن بابویه و سایر دروغپردازان نپرسیده آیا چنین معجزه ای برای احدی از پیامبران رخ داده تا شما آنرا برای احدی از ائمه مدعی شوید؟ و یا اگر چنین تخیلاتی حقیقت می داشت

^{۴۷۸} - الغیبه للطوسی ص ۱۴۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۷۹} - الغیبه للطوسی ص ۱۴۴ (چاپ سابق الذکر).

خبر آن در سرتاسر دنیا مانند توپ صدا نمی کرد و عرب و عجم و یهود و نصاری و ... به آن ایمان نمی آوردند؟ حال آنکه حقیقت داشتن چنین شخصیتی حتی برای خود شیعیان نیز مشکوک بوده و نزدیکترین وابستگان او، وجودش را تکذیب می کنند.

بنا بر معتقدات تشیع این مهدی خارق العاده طولی نمی کشد در حالیکه هیچکس او را ندیده از دید همه مردم غیب می شود.

پدر مهدی از حکیمه می خواهد تا آن زمان که او زنده است در مورد مهدی با کسی سخن نگوید. و پس از وفات او نیز تنها برخی از خواص و نزدیکان را از این موضوع آگاه سازد.^{۴۸۰}

پس از شنیدن این روایت دروغین بایستی به آقایان طوسی و ابن بابویه و سایر دجلکاران در مورد دو مسأله مهم تذکر دهیم. این دو مسأله عبارتند از :

۱- شما در مورد این موضوع که یکی از اساسی ترین معتقدات شیعه می باشد، ادعای زنی غیر معصوم را پذیرفته اید، در حالیکه شما اجماع امت اسلامی را اگر فاقد قول امامی معصوم باشد، بی اعتبار دانسته و به آن پیشیزی اهمیت نمی دهید. آیا این دو موضع گیری مختلف حکایت از تناقضی آشکار در اصول معتقدات شیعه ندارد؟

۲- بر اساس این روایت دروغین حسن عسکری از عمه خود حکیمه می خواهد مسأله تولد مهدی و غیبت او را مخفی نگاه داشته و هیچکس جز برخی از خواص و نزدیکان را از آن با خبر نسازد. این در حالی است که بنا بر معتقدات شیعه کسیکه امام خود را نشناسد، عبادت خداوند را بجا نیاورده و اگر بر این حالت بمیرد، بر کفر و نفاق مرده است.^{۴۸۱} پس نتیجه این روایت دروغین این است که حسن عسکری از عمه خود خواسته است موضوع مهدی را از شیعیان مخفی نگاه دارد تا همگی آنها خداوند را عبادت نکند باشند و بر کفر و نفاق بمیرند. و بدین ترتیب آقایان طوسی و ابن بابویه و سایر همکاران دجلکار با نسنجیده دروغ گفتن، دست خود را رو ساخته و ماهیت

^{۴۸۰} - الغیبه للطوسی ص ۱۴۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۸۱} - به اصول الکافی ۱/۱۸۱ و ۱۸۴ مراجعه شود.

خویش را برای همگان روشن ساخته اند.

زمان غیب شدن مهدی

در مورد زمان غیب شدن مهدی نیز روایات متضاد و متناقضی در مصادر و

مراجع شیعه وجود دارند.

در روایت طوسی حکیمه می گوید: «پس از اینکه سه روز از ولادت مهدی (ع) گذشته بود مشتاق دیدار ایشان شده و به خانه آنها رفتم. نخست به اتاق سوسن سرزدم ولی هیچ اثری از مهدی (ع) ندیدم. آنگاه نزد ابو محمد -علیه السلام- رفتم اما خجالت کشیدم چیزی از ایشان بپرسم. ایشان خود بدون هیچ مقدمه ای به من گفتند: ای عمه! او تا زمان فرا رسیدن وقت ظهور، در حفظ و رعایت الهی بسر می برد»^{۴۸۲}. اما در روایت دیگری گفته شده: «حکیمه پس از هفت روز، دیگر مهدی را ندید»^{۴۸۳}. و در روایت دیگری ادعا شده: «حکیمه هر چهل روز یک بار به دیدن مهدی می رفته و حتی چند روز قبل از وفات حسن عسکری نیز ایشان را دیده است»^{۴۸۴}. حکیمه می گوید: امام مهدی (ع) را دیدم اما ایشان را نشناختم. من به برادر زاده ام (امام حسن عسکری (ع) گفتم: این شخص که از من خواهی کنار او بنشینم کیست؟ ایشان گفتند: این شخص فرزند نرگس و جانشین من می باشد. شما تا چند روز دیگر مرا از دست خواهید داد. بر شما است که از او فرمانبرداری کرده و مطیع امر او باشید»^{۴۸۵}.

و بدین ترتیب هر کس هر چه دل تنگش می خواسته گفته و برای مشروعیت بخشیدن به آن، روایتی جعل کرده و شیعیان را مات و مبهوت رها ساخته است. چون بالاخره روشن نشد مهدی پس از سه روز از ولادت خود غیب شده و یا پس از یک

^{۴۸۲} - الغیبه للطوسی ص ۱۴۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۸۳} - الغیبه للطوسی ص ۱۴۴ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۸۴} - در آن هنگام عمر مهدی خیالی بایستی در حدود پنج سال بوده است.

^{۴۸۵} - اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۰۵-۴۰۶ (چاپ سابق الذکر).

هفته و یا پس از چهل روز و یا پس از پنج سال؟ این تناقض آشکار بهترین دلیل برای باطل بودن تمام این اکاذیب می باشد .

مکان غیبت مهدی

در مورد مکان غیبت مهدی نیز روایات مراجع شیعه، متضارب و متضاد هستند. در روایتی گفته شده مکان غیبت مهدی مدینه است^{۴۸۶}. در روایت دیگری او را در کوه رضوی جای داده اند^{۴۸۷}. و در اکذوبه ای دیگر دره های مکه را انتخاب کرده اند^{۴۸۸}. و در روایاتی که دعاهای زیارت مقامات ائمه را متضمن هستند، مهدی را در سرداب سامراء غیب کرده اند^{۴۸۹}. و برخی از دجالان معاصر چشمان خویش را بسته و این روایات را نادیده گرفته و گفته اند: «در هیچ روایت و یا مرجعی از مراجع شیعه گفته نشده مکان غیبت مهدی سرداب سامراء می باشد»^{۴۹۰}. و در برخی از روایات، مهدی را خانه بدوش معرفی کرده و در آنها گفته شده: «امام مهدی مکان ثابت و معینی ندارند. ایشان در بین مردم زندگی کرده و آنها را می بینند در حالیکه مردم از دیدن ایشان محروم هستند»^{۴۹۱}.

^{۴۸۶} - اصول الکافی للکلینی ۳۴۰/۱ (چاپ سابق الذکر) الغیبه للنعمانی ص ۱۲۵ مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط: الاولی ۱۴۰۳ هـ بحار الانوار للمجلسی ۱۵۳/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۸۷} - الغیبه للطوسی ص ۱۰۳ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۸۸} - تفسیر العیاشی ۵۶/۲ تصحیح و تعلیق: هاشم الرسولی المحلاتی، المكتبه العلمیه، طهران. البرهان ۸۱/۲-۸۲. بحار الانوار للمجلسی ۳۴۱/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۸۹} - مصالِح الزائر لعلی بن طاووس ص ۲۲۹، المزار الکبیر لمحمد المشهدی ص ۲۱۶. بحار الانوار للمجلسی ۱۰۲/۱۰۲-۱۰۳ (چاپ سابق الذکر). کلمه المهدی للشیرازی ص ۴۷۱-۴۷۲ مؤسسه الوفاء بیروت، ط: الثانیه ۱۴۰۳ هـ.

^{۴۹۰} - البرهان علی وجود صاحب الزمان لمحسن الامین ص ۱۰۲، دار اهل البيت، البحرین.

^{۴۹۱} - اصول الکافی للکلینی ۳۳۷/۱-۳۳۸ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للنعمانی مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط: الاولی ۱۴۰۳ هـ.

نام امام غائب

امام غائب تشیع همانگونه که هیچکس از حقیقت تولد، زندگی و مکان وجود او چیزی نمی داند نام او نیز جزء اسراری است که نباید فاش گردد. در روایتی گفته شده: «بر شما روا نیست نام ایشان را ذکر کنید»^{۴۹۲}. و در روایتی دیگر پا را از این نیز فراتر نهاده و گفته اند: «امام غائب را کسی جز شخصی کافر، به اسم ذکر نمی کند»^{۴۹۳}. به همین سبب نیز در برخی از روایات شیعه نام مهدی را بدین صورت ذکر کرده اند: م ح م د^{۴۹۴}.

اینچنین روایاتی همگی مخالف این ادعای باطل سردمداران تشیع می باشند که ائمه شیعه همگی با ذکر نام و مشخصات از قبل معین شده اند^{۴۹۵}. البته از آنجائیکه تمام این روایات جعلی بوده و دجالان خود بر این مسأله واقف هستند در بسیاری از مصادر و مراجع تشیع نام مهدی ذکر شده و به این روایات دروغین اهمیتی داده نشده است.

مدت غیبت مهدی

در مورد مدت غیبت مهدی نیز اقوال و گفته های متعدد و مختلفی وجود دارند. در روایتی دروغین منسوب به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- ادعا شده که ایشان در مورد مدت غیبت مهدی فرموده اند: «شش روز و یا شش ماه و یا شش

^{۴۹۲} - اصول کافی للکلینی ۳۳۳/۱ (چاپ سابق الذکر). الارشاد للمفید ص ۳۹۴ مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط: الثالثه ۱۳۹۹ هـ اکمال الدین لابن بابویه ص ۶۰۸ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۹۳} - اصول کافی للکلینی ۳۳۳/۱ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه ص ۶۰۷ (چاپ سابق الذکر)

^{۴۹۴} - اصول کافی للکلینی ۳۲۹/۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۹۵} - می توانید در این زمینه به کتاب اصول کافی باب «ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمه واحداً واحداً». ص ۲۸۶/۱ و ما بعد آن مراجعه کنید.

جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که سبب جعل اینگونه روایات، آرامش بخشیدن به قلبهای حیران و سرگردان شیعیان بوده که وفات حسن عسکری بدون بجا گذاشتن خلفی از خود، آنها را مات و مبهوت ساخته. دجالان روایاتی اینچنین از خود سراییده اند تا به شیعیان بگویند: مدت غیبت امام زمان بیشتر از شش سال نخواهد بود. شما این مدت اندک را صبر کنید تا امامتان ظهور کرده و دنیا را تحت فرمان خود در آورد.

اما شش سال گذشته و امام غائب همچنان غائب ماند. دجالان ناچاراً شش سال را به هفتاد سال تمدید کردند. و این هفتاد سال نیز سپری شد و آب از آب تکان نخورد. اینبار دجالان وعده صد و چهل ساله ای به شیعیان دادند. اما صد و چهل سال نیز گذشته و امام قیام نکرد. این وعده های سر خرمی که دروغ بودن آنها یکی پس از دیگری آشکار می شد شیعیان را نسبت به وجود شخصی بنام امام زمان بیشتر مشکوک ساخت. این مسأله سبب گشت دجالان پس از این، وقتی را برای ظهور امام غائب معین نکنند و ظهور او را به وقت مناسب موکول سازند^{۴۹۷}. در برخی از روایات صریحاً ذکر شده این وعده های سر خرمی برای داگرم نگاه داشتن شیعیان و به بازی گرفتن آنها بوده است. در یکی از این روایات گفته شده: «اگر به مردم گفته می شد امام پس از دویست و یا سیصد سال ظهور خواهند کرد، بسیاری از آنها از اسلام مرتد می شدند. به همین سبب به آنها گفته شد غیبت امام زیاد طول نخواهد کشید و ایشان بزودی ظهور خواهند کرد. و بدین ترتیب با دادن وعده های فرج و پیروزی قریب، مردم را استوار نگاه داشتند»^{۴۹۸}.

^{۴۹۶} - اصول الکافی للکلینی ۳۳۸/۱ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۹۷} - اصول الکافی (مع شرحه للمازندارانی) ۳۱۴/۶. الغیبه للطوسی ص ۲۶۳ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للنعمانی ص ۱۹۷ (چاپ سابق الذکر).

^{۴۹۸} - اصول الکافی للکلینی ۳۶۹/۱ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للنعمانی ص ۱۹۸ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للطوسی ص ۲۰۷ - ۲۰۸ (چاپ سابق الذکر) بحار الانوار للمجلسی ۱۰۲/۵۲ (چاپ سابق

علت غیبت مهدی

در مورد علت و سبب غیبت امام غائب گفته شده: «زراره می گوید: از ابا عبدالله -علیه السلام- شنیدم که فرمودند: قائم -علیه السلام- قبل از قیام خود، مدتی را غیبت بسر خواهند برد. من از ایشان علت این غیبت را پرسیدم. ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: او می ترسد. سپس با دست به نشانه کشته شدن به شکم خود اشاره کردند»^{۴۹۹}.

اما آیا ترس از کشته شدن می تواند دلیل قانع کننده ای برای غیبت مهدی باشد؟ همگی ما می دانیم بنا بر معتقدات تشیع، ائمه زمان وفات خود را می دانند و مرگ آنها پس از موافقت و رضایت شان صورت می پذیرد^{۵۰۰}. و همچنین تشیع ادعا می کند ائمه از تمام غیبتات گذشته و آینده باخبر بوده و هیچ مسأله ای بر آنها پوشیده نیست^{۵۰۱}. با در نظر گرفتن این مطالب چگونه شیعه می تواند ادعا کند امامی که مطلع بر هر صغیره و کبیره ای است و می داند چه هنگام اجلش به پایان می رسد و مردن او پس از موافقت و رضایت او صورت می پذیرد^{۵۰۲} از مردن و یا کشته شدن واهمه داشته است؟ مگر آقایان عثمان بن سعید و نور چشم او محمد بن عثمان و ابوالقاسم حسین بن روح و ابوالحسین علی بن محمد سمری همگی ادعا نمی کردند که با امام غائب رابطه مستقیم دارند؟ آیا یک تار مو از سر احدی از آنها کم شد؟ و مگر از زمانی که ادعا می شود مهدی در آن غایب شده تا به امروز حکومتها و

الذکر).

^{۴۹۹} - اصول الکافی للکلینی ۳۳۸/۱ (چاپ سابق الذکر). الغیبه للنعمانی ص ۱۱۸ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۴۹ (چاپ سابق الذکر).

^{۵۰۰} - اصول الکافی للکلینی ۲۵۸/۱ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۲۸۵/۲۷ (چاپ سابق الذکر).

^{۵۰۱} - اصول الکافی للکلینی ۲۶۰/۱ (چاپ سابق الذکر).

دولت های شیعه مذهب بسیاری زمام قدرت را در دست نگرفته اند که همگی مدافعان پرو پا قرص امام زمان بوده اند؟

چرا هنگامی که آل بویه بر بغداد تسلط پیدا کردند امام زمان ظهور نکرد؟
و یا چرا هنگامی که شاه اسماعیل صفوی آب رودخانه ها را از خون اهل سنت سرخ کرد، خبری از امام زمان نشد؟

و یا چرا هنگامی که کریم خان زند بر روی سکه ها نام صاحب زمان را ضرب می کرد و خود را نماینده ای او می دانست، امام غائب از غیبت خود به در نیامد؟
و یا چرا امروز که رهبران ایران خود را نایب امام زمان میدانند و مشتاقانه در انتظار ظهور او هستند، امام زمان ظهور نمی کند؟

پس می بینیم هیچ دلیل و عذر موجهی برای غیبت مهدی وجود ندارد. و ما می توانیم حقیقت این مسأله را از خانواده حسن عسکری از جمله برادر ایشان جعفر بشنویم که با تمام وجود، این مسأله را تکذیب کرده و آن را دروغ محض می دانستند.

مهدی پس از ظهور

آ- قوانین و شریعت مهدی:

روایاتی که دجالان در مورد شریعت مهدی از خود جعل کرده اند، هدف آنها که همانا دشمنی با اسلام راستین است روشن می سازند. ابن بابویه در کتاب اعتقادات می گوید: مهدی هنگام ظهور، قوانین اسلامی وراثت را باطل می سازد. او ادعا می کند امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته است: «خداوند دو هزار سال قبل از خلق اجسام بشر، ارواح آنها را با یکدیگر برادر قرار داد. و هنگامیکه قائم ما قیام می کند میراث را براساس همان قرابت و برادری تقسیم خواهد کرد و به برادری نسبی توجهی نخواهد داشت»^{۵۰۳}.

این اکذابونه نه تنها خروجی از دایره شریعت اسلامی بشمار می رود، بلکه مخالف

^{۵۰۳} - الاعتقادات لابن بابویه ص ۸۳ ط: ایران ۱۳۲۰ هـ

منطق عقل نیز می باشد. چون چگونه مؤاخاتی که بر اساس این اکذوبه دو هزار سال پیش از خلق بشر صورت گرفته و هیچکس از آن کوچکترین اطلاعی ندارد می تواند اساس تقسیم میراث به شمار رود؟

این دجالان همچین می گویند: مهدی احکام شریعت اسلامی در مورد گرفتن جزیه از اهل کتاب را زیر پا خواهد گذاشت. آنها در روایتی می گویند: «صاحب زمان بر خلاف رسول الله (ص) از اهل کتاب جزیه قبول نخواهند کرد»^{۵۰۴}. و در روایتی کفر آلود و ملحدانه گفته شده مهدی تمام احکام شریعت اسلامی را باطل کرده و قرآن را کنار می گذارد. آقای کلینی کذاب در کتاب کافی می گوید: «ابو عبدالله (ع) فرمودند: هنگامی که قائم آل محمد قیام کند، بر اساس شریعت داود و سلیمان حکم خواهد راند»^{۵۰۵}.

می توان در این گونه روایات، دست مخفی مسلمان نمایان یهودی الاصل را به وضوح مشاهده کرد که برای کاستن مقام و منزلت قرآن مجید و شریعت محمدی، ماکرانه به سعی و تلاش مشغولند. ما نمی دانیم چرا کسی پیدا نشده یقه آقای کلینی دجال را بگیرد و به او بگوید مگر مهدی یهودی است که بر اساس شریعت داود و سلیمان حکم براند؟

و در روایتی منسوب به ابو جعفر گفته شده: «قائم، کتاب و قضاوتی جدید با خود به ارمغان خواهند آورد»^{۵۰۶}.

این اراجیف و اکاذیب ملحدانه تضادی آشکار با آیات قرآن مجید دارند. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. [آل عمران / ۸۵]

^{۵۰۴} - بحار الانوار للمجلسی ۳۴۹/۵۲ (چاپ سابق الذکر)

^{۵۰۵} - اصول کافی للکلینی ۳۹۷/۱ (چاپ سابق الذکر)

^{۵۰۶} - الغیبه للنعمانی ص ۱۵۴ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۳۵۴/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

].

« و هر کس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز دین او از وی پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیان کاران خواهد بود.»

و همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾. [الإسراء/۹].

«همانا این قرآن مردم را به بهترین و استوارترین راه هدایت می کند.»

این روایات دروغین آشکار می سازند که هدف دجالان چیزی جز دشمنی با اسلام نیست. و آنها برای دست یافتن به این هدف وسیله ای بهتر از سپر قرار دادن حب اهل بیت نیافته اند.

ب- وظیفه مهدی:

روایاتی که در مراجع و مصادر تشیع در مورد قیام مهدی ذکر شده اند همگی دلالت بر این نکته دارند که ظهور مهدی برای زدودن ظلم و ستم و برپا نمودن عدل و عدالت نیست. بلکه تنها وظیفه او قتل کردن سنی ها می باشد.

در روایتی گفته شده: «اولین کاری که امام مهدی (ع) انجام می دهند این است که آن دو نفر^{۵۰۷} را از قبرهای خود بدر آورده و آنها را می سوزانند. سپس خاکسترشان را در هوا پخش کرده و مسجد را منهدم می سازند»^{۵۰۸}. و در روایت دیگری گفته شده: «امام مهدی (ع) بسوی قبر رسول الله (ص) براه می افتند. هنگامیکه ایشان به مسجد می رسند دیوار قبر را شکسته و آندو^{۵۰۹} را از قبرهایشان بدر آورده و آنها را لعنت کرده و از آنها برائت می جویند. سپس آنها را به صلیب کشیده و پس از آتش زدن اجسادشان خاکستر آنها را در هوا پخش می کنند»^{۵۱۰}.

^{۵۰۷} - مراد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می باشد.

^{۵۰۸} - بحار الانوار للمجلسی ۳۸۶/۵۲ (چاپ سابق الذکر)

^{۵۰۹} - مراد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می باشد.

^{۵۱۰} - بحار الانوار للمجلسی ۳۸۶/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

اینگونه روایات از آتش حقد و کینه ای که در سینه دجالان نسبت به این دو ابر مرد تاریخ اسلام فروزان است، خبر می دهند.

نه تنها این حقد و کینه بلکه نژاد پرستی نیز در جعل روایات مربوط به مهدی نقش داشته است. در بسیاری از روایات، عربها (بایستی توجه داشت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان همگی عرب بوده اند) مورد دشنام قرار گرفته و به آنها وعده قتل عامی که در طول تاریخ بشریت بی نظیر باشد داده شده است. نعمانی در روایتی می گوید: «حارث بن مغیره و ذریح محاربی می گویند: ابوعبدالله -علیه السلام- فرمودند: بین ما و عربها چیزی جر قتل و کستار باقی نمانده است»^{۵۱}. اما روایاتی با این مضمون این اشکال را پیش آوردند که با عربهای شیعه مذهب چکار کنند؟ به همین سبب نیز دروغپردازان مجبور شدند روایات دیگری جعل کنند و در آنها به نشر این مطلب پردازند که عربهای شیعه مذهب همگی مگر افراد انگشت شماری از مذهب تشیع روی بر خواهند گرداند^{۵۲}.

مهدی شیعه نه تنها ابوبکر و عمر بلکه ام المؤمنین عائشه صدیقه همسر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را نیز از عدل و انصاف خود بی نصیب نمی گذارد بنا بر روایتی پوچ و تو خالی «مهدی عائشه را از قبر بدر آورده و آن حدی (عقوبت شرعی) را که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بنا بر رحمت و شفقت خود بر او اجرا نکردند، بر وی پیاده کرده و او را شلاق می زند»^{۵۳}.

آن دجالی که این اکاذیب را سر هم کرده با یک تیر دو نشانه زده است. او علاوه بر اینکه همسر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را متهم به مرتکب شدن گناهی کرده که سزاوار شلاق خوردن می باشد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را نیز متهم کرده که حدود

^{۵۱} - الغیبه للنعمانی ص ۱۵۵ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۳۴۹/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۵۲} - الغیبه للنعمانی ص ۱۳۷ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۱۱۴/۵۲ (چاپ سابق الذکر)

^{۵۳} - علل الشرائع لابن بابویه ص ۵۷۹-۵۸۰ المكتبه الحیدریه و مطبعتها، ط: الثالثه ۱۳۸۵ هـ بحار

الانوار للمجلسی ۳۱۴/۵۲، ۳۱۵ (چاپ سابق الذکر).

الهی را زیر پا می گذاشته و آنرا بر خویشاوندان و آشنایان خود اجرا نمی کرده اند. این در حالی است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در حدیثی که در یکی از مراجع اهل سنت یعنی صحیح امام بخاری روایت شده فرموده اند: «به خداوند سوگند، حتی اگر دخترم فاطمه نیز مرتکب سرقت گردد دست او را قطع خواهم کرد»^{۵۴}.

پس از خواص، نوبت به عوام اهل سنت و جماعت می رسد. مهدی همگی آنها را از لب شمشیر خود می گذرانند. در روایتی گفته شده: «وای به حال مرجئه»^{۵۵}. آنها هنگام ظهور قائم ما به چه کسی پناه خواهند برد؟^{۵۶}. و در روایت دیگری گفته شده: «هنگام قیام صاحب زمان، اشخاص ناصبی^{۵۷} را نزد ایشان حاضر خواهند کرد. اگر شخص ناصبی اسلام یعنی ولایت را بپذیرد، صاحب زمان او را رها خواهد ساخت. و اگر از پذیرش ولایت سرباز زند صاحب زمان گردنش را از تن جدا خواهد کرد. مگر در صورتی که ناصبی قبول کند مانند اهل ذمه جزیه بپردازد»^{۵۸}. دروغپردازان با جعل اینگونه روایات، تشنگی خود به خون اهل سنت و جماعت را به اثبات رسانده اند. آیا با وجود چنین روایات و اعتقاداتی، دعوت بسوی وحدت و یکپارچگی بین اهل سنت و تشیع می تواند چیزی جز عوام فریبی و به بازی گرفتن مردم باشد؟ این نکته نیز در این روایت قابل تأمل است که در آن تضادی با روایتی که در آن گفته شد مهدی جزیه نمی پذیرد وجود دارد. و این تضادهای بی حد و حصر بزرگترین دلیل بر بطلان تمام این اکاذیب و اراجیف هستند.

مهدی موهوم چنان تشنه خون است که در روایتی گفته شده: «کاری جز کشتن

^{۵۴} - رواه البخاری کتاب الانبیاء ۱۵۱/۴ و کتاب فضائل الاصحاب باب ذکر اسامه بن زید ۲۱۴/۴.

^{۵۵} - مراد از مرجئه و ناصبی اهل سنت و جماعت می باشد.

^{۵۶} - الغیبه للنعمانی ص ۱۹۰ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۳۵۷/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۵۷} - مراد از مرجئه و ناصبی اهل سنت و جماعت می باشد.

^{۵۸} - تفسیر فرات للكوفی ص ۱۰۰ المطبعة الحیدریه، النجف، نشر: مکتبه الداوری، قم. بحار الانوار

للمجلسی ۳۷۳/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

ندارد. هیچکس را باقی نمی گذارد»^{۵۱۹}. و در روایت دیگری گفته شده: «توبه هیچکس را نمی پذیرد»^{۵۲۰}. و در اکذوبه دیگری گفته شده: «صاحب زمان پس از قیام، تمام نوادگان قاتلین حسین -علیه السلام- را به سبب آنچه اجدادشان انجام دادند خواهند کشت»^{۵۲۱}. دجالی که این روایت را جعل کرده گویا نمی دانسته است در قرآن آیه ای وجود دارد که معبود بر حق در آن فرموده است: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾. [فاطر / ۱۸]. «و هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی گیرد».

آری، این مهدی موهوم کاری به بسط دادن عدل و عدالت ندارد. او تنها تشنه خون اهل سنت می باشد. در روایتی گفته شده: «اگر مردم می دانستند قائم آل محمد چه کشتار و قتل عامی براه خواهند انداخت، بسیاری از آنها آرزو می کردند ایشان را نبینند. بسیاری از کسانی که ایشان را می بینند خواهند گفت: او از آل محمد نیست. اگر او از آل محمد می بود مقداری رحم و شفقت در دل او وجود می داشت»^{۵۲۲}.

رد بر افسانه های مهدی غائب

از آنچه دانستیم اهل سنت و جماعت به مقتضای نصوص شرعی و دلایل عقلی و حقایق تاریخی، معتقد هستند قصه مهدی غائب چیزی جز افسانه و خیال پردازی نیست. و همچنین دانستیم اهل بیت حسن عسکری و بسیاری از فرقه های تشیع نیز وجود مهدی را تکذیب کرده اند.

در اینجا ما به جمع آوری آنچه در لابلائی مطالب در رد بر این افسانه ذکر شد، می

پردازیم:

^{۵۱۹} - بحار الانوار للمجلسی ۲۳۱/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۵۲۰} - بحار الانوار للمجلسی ۳۴۹/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۵۲۱} - علل الشرائع لابن بابویه ص ۲۲۹ (چاپ سابق الذکر)، عیون اخبار الرضا لابن بابویه ۲۷۳/۱ ط:

ایران ۱۳۱۸ هـ بحار الانوار للمجلسی ۳۱۳/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

^{۵۲۲} - الغیبه للنعمانی ص ۱۵۴ (چاپ سابق الذکر). بحار الانوار للمجلسی ۳۵۴/۵۲ (چاپ سابق الذکر).

ما دانستیم شیعه اعتقاد دارد مهدی از زمان طفولیت در سردابی مخفی گشته و از همان هنگام او امام واجب الطاعة مسلمانان می باشد. اما اگر به نصوص شرعی مراجعه کنیم خواهیم دانست بنا بر احکام الهی، اگر این طفل وجود خارجی می داشت می بایست سرپرستی او را به ولی امر او می سپردند و تا رسیدن این طفل به سنی که خوب و بد خود را تشخیص دهد از هرگونه حق تصرف در اموال خود محروم می ماند. بنا بر این مسأله این سؤال مطرح می گردد که چگونه امکان دارد طفلی که احتیاج به تر و خشک کردن دارد و از هرگونه تصرف در اموال خود محروم است، امام معصوم و واجب الطاعة تمام مسلمانان باشد و اعتقاد به امامت او یکی از مهمترین مسائل اعتقادی محسوب گردد؟

نکته قابل توجه دیگر این است که بر اساس قوانین شرعی اگر ولی دختری مفقود گردد، برای حفظ حقوق و مصالح این دختر، صلاحیت ترویج او به حاکم و یا ولی دیگر منتقل می گردد. اما اکنون در حدود هزار و دویست سال از مفقود شدن امام غائب شیعیان یعنی کسی که که آنه نجات و رستگاری بشریت را در اتباع و پیروزی از او می دانند می گذرد و بنا بر اعتقاد آنها مهمترین و بزرگترین مصلحت است بر باد رفته است. اما با این وجود امام و ولی مسلمین همچنان در غیبت بسر برده و بزرگترین مصلحت امت را ضایع ساخته است!

همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد نه تنها اهل سنت و جماعت بلکه گروه عظیمی از شیعیانی که معاصر با این واقعه بوده و می دانستند حسن عسکری هیچ فرزندی از خود بجا نگذاشته اند، و جود مهدی را تکذیب کرده و آنرا دروغ محض می دانستند. قمی و نوبختی در اعتراف به این مسأله گفته اند: «تشیع بعد از امام حسن عسکری به گروهها و فرقه های زیادی تقسیم گردید که اکثر آنها وجود فرزند را به کلی رد می کردند»^{۵۲۳}.

شیعیانی که برای دست یافتن به حقیقت، به اکاذیب دجالان اعتماد نکرده و خود در

^{۵۲۳} - المقالات و الفرق للقمی ص ۱۰۲-۱۱۶ (چاپ سابق الذکر). فرق الشیعه للنوبختی ص ۹۶-۱۱۲

(چاپ سابق الذکر).

این مورد به تحقیق و پژوهش پرداختند، در رابطه با مهدی غائب گفته اند: «ما از هر طریق ممکن سعی کردیم اثر و نشانه هایی دال بر وجود این فرزند به دست آوریم. اما سعی و تلاش ما بی نتیجه ماند. و بایستی توجه داشت اگر روا باشد ما مدعی وجود فرزندی مستور و غائب برای حسن عسکری کردیم، این ادعا در مورد هر مرده بی خلفی روا خواهد بود. به عنوان مثال می توان در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله نیز ادعا کرد که ایشان فرزندی پیامبر از بجا گذاشته اند که از دید و انظار مردم مخفی و مستور است»^{۵۲۴}.

علاوه بر آنچه گفته شد علمای انساب و مورخین نیز همگی اتفاق نظر دارند که حسن عسکری هیچ فرزندی از خود بجا نگذاشته است.

پس از این، باز نظری بر موضع صریح و محکم اهل بیت حسن عسکری در این مورد می اندازیم. طوسی می گوید: «پس از وفات حسن عسکری برادر ایشان جعفر برای مدتی از تقسیم شدن میراث جلوگیری کرد تا معلوم شود آیا احدی از همسران و یا کنیزان امام باردار می باشد یا خیر؟ و پس از اثبات عدم باردار بودن آنها بود که جعفر به تقسیم میراث پرداخت»^{۵۲۵}. این گفتار طوسی از یکسو دلالت بر تقوی و پرهیز کاری جعفر دارد و از سوی دیگر ثابت کننده این مسأله است که او بر خلاف ادعاهای دجالان آرزو داشته برادر او خلف و فرزندی از خود بجا گذاشته باشد.

جعفر پس از اینکه یقین حاصل کرد برادرش هیچ فرزندی از خود بجا نگذاشته است، موضع بسیار محکم و شدیدی نسبت به دجالانی که از طریق ادعای وجود مهدی سعی در رسیدن به اهداف دنیوی و اضرار مردم داشتند گرفت. و حاکم وقت را از نقشه های شوم و پلید آنها آگاه ساخت^{۵۲۶}. این دلسوزیها و سینه سپر کردنهای جعفر در

^{۵۲۴} - المقالات و الفرق للقمی ص ۱۱۴-۱۱۵ (چاپ سابق الذکر)، فرق الشیعه للنوبختی ص ۱۰۳-۱۰۴

(چاپ سابق الذکر)

^{۵۲۵} - الغیبه للطوسی ص ۷۵ (چاپ سابق الذکر)

^{۵۲۶} - سفینه البحار لعباس القمی ص ۱۶۲ مؤسسه الوفاء، بیروت.

برابر دجالان سبب گردید آنها او را جعفر کذاب لقب داده^{۵۲۷} و روایات بسیاری در سرزنش و نکوهش او بسرایند. در یکی از این روایات دروغین از قول امام سجاد گفته شده: «گویا من هم اکنون جعفر کذاب را مقابل خود می بینم که طاغوت زمان خویش را وادار می کند به جستجوی امام غائب که در حفظ و امان الهی سر می برد، پردازد. آنچه جعفر را به این کار واداشته بی اطلاعی او از ولادت مهدی و حریص بودن او در به قتل رساندن ایشان برای تصاحب میراث می باشد»^{۵۲۸}. او دروغپردازی که این روایات را از خود سراییده چنان در کذب و افتراء غوطه ور بوده که خود نیز ندانسته چه گفته است؟ ما نمی دانیم چرا کسی پیدا نشده از این دروغپرداز پرسد: اگر شما ادعا می کنید مهدی وجود داشته اما جعفر از این مسأله بی خبر بوده پس چگونه می گوید او برای تصاحب میراث در پی قتل مهدی بوده است؟ مگر میشود شخصی در پی قتل انسانی باشد که از وجود و زنده بودن او اطلاعی نداشته باشد؟! به راستی وجود چنین روایتی در مراجع و مصادری که شیعه آنها را از معتبرترین مراجع خود می دانند، انسان را به شگفتی و حیرت وا می دارد. البته همان گونه که تا به حال دیده ایم سایر روایتهای موجود در این روایت و مصادر دسته کمی از این روایت ندارند!

در این روایت ادعا شد جعفر برای تصاحب کردن میراث برادر خود وجود مهدی را انکار کرده است. اما حقیقت این است که این دجالان بوده اند که برای خوردن اموال مردم تحت نام حق و سهم امام، چنین امام موهومی را از خود تراشیده اند.

طوسی برای رویارویی و مقابله با جعفر که خار چشم او و سایر همکاران دجل کارش بوده است و می گوید: «سخنان جعفر هیچ ارزش و اعتباری ندارد. چون همگی ما میدانیم او معصوم نبوده است. به همین سبب نیز در ادعاها و گفته های خود اشتباه

^{۵۲۷} - اکمال الدین لابن بابویه ص ۳۱۲ (چاپ سابق الذکر)، اصول الکافی للکلینی ۵۰۴/۱ (هامش ۲)

(چاپ سابق الذکر)، مقتبس الاثر للحائری ۳۱۴/۱۴ مؤسسه الاعلمی، بیروت.

^{۵۲۸} - اکمال الدین بابویه ص ۳۱۲ (چاپ سابق الذکر). سفینه البحار لعباس القمی ۱۶۲/۱ (چاپ سابق

ما در رابطه با این سخن آقای طوسی از ایشان می پرسیم: مگر عثمان بن سعید که افسانه مهدی غایب را از خود سرایید و خود را تنها نمانده او معرفی کرد و از این راه اموال بی کرانی را از مردمان ساده جمع آوری کرده و در جیب خود ریخت، معصوم بود که این ادعای افسانه ای او را به جان و دل شنیدید و آن را یکی از اساسیات اعتقادات تشیع قرار دادید؟ بله، ما هم می دانیم جعفر معصوم نبوده است. چون اهل سنت و جماعت کسی جز پیامبران را معصوم نمی دانند. اما اگر بخواهیم بین سخنان جعفر و عثمان بن سعید موازنه کنیم، مطمئناً بایستی سخنان جعفر را ارزش و اعتبار بیشتری دهیم. چون او از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد و علاوه بر این تمام وقائع و شواهد او را تصدیق می کنند. در حالی که عثمان بن سعید از اهل بیت نمی باشد و در عین حال ابهامات و شبهات فراوانی او را از هر سو احاطه کرده و همچنین او با این ادعا توانست اموال بی کرانی را صاحب شده و جاه و منزلت عظیمی در بین شیعیان برای خود کسب کند با توجه به این مسأله آیا می توان ادعاهای افسانه ای او را پذیرفت و سخنان یکی از چهره های برجسته اهل بیت را زیر پا گذاشت؟ آقای طوسی، شما که همیشه سنگ اهل بیت را به سینه می زنید چرا در این مورد سخنان آنها را نپذیرفتید؟ آری، شما تا آن زمان خود را پیرو اهل بیت می دانید و برای آنها اشک تمساح می ریزید که بتوانید از آنها سوء استفاده کنید. اما اگر سخن احدی از آنها سد راه شما گردد او را کذاب لقب داده و برای گفته های او کمترین ارزش و اعتباری قائل نخواهید شد.

همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم نه تنها جعفر بلکه تمام خویشاوندان و نزدیکان حسن عسکری وجود مهدی را تکذیب کرده و آنرا دروغ محض می دانستند. در روایتی گفته شده: «اسحق بن یعقوب می گوید: از محمد بن عثمان عمری خواستم نامه

ای را که در آن چند سؤال مطرح کرده بودم به خدمت مولانا صاحب زمان برساند. او پس از مدتی نامه ای به خط امام زمان (ص) بدست من داد که در آن نوشته شده بود: بایستی در مورد اهل بیت من که وجود مرا تکذیب کرده اند بگویم هیچ خویشاوندی و قرابتی بین خداوند و احدی از مردم وجود ندارد. هر کس وجود مرا انکار کند از من نیست و سرنوشت او مانند سرنوشت پسر نوح خواهد بود. و عمویم جعفر و فرزند او مانند برادران یوسف هستند...»^{۵۳۰}.

ما از این روایت می توانیم نتیجه بگیریم که اهل بیت حسن عسکری همگی با جعفر هم صدا بوده و وجود مهدی را تکذیب می کرده اند.

این روایت دروغین دو سؤال را در ذهن بوجود می آورد که جعل کننده این روایت یعنی آقای اسحق بن یعقوب بایستی به آنها پاسخ دهد:

اولا: اگر می شود این آقا لطف کند و نام مدرسه ای که امام زمان در آن درس خوانده و خواندن و نوشتن فرا گرفته را به ما بگوید. ممکن است ادعا شود فرا گرفتن خواندن و نوشتن از معجزات امام بوده است. بایستی در جواب این ادعا بگوییم: اگر قرار بود کسی با کرامات و معجزات خواندن و نوشتن یاد بگیرد پیامبر گرامی (صلی الله علیه وسلم) از همه اولی تر و شایسته تر به این معجزه بوده اند. اما همگی ما می دانیم ایشان تا آخر عمر خود خواندن و نوشتن بلد نبوده اند.

ثانیا: مگر آقای اسحق بن یعقوب قبلا امام غائب را ملاقات کرده و با چشمان خویش خط او را دیده است که اینگونه سفت و محکم می گوید نامه ای که به دست او داده شده به خط امام زمان بوده است؟

علاوه بر روایاتی که پیش از این به آنها استدلال کردیم روایات دیگری نیز در مراجع و مصادر تشیع به چشم می خورند که بطور غیر مستقیم دلالت بر آن دارند که

^{۵۳۰} - اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۵۱ (چاپ سابق الذکر). الاحتجاج للطبرسی ۲/۲۸۳ ط: النجف ۱۳۸۶ هـ و ص ۴۶۹-۴۷۰ ط: بیروت ۱۴۰۱ هـ سفینه البحار لعباس القمی ۱/۱۶۳ (چاپ سابق الذکر). مقتبس الاثر للحائری ۱۴/۳۱۶ (چاپ سابق الذکر).

حتی خود حسن عسکری نیز بر این مسأله که صاحب فرزندی نبوده صحه گذاشته اند. به عنوان مثال در روایتی گفته شده حسن عسکری در وصیت نامه خویش، اداره و سرپرستی تمام امور خود از جمله رسیدگی به صدقات و اوقاف را به مادر خویش واگذار کرده وعده ای از رجال برجسته و با تقوی را بر این وصیت شاهد قرار داده اند.^{۵۳۱}

این روایت این سؤال را مطرح می سازد که اگر واقعا حسن عسکری صاحب چنین فرزند خارق العاده ای بودند، چرا او را وصی خود قرار ندادند؟ چون کسیکه بنا بر اعتقادات شیعه امام مسلمین است و ملجأ و پناهگاه آنها می باشد و کون و هستی را تحت اختیار خود دارد، براحتی می تواند سرپرستی و اداره امور پدر خود را نیز بر عهده گیرد. و غیبت او هرگز نمی تواند سد راه این سرپرستی گردد. پس هنگامیکه حسن عسکری مادر خود را برای اداره این امور تعیین می کنند گویا با زبان حال می گویند: من هیچ فرزندی ندارم.

در پایان این مبحث به این نتیجه می رسیم که نه تنها اهل سنت و جماعت ادعای وجود داشتن فرزند خیالی حسن عسکری را رد می کنند بلکه کسانی که شیعیان آنها را رهبران خود می پندارند و همچنین بسیاری از فرقه های تشیع نیز با آنها اتفاق نظر دارند.

همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم غیبت طولانی و غیر موجه این امام که بنا بر معتقدات تشیع حجت خداوند بر مردم و بزرگترین پیشوا و رهبر امت اسلامی محسوب می گردد، خود دلیلی دیگر بر افسانه ای بودن داستان مهدی منتظر است.

^{۵۳۱} - اصول الکافی للکلینی ۵۰۵/۱ (چاپ سابق الذکر). اکمال الدین لابن بابویه ص ۴۲ (چاپ سابق الذکر) و همچنین می توانید به کتاب الغیبه للطوسی ص ۷۵ (چاپ سابق الذکر) مراجعه کنید.

شیعه و تقیه

تقیه از دیدگاه اهل سنت و جماعت

ابن حجر عسقلانی یکی از علمای برجسته اهل سنت و جماعت در تعریف تقیه چنین می گوید: «دوری جستن و اجتناب ورزیدن از آشکار ساختن معتقدات خویش را تقیه گویند»^{۵۲۲}. تقیه همچنین می تواند بر زبان راندن سخنی باشد که شخص در باطن هیچ اعتقادی به آن ندارد. و به همین سبب ابن اثیر تقیه را بدین صورت تعریف کرده است: «وانمود ساختن و اظهار خلاف آنچه شخص در باطن به آن معتقد است را تقیه گویند»^{۵۲۳}.

اکنون پس از آشنا شدن با تعریف شرعی تقیه، به ذکر نکاتی بسیار مهم پیرامون این مسأله می پردازیم:

۱- انسان مسلمان تقیه و توریه را با مشرکین و کافرانی بکار می برد که در صورت برآورده نساختن خواست آنها، او را تحت آزار و اذیت و شکنجه قرار داده و یا حتی ممکن است او را به قتل برسانند.

ابن جریر طبری -رحمت الله علیه- در تفسیر این آیه:

﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾. [آل عمران / ۲۸]. «مگر در صورتیکه از آنها (کافران) بهراسید و با آنها راه تقیه و توریه پیش گیرید». گفته است: «تقیه که خداوند متعال آنرا در این آیه ذکر کرده است فقط با کفار بکار برده می شود و نه با مسلمانان»^{۵۲۴}.

۲- با وجود اینکه تقیه کردن با کافران به هنگام تهدید و آزار و اذیت آنها، مسأله ای جائز و روا می باشد اما آنچه شایسته تر و برازنده تر است که انسان مسلمان در مقابل خواسته های نا به حق آنها ایستادگی کرده و تسلیم اوامر کافران نگردد. ابن بطال

^{۵۲۲} - فتح الباری بشرح صحیح البخاری لابن حجر العسقلانی ۳۱۴/۱۲ (کتاب الاکراه).

^{۵۲۳} - النهایه فی غریب الحدیث و الاثر لابن الاثیر ۱۹۳/۱.

^{۵۲۴} - جامع البیان فی تفسیر القرآن للطبری ۳۱۶/۶ (تحقیق شاکر).

در این رابطه می گوید: «تمام علما بر این مسأله اتفاق نظر دارند که آن مسلمانی که در مقابل تهدیدات و شکنجه های کافران ایستادگی کند و سخنان کفر آلودی را که آنها خواسته اند بر زبان خویش جاری نسازد و در این راه جان خود را از دست بدهد، اجر و ثواب افزون تری را صاحب می شود»^{۵۳۵}.

زندگانی و سیرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یاران ایشان همچون ابوبکر صدیق و بلال حبشی و شهادت سمیه مادر عمار و خیب -رضی الله عنهم أجمعین- و مقاومت آنها در برابر شکنجه ها و آزار و اذیت های مشرکین، بهترین شاهد برای این مسأله می باشد.

۲- تقيه هرگز نباید از چهار چوب زبان فراتر رفته و به اعتقادی قلبی و یا به عمل مبدل گردد.

ابن عباس -رضی الله عنهما- می گوید: «کاربرد تقيه فقط در چهار چوب زبان منحصر می گردد و قلب بایستی مالا مال ایمان باشد». و ابو العالیه در این رابطه گفته است: «تقيه کردن فقط با زبان می باشد، نه با عمل»^{۵۳۶}.

۳- تقيه کردن فقط در حالت ضرورت و تنگنایی بکار برده می شود. همانگونه که اگر شخصی از شدت گرسنگی در معرض هلاک شدن باشد، می تواند از گوشت مردار و یا خوک استفاده کرده و خود را نجات دهد.

پس از آشنایی مسأله تقيه از دیدگاه اهل سنت و جماعت اکنون به بررسی آن از دیدگاه مذهب تشیع می پردازیم.

تقيه از دیدگاه مذهب تشیع

بر خلاف آنچه در مورد دیدگاه اهل سنت و جماعت نسبت به مسأله تقيه گفته شد، در مذهب تشیع تقيه که در حقیقت نوعی دورویی و اظهار خلاف حقیقت میباشد،

^{۵۳۵} - فتح الباری بشرح صحیح البخاری لابن حجر العسقلانی ۳۱۷/۱۲ (کتاب الاکراه).

^{۵۳۶} - جامع البیان فی تفسیر القرآن للطبری ۳۱۴/۶ - ۳۱۵ (تحقیق شاکر)، فتح الباری بشرح صحیح

البخاری لابن حجر العسقلانی ۳۱۴/۱۲.

اصولی از اصول این مذهب قرار گرفته است. در روایتی از زبان جعفر صادق گفته شده: «اگر بگویم کسی که تقیه کردن را کنار بگذارد مانند کسی است که نماز خواندن را کنار گذاشته، راست گفته ام»^{۵۳۷}.

و در روایت دیگری از ایشان نقل قول شده که:

«تقیه کردن نه دهم دین است. و هر کس تقیه نکند دین ندارد»^{۵۳۸}.

و در روایتی منسوب به علی بن موسی الرضا گفته شده:

«کسیکه تقیه نکند ایمان ندارد. و بدانید عزیزترین و محبوبترین شما نزد خداوند متعال آن کسی است که بیشتر از دیگران راه تقیه و توریه را در پیش گیرد. از ایشان پرسیده شد که ای فرزند رسول الله! این مسأله تا کی به همین صورت باقی خواهد ماند؟»

ایشان پاسخ دادند: تا آن روزی که قائم ما ظهور کند. و هر کس قبل از قیام امام زمان تقیه کردن را کنار بگذارد، از ما نخواهد بود»^{۵۳۹}.

^{۵۳۷} - السرائر لابن ادریس الحلّی ص ۴۷۹ المطبعة العلمیه، قم، ط: الثانیه، ۱۳۹۰ هـ من لا یحضره الفقیه لابن بابویه ۸۰/۲ دار صعب، دار التعارف، بیروت ۱۴۰۱ هـ جامع الاخبار لابن بابویه ص ۱۱۰، ط: ایران ۱۳۵۴ هـ وسایل الشیعه للحر العاملی ۹۴/۷ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسه ۱۴۰۳ هـ بحار الانوار للمجلسی ۴۱۲/۷۵ - ۴۱۴ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ.

^{۵۳۸} - اصول الکافی للکلینی ۲۱۷/۲ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثه: ۱۳۸۸ هـ المحاسن للبرقی ص ۲۵۹، ط: ایران ۱۳۳۱ هـ وسایل الشیعه للحر العاملی ۶۰/۱۱ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسه ۱۴۰۳ هـ بحار الانوار للمجلسی ۴۲۳/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ.

^{۵۳۹} - اکمال الدین لابن بابویه ص ۳۵۵ المطبعة الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ هـ اعلام الوری للطبرسی ص ۴۰۸ تصحیح و تعلیق علی الغفاری، دار المعرفه، بیروت ۱۳۹۹ هـ کفایه الاثر لابی القاسم الرازی ص ۳۲۳، وسایل الشیعه للحر العاملی ۶۵/۱۱، ۶۶ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسه ۱۴۰۳ هـ.

ما بایستی بدانیم تقیه در دین مبین اسلام که جهاد و دعوت بسوی حق از اساسیات آن بشمار می روند، هرگز یک عادت و سلوک دائم و همگانی نیست. بلکه راه چاره ای است موقت برای فرد که با ناچاری و تنگنایی و عاجز بودن از هجرت کردن مقرون است و با از بین رفتن اکراه و فشار کافران، جائز بودن عمل کردن به آن خاتمه می یابد. اما تقیه کردن بر اساس معتقدات مذهب تشیع مسأله ای است دائمی و همگانی که هر فرد شیعی موظف به عمل کردن به آن می باشد. و در غیر این صورت از این مذهب طرد خواهد شد. ابن بابویه در کتاب اعتقادات می گوید: «تقیه کردن یکی از واجباتی است که تا زمان قیام امام عصر ترک کردن آن روا نمی باشد. و هر کس این واجب را قبل از ظهور ایشان ترک کند از مذهب امامیه مرتد گشته و خداوند متعال و پیامبر و ائمه را سر پیچی کرده است»^{۵۴۰}.

و در اکذوبه ای منسوب به حسین بن علی -رضی الله عنهما- گفته شده: «اگر تقیه نمی بود، دوست و دشمن ما از همدیگر مشخص نمی شدند»^{۵۴۱}.

روایاتی که در مراجع و مصادر مذهب تشیع در مورد تقیه روایت شده اند بیانگر این مطلب هستند که یک فرد شیعی مذهب میتواند حتی در هنگامیکه هیچ خطر و تهدیدی متوجه او نباشد، با دیگران تقیه کرده و راه دورویی و دروغگویی را در پیش گیرد. در یکی از این روایات جعلی محمد بن مسلم می گوید:

«روزی نزد ابو عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- رفتم. ابو حنیفه نیز در مجلس ایشان حضور داشت. من خطاب به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: فدای شما کردم. دیشب خواب عجیبی دیدم. ایشان فرمودند: چه خوابی دیده ای؟ مگر نمی بینی بهترین تعبیر کننده خواب در این مجلس حضور دارد. آنگاه با دست خویش به ابو حنیفه تعریف کردم. و او این خواب را برای من تعبیر کرد. ابو عبدالله با شنیدن تعبیر ابو حنیفه فرمودند: والله هدف را نشانه رفتی. پس از مدتی ابو حنیفه بر خاست و از

^{۵۴۰} - الاعتقادات لابن بابویه ص ۱۱۴-۱۱۵، ط: ایران ۱۳۲۰ هـ

^{۵۴۱} - تفسیر العسکری ص ۱۶۲ ط: مطبعه جعفری، الهند.

مجلس خارج شد. در این هنگام من خطاب به ابو عبدالله -علیه السلام- گفتم: من از تعبیر این ناصبی هیچ خوشم نیامد. ایشان در جواب فرمودند: خدا تو را بد ندهد. تعبیر ما و آنها هرگز مانند هم نخواهد بود. او خواب ترا اشتباه تعبیر کرد. من به ایشان گفتم: اما شما در حضور او قسم خوردید که هدف را نشانه رفت. ابو عبدالله -علیه السلام- فرمودند: بله من قسم خوردم که او هدف را نشانه رفت اما مراد من هدفی غیر صحیح بود»^{۵۴۲}.

براستی که جا داشت آقای کلینی دجال از لقب امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- که دلالت بر صادق بودن و راستگویی ایشان دارد خجالت کشیده و اینگونه روایات دروغین که از ایشان انسانی دور و منافق صفت می سازد را به این امام گرامی نسبت نمی داد.

همانگونه که از این روایت جعلی استنباط می شود در مذهب تشیع از پیروان خود خواسته شده حتی به هنگام عدم وجود تهدید از طرف دشمنان، راه تقیه و بوقلمون صفتی در پیش گرفته و با گفته های خود دیگران را فریب دهند. چون همانگونه که در این روایت دیدیم امام ابو حنیفه -رحمت الله علیه- هرگز خود را داوطلب تعبیر کردن خواب نساختند. بلکه امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- خود از ایشان خواستند که خواب را تعبیر کند. و همچنین همانگونه که همگی می دانیم امام ابوحنیفه -رحمت الله علیه- هرگز صاحب قدرت و نفوذ نبوده تا دیگران را تحت فشار خود قرار داده و آنها را تهدید کند.

در روایت دیگری موسی بن اشیم می گوید: «روزی خدمت ابو عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- بودم که شخصی وارد مجلس شده و از ایشان سؤالی در مورد آیه ای از قرآن مجید پرسید. ابو عبدالله -علیه السلام- پاسخ سؤال را به شخص گفتند. چیزی نگذشت که شخص دیگری وارد شده و همان سؤال را از ایشان پرسید. اما

^{۵۴۲} - روضه الکافی ۲۹۲/۸. ط: ایران.

اینبار امام جواب دیگری به شخص دادند. این مسأله مرا بسیار آزرده خاطر ساخت. به خود گفتم که چرا ابو قتاده که حتی در مورد یک واو نیز اشتباه نمی کرد را در شام ترک کردم و نزد این مرد که مرتکب چنین اشتباه بزرگی می شود آمده ام؟ در همین فکر بودم که ناگهان شخص ثالثی وارد شده و در مورد همان آیه از امام پرسید. اینبار نیز امام جوابی بر خلاف جوابهای پیشین به شخص دادند. در این هنگام بود که دانستم امام با آنها راه تقیه و توریه را در پیش گرفته است»^{۵۴۳}.

آیا آن دجالانی که این روایت را جعل کرده می تواند هدفی جز بی اعتبار ساختن فتواها و سخنان امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- داشته باشد؟ با وجود چنین روایاتی چگونه می توان به فتوهای ایشان اطمینان داشت؟ چگونه می توان تشخیص داد کدام فتوا بدون تقیه میباشد و کدامیک از باب تقیه گفته شده است؟

آری، دجالانی که چنین روایاتی را از خود ساخته اند در پشت پرده حب اهل بیت بزرگترین توهین ها را به آنها روا داشته و از آنها شخصیتهایی دورو و بوقلمون صفت ساخته اند. در یکی دیگر از این روایات اَبان بن تغلب می گوید: «شنیدم ابا عبدالله -علیه السلام- فرمودند: پدرم (محمد باقر) با بنی امیه تقیه می کرده و به همین سبب بوده که فتوا می داده است گوشت آنچه توسط باز و چرخ کشته شوند حلال می باشد. اما من تقیه نمی کنم و می گویم گوشت آنچه باز و چرخ بکشند حرام است»^{۵۴۴}.

این روایت کاذب و دروغین که اهل سنت و جماعت امام جعفر صادق را از آن بری می دانند، از پدر بزرگوار ایشان شخصیتی می سازد که برای بدست آوردن رضایت و خشنودی خلفای بنی امیه فتوهای باطل میداده است. آیا آقای کلینی هنگامیکه این روایت دروغین را نقل کرده از این نکته غافل بوده که در کتاب خویش حدیثی را از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده که در آن چنین عملی نوعی ارتداد از دین قلمداد شده است. در این روایت ادعا شده که پیامبر (صلی الله علیه

^{۵۴۳} - الکافی فی الاصول ۱/۱۶۳ ط: الهمند.

^{۵۴۴} - الفروع من الکافی باب صید البزاه و الصقور و غیر ذلک ۶/۲۰۸ ط: ایران و ۲/۸۰ ط: الهمند.

وسلم) فرموده اند: «هر کس پادشاهی را به قیمت خشم و غضب الهی از خود راضی و خشنود سازد، از دایره دین خارج شده است»^{۵۴۵}. و هیچ شکی نیست که فتوا دادن به حلال بودن آنچه خداوند متعال حرام گردانیده است، باعث خشم و غضب شدید الهی خواهد شد.

در مذهب تشیع تقیه کردن با اهل سنت و جماعت یکی از واجبات مذهب بر شمرده شده و بلاد و سرزمین آنها دار التقیه و دولت باطل نامگذاری شده است. در روایتی گفته شده: «... تقیه کردن در دار التقیه واجب است»^{۵۴۶}.

و در روایتی دیگر: «هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، نباید در دولت باطل سخنی بگوید مگر با بکار بردن تقیه»^{۵۴۷}.

دجالان همچنین ادعا می کنند امام محمد باقر -رحمت الله علیه- گفته است: «در ظاهر با آنها (اهل سنت و جماعت) بر خورد و رفتاری نیکو داشته باشید، اما در باطن به مخالفت با آنها بپردازید»^{۵۴۸}.

و در روایتی منسوب به امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته شده: «هر کدام از شما که با آنها (اهل سنت و جماعت) در صف اول نماز بخواند مانند کسی است که با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در صف اول نماز خوانده باشد»^{۵۴۹}.

دجالان حتی به نوه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) یعنی حسین بن علی -رضی الله عنهما- نیز رحم نکرده و از ایشان شخصیتی دورو و منافق صفت ساخته اند. در

^{۵۴۵} - الکافی فی الاصول باب من اطاع المخلوق فی معصیه الخالق ۳/۳۷۳ ط: ایران.

^{۵۴۶} - جامع الاخبار لابن بابویه ص ۱۱۰، ط: ایران ۱۳۵۴ هـ بحار الانوار للمجلسی ۴۱۱/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

^{۵۴۷} - جامع الاخبار لابن بابویه ص ۱۱۰، ط: ایران ۱۳۵۴ هـ بحار الانوار للمجلسی ۴۱۲/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

^{۵۴۸} - الکافی للکلینی ۲/۲۲۰ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثة ۱۳۸۸ هـ

^{۵۴۹} - بحار الانوار للمجلسی باب التقیه ۴۲۱/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

روایتی که افتخار نقل و ثبت آن به آقای کلینی رسیده اینگونه به حسین بن علی -رضی الله عنهما- اهانت شده است: «روزی شخصی منافق^{۵۵۰} به هلاکت رسید. حسین بن علی صلوات الله علیهما برای خواندن نماز بر جنازه این مرده به همراه تشیع کنندگان حرکت می کردند که ناگهان یکی از پیروان خود را دیدند. ایشان خطاب به این یار خویش فرمودند: کجا می روی؟»

مرد پاسخ داد: می خواهم خودم را از دید مردم پنهان سازم تا مجبور نگردم بر جنازه این منافق نماز بخوانم. حسین بن علی صلوات الله علیهما فرمودند: به دنبال من بیا و هر چه من گفتم تو آنرا تکرار کن.

مرد به هنگام نماز شنید که حسین بن علی صلوات الله علیهما می فرمایند: الهی! این مرده را هزاران لعنت فرست و او را به درون آتش جهنم بیافکن و عذاب شدیدت را به او بچشان. او همیشه دشمنانت را دوست داشته و با اولیاء تو دشمنی می ورزید و نسبت به اهل بیت پیامبرت در دل خود کینه می پروراند^{۵۵۱}.

ای کلینی دستت شکسته باد که روایاتی اینچنین در مورد اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) جعل کرده و به آنها اهانت کرده ای. اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همواره تقوی را شعار زندگی خویش قرار داده بودند نه تقیه و دو رویی. بر اساس همین روایات دروغین آقای حر عاملی بخشی از کتاب خود را «باب وجوب تقیه کردن با عوام»^{۵۵۲} نامیده است^{۵۵۳}.

اینگونه روایات همچنین سرشت و حقیقت کسانی که همواره شعار وحدت بین اهل سنت و تشیع را سر می دهند روشن ساخته و تقیه بودن این شعارها را به اثبات

^{۵۵۰} - مراد از منافق شخص سنی مذهب می باشد.

^{۵۵۱} - الکافی للکلینی ۹۹/۱ ط: الهند.

^{۵۵۲} - مراد از عوام ، اهل سنت و جماعت می باشد.

^{۵۵۳} - وسائل الشیعه للحر عاملی ۴۷۰/۱۱ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ،

می رسانند.

بنا بر روایات مصادر شیعه یک فرد شیعه مذهب موظف است حتی با یاران و هم کیشان خود نیز راه تقیه و دورویی را پیش گیرد و از صدق و راستی پرهیزد! در یکی از این روایات گفته شده: «به تقیه چنگ زنید و آنرا خلق و خوی خود قرار دهید و با دوستان و یاران خویش بکارش برید تا بتوانید براحتمی از آن در مقابل دشمنانتان استفاده کنید. و بدانید هر کس از این فرمایش ما سر باز زند از ما نخواهد بود»^{۵۵۴}.

شکی نیست تقیه با آن تفصیل و جزئیاتی که تشیع به آن ایمان دارد اثری بسیار بد و منفی بر فرد بجا می گذارد و سبب می شود گفتار فرد با عمل او یکی نبوده و تضادی مستمر بین ظاهر و باطن او وجود داشته باشد.

و اثر منفی دیگری که تقیه بر جامعه تشیع می گذارد، انتشار کذب و دروغگویی و خیانت در این جامعه می باشد. روایاتی در مصادر شیعه بر این مطلب مهر صحه گذاشته اند. در یکی از این روایات گفته شده:

«عبدالله بن یعفر می گوید: من به ابا عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- گفتم: من از کسانی تعجب می کنم که شما را امام و پیشوای خود نمی دانند بلکه فلانی و فلانی را رهبر خود قرار داده اند»^{۵۵۵}. اما با این وجود آنها بسیار امانتدار و راستگو و با وفا هستند. و در نقطه مقابل کسانی را می بینم که شما را پیشوای خود می دانند. اما آنها چندان راستگو و امانتدار نیستند. ابو عبدالله -علیه السلام- با شنیدن این سخن سخت بر آشفتنند و فرمودند: هر کس جز ما کسان دیگری را امام و پیشوای خود قرار

^{۵۵۴} - وسائل الشیعه للحر العاملی ۴۶۶/۱۱ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی ، دار احیاء التراث العربی، بیروت ، ط: الخامسة ۱۴۰۳ هـ بحار الانوار للمجلسی ۳۹۵/۷۵ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ

^{۵۵۵} - مراد اهل سنت و جماعت می باشد که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دو خلیفه نخست خود می دانند.

دهد، دین و مذهبی ندارد»^{۵۵۶}.

بایستی دانست وجود چنین اعتقادی در مذهب تشیع و مسطور بودن آن در مراجع و مصادر این مذهب، سبب گشته است سایر مسلمانان هیچیک از سخنان و گفته های شیعیان را باور نکرده و آنها را دروغ محض بدانند. گفته می شود: روزی یکی از بزرگان شیعه در جمعی سوگند می خورد که شیعیان تقیه کردن را کنار گذاشته و دیگر به آن عمل نمی کنند. ناگهان یکی از حاضرین در جواب او گفت: ما از کجا می دانیم شاید سوگند خوردن تو نیز تقیه باشد.

اکنون که با تفصیل و جزئیات مسأله تقیه بنا بر باورهای مذهب تشیع آشنا شدیم، در این رابطه سؤال بسیار مهمی را مطرح و به آن پاسخ می دهیم. این سؤال این است که چرا بزرگان و سردمداران مذهب تشیع، تقیه را که نوعی دورویی و فریبکاری است نه دهم مذهب خود قرار داده و منکر آنرا مرتد از مذهب می دانند؟

پاسخ این سؤال در چند نکته بسیار مهم نهفته است. این نکات عبارتند از:

۱- مذهب تشیع بر خلاف گفته های اهل بیت، ائمه خویش را معصوم دانسته و آنها را از هر گونه خطا و اشتباه مبرا می دانند. این در حالی است که در بسیاری از روایات موجود در مصادر و مراجع معتبر شیعه ثابت شده است ائمه بنا بر طبیعت و ضعف بشری خویش مرتکب برخی از اشتباهات و تناقضات شده اند. و این مسأله ثابت کننده عدم معصومیت آنها میباشد. ائمه در بسیاری از گفته های خود بر این مسأله مهر صحه گذاشته اند. به عنوان مثال: ابو عبدالله -رحمت الله علیه- در یکی از گفته های خود می گویند: «ما نیز اشتباه کرده و مرتکب گناه می شویم. سپس روبه بارگاه الهی آورده و از اشتباه خود توبه می کنیم»^{۵۵۷}. یکی از علما و بزرگان شیعه مذهب هندوستان در این رابطه می گوید: «روایاتی که از ائمه نقل شده اند چنان متضاد هستند که حتی نمی توان یک روایت را یافت که روایت دیگری بر خلاف آن وجود نداشته

^{۵۵۶} - الکافی فی الاصول ۱/۲۳۷ ط: الهند.

^{۵۵۷} - بحار الانوار للمجلسی ۲۵/۲۰۷ (چاپ سابق الذکر).

باشد. این مسأله سبب شده است برخی از شیعیان از اعتقادات بر حق خود روی بر گردانند. شیخ الطائفه طوسی نیز در ابتدای کتاب تهذیب و استبصار به این مسأله اشاره کرده است»^{۵۵۸}.

این مسأله سدی بزرگ در برابر یکی از بزرگترین ادعاهای پوچ و توخالی سردمداران شیعه یعنی ادعای عصمت ائمه بود. اما رهبران تشیع توانستند با زیرکی تمام سرپوشی برای اشتباهات و تناقضات پیدا کنند. این سرپوش نمی توانست چیزی مناسب تر از مسأله تقیه باشد. و بدین سبب نیز هست که ایمان داشتن به تقیه و فریب دادن دیگران نه دهم ایمان شیعیان را به خود اختصاص داد و منکر آن از مذهب تشیع طرد گشت!

در اینجا مناسب است به ذکر چند مثال از حوادثی که منجر به متزلزل شدن ایمان برخی از شیعیان به معصوم بودن ائمه شدند پردازیم. نوبختی در کتاب «فرق الشیعه» می گوید:

«هنگامیکه حسین بن علی -علیه السلام- به شهادت رسیدند برخی از یاران ایشان به خود گفتند: ما نمی دانیم موضع گیری حسن بن علی؟ اگر آنچه حسن بن علی انجام داد و در اوج قدرت و تحت فرمان داشتن آن سپاه عظیم خلافت را به معاویه واگذار کردند، صحیح و واجب الاتباع بوده پس قیام حسین بن علی با آن سپاه اندک در مقابل یزید خطا و اشتباه بوده است. و اگر قیام حسین بن علی صحیح و واجب الاتباع بوده پس قیام حسین بن علی با آن سپاه اندک در مقابل یزید خطا و اشتباه بوده است. و اگر قیام حسین بن علی صحیح و واجب الاتباع بوده پس کناره گیری و گوشه نشینی حسن بن علی خطا و اشتباه بوده است. این سردرگمی ها در نهایت سبب گشتند این گروه در امانت حسن و حسین مشکوک گشته و همفکر و هم عقیده عوام^{۵۵۹} گردند»^{۵۶۰}.

^{۵۵۸} - اساس الاصول لدلدار علی ص ۱۵ ط: الهمند.

^{۵۵۹} - دجالان خود را خواص و اهل سنت را عوام می نامند. یهودیان نیز خود را فرزندان و دوستان خدا و دیگران را امیین نام نهاده اند.

و در روایت دیگری منصور بن حازم می گوید:

«از ابا عبدالله -علیه السلام- پرسیدم: چرا جواب شما به سوال من با جوابتان به اشخاص دیگر که همان سؤال را از شما می پرسند تفاوت دارد؟ ایشان پاسخ دادند: ما سوالهای مردم را کم و زیاد پاسخ می دهیم»^{۵۶۱}.

شارح کافی در توضیح این سخن می گوید: «زیاد تر بودن پاسخ و فتوی هنگامی است که امام راه تقیه و توریه را در پیش گرفته باشند. و کم بودن آن به هنگام کنار گذاشتن تقیه میباشد. بایستی توجه داشت علت این مسأله فراموشی و یا جهل نیست. بلکه اینگونه فتوی دادن و پاسخ گفتن برای بقاء آنها و دور بودن از آزار و اذیت دشمنان بهتر بوده است»^{۵۶۲}.

و در روایت دیگری گفته شده:

«شخصی بنام عمر بن رباح مسأله ای را از امام محمد باقر -علیه السلام- پرسید. و ایشان پاسخ مسأله را به او گفتند. سال آینده مرد بار دیگر همان سؤال را از ایشان پرسید. اما امام -علیه السلام- اینبار جواب دیگری به مرد دادند. مرد با شنیدن پاسخ، خطاب به امام -علیه السلام- گفت: این پاسخ با فتوای سال گذشته مغایرت دارد. امام محمد باقر -علیه السلام- خطاب به مرد فرمودند: شاید ما با تو راه تقیه و توریه را در پیش گرفته ایم. مرد که این جواب او را قانع نکرده بود از مجلس امام -علیه السلام- خارج شد. او در طی راه یکی از یاران امام به نام محمد بن قیس را دید و پس از ذکر ماجرا به او گفت: خدا خوب می داند قصد من از پرسیدن این سؤال، عمل کردن به جواب آن بود. پس چرا امام با من تقیه کرده است؟ ابن قیس در جواب به او گفت: شاید در مجلس امام کسی حضور داشته که به سبب وجود او امام با تو تقیه کرده است.

^{۵۶۰} - فرق الشیعه للنوبختی ص ۴۶، ۴۷ ط: النجف.

^{۵۶۱} - اصول الکافی للکلینی ۶۵/۱ تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط:

الثالثه: ۱۳۸۸ هـ

^{۵۶۲} - شرح جامع للمازندرانی ۳۹۷/۲ المکتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۸۴ هـ

اما مرد در جواب گفت: در هیچیک از دو مجلس امسال و پارسال کسی جز من و ایشان حضور نداشت. و حقیقت مسأله این است که فتوای امام همگی شانس هستند. و چون اکنون فتوای پارسال خود را فراموش کرده، فتوایی خلاف آن به من داد. این ماجرا سبب شد عمر بن رباح از ایمان به امامت امام محمد باقر -علیه السلام- دست کشید و گفت: کسیکه فتوای شانس و غیر صحیح می دهد نمی تواند امام و پیشوای مردم باشد»^{۵۶۳}.

آری، افراط و زیاده روی در بزرگداشت و ارج نهادن به ائمه، شیعه را بر آن داشت که پا را از دایره حق بیرون نهد و امامان خویش را معصوم بداند. اما از آنجائیکه این ائمه در حقیقت افرادی مانند سایر بشر بوده و در زندگانی خود مرتکب فراموشکاریها و اشتباهاتی شده اند، شیعه مجبور گشت برای دفاع از این اعتقاد باطل خود با سر پوش گذاشتن بر اشتباهات و فراموشکاریهای ائمه مرتکب اشتباه دیگری گردد و تقیه که در حقیقت نوعی فریبکاری و اظهار خلاف واقع میباشد را یکی از اساسیات مذهب خویش قرار داده و لباس قداست بر تن آن کند.

جالب است در اینجا به قسمتی از بحث و مناقشه ای که بین یکی از علمای اهل سنت عراق بنام شیخ سویدی و عالمی از علمای تشیع بنام ملا باشی که در سال ۱۱۵۶هـ یعنی در زمان نادر شاه و به فرمان او صورت گرفت، اشاره ای داشته باشیم.

شیخ سویدی می گوید:

«بار دیگر عصر روز جمعه با ملا باشی به بحث و مناظره پرداختم، من به او گفتم: - مذهب شما چون از اجتهاد مجتهدین و علما سر چشمه نگرفته است باطل و بی پایه و اساس می باشد. ملا باشی به من پاسخ داد:

- مذهب ما متکی بر اجتهادات امام جعفر صادق (ع) است.
من در جواب به او گفتم: این سخن ادعایی بیش نیست. امام جعفر صادق

^{۵۶۳} - فرق الشیعه للنوبختی ص ۵۲ ط: استانبول.

کوچکترین نقشی در مذهب شما ندارد. شما حتی نمی توانید ادعا کنید از مذهب او مطلع هستید و آنرا می دانید.

چون شما یا بایستی معتقد به وجود تقیه و توریه در مذهب امام جعفر صادق باشید، که در این صورت نه شما و نه هیچکس دیگری می تواند به مذهب حقیقی ایشان پی ببرید. چون هر فتوا و سخن ایشان ممکن است از باب تقیه و توریه گفته شده باشد. در مذهب شما در مورد آب چاهی که نجاستی در آن ریخته شده باشد از امام جعفر صادق سه فتوی روایت شده است در یکی از این فتواها گفته شده چاه مانند دریا می باشد و هیچ چیز نمی تواند آب آنرا نجس سازد. و فتوای دیگر این است که بایستی آب چاه کاملاً خالی شود. و در فتوای سوم گفته شده بایستی به اندازه شش و یا هفت سطل از آب چاه بیرون ریخته شود. من در مورد این مسأله با یکی از علمای شما بحث و مناقشه کرده و از او پرسیدم شما که امامان خود را معصوم از هر اشتباه و خطا می دانید با این فتواهای مختلف و متفاوت چکار می کنید؟ او به من پاسخ داد: در چنین حالاتی در مذهب ما هنگامیکه شخصی به مرحله اجتهاد رسید در مورد فتواهای امام جعفر صادق به بررسی و پژوهش می پردازد تا در نهایت به صحت و درستی یکی از آنها پی برد.

من از او پرسیدم: و در مورد فتواهای دیگر چه می گوید؟ او پاسخ داد: آنها را از باب تقیه و توریه می پندارد. من بار دیگر از او پرسیدم: فرض کنیم مجتهد دیگری پس از بررسی و اجتهاد به نتیجه ای خلاف نتیجه مجتهد اول رسید و فتوای دیگری را صحیح و درست یافت. این مجتهد در مورد فتوایی که مجتهد اول آنرا صحیح و درست دانسته، چه می گوید؟ او به من پاسخ داد: آنرا از باب تقیه و توریه می پندارد. من به او گفتم: با این فرمایشات شما مذهب امام جعفر صادق در میان اجتهادات مختلف و متفاوت مجتهدین ضایع شده و بر باد می رود.. چون هر فتوای منسوب به ایشان این احتمال را با خود به همراه دارد که از باب تقیه و توریه گفته شده باشد. و هیچ دلیلی برای ترجیح دادن یکی از آنها وجود ندارد مگر اجتهادات مختلف و متفاوت مجتهدین.

پس از این سخن من، آن عالم که از جواب دادن عاجز گشته بود ساکت و آرام بر جای خود نشست. آقای ملا باشی نیز سکوت را ترجیح داده و لب نگشود.

من در ادامه سخنان خود به ملا باشی گفتم:

ب: و یا اینکه شما وجود تقیه و توریه را در مذهب امام جعفر صادق رد کنید. و در این صورت مذهب امام جعفر صادق با مذهب شما اختلاف و تفاوت پیدا می کند. چون شما همگی مؤمن و معتقد به تقیه هستید.

در اینجا بود که ملا باشی دیگر سخنی بر زبان نراند و خود را از بحث و مناقشه کنار کشید»^{۵۶۴}.

همانگونه که در سخنان شیخ سویدی به آن اشاره شد اعتقاد داشتن به تقیه سبب می گردد شیعیان هرگز نسبت به احکام مذهب خود اطمینان خاطر نداشته و در کیفیت و چگونگی عبادات خویش متردد و مشکوک باشند. این حقیقت چنان غیر قابل انکار می باشد که حتی بسیاری از بزرگان و علمای مذهب تشیع در کتابهای خویش به آن اعتراف کرده اند. به عنوان مثال یوسف بحرانی در این رابطه گفته است: «آن دسته از احکام مذهب که می توانیم در مورد آنها یقین و اطمینان کامل داشته باشیم، بسیار ناچیز و اندک می باشند. و علت این مسأله در هم آمیخته شدن روایات صحیح با روایاتی است که از باب تقیه و توریه گفته شده اند. ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نیز در کتاب کافی به این مسأله اشاره کرده اند»^{۵۶۵}.

یوسف بحرانی همچنین می گوید:

«امامان ما در مجالس مختلف، حتی در صورت عدم حضور آن انسانهای کذابی، فتوهای خود را تغییر می داده اند. و به همین سبب نیز دیده می شود آنها در مورد یک

^{۵۶۴} - مؤتمر النجف، مقتطف من مذكرات علامه العراق السيد عبدالله بن الحسين السويدي العباسي ص

مسأله واحد در مجالس مختلف فتواهای گوناگون داده اند»^{۵۶۶}.

۲- و مسأله دیگری که سهم بسزایی در قداست پیدا کردن تقیه در مذهب تشیع داشته، این است که بزرگان و سردمداران این مذهب خلافت ابوبکر و عمرو عثمان رضی الله عنهم اجمعین را باطل و تمام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را کافر و مرتد می دانند. این در حالی است که روایات بسیاری در مراجع و مصادر معتبر تشیع وجود دارند که همگی دال بر این سه نکته هستند که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- با این سه خلیفه بیعت کرده و به امامت آنها نماز می خواندند و همچنین دختر ایشان ام کلثوم همسر عمر بن الخطاب -رضی الله عنه- بوده است. و سخنان و گفته های فراوانی از ایشان و فرزندان برومندان نقل شده که در آنها ابوبکر و عمر و عثمان و سایر یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مورد مدح و ستایش فراوان قرار گرفته اند^{۵۶۷}. اینگونه روایات نقشه های بزرگان و سردمداران مذهب تشیع را بهم ریخته و وحدت و یکپارچگی حقیقی را همانگونه که بین یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وجود داشته است، برای امت اسلامی به ارمغان می آورند. این مسأله باعث کساد شدن بازار کسانی می گردد که با دگرگون جلوه دادن حقایق برای خود پیروانی کسب کرده و آنها را تحت استعمار و سوءاستفاده خویش قرار داده اند. به همین سبب نیز می باشد که تقیه مقام و منزلت ویژه ای نزد بزرگان و سردمداران مذهب تشیع پیدا کرده است تا آنها براحتی بتوانند به پیروان خویش بگویند: فرمایشات امام علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان در مورد این افراد همگی از باب تقیه و توریه گفته شده اند. و بین این دو گروه همیشه عداوت و دشمنی وجود داشته است.

البته آشکار است چنین ادعایی از دلاورانی همچون علی بن ابی طالب و فرزندان شجاع ایشان ترسویی می سازد که نه تنها جرأت ابراز عقیده خود را ندارند بلکه به

^{۵۶۶} - الحدائق الناضره لیوسف البحرانی ۵/۱.

^{۵۶۷} - به برخی از این روایات در مبحث «شیعه و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)» باب «اهل بیت و یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)» اشاره شده است.

تملق گویی از کسانی می پردازند که سردمداران تشیع آنها را کافر و مرتد دانسته اند. ببینید دجالان چگونه برای حفظ منافع خویش حتی به مقام و منزلت اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نیز رحم نکرده اند.

۲- اکنون با عاملی دیگر که باعث قداست پیدا کردن تقیه در مذهب تشیع شده است، آشنا می گردیم. همه ما می دانیم امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و فرزندان برومند ایشان همواره کسانی که خود را پیرو و شیعه ایشان دانسته اما از اوامر آنها سر پیچی می کردند را مورد سرزنش و ملامت قرار داده و در بسیاری از اوقات آنها را لعنت کرده اند. روایات بسیاری دال بر این مسأله از امیر المومنین علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان نقل شده است^{۵۶۸}. این فرمایشات باعث آبروریزی و افشا شدن آنانی شده که با سپر قرار دادن حب اهل بیت، از تعالیم اسلام روی برگردانده و آنها را نادیده گرفته اند. دجالان برای ریختن از این آبروریزی و سرپوش گذاشتن بر این روایات افشاء کننده، راه چاره ای بهتر از این نیافتند که بگویند: «ملامت کردن و لعنت فرستادن ائمه بر ما از باب تقیه بوده است و آنها در حقیقت ما را بسیار دوست داشته و برای ما دعا می کرده اند!».

آری، انزجار اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از کسانی که خود را پیرو و شیعه آنان معرفی می کردند، سبب متمسک گشتن هر چه بیشتر دجالان به تقیه و دادن جایگاه و منزلتی بس عظیم به این فریبکاری و دورویی شد.

۲- دجالان همچنین تقیه را بهترین وسیله برای زیر پا گذاشتن روایاتی که با هوی و هوس و منافع شخصی آنها سازگار نیست یافتند. آنها برای بی اعتبار ساختن اینگونه روایات و به کرسی نشاندن آنچه خود می پسندند بیشتر از این خود را زحمت نداده اند که به پیروان خویش بگویند: «این سخن را امام از باب تقیه گفته است. شما به این روایت توجهی نکنید و تنها آنچه را ما می گوئیم انجام دهید». در اینجا به ذکر چند

^{۵۶۸}- به برخی از این روایات در مبحث «شیعه و اهل بیت» باب «موضع اهل بیت نسبت به پیروان دروغین خود» اشاره شده است.

مثال در اینمورد می پردازیم:

در روایتی از روایات مذهب تشیع از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نقل شده است که: «روزی مشغول وضوء گرفتن بودم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نزد من آمدند. (این روایت ادامه پیدا می کند تا آنجا که ایشان می گویند) آنگاه من پاهایم را شستم. در این هنگام رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خطاب به من فرمودند: «ای علی! اگر می خواهی انگشتان پاهایت در آتش نسوزند، لابلای آنها را نیز دستی بکش»^{۵۶۹}.

این روایت بیانگر این مطلب است که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- بر خلاف آنچه شیعیان انجام می دهند، به هنگام وضوء گرفتن پاهای خود را می شسته اند. این عمل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب دجالان را بسیار آزرده خاطر ساخته است. چون ایشان به هنگام وضوء گرفتن همان کاری را انجام می داده اند که سنی ها انجام می دهند. همانگونه که می دانیم یکی از مهمترین اهداف سردمداران تشیع این است که اختلافات بین اهل سنت و شیعیان همواره وجود داشته باشند تا آنها بتوانند به سوء استفاده کردن از پیروان خویش ادامه دهند. به همین سبب آنها بر این روایت خط بطلان کشیده و آقای طوسی بیشتر از این خود را زحمت نداده که این عمل امیر المؤمنین را به تقیه نسبت دهد^{۵۷۰}.

او همچنین روایت دیگری از امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- در مورد شستن پاها به هنگام وضوء گرفتن را به راحتی تمام به تقیه نسبت داده و به آن پیشیزی اهمیت نمی دهد^{۵۷۱}.

و در مورد میراث، شیعه معتقد است زن از عقار یعنی زمین و خانه و اثاثیه آن ارث

^{۵۶۹} - الاستبصار للطوسی ۱/۶۵، ۶۶ تحقیق: حسن الخراسان، دار صعب، دار التعارف، بیروت، الناشر: دار

الکتب الاسلامیه، طهران ط: الثالثه ۱۳۹۰ هـ

^{۵۷۰} - مصدر سابق ۱/۶۵-۶۶.

^{۵۷۱} - مصدر سابق ۱/۶۵.

نمی برد^{۵۷۲}. این در حالی است که در روایتی که آنرا ابو یعفر نقل کرده گفته شده: «از ابا عبدالله -علیه السلام- پرسیدم: آیا شوهر از منزل و زمین همسر خود ارث می برد؟ یا اینکه او نیز مانند زن از منزل و زمین ارثی نمی برد؟ امام جعفر صادق -علیه السلام- در جواب فرمودند: مرد و زن هر دو از تمام چیزهایی که هر یک از آنها پس از مرگ خود بجا گذاشته است ارث می برند»^{۵۷۳}.

اما جناب آقای طوسی که این روایت را نپسندیده است فوراً آنرا به تقیه نسبت می دهد^{۵۷۴}.

و همچنین روایاتی در برخی از کتب معتقد مذهب تشیع وجود دارند که همگی دال بر حرام بودن ازدواج موقت (صیغه) هستند. به عنوان مثال: «زید بن علی از پدران خود و آنها از امام علی بن ابی طالب -علیه السلام- روایت کرده اند که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از روزی که جنگ خیبر در گرفت گوشت الاغ و ازدواج موقت (صیغه) را حرام گردانیدند»^{۵۷۵}. اما از آنجائیکه صیغه یکی از هوسرانیهایی است که دجالان نمی توانند براحتی از آن دست بکشند آقای حر عاملی این روایت را بی اعتبار دانسته و گفته است: «این روایت از باب تقیه گفته شده است»^{۵۷۶}.

و بدین ترتیب ایمان به تقیه به عنوان وسیله ای در دست دجالان قرار گرفته که به کمک آن آنچه را خود پسندیده اند به خورد شیعیان داده و با روایاتی که سد راه آنها

^{۵۷۲} - مصدر سابق. باب «فی ان المراه لا ترث من العقار والدور شیئاً» ۱۵۱/۴-۱۵۵.

^{۵۷۳} - مصدر سابق ۱۵۴/۴، ۱۵۵

^{۵۷۴} - مصدر سابق ۱۵۴/۴، ۱۵۵

^{۵۷۵} - تهذیب الاحکام للطوسی ۱۸۴/۲ تحقیق: حسن الخراسان، دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثه ۱۳۹۰ هـ الاستبصار للطوسی تحقیق: حسن الخراسان، دار صعب، دار التعارف، بیروت، الناشر: دار الکتب الاسلامیه، طهران، ط: الثالثه ۱۳۹۰ هـ. وسایل الشیعه للحر العاملی ۴۴۱/۷ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسه ۱۴۰۳ هـ.

^{۵۷۶} - وسائل الشیعه للحر العاملی ۴۴۱/۷ تحقیق: عبدالرحیم الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط: الخامسه ۱۴۰۳ هـ.

قرار گرفته اند را بی اعتبار ساخته اند. و به همین سبب می باشد که در اعتقادات و همچنین عباداتی که شیعیان انجام می دهند امور زیادی به چشم می خورند که با روایاتی که از ائمه نقل شده اند تضاد و دوگانگی دارند.

۵- همانگونه که قبلاً نیز به این مسأله اشاره کردیم یکی از اهداف سردمداران مذهب تشیع در طول تاریخ این بوده که اختلافات بین تشیع و اهل سنت را هر چه بیشتر دامن زده و پیروان خویش را از دیگران منعزل ساخته تا بتوانند آنها را در انحصار هر چه بیشتر خود قرار دهند. بهترین وسیله برای رسیدن به این هدف و خط بطلان کشیدن بر تمام مسائل مشترک بین اهل سنت و تشیع این بوده که روایات متضمن این مسائل همگی از باب تقیه و توریه معرفی گردند. به همین سبب بزرگان تشیع روایاتی را از خود جعل کرده و در آن از قول امام جعفر صادق -رحمت الله علیه- گفته اند:

«هر گاه سخنی از سخنان من را موافق با آنچه عوام مسلمین^{۵۷۷} به آن اعتقاد دارند یافتید، بدانید آن سخن را من از باب تقیه و توریه گفته ام. و اگر سخن من مخالف اعتقادات آنها بود بدانید که هیچ تقیه و توریه ای در آن وجود ندارد»^{۵۷۸}.

سردمداران مذهب تشیع با جعل اینگونه روایات دروغین، از شیعیان خواسته اند همواره در نقطه مقابل اهل سنت قرار گرفته و در هیچ گفتار و کرداری با آنها متحد نگردند.

در پایان این مبحث مروری بر چند آیه از قرآن مجید خواهیم داشت تا ببینیم خداوند متعال چگونه صدق و راستگویی را مورد مدح و ستایش قرار داده و مسلمانان را از نفاق و دورویی بر حذر داشته است. معبود بر حق در سوره احزاب مؤمنانی که قول حق را به گوش مردم رسانده و در این راه هیچ ترس و واهمه ای به دل راه نمی دهند را مورد مدح و ستایش قرار داده و می فرماید:

^{۵۷۷} - مراد از عوام مسلمین اهل سنت و جماعت می باشد.

^{۵۷۸} - بحار الانوار للمجلسی ۲/۲۵۲ احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ هـ و آنرا به تهذیب الاحکام نسبت داده است).

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾. [احزاب / ۳۹].

«آنانیکه رسالت الهی را (به مردم) ابلاغ کرده و تنها از او می ترسند و از کسی جز او هیچ واهمه و هراسی ندارند».

همچنین خداوند متعال پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را که گفتار و کردار ایشان الگو و سرمشقی است برای تمام مسلمانان امر کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾. [المائدة / ۶۷].

«ای پیامبر، آنچه را بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن. و اگر از این امر سر باز زنی رسالت الهی را ابلاغ نکرده ای و این را بدان که خداوند همواره تو را از گزند مردم در امان نگاه خواهد داشت».

و معبود بر حق در مورد یکی از صفات مؤمنین فرموده است:

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾. [المائدة / ۵۴]. «و از سرزنش هیچ ملامت کننده ای واهمه ای ندارند».

و در فرمایشی دیگر مؤمنین را به صدق و راستگویی امر کرده و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾. [التوبة / ۱۱۹]. «ای مؤمنین، از عذاب الهی بپرهیزید و در زمره صادقین و راستگویان قرار گیرید».

و در حدیثی که در برخی از مراجع اهل سنت و جماعت روایت شده است پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) فرموده اند: «صدق و راستگویی انسان را بسوی نیکی ها، و نیکی انسان را بسوی بهشت رهنمود می سازد. و انسان راستگو نزد خداوند متعال صدیق شمرده می شود. و کذب و دروغگویی انسان را بسوی بدی ها، و بدی انسان را بسوی جهنم می کشاند. و انسان دروغگو نزد خداوند متعال کذاب محسوب می گردد»^{۵۷۹}.

و در حدیث دیگری رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده اند:

^{۵۷۹} - متفق علیه. صحیح البخاری ۴۲۳/۱۰، صحیح مسلم (۲۶۰۷).

«بدترین انسانها، انسان دورو می باشد. او با گروهی به گونه ای برخورد می کند و با دیگران به گونه ای دیگر»^{۵۸۰}.

محمد بن زید می گوید: «گروهی به عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- گفتند: سخن ما در حضور امراء و سلاطین خلاف آن چیزی است که در غیاب آنها می گوئیم. عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- به آنها پاسخ دادند: ما در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اینچنین عملی را نفاق می دانستیم»^{۵۸۱}.

در مراجع و مصادر مذهب تشیع نیز روایات فراوانی در بیان فضیلت صدق و راستگویی نقل شده اند.

در کتاب کافی از امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- روایت شده است:

«هیچ بنده ای طعم و حلاوت ایمان را نخواهد چشید مگر اینکه به هنگام مزاح و جدیت و دروغگویی را کنار بگذارد»^{۵۸۲}.

و در یکی از معتبرترین مراجع نزد شیعیان یعنی کتاب نهج البلاغه از علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- روایت شده است:

«ایمان یعنی گفتن سخن حق در آن هنگام که بر زبان راندن آن ترا گزندی رساند. و چشم پوشیدن از کذب در آن هنگام که بر زبان راندن آن منفعتی را عایدت سازد»^{۵۸۳}.

^{۵۸۰} - متفق علیه.

^{۵۸۱} - صحیح البخاری ۱۴۹/۱۳ - ۱۵۰.

^{۵۸۲} - الکافی فی الاصول باب الکذب.

^{۵۸۳} - نهج البلاغه.

شیعه و صیغه

اهل سنت و ازدواج موقت (صیغه)

اهل سنت و جماعت با استدلال به آیات قرآن مجید و احادیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) صیغه را حرام می دانند. و معتقد هستند صیغه پس از آنکه به مدت ده سال پس از هجرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همچنان حلال باقی مانده بود، بالاخره در عام فتح یعنی در سال دهم هجری حرام گشت.

ما در شریعت اسلامی مسائل زیادی را می بینیم که در بدو ظهور اسلام مباح باقی گذاشته شدند. اما به تدریج این مسائل در شریعت اسلامی حرام گشتند. به عنوان مثال شرب خمر در زمان ظهور اسلام رواج شدیدی در بین مردم داشته است. و در تمام دوران سیزده سالی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مکه بودند حکم این مسأله همچنان به حال خود باقی بود. تا اینکه پس از هجرت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از مکه به مدینه شرب خمر با فرمایش الهی حرام گشت.

این مسأله در مورد صیغه نیز صدق می کند. در حدیثی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) می فرمایند:

«من در گذشته به شما اجازه ازدواج موقت داده بودم اما اکنون بر شما است که بدانید خداوند متعال آنرا از امروز تا روز قیامت حرام گردانیده است و هر کدام از شما که زنی صیغه ای در اختیار دارد و بایستی او را رها سازد و از آنچه به او داده چیزی پس نگیرد»^{۵۸۴}. با توجه به این فرمایش رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در می یابیم این ادعا که صیغه در زمان خلافت عمر بن الخطاب -رضی الله عنه- حرام شده، ادعایی بی اساس و مغرضانه می باشد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در فرمایشی دیگر مسلمانان را از صیغه بر حذر داشته و می فرمایند: «آگاه باشید و بدانید که صیغه از

^{۵۸۴} - صحیح مسلم للإمام مسلم ۴۵۱/۱۱ الطبعة الهندیة.

امروز تا روز قیامت حرام شده است. و هر کدام از شما در اینمورد چیزی پرداخته آنرا پس نگیرد»^{۵۸۵}.

با توجه به این فرمایشات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اهل سنت و جماعت ایمان دارند که ازدواج موقت (صیغه) پس از آنکه برای مدت طولانی در شریعت اسلامی مباح باقی مانده بود بالاخره با این فرمایشات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حرام گشت. و این فرمایشات اخیر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تمام روایاتی که بیانگر روا بودن صیغه در صدر اسلام می باشد را منسوخ کرده و آنها را در مقام استدلال فاقد اعتبار می سازند.

شیعه و ازدواج موقت (صیغه)

در مذهب تشیع بر خلاف فرمایشات الهی و رهنمودهای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و آنچه از امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- نقل شده، صیغه نه تنها بر اباحت خود باقی مانده است، بلکه آنرا یکی از عظیمترین اعمال صالحه و نیکو که انسان را از اهل بهشت می سازد دانسته شده و منکر آن کافر و دشمن اسلام و اهل بیت شمرده می شود.

دجالان در روایتی جعلی از جعفر صادق -رحمت الله علیه- نقل کرده اند که: «هر کس به رجعت^{۵۸۶} و صیغه ایمان نداشته باشد، از ما نیست»^{۵۸۷}.

و در روایت دروغین دیگری ادعا شده که امام صادق -رحمت الله علیه- گفته اند: «متعه (صیغه) جزئی از دین ما و دین اجداد ما است. هر کس به آن عمل کند، به دین ما عمل کرده و هر کس آنرا نپذیرد دین ما را نپذیرفته و پیرو دینی دیگر شده است. متعه (صیغه) تقریبی است به نیاکان و امانی است از شرک. فرزندی که از نکاح متعه بدنیا آید از فرزندی که از نکاح دائم بدنیا می آید بهتر و افضلتر است. منکر متعه

^{۵۸۵} - صحیح مسلم للامام مسلم ۴۵۱/۱۱ الطبعه الهندیه.

^{۵۸۶} - برای آشنایی بیشتر با اعتقاد به رجعت و تفصیل آن به مبحث شیعه و رجعت مراجعه کنید.

^{۵۸۷} - الصافی للکاشانی ۳۴۷/۱، من لا یحضره الفقیه ۴۵۸/۳.

مرتد و کافر و قبول کننده آن مؤمن و موحد است. متعه دو اجر دارد. اجر صدقه ای که به زن داده می شود و اجر خود متعه»^{۵۸۸}.

دجالان همچین ادعا می کنند پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده اند: «هر کس در دوران زندگانش صیغه نکرده باشد، روز قیامت بینی بریده خواهد بود»^{۵۸۹}.

در این میان برخی از علما و بزرگان شیعه برای ماست مالی کردن مسأله صیغه که بسبب وجود روایات فراوان، جرأت مردود دانستن آنرا نداشته اند صیغه را در مذهب تشیع تنها یک امر مباح معرفی کرده اند. از میان این اشخاص می توان سید محسن امین می باشد، اما این نه بدان معنا است که بر هر فرد واجب است به آن عمل کند. چون چه بسیارند اعمال مباحی که انسان از انجام دادن آنها ابراء دارد»^{۵۹۰}.

بایستی از جناب آقای عاملی پرسیده شود آیا کافر دانستن و طرد از مذهب و بریدن بینی در فردای قیامت، تنها به سبب ترک عمل مباحی است که بسیاری از انسانها از انجام دادن آن ابراء دارند؟! آقای عاملی می بایست بجای ماست مالی کردن و سرپوش گذاشتن بر این رسوایی که گریبانگیر مذهب تشیع گشته است، با شجاعت تمام به این اشتباه شیعی اعتراف کرده و شیعیان را از این عمل زشت و قبیح بر حذر می داشت.

اکنون علاوه بر روایاتی که پیش از این ذکر شد، چند روایت دیگر را نیز با یکدیگر می خوانیم تا به دروغگو بودن آقای محسن عاملی و سایر همکاران فریبکار او یقین بیشتری حاصل کنیم.

در روایتی دروغین از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نقل شده:

- «کسیکه در طول زندگی خویش یکبار صیغه کرده باشد، به مقام و منزلت حسین -
- علیه السلام- و کسیکه سه بار صیغه کرده باشد به مقام و منزلت علی بن ابی طالب -

^{۵۸۸} - تفسیر منهج الصادقین للملا الکاشانی ۴/۴۹۵

^{۵۸۹} - تفسیر منهج الصادقین للملا فتح الله الکاشانی (فارسی) ۲/۴۸۹.

^{۵۹۰} - الشیعه بین الحقیقه و الاوهام لمحسن الامین العاملی ص ۳۵۷.

علیه السلام- خواهد رسید. و کسیکه چهار بار متعه کند به مقام و منزلت من نائل خواهد آمد»^{۵۹۱}. ببینید چگونه با جعل کردن روایات و نسبت دادن آنها به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یا به اهل بیت ایشان شهوت رانان و زناکاران را در مقام و منزلت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و امیر المومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- و دو سرور جوانان اهل بهشت قرار داده اند. معلوم نیست اگر آن دجالی که این روایت را از خود ساخته می خواست برای کسیکه در زندگی خود بیش از چهار بار صیغه کرده است اجر و ثوابی تعیین کند، او را به چه مقام و منزلتی می رساند؟؟ در روایت دروغین دیگری از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) نقل شده است که:

«هر کس در طول زندگی خود یکبار صیغه کند یک سوم بدنش از آتش جهنم نجات خواهد یافت. و هر کس دوبار صیغه کند دو سوم و هر کس سه بار صیغه کند تمام بدنش از آتش جهنم نجات می یابد»^{۵۹۲}.

آیا با وجود چنین روایاتی در مصادر و مراجع مذهب تشیع کسی می تواند ادعا کند صیغه در این مذهب تنها یک مسأله محسوب می گردد؟
اکنون نظری می افکنیم به برخی از مراجع و مصادر مذهب تشیع تا با جزئیات مسأله صیغه بیشتر آشنا گردیم.

۱- می گویند: صیغه کردن، خشم و غضب الهی را به آمرزش و مغفرت تبدیل می کند.

در روایتی دروغین از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نقل کرده اند که:
«هر کس در زندگی خود برای یکبار هم که شده زنی را صیغه کند، از خشم و غضب خداوند در امان خواهد بود»^{۵۹۳}.

و در روایتی منسوب به امام محمد باقر -رحمت الله علیه- ادعا شده که ایشان گفته

^{۵۹۱} - تفسیر منهج الصادقین للملا الکاشانی ۴/۴۹۳.

^{۵۹۲} - تفسیر منهج الصادقین للملا الکاشانی ۴/۴۹۳.

^{۵۹۳} - تفسیر منهج الصادقین للملا الکاشانی ۴/۴۹۳.

اند:

«جبریل -علیه السلام- در شب اسراء و معراج خود را به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رساند و خطاب به ایشان فرمود: ای محمد! خداوند متعال می فرماید: من تمام زنان امت تو که خود صیغه می کنند تحت آمرزش و مغفرت خود قرار داده ام»^{۵۹۴}.
و در اکذوبه دیگری گفته شده:

«شخصی از امام محمد باقر -علیه السلام- پرسید: آیا کسیکه زنی را صیغه کند، اجر و ثوابی نیز خواهد داشت؟

امام -علیه السلام- در جواب فرمودند: اگر اینکار را برای دست یافتن به رضایت و خشنودی الهی و برای اظهار مخالفت با آنانیکه صیغه را قبول ندارند انجام دهد، به ازاء هر کلمه ای که با آن زن سخن گوید و به ازاء هر دستی که بسوی او دراز کند، خداوند متعال حسنه ای را به او پاداش خواهد داد. و هنگامیکه با او همبستر گردد، خداوند متعال گناهی از گناهان او را می آمرزد. و به هنگام غسل کردن به اندازه آبی که بر موهای بدنش ریخته شود به بخشش و مغفرت دست خواهد یافت»^{۵۹۵}.

۲- می گویند: کسیکه در طول زندگی خود زنی را صیغه نکند، ایمان او کامل نخواهد بود.

در روایتی دروغین که آنرا به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نسبت داده اند گفته شده: «مؤمن تا آن زمان که صیغه نکرده است، کامل نخواهد شد»^{۵۹۶}.

۲- می گویند: می توان دختران کوچک را نیز صیغه کرد.
در روایتی از روایات شیعه گفته شده: «شخصی از امام جعفر صادق -علیه السلام- پرسید: آیا می توان دختران کوچک و خردسال را صیغه کرد؟
امام -علیه السلام- فرمودند که بله. اما به این شرط که آنقدر کوچک نباشد که

^{۵۹۴} - من لا یحضره الفقیه لابن بابویه القمی ۴/۶۳.

^{۵۹۵} - من لا یحضره الفقیه لابن بابویه القمی ۳/۳۶۶.

^{۵۹۶} - من لا یحضره الفقیه لابن بابویه القمی ۳/۳۶۶.

فریب بخورد.

شخص پرسید: او از چند سالگی دیگر فریب نخواهد خورد؟
امام -علیه السلام- فرمودند: از ده سالگی»^{۵۹۷}.

۴- می گویند: برای صیغه کردن دختر بکر (باکره)، احتیاجی به رضایت ولی او نیست.

حلی در کتاب فقهی مشهور خود می گوید: «دختر بالغ چه باکره باشد و چه بیوه، می تواند خود را صیغه کند و ولی او حق هیچگونه مخالفت و اعتراضی ندارد»^{۵۹۸}. و طوسی می گوید: «مرد می تواند بدون اجازه پدر دختر و بدون شاهد و به صورت غیر علنی، او را صیغه کند»^{۵۹۹}.

با در نظر گرفتن و ربط دادن مسأله سوم به مسأله چهارم می توان به این نتیجه رسید که در مذهب تشیع یک مرد فاسق و فاجر میتواند با دادن شیرینی و اسباب بازی به دختر بچه ده ساله ای او را فریب دهد و بدون اطلاع ولی امر دختر بچه، او را به صیغه خود در آورده و دامان او را لکه دار سازد. و پس از آن ولی امر دختر حق هیچگونه شکایتی ندارد. بلکه بایستی با افتخار تمام و به امید کسب اجر و ثواب! به این ذلت و رسوایی تن در دهد و دم بر نیاورد!

بسیار تلخ و رنج آور است که بزرگان و سردمداران مذهب تشیع تمام این ذلت و خواریها را به عنوان اسلام ناب محمدی و حب اهل بیت به خورد پیروان خود داده اند.

۵- می گویند: میتوان زن را فقط برای یکبار جماع کردن (همبستر شدن) صیغه کرد.

در یکی از روایات شیعه گفته شده: «شخصی از امام دهم علیه السلام پرسید: آیا می توان زنی را فقط برای یک بار جماع کردن (آمیزش)، صیغه کرد؟ امام -علیه

^{۵۹۷} - الاستبصار للطوسی ۱۴۵/۳، تهذیب الاحکام للطوسی ۲۵۵/۷، الفروع من الکافی ۴۶۳/۵.

^{۵۹۸} - شرائع الاسلام لنجم الدین الحلی ۱۸۶/۲ ط طهران ۱۳۷۷ هـ.

^{۵۹۹} - النهایه للطوسی ص ۴۹۰.

السلام- در جواب فرمودند: «بله».

همین سؤال از امام جعفر صادق پرسیده شد و ایشان در جواب گفتند: «اشکالی ندارد. اما بایستی به محض انتهای جماع، مرد روی خود را بر گرداند و به زن نگاه نکند»^{۶۰۰}.

❖ می گویند: میتوان زنان متأهل و شوهردار را نیز صیغه کرد. در روایتی گفته شده: «فضل به امام جعفر صادق -علیه السلام- گفت: من پس از اینکه زنی را صیغه کردم، مشکوک شدم شاید شوهر داشته باشد و پس از تحقیق دانستم که شک من بجا بوده و آن زن شوهر دارد.

امام جعفر صادق -علیه السلام- در جواب فرمودند: چرا در اینمورد تحقیق کردی؟»^{۶۰۱}.

و در روایت دیگری به همین مضمون گفته شده: «امام جعفر صادق -علیه السلام- فرمودند: این مسأله هیچ ربطی به تو ندارد. تو فقط بایستی مهر آن زن را تعیین کنی»^{۶۰۲}. ببینید چگونه می خواهند با سپر قرار دادن اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اخلاق اسلامی را در جامعه از بین برده و غیرت و مردانگی را از پیروان خود سلب کنند.

با وجود داشتن چنین اعتقادی در مذهب تشیع، کدام فرد شیعی مذهب می تواند به پاکدامن بودن همسر خود اطمینان داشته باشد و به او سوء ظن پیدا نکند؟ چون همواره این احتمال وجود دارد که همسر او با دلخوش کردن به این اکذوبه ها و اراجیف در هر فرصتی که چشم شوهر را دور ببیند، خود را صیغه این و آن کند تا به خیال خام خویش رضایت و خشنودی الهی را بدست آورده و بهشت برین را پاداش برد.

❖ می گویند: در یک زمان می توان با تعداد نامحدودی از زنان را صیغه کرد. در

^{۶۰۰} - الفروع من الکافی ۴/۶۶۰. الاستبصار للطوسی ۳/۱۵۱.

^{۶۰۱} - تهذیب الاحکام للطوسی ۷/۲۵۳.

^{۶۰۲} - الفروع من الکافی ۵/۴۶۲.

اکذوبه ای گفته شده: «از امام جعفر صادق -علیه السلام- پرسیده شد: آیا زن صیغه ای جزء چهار زنی است که مرد می تواند با آنها ازدواج کند؟ امام -علیه السلام- فرمودند: خیر، می توانی هزاران زن را هم صیغه کنی. چون آنها را اجاره کرده ای»^{۶۰۳}.

♣ - می گویند: اگر زنی که صیغه شده است به آنچه با او شرط شده عمل نکند، مرد می تواند از اجرت و دستمزد او بکاهد^{۶۰۴}.

۹- می گویند: می توان زنان روسپی و فاجره را نیز صیغه کرد.

در روایتی ابان بن تغلب می گوید: «به ابا عبدالله (جعفر صادق) -علیه السلام- گفتم: من برخی اوقات زنان زیبا و خوشرویی را در کوچه می بینم که شاید متأهل و خانه دار و یا از روسپیان و فاجرات باشند.

امام -علیه السلام- فرمودند: این مسائل هیچ ربطی به تو ندارند. تو فقط بایستی مهر آن زن را تعیین کنی»^{۶۰۵}.

صیغه در ترازوی قرآن

در مراجع و مصادر اهل سنت و جماعت روایاتی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نقل شده اند که صریحاً دلالت بر تحریم صیغه دارند. اما از آنجائیکه این روایات در مذهب تشیع فاقد اعتبار هستند ما استدلالات خود را تنها به آیات قرآن مجید اختصاص می دهیم.

دلیل اول:

خداوند متعال در مورد مؤمنین می فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ

^{۶۰۳} - الاستبصار للطوسی ۱۴۷/۳، تهذیب الاحکام للطوسی ۲۵۹/۷

^{۶۰۴} - الفروع من الکافی ۴۶۰/۵، الاستبصار للطوسی ۱۵۱/۳.

^{۶۰۵} - الفروع من الکافی ۴۶۲/۵، الاستبصار للطوسی ۴۵/۳، تهذیب الاحکام للطوسی ۲۵۵/۷.

أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧-١﴾. [المومنون / ٧-١].

«براستی که اهل ایمان به پیروزی و رستگاری رسیدند. همان کسانی که در نمازهای خود خاشع و فروتن هستند. و از امور بیهوده و باطل روی گردانند. و همان کسانی که زکات اموال خود را می پردازند (این آیه می تواند به این صورت نیز تفسیر شود: و همان کسانی که نفس خود را پاک و تزکیه می کنند). و همان کسانی که فرجهای خود را بجز از همسران و کنیزان خویش محفوظ نگاه می دارند که در این صورت بر آنان هیچ ملامت و سرزنشی نیست. اما آنانی که بجز این راه (آمیزش با همسر و کنیز) راه دیگری در پیش گیرند، متعدی و و متجاوز (به حدود الهی) هستند».

این آیات بیانگر تحریم جماع و آمیزش مرد با کسی بجز همسر و کنیز او میباشد. و ما بخوبی می دانیم زن صیغه ای نه همسر مرد محسوب می گردد و نه کنیز او. چون بین ازدواج و صیغه (متععه) تفاوت های زیادی وجود دارد. به عنوان مثال:

- ۱- صحت عقد در صیغه احتیاجی به وجود شاهد ندارد^{۶۰۶}.
- ۲- در صیغه زن و مرد از یکدیگر ارث نمی برند^{۶۰۷}.
- ۳- در صیغه نفقه و مخارج زن بر مرد واجب نیست^{۶۰۸}.
- ۴- در صیغه طلاق وجود ندارد^{۶۰۹}.
- ۵- تعداد زنانی که مرد می تواند در یک زمان آنها را صیغه کند، بی حد و حصر می باشد^{۶۱۰}.

۶- در صیغه اهداف والا و گرانقدری که در ازدواج دائم وجود دارد، دیده نمی شود. بلکه هدف اساسی از صیغه کردن هوسبازی و پیروی از شهوت جنسی است.

^{۶۰۶}- التهذیب للطوسی ۱۸۸/۲.

^{۶۰۷}- تفسیر منهج الصادقین للکاشانی ص ۳۵۲.

^{۶۰۸}- تفسیر منهج الصادقین للکاشانی ص ۳۵۲.

^{۶۰۹}- التهذیب للطوسی ۱۸۸/۲.

^{۶۱۰}- تفسیر منهج الصادقین للکاشانی ص ۳۵۲. التهذیب للطوسی ۱۸۸/۲.

و به همین صورت بین زن صیغه ای و کنیز تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. به عنوان

مثال:

۱- مرد نمی تواند زنی را که صیغه کرده است، بفروشد.

۲- مرد نمی تواند زن صیغه ای خویش را به کسی ببخشد.

بنا بر آنچه گفته شد دانستیم زن صیغه ای را نمی توان همسر و یا کنیز قلمداد کرد.

و با ربط دادن این مسأله به آیه کریمه می توان پی به تحریم صیغه برده و مرتکب آنرا

همانگونه که آیه کریمه بیان داشتند متعدی و متجاوز به احکام الهی دانست.

دلیل دوم:

خداوند متعال می فرماید:

﴿فَإِنْ حِفْظُهَا تَعَدَّلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. [النساء / ۳]. «و اگر بهراسید که

چون بیش از یک همسر برگزینید) راه عدالت و انصاف نیمایید، بایستی به یک همسر

یا به کنیزان بسنده کنید.

در این آیه خداوند متعال کسانی که در صورت داشتن چند همسر از رعایت و

انصاف بین آنها عاجز و ناتوان خواهند بود را ارشاد فرموده است که به یک همسر

بسنده کنند و یا اینکه بجای زنان آزاده برای خود کنیز برگزینند. این فرمایش الهی نیز

دلالت بر تحریم صیغه دارد. چون اگر صیغه جائز و روا می بود خداوند متعال در این

آیه آنرا به عنوان راه حل سوم پیش روی مسلمانان قرار می دادند.

دلیل سوم:

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ

فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾. [النساء / ۲۵]. «و هر کدام از شما که توانایی و استطاعت ازدواج با

زنان آزاده و پاکدامن را ندارد می تواند کنیزهای مؤمنه را برگزیند».

و در همین آیه کریمه خداوند متعال می فرمایند:

﴿ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. «این حکم (یعنی

روا بودن انتخاب و برگزیدن کنیز بجای زن آزاده) ویژه آن عده از شما است که از وقوع در دام زنا بر خود هراسانند. و اگر شما (تا آن زمان که استطاعت و توانایی مادی ازدواج با زنان آزاده را پیدا کنید) صبر و شکیبایی پیشه سازید، برایتان بهتر (از برگزیدن کنیز) می باشد».

در این آیه خداوند متعال پیش روی آن عده از مردانی که احتیاج به ازدواج کردن دارند اما فاقد استطاعت مادی ازدواج با زنان آزاده هستند و این مسأله آنها را از احتمال وقوع در حرام بیمناک ساخته، تنها یک راه حل قرار داده اند که همانا برگزیدن کنیز می باشد. البته همانگونه که در پایان آیه بیان شده، صبر و شکیبایی پیشه ساختن بهتر و شایسته تر از برگزیدن کنیز است. همانگونه که می بینیم در این آیه هیچ اشاره ای به صیغه نشده است. در حالیکه بنا بر روایات شیعه مهر صیغه می تواند فقط یک درهم و یا یک مشت گندم و یا آرد و یا خرما باشد^{۶۱۱}. و این مهر را هر انسان فقیر و تهیدستی می تواند تهیه کند. پس عدم ذکر صیغه در این آیه با وجود کم خرج تر بودن آن از خریدن کنیز، دلیلی است بر عدم مشروعیت و حرام بودن آن.

علاوه بر این آیات، در برخی از مصادر و مراجع تشیع روایاتی وجود دارند که به وضوح بر تحریم صیغه دلالت دارند. در یکی از این روایات گفته شده: «علی -علیه السلام- فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله از روزی که جنگ خیبر در گرفت، گوشت الاغ و ازدواج موقت را حرام گردانیدند»^{۶۱۲}.

آنچه انسان را به شگفتی و تعجب وا می دارد این است که چگونه کسانی که خود را عاشقان پروپا قرص اهل بیت می دانند فرمایش رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که توسط امیرالمومنین علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- روایت شده را زیر پا گذاشته و به آن کوچکترین اهمیتی نمی دهند.

^{۶۱۱} - الفروع من الکافی ۴۵۷/۵. تهذیب الاحکام للطوسی ۲۶۰/۷.

^{۶۱۲} - التهذیب للطوسی ۱۸۶/۲. الاستبصار للطوسی ۱۴۲/۳.

اگر ما این روایت و آیاتی که پیش از این آنها را ذکر کردیم، نادیده گرفته و به سراغ عقل و فطرت سلیم خود برویم، خواهیم دید که آنها نیز صیغه را عملی شنیع و ناپسند دانسته و از آن گریزان خواهند بود.

با توجه به تفصیلی که قبلاً در مورد صیغه با آنها آشنا شدیم، می بینیم که هیچ تفاوت اساسی بین صیغه و زنا وجود ندارد. سردمداران تشیع بایستی بدانند اسلام برای پاک کردن جامعه از هرگونه فساد و کجروی و سوق دادن مردم بسوی فضیلت و اخلاق پسندیده نازل شده است، نه برای اینکه فساد و عادات ناشایسته جامعه را جامعه قداست بپوشاند و تحویل مردم دهد. برخی از بزرگان شیعه کمترین مدت ازدواج متعه را یک ماه می دانند. فطرت سلیم از این آقایان می پرسد کدام انسان با شرف و با غیرت میتواند ببیند دختر و یا خواهر و یا مادر او در طول سال در آغوش چندین مرد هوسباز پاسکاری شوند؟ البته نباید فراموش کرد برخی دیگر از بزرگان شیعه حداقل مدت صیغه را فقط چند لحظه می دانند. که در این صورت تعداد این مردان هوسباز سر به فلک خواهد کشید.

آیا این است شریعت اسلام؟

در حدیثی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده اند: «من مبعوث گشته ام تا مکارم اخلاق را به حد تمام و کمال برسانم»^{۶۱۳}.

آیا می توان عمل شنیع صیغه را از مکارم اخلاق دانست؟

در حدیثی روایت شده روزی مرد جوانی خدمت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمده و به ایشان گفت: ای رسول الله! من توانایی دست کشیدن از زنا را ندارم. از شما تقاضا می کنم این عمل را برای من حلال قرار دهید.

این تقاضای مرد جوان، یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را سخت بر آشفته ساخت. به گونه ای که خواستند او را تنبیه کنند. اما رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

^{۶۱۳} - این حدیث صحیح را امام بخاری در ادب مفرد شماره ۲۷۳، و امام احمد ۳۱۸/۲، و حاکم ۶۱۳/۲ روایت کرده اند. به «سلسله الاحادیث الصحیحه للألبانی ۴۵/۱» مراجعه کنید.

آنها را از اینکار باز داشتند. و سپس از مرد جوان پرسیدند که آیا می پذیرد کسی چنین عملی را با احدی از خویشاوندان او مرتکب شود؟ مرد جوان پاسخ منفی داد. آنگاه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: مردم نیز نمی پذیرند که کسی چنین عملی را با دختران و یا خواهران و یا مادران آنها مرتکب شود. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دست خویش را بر سینه جوان گذاشته و دعا کردند که خداوند علاقه او به چنین عملی را از قلبش دور سازد^{۶۱۴}.

این حدیث به ما می آموزد که خودخواهی و خودپسندی را کنار گذاشته و دیگران را فدای خوشگذرانی و هوسبازی خود نسازیم. تمام کسانی که مرتکب صیغه می شوند این مسأله را در مورد مادران و یا دختران و یا خواهران خود نمی پسندند.

می گویند: روزی شخصی در مجلسی با شور و شوق فراوان از صیغه دفاع کرده و آنرا می ستود. ناگهان یکی از حاضرین او را غافلگیر کرد و به او گفت: فلانی. اگر اجازه بدهی من می خواهم چند ساعتی خواهرت را صیغه کنم. آن شخص که این سخن مانند پتکی بر سرش کوبیده شد از کوره در رفت و به آن مرد پرخاش کرد.

ما بایستی از بزرگان و سردمداران شیعه بپرسیم آیا در این مذهب، زن هیچ عزت و کرامتی ندارد؟ کجاست آن مقام والایی که اسلام به زن عطا کرده است؟ صیغه شخصیت زن را از بین برده و او را به کالای بی ارزشی مبدل می سازد که هوسبازان و شهوت رانان آنرا به یکدیگر پاسکاری می کنند. ما همچنین می خواهیم از بزرگان و سردمداران شیعه بپرسیم آیا آخر و عاقبت رایج بودن صیغه به اختلاط انساب کشیده نخواهد شد؟ اگر ما شیعه بازرگان و یا جهانگردی را در نظر بگیریم که به شهرها و کشورهای مختلف مسافرت می کند و در هر مکان که برای چند روزی اقامت می گزیند چند زن را به صیغه خود در می آورد. اگر این آقا که بنا بر روایات دجالان ایمان او به حد تمام و کمال رسیده و یا پسران او پس از گذشت چندین سال بار دیگر به

^{۶۱۴} - این حدیث صحیح را امام احمد ۲۵۶/۵-۲۵۷ روایت کرده است. به «سلسله الاحادیث الصحیحه

همان شهرها باز گردد و بخواهد برای کاملتر کردن ایمان خود! بار دیگر چندین دختر و یا زن را صیغه کند، چگونه می تواند تضمین کند که با دختران خود و یا پسران او با خواهران خود همبستر نگردند؟ آیا احتمال وقوع پیوستن چنین مسأله ای هر انسان شرافتمندی را از صیغه و عواقب ناپسند آن مشمئز نمی سازد؟

دجالان و دغلكاران این شهوت رانی و هوسبازی را سپر قرار دادن اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) انجام می دهند. در حالیکه ما می دانیم این ادعاها همگی بی پایه و اساس و باطل هستند. در مؤلفاتی که در مورد سیرت و زندگانی اهل بیت نوشته شده تمام وقایع زندگانی آنها مو به مو نگاشته شده است. اما حتی در یکی از این کتابها ذکر نشده که احدی از اهل بیت زنی را صیغه کرده باشد.

آری، این روایات و احادیث چیزی جز افتراء و بهتان نیستند. و فردای قیامت اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از این دجالان و گمراهی هایشان برائت خواهند جست.

لواط مرد با همسر خویش

در مخالفتی دیگر با شریعت اسلام و در مذلت و اهانتی دیگر به مقام و شخصیت زن، شیعه لواط مرد با همسر خود را جایز و روا می داند.

«عبدالله بن ابی یعفر می گوید: از ابا عبدالله -علیه السلام- در مورد حکم لواط کردن مرد با همسر خود پرسیدم. ایشان فرمودند: اگر زن راضی باشد، اشکالی ندارد»^{۶۱۵}.

این سخن را به ابو الحسن رضا نیز نسبت داده اند^{۶۱۶}.

^{۶۱۵} - تهذیب الاحکام للطوسی ۴۱۴/۷ باب آداب الخلوه . الاستبصار للطوسی ۲۴۳/۳.

^{۶۱۶} - الاستبصار للطوسی ۲۴۳/۳ . تهذیب الاحکام للطوسی ۴۱۵/۷.

خمینی در کتاب تحریر الوسیله می گوید: «آنچه که أصح و أرجح می باشد این است که مرد می تواند با همسر خود از راه دبر مجامعت کند»^{۶۱۷}.

این مسأله مانند صیغه شخصیت زن را از بین برده و او را به وسیله ای برای شهوترانی و هوسبازی مردان تبدیل می کند.

اسلام جماع (آمیزش) بین مرد و همسر را جائز و روا دانسته تا بدینوسیله از یک سو مرد و زن غریزه فطری خود را اشباع کنند و از سوی دیگری صاحب فرزندانی گردند که چراغ زندگی آنها و نیرویی برای پیشبرد جامعه اسلامی می باشند. اما لواط مرد با همسر خویش هیچیک از این دو هدف را برآورده نمی سازد و بجز پایمال کردن مقام والای زن نتیجه دیگری نخواهد داشت.

اگر چه شناعة این مسأله خود دلیلی واضح بر غیر جائز بودن آن می باشد، اما با این وجود ما با استدلال به قرآن مجید و روایتی که در یکی از معتبرترین کتب شیعه ذکر شده است، به اثبات تحریم آن می پردازیم.

خداوند متعال در سوره البقره آیه ۲۲۲ می فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ﴾.

«از تو حکم مجامعت (آمیزش با) همسر را در دوران حیض (عادت ماهانه) جویا شده اند. به آنها بگو خون حیض پلید و نجس است و باعث رنج و آزار می گردد. پس در دوران حیض از (آمیزش با) همسران بپرهیزید و تا طاهر شدن به آنها نزدیک نشوید (یعنی با آنها آمیزش نکنید)».

در این آیه خداوند متعال مجامعت و آمیزش مردان با همسران خود به هنگام حیض (عادت ماهانه) که خونی نجس از فرج زن خارج می شود را حرام گردانیده است. پس به همین صورت دبر زن که همیشه چیزی جز نجاست از آن خارج نمی شود نیز حرام می باشد.

^{۶۱۷} - تحریر الوسیله للخمینی ۲/۲۴۱.

و علاوه بر این چون تنها راه آمیزش با همسر (یعنی فرج) در دوران حیض حرام گشته است، معبود بر حق فرموده ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي المَحِيضِ﴾. «در دوران عادت ماهانه، از (آمیزش با) همسران کناره بگیرید». و این خود دال بر حرام بودن آمیزش با همسر از راه دبر می باشد. چون اگر این مسأله حلال می بود در آیه فقط خواسته می شد در دوران عادت ماهانه تنها از آمیزش از راه فرج کنار گرفته و گفته می شد: «فاعتزلوا الفروج فی المحیض» و حلال بودن آمیزش از راه دبر آنگونه که شیعه ادعا می کند به حالت حلال بودن خود باقی می ماند. اما از آنجا که تنها راه آمیزش حلال با همسر، قُبُل (فرج) او می باشد و این راه با فرا رسیدن عادت ماهانه حرام شده و دیگر راه حلالی برای آمیزش با همسر وجود ندارد خداوند متعال فرمودند: «در دوران عادت ماهانه از (آمیزش با) همسران کناره بگیرید».

پس از استدلال به قرآن مجید، اکنون می پردازیم به ذکر روایتی که در یکی از معتبرترین کتب شیعه ذکر شده و بیانگر تحریم صریح لواط مرد با همسر خود می باشد. در این روایت گفته شده: «رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند: دبر زنان امت من، بر مردان امت من حرام می باشد»^{۶۱۸}.

آیا تحریم این عمل شنیع به سخنی از این واضحتر احتیاج دارد؟ اما آنچه که دجالان هرگز نخواسته اند از آن درس عبرت بگیرند این است که انسان دروغگو بالاخره خود را رسوا خواهد کرد. همانگونه که ابن بابویه با ذکر این روایت خود و سایر دجالان را رسوا ساخته است.

^{۶۱۸} - من لا یحضره الفقیه لابن بابویه القمی ۴/۶۸ کتاب النکاح باب النوادر.

شیعه و عاشوراء

عاشورا در اسلام

قبل از آغاز سخن در مورد عاشوراء و آن چه در کربلا رخ داد جا دارد مقداری در مورد فضیلت و اهمیت این روز از دوران پیش از اسلام یعنی دوران پیامبری موسی - علیه السلام - صحبت کنیم.

«هنگامیکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از مکه به مدینه هجرت کردند متوجه شدند یهودیان روز عاشوراء را روزه می گیرند. ایشان علت این مسأله را جویا شدند. یهودیان در پاسخ گفتند: در روز عاشوراء بود که خداوند متعال موسی - علیه السلام - را نجات داد و فرعون را در دریا غرق کرد. و ما به شکرانه این نصرت الهی روز عاشوراء را روزه می گیریم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با شنیدن این سخن فرمودند: من از شماها به برادرم موسی نزدیکتر هستم. پس از این بود که ایشان عاشوراء را روزه گرفتند و فرمودند: اگر تا سال آینده زنده بمانم تاسوعا را نیز روزه دار خواهم بود»^{۶۱۹}.

این حدیث به ما می آموزد که روز عاشوراء روزی میمون و مبارک می باشد. و بر مسلمانان است که شکرانه این روز را بجا آورده و در صورت امکان این روز و تاسوعاء را روزه بگیرند. اما همانگونه که همگی ما می دانیم این روز نزد شیعیان روزی شوم و نکبت بار می باشد.

اهل سنت و آنچه در کربلا رخ داد

اهل سنت و جماعت از فاجعه دردناکی که در کربلا برای نوه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یعنی حسین بن علی -رضی الله عنهما- و همراهان ایشان رخ داد، بسیار ناراحت و افسرده اند. اما در عین حال آن اعمالی که شیعیان در روز عاشوراء انجام می دهند و با قمه و زنجیر خود را خون آلود می سازند، را روا نمی دانند. اینگونه اعمال را

^{۶۱۹} - رواه مسلم (۱۱۳۴)(۱۳۴).

شرع حرام و عقل قبیح دانسته است. بسیاری از دشمنان اسلام با فیلمبرداری کردن و عکس گرفتن از اینگونه مراسم و پخش آن در بین غیر مسلمانان آنها را از اسلام منزجر و متنفر ساخته اند. در حالیکه دین مبین اسلام از اینگونه امور بریء بوده و آنها را حرام گردانیده است.

شیعه و عاشوراء

شیعیان در روز عاشوراء لباسهای سیاه به تن کرده و با قمه و زنجیر خود را به خاک و خون می کشند. و می پندارند اینگونه اعمال برای آنها خشنودی و رضایت الهی را به دنبال خواهد داشت. در روایتی که بزرگان و سردمداران شیعه برای فریفتن پیروان خویش جعل کرده اند گفته شده است: «هر کس در سوگ حسین بگرید و یا خود را بگریاند، حتی اگر از چشمانش تنها یک قطره اشک ریخته شود خداوند متعال تمام گناهان او را حتی اگر به اندازه کف دریا باشند، می آمرزد»^{۶۲۰}.

ما از تمام کسانی که در مراسم روز عاشورا خود را به خاک و خون می کشانند می پرسیم آیا خداوند متعال مسلمانان را امر کرده که با زنجیر و قمه به سر و صورت خود زده و خود را خون آلود سازند؟ آیا مردن در اینگونه مراسم نوعی خودکشی نیست؟ آیا دست زدن به اینگونه اعمال مخالفت ورزیدن با این فرمایش الهی نیست که:

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾. [البقرة / ۱۹۵]. «و خود را به مهلکه و خطر در

نیافکنید».

ممکن است پاسخ داده شود ما در سوگ حسین بن علی که از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) میباشند، خود را اینگونه به خاک و خون می کشانیم. ما بار دیگر از آنها می پرسیم مگر شما به این مسأله اعتقاد ندارید که حسین بن علی -رضی الله عنهما- در کربلا بشهادت رسیدند؟ و مگر پاداش شهید چیزی جز بهشت برین میباشد؟ پس چرا گریه و زاری و خود را به خاک و خون کشاندن در سوگ کسی که به شهادت

نائل آمده و بهشت را پاداش گرفته است؟

ما همچنین می پرسیم اگر واقعاً بر پایی چنین مراسم ناپسندی به سبب کشته شدن شخصی از اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد، پس چرا چنین مراسمی برای وفات خود رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که رحلت ایشان از هر مصیبتی دردناکتر است، برگزار نمی شود؟ و یا چرا برای به شهادت رسیدن حمزه سید الشهداء که عموی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشد و به صورتی بس فظیح تر و دردناکتر بشهادت رسید، قطره ای اشک ریخته نمی شود؟ مگر مشرکین سینه ایشان را ندریدند و جگرشان را از سینه بدر نیاوردند؟ پس چرا هر ساله برای ایشان مراسم سینه زنی و نوحه خوانی بر پا نمی شود؟ و یا چرا دجالان عمامه به سر هنگام ذکر واقعه کربلا از ابوبکر بن حسین و ابوبکر بن علی و ابوبکر بن حسن که به ترتیب فرزند و برادر و برادر زاده حسین بن علی -رضی الله عنهما- بوده و با ایشان در حادثه کربلا کشته شدند، هیچ نامی نمی برند. بلکه با تمام وجود خود سعی می کنند نام آنها را از صفحات تاریخ پاک کنند؟ این عده از اهل بیت اگر نامی جز ابوبکر و عمر و عثمان داشتند مطمئناً در سوگ آنها نیز اشکها ریخته می شد و گریبان ها دریده می گشت. اما از آنجائیکه پدران بزرگوار آنها یعنی علی بن ابی طالب و حسن و حسین بن علی آنها را به پاس خدمات خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، ابوبکر نام نهادند دجالان سعی کرده اند نام آنها را از صفحات تاریخ شیعه محو کنند تا شیعیان به رابطه و علاقه صمیمی بین یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان پی نبرند و آنها را همانگونه که سردمداران مذهب شیعه می خواهند دو قطب مخالف هم بیندارند.

و بدین ترتیب آشکار می گردد سبب بوجود آمدن مراسم عاشوراء هرگز حب اهل بیت نبوده است. بلکه سردمداران شیعه پس از تلقین این مسأله به پیروان خود که سنی ها حسین بن علی را به شهادت رساندند، می خواهند با برگزاری هر ساله چنین مراسمی آتش اختلافات و بدبینی ها را بین شیعیان و سنی ها فروزان نگاه دارند تا بتوانند براحتی از این آب گل آلود ماهی بگیرند.

لازم به تذکر است اهل سنت و جماعت بر پا کردن چنین مراسمی حتی اگر به سبب رحلت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) باشد را نیز جایز ندانسته و آنرا بدعتی در دین بشمار می آورند.

اکنون با چند روایت از مصادر معتبر شیعه آشنا می گردیم که همگی دال بر تحریم بر پا کردن مراسمی چون مراسم عاشوراء هستند.

شیعیان در روز عاشورا و مراسم عزاداری لباس سیاه می پوشند. در حالیکه این عمل مخالف ارشاد کسی است که آنها او را اولین امام خود می دانند.

ابوجعفر قمی می گوید: امیرالمومنین علی بن ابی طالب -علیه السلام- فرموده اند: «لباس سیاه به تن نکنید. چون لباس سیاه، لباس فرعون است»^{۶۲۱}.

در کتاب اصول کافی در روایتی که متضمن وصیت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به دختر خود فاطمه -رضی الله عنها- می باشد، از قول ایشان نقل شده: «به هنگام وفات من صورتت را چنگ مزن و شیون و زاری بر پا مکن و بر جنازه من نوحه سرا مگمار». و در کتاب نهج البلاغه روایت شده که علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- به هنگام شستن و کفن پوشاندن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین گفته اند: «اگر شما ما را از گریه و زاری نهی نکرده و به صبر و شکیبایی ارشاد مان نفرموده بودید، اشک دیدگان را با گریستن بر شما تمام می کردیم»^{۶۲۲}.

بایستی پرسید با توجه به این روایت که در یکی از معتبر ترین کتب شیعه نقل شده است، عاقبت کسانی که در روز عاشورا خود را به خاک و خون می کشند چه خواهد بود؟

و در یکی دیگر از روایات شیعه از حسین بن علی -رضی الله عنهما- نقل شده که خطاب به خواهر خود زینب چنین گفتند: «خواهرم! تو را به خداوند قسم می دهم اگر من کشته شدم گریبانت را پاره مکن و به صورتت چنگ مزن و برای من شیون و زاری

^{۶۲۱} - من لا یحضره الفقیه لابی جعفر محمد بن بابویه القمی ص ۵۱.

^{۶۲۲} - نهج البلاغه خطبه ۲۳۵.

پس از آنکه با استدلال به روایاتی که در کتب معتبر مذهب تشیع نقل شده اند، ثابت گشت بر پا کردن مراسم تاسوعا و عاشورا و سایر مراسم عزاداری و نوحه سرایی مخالف ارشادات و رهنمودهای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و اهل بیت ایشان می باشد، اکنون سؤال بسیار مهمی را مطرح و حقیقت عظیمی را آشکار می سازیم:

قاتلین حقیقی حسین بن علی چه کسانی بودند؟

بر خلاف آنچه که بسیاری از ساده اندیشان می پندارند قاتل حقیقی حسین بن علی -رضی الله عنهما- کسی نبوده است مگر همان کسانی که خود را پیرو و هوادار ایشان می دانستند. سید محسن امین می گوید: «بیست هزار تن از اهل عراق با حسین بن علی بیعت کردند. اما در نهایت به ایشان خیانت کرده و بر علیه شان شورش کردند و ایشان را کشتند»^{۶۲۴}.

حر بن یزید خطاب به کسانی که خود را شیعه و پیرو حسین و اهل بیت می دانستند اینچنین گفته است: «مگر شما نبودید که این بنده صالح را نزد خود خواندید. اما هنگامیکه ایشان نزد شما رسید او را مانند اسیری در دست خود قرارش دادید و قصد جان او را کردید. امیدوارم خداوند در روز تشنگی شما را سیراب نسازد»^{۶۲۵}.

و حسین بن علی -رضی الله عنهما- خطاب به آنانیکه خود را شیعه و پیرو ایشان میدانستند چنین گفته اند: «مگر برای من پیک نفرستادید که وقت چیدن میوه فرا رسیده و ما سربازانی دلاور و یکپارچه هستیم. خداوند هلاکتان کند. شما ما را به فریادرسی خود فرا خواندید و سپس شمشیری را که در دست ما بود بر علیه ما قرار دادید و آتشی را که ما بر علیه دشمنانتان بر افروخته بودیم، بر علیه ما فروزان کردید»^{۶۲۶}.

^{۶۲۳} - منتهی الامال للعباس القمی الجزء الاول ص ۲۴۸

^{۶۲۴} - اعیان الشیعه لسید محسن الامین ۳۴/۱

^{۶۲۵} - الارشاد للمفید ص ۲۳۴. اعلام الوری باعلام الهدی للطبرسی ۲۴۲.

^{۶۲۶} - الاحتجاج للطبرسی ص ۱۴۵.

ایشان سپس بر علیه آنها دعا کرده و چنین گفتند: «الهی! آنها را فرقه فرقه و گروه گروهشان گردان. و ولات امور را از آنان خشنود مساز. ما را فرا خواندند تا یاریمان دهند. اما اکنون بر علیه ما قیام کرده و قصد جان ما را دارند»^{۶۲۷}.

یعقوبی مورخ شیعی مذهب می گوید: «علی بن حسین هنگامیکه وارد کوفه شدند و زنان این شهر را گریان یافتند فرمودند: اینها را ببینید که برای ما گریه می کنند. من نمی دانم چه کسی جز آنها ما را به کشتن داد»^{۶۲۸}.

ما از این روایات به این نتیجه می رسیم که قاتلین حقیقی حسین بن علی -رضی الله عنهما- همان کسانی بودند که خود را پیرو و هوادار ایشان می دانستند. و آنچه که بزرگان و رهبران تشیع به پیروان خود تلقین کرده و اهل سنت را قاتلین حسین بن علی -رضی الله عنهما- معرفی کرده اند چیزی جز افترا و بهتانی که هدف از آن سوء استفاده کردن از شیعیان و به استعمار در آوردن آنها میباشد نیست.

شیعه و خمس

شیعه و خمس:

بزرگان و سردمداران مذهب تشیع با استدلال به آیه ۴۱ سوره الانفال بر هر فرد شیعی مذهب واجب دانسته اند که خمس (۲۰٪) اموال و دارایی خود را به ولی امر شیعیان بپردازد. و بدین ترتیب بدعت و نوآوری جدیدی به مذهب تشیع راه پیدا کرده است. این در حالی است که حتی با نگاهی گذرا به این آیه کریمه می توان پی برد که این آیه هیچ ربطی به اموال و دارایی مسلمانان ندارد. بلکه در مورد غنیمتهایی صحبت می کند که در جنگ با کفار و مشرکین به دست مسلمانان می افتند. خداوند متعال در این آیه کریمه می فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾. [سوره الانفال / ۴۱].

^{۶۲۷} - الارشاد للمفید ص ۲۴۱. اعلام الوری للطبرسی ص ۹۴۹.

^{۶۲۸} - تاریخ الیعقوبی ۲۳۵/۱.

«و بدانید خمس آنچه به غنیمت برده اید برای خداوند و پیامبر و خویشاوندان

ایشان (بنی هاشم و بنی المطلب) و یتیمان و فقراء و مسافرین می باشد».

علاوه بر معنی آشکار و واضح این آیه، مختصر نگاهی به سیرت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) و علی بن ابی طالب -رضی الله عنه- که بیش از چهار سال عهده دار خلافت بودند و همچنین سایر ائمه بیانگر این مسأله خواهد بود که گرفتن خمس از در آمد و دارایی مسلمانان، نوآوری و بدعتی است که پس از زمان آنها بوجود آمده است.

مؤرخین حتی نام کسانی که در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و خلفاء، مسئول جمع آوری زکات بوده اند را در مؤلفات خود ذکر کرده اند. اما در تمام این کتابها کوچکترین اشاره ای به اخذ خمس از مسلمانان نشده است. این مسأله مهر تأییدی است بر نظر آن عده از محققینی که معتقد هستند این کلاه از اواخر قرن پنجم بر سر شیعیان گذاشته شد و اموال آنها را به جیب دجالان فریبکار سرازیر کرد. آشکار و نمایان بودن این کلاهبرداری، برخی از بزرگان شیعه همچون احمد اردبیلی که شیعه او را مقدس لقب داده را بر آن داشته که از خوف و بیم رسوایی و آبروریزی آنرا رد کرده و اخذ خمس از در آمد و دارایی مردم را حرام دانسته است.

از آنجا که دجالان احتمال می داده اند گروهی از شیعیان در مقابل ترفند خمس ایستادگی کرده و از پرداخت آن سرباز زنند، به جعل روایاتی در این رابطه پرداختند تا این گونه شیعیان را از عاقبت این سرکشی و عصیان بهراسانند. در یکی از این روایات جعلی گفته شده: «هر کس از پرداخت یک درهم و یا کمتر از آن سرباز زند، از ظالمین به اهل بیت و غاصبین حق آنها خواهد بود. و هر کس نپرداختن این حق را روا داند، کافر است. در خبر از ابی بصیر آمده: از ابو جعفر -علیه السلام- پرسیدم: کم ارزشترین چیزی که انسان را به درون جهنم خواهد افکند چیست؟ ایشان در جواب فرمودند:

خوردن در همی از مال یتیم. و یتیم حقیقی ما هستیم...»^{۶۲۹}.

دجالان بر ای افزایش دادن سهم نا مشروع خویش، شیعیان را به دزدی و غارتگری تشویق کرده اند. در روایتی گفته شده: «هر کجا اموال و دارایی ناصبی به دست افتاد آنرا غارت کن و خمس آنرا به ما بده»^{۶۳۰}. و در روایت جعلی دیگری گفته شده: «غصب اموال و دارایی ناصبی حلال است»^{۶۳۱}. جالب است بدانید مراد این دجالان از ناصبی، تمام کسانی هستند که ابوبکر و عمر را بر علی مقدم می دانند^{۶۳۲}.

ببینید دجالان چگونه برای پر کردن جیبهای خود پیروان خویش را علناً به دزدی و غارتگری تشویق می کنند! کاری که حتی پست ترین و تبهکارترین فرقه ها و گروهها نیز پیروان خویش را از آن بر حذر می دارند.

اگر ما نظری بر در آمد هایی که علما و رهبران شیعه از راه جمع خمس و جمع اموالی که در زیارتگاهها و مراقد بدست می آورند بیاندازیم و هوسرانیهایی همچون صیغه را مد نظر داشته باشیم، به این نکته پی خواهیم برد که آنها همیشه خوشگذران ترین و هوسبازترین افراد جامعه بوده اند. اما با این ویژگی که خوشگذرانی و هوسبازیهای خود را تحت نام دین و پیروی از اهل بیت انجام می دهند. با توجه به این موضوع هرگز نمی باید انتظار داشت آنها در مورد مسأله خمس و منکراتی همچون صیغه قول حق را به پیروان خود بگویند. چون در این صورت در آمد هنگفتی را از دست داده و عیش و نوش خود را بر باد می دهند. دکتر علی سالوس در این رابطه می گوید: «به نظر من اگر به سبب این اموال هنگفت نمی بود، هیچگاه اختلافات بین جعفریه و سایر امت اسلامی به این حد باقی نمی ماند. زیرا بسیاری از علما و بزرگان آنها برای محفوظ نگاه داشتن این در آمدها به اختلافات دامن زده و آنها را عمیق تر

^{۶۲۹} - العروه الوثقی و بهامشها تعلیقات مراجعهم فی هذا العصر لیلزیدی ۳۶۶/۲.

^{۶۳۰} - تهذیب الاحکام للطوسی ۳۸۴/۱. السرائر لابن ادریس ص ۴۸۴، وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۴۰/۶.

^{۶۳۱} - تهذیب الاحکام للطوسی ۴۸/۲. وسایل الشیعه للحر العاملی ۶۰/۱۱.

^{۶۳۲} - السرائر لابن ادریس ص ۴۷۱. وسایل الشیعه للحر العاملی ۳۴۲/۶، ۳۴۱.

شیعه و اذان

شیعه و اذان:

همانگونه که قبلاً نیز به این مسأله اشاره کرده ایم یکی از مسائلی که نزد بزرگان شیعه اهمیت فوق العاده ای داشته و همواره سعی بر جامه عمل پوشاندن به آن دارند، مخالفت ورزیدن هر چه بیشتر با معتقدات و عبادات اهل سنت و جماعت می باشد. آنها برای تحقق بخشیدن به این هدف، به عبارات اذان نیز رحم نکرده و آنرا تحت تحریف و تبدیل خود قرار داده اند. آنها در اثنای اذان پس از شهادت دادن به رسالت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، به ولی و حجت بودن علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه- شهادت می دهند. و همچنین عبارت «حی علی خیر العمل» را نیز به اذان اضافه کرده و در پایان به جای یکبار «لا اله الا الله» گفتن، این عبارت را دوبار تکرار می کنند. قبل از هر سخنی بایستی گفته شود اهل سنت و جماعت نیز علی ابن ابی طالب -رضی الله عنه- را یکی از پرهیزکارترین و با تقوی ترین اولیاء خداوند می دانند. اما این اعتقاد هرگز نمی تواند دلیل و انگیزه ای برای افزودن عبارات اذان باشد. چون اذان مانند سایر عبادات توقیفی می باشد. یعنی اینکه کم و کیف آنها تنها از جانب خداوند متعال تعیین و مشخص می گردد.

ما بایستی در اذان نیز مانند سایر عبادتها خود را مقید به فرمایشات و ارشادات خداوند متعال و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) قرار دهیم. اگر روا می بود که هر فرقه و گروهی بنا بر تمایلات خویش و برای به کرسی نشاندن باورهای خود، عبادات اسلامی را دستخوش تبدیل و تحریف قرار دهد و اموری را به آنها اضافه و یا از آنها بکاهد، خدا می داند تا به امروز بر سر عبادات اسلامی چه آمده بود؟

بایستی توجه داشت افزودن این عبارات به اذان، در را به روی افزودن عبارات

دیگری نیز باز می کند. به عنوان مثال می توان به رسالت سایر پیامبران -علیهم السلام- نیز در اثنای اذان شهادت داد.

و یا اینکه شهادت به ولی بودن حسن و حسین -رضی الله عنهما- را نیز به اذان اضافه کرد. و یا در پایان اذان سه بار و یا بیشتر عبارت «لا اله الا الله» را تکرار کرد. و یا...

اذان شیعه از قرن دهم هجری و در دوران سلطنت شاه اسماعیل صفوی بود که این تبدیل و تحریف را بطور رسمی در خود پذیرفت و این بدعتها را در خود جای داد. این بدان معنا است که امیر المومنین علی ابن ابی طالب و فرزندان برومند ایشان -رضی الله عنهم اجمعین- از این بدعت گذاری و نوآوری بری هستند. و به همین سبب سید مرتضی که یکی از بزرگترین علمای مذهب شیعه در قرن پنجم هجری بشمار می رود در این رابطه گفته است: «هر کس در اذان بگوید: أشهد أن علیاً ولی الله، فعل و عمل حرامی را مرتکب شده است». اما متأسفانه همانگونه که همگی ما مشاهده می کنیم تعصب کورکورانه و علاقه شدید به مخالفت ورزیدن با اهل سنت و جماعت سبب گشته ما نتوانیم در تمام دنیا حتی یک مسجد شیعه را بیابیم که در آن مانند زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و علی بن ابی طالب و فرزندان برومند ایشان اذان گفته شود.

در اینجا جالب است در رابطه با این مسأله به گوشه ای از سخنان دانشمند گرامی ابوالفضل برقعی که پس از دست یافتن به درجه اجتهاد در مذهب تشیع و ملقب شدن به آیت الله به اشتباهات موجود در این مذهب اعتراف کرده و به مذهب اهل سنت و جماعت گرویده است، اشاره ای داشته باشیم. ایشان می گویند: «... و چنانکه در وسائل الشیعه که از کتب معتبره شیعه است و همچنین کتاب مستدرک الوسائل در باب «کیفیه الأذان والإقامة» اذان رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) و جبرئیل و امام صادق و باقر همه نقل شده در هیچکدام «علی ولی الله» ندارد. آن وقت در مجمعی از روحانیون شیعه همین را من تذکر دادم، به من جواب دادند که آقای میلانی که یک نفر مجتهد نمای ایشان است گفته شهادت به ولایت مکمل شهادتین است. من گفتم: این مکمل را

رسول خدا و امام صادق و جبرئیل و علی و ائمه دیگر نمی دانستند و فقط میلانی که یک نفر عالم نمای صوفی مسلک بی خبر از قرآن است درک کرده است؟! باضافه اینان می گویند: «أشهد أن علياً حجة الله» و این صریحاً ضد قرآن و کلام خداست که در سوره نساء آیه ۱۶۵ فرموده: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾. یعنی رسولان را فرستادیم برای بشارت و انذار تا پس از آنان، خلق را بر خدا حجتی نباشد. و خود علی (رضی الله عنه) در خطبه ۹۱ نهج البلاغه فرموده است: «تمت بنبينا محمد حجته». یعنی حجت خدا به آمدن محمد تمام شد. و نیز در نهج البلاغه حضرت امیر فرمود: «ختم به الوحي» یعنی وحی به حضرت محمد ختم شد. و نیز آن حضرت درباره قرآن و حجت کافی بودن قرآن فرموده: «أرسله بحجة كافية». معلوم می شود اینان اعمالی دارند ضد قرآن و هم ضد امام علی ابن ابی طالب. و عالم نمایان ایشان یا نمی دانند و یا برای حفظ دکانهای خود بدعت ها را می بینند ولی به روی خود نمی آورند...»^{۶۳۴}. برقی همچنین می گوید: «... اشکال اول: شما آمدید حجت تراش شده اید و در اسلام هر کس را که خواسته اید حجت قرار داده اید. هر امامی از ائمه خود را حجت دینی و هر عالم نمایی را حجت الاسلام می خوانید. با اینکه حجت دینی را فقط خدای تعالی باید حجت بداند و حجیت او را تصویب کند. خدا در سوره نساء آیه ۱۶۵ فرموده که پس از انبیاء و مرسلین کسی دیگر حجت نیست و فرموده: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾. و شما به دروغ خود را پیرو علی می دانید و زیر نام علی هر چه خواسته اید اسلام را خراب کرده اید. علی (رضی الله عنه) در نهج البلاغه در خطبه ۹۰ فرموده: «تمت بنبينا محمد (صلى الله عليه وسلم) حجته» یعنی حجت خدا به پیغمبر ما محمد (صلى الله عليه وسلم) تمام گردید. پس چرا شما در اذان و رادیوی خود بر ضد قرآن فریاد می زنید و می گویند: «أشهد أن علياً حجة الله» و در زیارت نامه های جعلی خود که برای پیشوایان خود جعل کرده اید به

^{۶۳۴} - رهنمود سنت در رد اهل بدعت نوشته ابوالفضل برقی. پاورقی ص ۳۰۷.

هر یک از آنان خطاب کرده و می گویند: «السلام علیکم یا حجة الله» و برای امام معدوم الوجود موهوم لقب حجت بن الحسن تراشیده اید. آیا از خدا نمی ترسید که در مقابل کتاب او فریاد می زنید و بر ضد آیات آن اعلام می نمایید»^{۶۳۵}

خاتمه

اگر به یاد داشته باشید ما در مقدمه این کتاب این سؤال را مطرح کردیم که آیا شما مذهب تشیع را می شناسید؟ مطمئناً اکنون شما مسائلی را پیرامون این مذهب و معتقدات آن دانسته اید که پیش از این آنها را نمی دانستید. آنچه که به توفیق الهی در بخشهای مختلف این کتاب ذکر شد، ما را به این نتیجه می رساند که مذهب شیعه اثنی عشری در مسائل عقیدتی و عبادی از تعالیم دین مبین اسلام فاصله زیادی گرفته است.

- دین مبین مسلمانان را به توحید و یکتاپرستی امر می کند در حالیکه در مذهب تشیع بسیاری از خصوصیات و ویژگی های ربوبیت نثار ائمه شده است و همچنین قسمت عظیمی از عبادات برای ائمه و سایر رهبران دینی بجا آورده می شوند.

- قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی است و بهترین و کاملترین ارشادات الهی را شامل می باشد. معبود بر حق برای حجت بودن این کتاب بر تمام نسلهای بشریت، محفوظ نگاه داشتن آنرا به عهده گرفته و فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر : ۹]. «ما قرآن را نازل کرده ایم و ما نیز حافظ و نگاهبان آن هستیم».

اما در مذهب تشیع این فرمایش الهی نادیده گرفته شده و ادعا می شود قرآن در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) شامل ۱۷۰۰۰ آیه بوده اما پس از وفات ایشان مورد تحریف و دستخوردگی قرار گرفته به گونه ای که امروز عدد آیات آن به ۶۲۳۶ آیه رسیده است. و بدین ترتیب شیعه بر اولین مصدر تشریح اسلامی خط بطلان کشیده است.

- در دین مبین اسلام یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که اولین حاملان لوای اسلام و نقل کنندگان ارشادات و تعالیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به نسلهای پس از خود می باشند، از جایگاه ویژه و احترام خاصی برخوردار هستند. در حالیکه در مذهب تشیع بجز تعداد انگشت شماری از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، همگی آنها را مرتد و دشمنان اسلام دانسته شده اند. و بدین ترتیب در این مذهب بر مصدری دیگر از مصادر تشریح اسلامی یعنی احادیثی که یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از ایشان روایت کرده اند، خط بطلان کشیده شده و این مذهب بجای پیروی از ارشادات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خود را پیرو اکاذیب و ادعاهای باطل جابر جعفری و زراه بن اعین ساخته است.

- و همچنین سایر اعتقادات مذهب تشیع همچون ایمان به طینت و رجعت و مهدی غائب و... همگی با آنچه اسلام راستین مقرر داشته تضادی آشکار و ظاهر دارند. **خواننده محترم!** شما اکنون مذهب تشیع و معتقدات آن را شناخته اید و به پاسخ سؤالی که ما در مقدمه این کتاب مطرح ساختیم پی برده اید و دانسته اید که اختلافات بین این مذهب و مذهب اهل سنت و جماعت تنها در فروع دین و مسائل فقهی همچون چگونه نماز خواندن و یا اذان گفتن نمی باشد. بلکه بین این دو مذهب حتی در اصول و ارکان دین نیز اختلافات فراوانی وجود دارد.

در پایان امیدواریم توانسته باشیم به هدف خود از تألیف این کتاب که همانا بر حذر داشتن سنی مذهبنا ناآگاه از تبلیغات وسیع سردمداران تشیع و همچنین آگاه ساختن شیعه مذهبنا از حقیقت مذهب خود می باشد، دست یافته باشیم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین. سبحان ربك رب العزة عما یصفون. وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین.

مؤلف

ابو عبدالرحمن